

همسر من کیست؟

«راه‌های تشخیص صحیح در ازدواج مسیحی»



کشیش
ادوارد هوسپیان مهر

همسر من کیست؟

کشیش ادوارد هوسپیان مهر



کلمه‌ای که برخی مسیحیان برای انتخاب همسر به کار می‌برند، کلمه بحث‌انگیز «هدایت» است. برخی با هدایت صحیح ازدواج موفق کرده‌اند ولی برخی دیگر نیز، و حتی بیش از گروه اول، بر اساس آنچه که به خیال خود هدایت خدا می‌پنداشته‌اند ازدواج کرده‌اند! ولی پس از شکست متوجه شده‌اند که فریب الهامات و نبوت‌های غیرواقعی و مشورت‌های نادرست را خورده‌اند و یا اسیر رویاهای دروغین و خواب‌های واهی خود شده، از مسیر اراده خدا دور گشته‌اند! من ترجیح می‌دهم در زمینه ازدواج کلمه «هدایت» را به کلمه «تشخیص صحیح» تغییر دهم. ازدواج موضوعی تحقیقی است. هدف ما در این کتاب اینست که بتوانیم از طریق تحقیق و بررسی جامع کتاب مقدس، طرق مختلف تشخیص صحیح در انتخاب همسر را شناسائی کنیم و به این ترتیب اراده خدا را برای زندگی زناشویی خود درک نماییم. روش ده‌گانه تشخیص صحیح در این کتاب نه تنها در انتخاب همسر، بلکه در حفظ رابطه و بقای خانواده نیز می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود. امیدوارم افرادی که طالب ازدواج موفق هستند با پیگیری این روش‌ها بتوانند همسر مناسبی برای خود انتخاب کنند، و افرادی که ازدواج کرده‌اند نیز با دنبال کردن راه‌های فوق در پیمان ازدواج خود تأمل نموده، برای حفظ و بقای خانواده خود بکوشند.

ادوارد هوسپیان مهر

کلیه حقوق چاپ و نشر برای نویسنده محفوظ است

همسر من کیست؟

راه‌های تشخیص صحیح در ازدواج مسیحی



همسر من کیست؟

راه‌های تشخیص صحیح در ازدواج مسیحی

کشیش ادوارد هوسپیان‌مهر

ویراستار: نادر فرد

طرح روی جلد و صفحه آرایشی: حسین امیری

بهار ۱۳۹۱ / ۲۰۱۲

کلیه حقوق چاپ و نشر برای نویسنده محفوظ می‌باشد

Who is my spouse?

Ways to develop correct discernment
in Christian Marriage

Rev Edward Hovsepian-Mehr

Editor: Nader Fard
Cover & Layout Design: Hussein Amiri

Spring 2012

Copyright © Rev Edward HovsepianMehr 2012
All Rights Reserved

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷

بخش اول: مفاهیم ازدواج و خانواده مسیحی

۱. اهمیت ازدواج و خانواده مسیحی ۱۱
۲. اهداف ازدواج مسیحی ۲۳
۳. جایگاه و نقش زن و شوهر در خانواده مسیحی ۳۹

بخش دوم: راه‌های صحیح تشخیص، انتخاب و حفظ همسر

۱. راه‌های تشخیص صحیح در انتخاب همسر چیست؟ ۵۹
۲. بلوغ و آمادگی برای ازدواج ۶۷
۳. درک و شناخت کافی، واقعی و متقابل ۸۵
۴. توافق زن و مرد در خصوص معیارهای مهم زندگی ۱۱۳
۵. بکارگیری منطق و عقل سلیم ۱۲۹
۶. مشورت با مشاور مسیحی باصلاحیت ۱۴۵
۷. کسب آرامش و اطمینان قلبی ۱۶۳
۸. ایجاد رابطه دوستانه و صمیمی متقابل ۱۸۱
۹. رعایت احترام در رابطه زن و شوهر ۲۰۹
۱۰. مفاهیم عشق

- ۱۰ «۱» ۱. عشق و علاقه نسبی متقابل ۲۴۷
- ۱۰ «۲» ۲. مفاهیم عشق و محبت از دیدگاه کتاب مقدس ۲۶۱
- ۱۰ «۳» ۳. راه‌های ایجاد و تقویت عشق و محبت در رابطه یک زوج ۲۸۳

تقدیم به دو بانوی گرامی و بسیار عزیز:

این کتاب را ابتدا به همسر اولم زنده یاد آناهید خدابخشیان عزیز، که خانمی بسیار شایسته و نمونه‌ای بوده‌اند تقدیم می‌کنم. خدا به مدت ۲۸ سال او را به عنوان یک هدیهٔ آسمانی به من اعطا کرد. ایشان در زندگی و شکل‌گیری شخصیت بنده تأثیرات بسیار فراموش نشدنی باقی گذاشتند.

سپس کتابم را تقدیم همسر دوم خود، نازی میرپنجی عزیز می‌نمایم. خدا به من افتخار داده است که با خانمی بسیار با محبت و فداکار، در طول ۹ سال گذشته زندگی کنم و درسهای عملی مفیدی از ایشان بیاموزم. من و فرزندانم مدیون محبت و خدمات گرانقدر او هستیم. با تشکر از خدا برای هدایای مبارکش.

ادوارد هوسپیان مهر

مارس ۲۰۱۲ / فروردین ۱۳۹۱

پیشگفتار

بنده در دوران نوجوانی علاقه و احساس مسئولیت خاصی نسبت به ازدواج جوانان داشتم. به همین دلیل اسامی همه جوانان و نیز افراد مجردی را که نیاز به ازدواج و تشکیل خانواده داشتند یادداشت کرده بودم و برای ازدواج آنها به‌طور جدی دعا و شفاعت می‌کردم و گاهی نیز روزه می‌گرفتم. وقتی شبان‌کلیسای ما متوجه این موضوع شد، بسیار تعجب کرد که من در چنین سن و سالی به این موضوع علاقمندم. وقتی در هجده‌سالگی خدمت در کلیسا را آغاز کردم و مشغول خدمات شبانی شدم، این علاقه در من شدت یافت و از آن تاریخ به امروز کتابهای مفید بسیاری درباره ازدواج و خانواده مطالعه کرده‌ام. متأسفانه در آن زمان کتب مسیحی به زبان فارسی در این زمینه وجود نداشت ولی هر بار که به کتاب‌فروشی‌های شهر می‌رفتم غرفه‌ای که بیش از همه توجه مرا جلب می‌کرد غرفه کتب مفید مربوط به ازدواج و خانواده بود. تحقیقات من در این زمینه نه تنها از طریق مطالعه کتاب بلکه استفاده از طریق شنیدن کاست و سی‌دی‌ها و شرکت در سمینارها و کنفرانس‌ها و ملاقات با مشاورین صاحب‌نظر ادامه یافت.

در طول ۴۵ سال خدمت شبانی و نظارت بر کلیساهای مختلف ایرانی در زمینه ازدواج به صدها نفر مشورت داده‌ام، و در کلاس‌ها و سمینارهای متعدد خانواده درباره این موضوع تعلیم داده‌ام. بنده شخصاً شاهد ازدواج‌های موفق بسیاری در کلیساهای بوده‌ام و برخی شکست‌ها و جدایی‌ها را نیز دیده‌ام. کتابی که مطالعه می‌کنید حاصل دانش و تجربیات تلخ و شیرین دوران زندگی و خدمت من درباره این موضوع مهم است.

این کتاب شامل دو بخش مهم است. بخش اول کتاب که شامل سه فصل است به‌صورت کلی درباره اهمیت و اهداف خانواده مسیحی است و بخش دوم آن که شامل سیزده فصل است در پاسخ به این سؤال مهم نوشته شده است که «چگونه می‌توانم اراده خدا را برای انتخاب صحیح و حفظ همسر درک کنم؟» دعای من این است که مطالعه این کتاب سبب شود در روزگاری که ازدواج معضلی بزرگ شده و خانواده‌های بسیاری در این زمینه با بحران روبه‌رو هستند، خوانندگان با درک صحیح از اراده خدا از صدمات و آسیب‌های ناشی از انتخاب نادرست محفوظ بمانند.

کشیش ادوارد هوسپیان‌مهر

بهار ۲۰۱۲ / ۱۳۹۱





بخش اول

مفاهیم ازدواج و خانواده
مسیحی





فصل اول

اهمیت ازدواج و خانواده مسیحی

وقتی در نوجوانی از گناهان خود توبه کردم و به عیسی مسیح ایمان آوردم، کمی مُردَد بودم که آیا می‌توانم نجات خود را تا آخر عمر حفظ کنم یا نه؟ در همان روزها برادری روحانی و باتجربه پیش من آمد و دست بر شانهم گذاشت و جدی و عمیق به من نگاه کرد و گفت: «اگر به زندگی مسیحی اهمیت بدهی موفق خواهی شد.» در همان لحظه مفهوم این پیغام ساده برایم روشن شد و متوجه شدم که رمز موفقیت در هر چیزی در اهمیتی است که به آن موضوع می‌دهیم. ارتباط نزدیک دو کلمه «اهمیت» و «موفقیت» بر من مکشوف شد و تصمیم گرفتم که پیروی عیسی مسیح را بر هر چیز و هر کس دیگری مقدم بدانم و بیشتر از هر موضوع دیگری به آن اهمیت بدهم. رعایت همین اصل، رمز موفقیت من در رشد و زندگی مسیحی‌ام شده است.

این موضوع در مورد ازدواج و خانواده مسیحی نیز صادق است. پس از پیروی عیسی مسیح، دومین موضوع مهمی که باید برای آن بسیار اهمیت قائل شویم تشکیل خانواده مسیحی است. قبل از بررسی سایر مطالب درس اول می‌خواهیم این سؤال مهم را بررسی کنیم: «چرا ازدواج و خانواده مسیحی اهمیت خاص دارد؟»

۱- خدا خود بانی و بنیانگذار خانواده است.

در واقع، خدا در باغ عدن آدم و حوا را عقد کرد، زیرا نیاز آدم به همسر و تشکیل خانواده را تشخیص داد و فرمود: «خوب نیست که آدم تنها باشد، پس برایش معاونی موافق وی بسازم» (پیدایش ۲: ۱۸). پس ما نباید آنچه را خدا خوب خوانده، خوب بخوانیم. کلام خدا می‌فرماید: «خانه و ثروت از پدران به ارث می‌رسد، اما زن عاقل بخشش خداوند است» (امثال ۱۹: ۱۴). خدا سر خانواده است و در رأس آن قرار دارد: «هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین، از او نام می‌گیرد» (افسیان ۳: ۱۵). یعنی خانواده‌ای که بعضی از اعضای آن در آسمان و بعضی از آنها بر روی زمین به نام خداوند مسمی می‌باشند. «اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن مرد و سر مسیح خدا» (۱قرنثیان ۱۱: ۳). اگر خدا سر خانه و در رأس امور باشد، همه چیز سر جای خود قرار خواهد گرفت، ولی اگر خدا در خانه ما جایگاه اصلی خود را نداشته باشد، نظم خانه به هم خواهد خورد و هیچ چیز دیگر سر جایش نخواهد بود.

ریشه مشکلات خانواده‌ها در این است که خدا جایگاه حقیقی خود را به عنوان رهبر و سکاندار خانواده ندارد و چیزهای دیگری جایگزین او شده است. اگر انسان به قصد و هدف خدا از تأسیس خانه و خانواده برگردد، نتیجه مطلوبی را خواهد گرفت، زیرا خدا هیچ چیز را بدون قصد و هدف پدید نمی‌آورد. طبق تعلیم عیسی مسیح، خدا نه فقط از بالا بلکه از پائین نیز صخره، پایه و بنیان خانواده مسیحی است. «زیرا بنیادی دیگر هیچکس نمی‌تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح» (اول قرن‌تین ۱۱:۳). وقتی خانواده بر صخره محکمی بنا شود، حتی در تلاطمات و بحران‌های شدید نیز پایرجا و استوار خواهد ماند. عیسی مسیح فرمود: «هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. و باران باریده، سیلابها روان گردیده و بادهای وزیده، بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید زیرا بر سنگ بنا شده بود» (متی ۷:۲۴ و ۲۵).

۲- تشکیل خانواده مسیحی، به مثابه تأسیس کلیسا است.

کلیسا چیست؟ هر جا دو یا سه نفر به نام مسیح برای عبادت جمع شوند، در آنجا کلیسا تشکیل شده است. «جائی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم» (متی ۱۸:۲۰). در رسالات فلیمون و کولسیان در مورد کلیساهایی صحبت میکند که در خانه فرد مشخصی تشکیل شده بود (کولسیان ۴:۱۵ و فلیمون آیه ۲). در هیچ جای عهد جدید، در مورد مفهوم کلیسا، به ساختمانهای مجلی که به نام کلیسا ساخته میشوند، اشاره نشده است. به یاد داشته باشیم که طبق تاریخ تا سال ۳۱۲ میلادی، که امپراطوری روم مسیحی شد و مسیحیت را مذهب رسمی کشور اعلام کرد، کلیسای ساختمانی وجود نداشت، و مسیحیان در خانه‌ها، غارها، انبارها و فضای باز جمع میشدند و عبادت میکردند. اتفاقاً درخشانترین دوران مسیحیت نیز همان زمانها بوده است. پس از آنکه ساختمانهای عظیم و مجلل تبدیل به کلیسا میشوند، به تدریج کلیسا از هدف و نقشه الهی دور میشود.

شروع کلیسا ابتدا از خانه‌های ما است. بنابراین، مسیحیان مجرد این موضوع را به خاطر بسپارند که وقتی خانواده مستقلی تشکیل دادند به خدا بگویند: «خداوندا این خانه، خانه تو است، لطفاً اینجا را به نام خود و با خون مسیح تقدیس کن و مالک همه این خانه باش. کلید تمامی زندگی‌مان را به دست تو می‌سپاریم.» زیباترین صحنه در خانواده زمانی است که زن و شوهر و سپس بچه‌ها در اتحاد و یکدلی، کلام خدا را مطالعه کنند، و در نام مسیح به حضور خدای پدر زانو بزنند و در روح القدس او را عبادت نمایند.

به یاد دارم که سالها پیش، از شخصی که در کلیسا رفتار مسیحی خوبی نداشت، پرسیدم: «چرا در کلیسا اینطور رفتار میکنی؟ مگر انسان در خانه با پدر، مادر، همسر و دیگران اینطور رفتار میکند؟» بعداً متوجه شدم که رفتار او در کلیسا همان بوده که با خانوادهاش داشته است. به او آموختیم که پس از توبه و تسلیم خود به مسیح باید در خانه‌اش، که آنجا نیز کلیسا است، طبق کلام خدا، رفتار و اخلاق مسیحی داشته باشد تا بتواند انسانیت جدید خود را در خانواده نوین خود، یعنی کلیسا نیز منعکس کند. بنابراین، اولین کلیسا برای شما خانه شما است، و باید پایه و اساس زندگی مسیحی را در آنجا محکم نگاه دارید: «از اورشلیم (خانه/ات) شروع کن».

۳- خانواده مناسب‌ترین محل برای بشارت مسیحی است.

چنانکه گفتیم، عیسی مسیح برای بشارت دادن نیز فرمود: «اول از اورشلیم (خانه خودت) شروع کن» (اعمال ۱: ۸). خصوصی‌ترین قسمت‌های زندگی شخص مسیحی در خانه او، و مهم‌ترین مکانی که شخصیت حقیقی یک فرد چنانکه هست شناخته می‌شود خانه اوست. پس خانواده شخص باید در مورد او شهادت نیکو بدهند.

یکبار میخواستند شخصی را به عنوان کشیش دستگذاری کنند. در جلسه کشیشان، مدیر جلسه نظر مثبت همه را شنید ولی وقتی از کشیش پیر و باتجربه‌ای پرسید که «نظر شما در مورد دستگذاری این شخص به سمت کشیشی چیست؟» در جواب گفت: «من هنوز همسر ایشان را ندیده‌ام!» وقتی از او پرسیدند این موضوع چه ربطی به همسرش دارد، در جواب گفت: «هیچکس به اندازه همسرش او را نمی‌شناسد، پس اجازه بدهید پس از ملاقات با همسرش نظرم را اعلام کنم.»

پولس رسول در رابطه با اهمیت این موضوع به کشیشان میگوید که باید در تربیت فرزندان خود مدیر خوبی باشند تا خدمت فرزندانشان نیز در کلیسا مؤثر باشد (اول تیموتائوس ۳: ۴). مهم‌تر از همه، در رابطه با وظیفه هر مسیحی، به جدیت میگوید: «اگر کسی در پی تأمین معاش خویشان و بخصوص خانواده خود نباشد، منکر ایمان است و پست‌تر از بی‌ایمان» (اول تیموتائوس ۵: ۸). پس بسیار اهمیت دارد که هر شخص مرتب از خود بپرسد: «آیا خانواده‌ام در مورد من به‌عنوان یک مسیحی شهادت خوبی میدهند؟ آیا من نماینده خوبی برای مسیح در بین اعضای خانواده‌ام هستم؟ آیا عطر خوشبوی مسیح از من به مشام دیگران میرسد؟ آیا در رفع نیازهای مهم و مختلف همسر و فرزندانم به اندازه کافی کوشیده‌ام؟»

۴- خانواده مهمترین محل برای رشد شخصیت فرد مسیحی است.

«از این سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند شد» (پیدایش ۲: ۲۴). خانواده در شکوفائی شخصیت فرد مسیحی نقش بزرگی دارد. به هر حال شاخه از تنه همان درخت به وجود آمده است. وقتی میگوئیم: «فلانی شخصیت خوبی دارد»، تلویحاً به این اشاره میکنیم که «در خانواده خوبی تربیت شده است.» برخی از خصوصیات شخصیتی فرزندان، به صورت ژنتیکی و موروثی از والدین به آنها منتقل میشود، برخی نیز بوسیله ارتباط با اعضای خانواده و محیط. تعالیم مسیحی را نیز از خانواده، کلیسا و مشارکت نزدیک با خدا می‌آموزند.

اگر از جنبه مثبت به این موضوع نگاه کنیم، بچه‌ها بهترین درسهای عملی در مورد رشد شخصیت را در خانواده می‌آموزند. خانواده بهترین مکانی است که در آن اعضای خانواده متوجه اشتباهات خود می‌شوند، بخشودگی می‌جویند و دیگران را می‌بخشند. در خانواده می‌آموزند که برای به وجود آوردن محیط بهتر باید با هم متحد باشند، و با یکدیگر به تفاهم برسند. معمولاً خانه جای مناسبی برای افراد تکرر و سرکش نیست. درس همکاری، تعهد، مسئولیت‌پذیری و تقسیم کارها را در خانواده می‌توان آموخت. پذیرش متقابل، تحمل و فروتنی پس از کشمکشهای بسیار در خانواده پدید می‌آیند. همینطور خانواده بهترین مکان برای دادن مشورت، همکاری، همدردی و پذیرش نظرات است. پولس رسول در رابطه با زن و شوهر می‌گوید: «آنها از وجود یکدیگر تقدیس میشوند.» (اول‌قرنتیان ۷: ۱۴)

۵- نسل از طریق خانواده مسیحی مبارک میشود.

اولین برکتی که خدا به آدم و حوا داد، تکثیر شدن و رشد خانواده بود. معنای برکت، تکثیر و افزوده شدن و گسترش است. خدا آدم و حوا را برکت داد، خدا به آنها گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید...» (پیدایش ۱: ۲۸). بنابراین، برکت خدا فقط به زوجی که با هم پیوند خورده بودند محدود نمی‌شد، بلکه شامل نسلی که از آدم و حوا به وجود آمد نیز می‌شد. خدا وقتی با پطریارخهایی مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب عهدی می‌بست، شامل نسل آنها نیز می‌شد. اگر خانواده درست پایه‌ریزی شود، همه چیز درست پیش خواهد رفت. بنابراین، تشکیل خانواده موضوع بنیادی است. خانواده به زوجی که آن را تشکیل می‌دهند محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان و در آیندهای دورتر عروس و داماد و سپس نوه و نتیجه‌شان و غیره را نیز در بر می‌گیرد، که مجموعه آنها نشاندهنده ثمره کار ایشان است.

ما هرچه بکاریم همان را درو می‌کنیم. بنابراین باید مراقب آنچه می‌کاریم باشیم. من هر وقت وعده‌های خدا را درباره برکت و توسعه خانواده می‌خوانم، روحم به وجد می‌آید و خدا را برای وسعت عمل و برکتش در خانواده‌های مسیحی شکر می‌کنم.

به نمونه‌هایی از وعده‌های خدا درباره خانواده توجه کنید:

* «خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد، و از انجام فرمانهای او لذت بسیار می‌برد. فرزندان او از دلاوران زمین خواهند بود، نسل صالحان مبارک خواهد بود.»

(مزمور ۱۱۲: ۱ و ۲)

* «فرزندان، میراثی از جانب خداوندند، و ثمره رحمت پاداشی از سوی او.»

(مزمور ۱۲۷: ۳)

* «زن تو چون تاکی بارآور در اندرون خانهات خواهد بود، و پسرانت (فرزندان) چون نهال‌های زیتون گرداگرد سفرهات. آری، اینچنین مبارک خواهد بود مردی

که از خداوند می‌ترسد.» (مزمور ۱۲۸: ۳ و ۴)

وعده بزرگتری که فوق از درک بشر است و رحمت عظیم خدا در آن ظاهر میشود در کتاب خروج ۲۰: ۶ آمده است: «و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند رحمت می‌کنم.» وقتی خانواده‌ای مبارکند، نسلشان نیز از وجود آنها برکت می‌یابد و این برکت نسل به نسل منتقل میشود.

در روز سی‌ام اکتبر سال ۲۰۱۰ شاهد مراسم ختم پرجلال مرد بزرگی بودیم که خدا به او ۹۹ سال عمر بخشید. ایشان معروف به «پاپا ست» یقینظر و از پدران و بنیانگذاران کلیسای پنتیکاستی ایران بود. هر چند می‌توان درباره خصوصیات برجسته روحانی و شهادتهای باشکوه درباره این مرد خدا مطالبی بیان کرد، لیکن در اینجا به خانواده پر برکتی که او تشکیل داد اشاره‌ای می‌کنیم. برادر ست همچون مرد خدا، به وعده‌های او ایمان داشت، و یکی از وعده‌هایی که مرتب آنرا به زبان می‌آورد در کتاب اعمال رسولان ۱۶: ۳۱ آمده است: «به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور که تو و اهل خانهات نجات خواهید یافت.» خداوند به او و همسرش شش فرزند و شانزده نوه و تعدادی نتیجه بخشید که همگی همراه با دامادها و عروسها در مسیح زندگی میکنند و در جبهه‌های مختلف خدمات روحانی برای خداوند می‌درخشند. این خانواده بزرگ و پرافتخار نمونه‌ای از وعده‌های عملی است که در عصر حاضر شاهد آن هستیم. امیدوارم نسل متولد شده در خانه ما نیز مبارک و پرثمر باشد.

۶- دعای متحد خانواده اقتدار دارد.

«باز به شما می‌گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد» (متی ۱۸: ۱۹). این وعده مقتدرانه به دو نفر، که زن و شوهر متحد نیز می‌توانند جزء آنها باشند، داده شده است. وقتی زن و شوهر و سپس بچه‌ها بطور خانوادگی با هم در دعا متحد شوند، خدا به اتحاد آنها احترام میگذارد و به میان آمده به دعایشان پاسخ میدهد. از طرف دیگر در اتحاد یک زوج چنان قدرتی وجود دارد که می‌تواند نقشه‌های شیطان را باطل کند و خانواده را در مسیر پیروزی بر دشمن سوق دهد.

«دو از یک بهترند، چونکه ایشان را از مشقتشان اجرت نیکو مییابد، زیرا اگر یکی بی‌افتند دیگری رفیق خود را خواهد برخیزانید، لیکن وای بر آن یکی که چون بیفتد، دیگری نباشد که او را برخیزاند و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد، اما یک نفر چگونه گرم شود؟ و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد هر دو با او مقاومت خواهند نمود و ریسمان سه لا به زودی گسیخته نمیشود» (جامعه ۴: ۹-۱۲). سومین نفری که به همراه زوج مسیحی تبدیل به ریسمان سه لا می‌شود، خداوندمان عیسی مسیح است.

می‌گویند صد نفر با هم سفر می‌کردند. در راه سه راهن هر صد نفر را غارت کردند. شنونده‌ای از یکی از دزدان پرسید: «چگونه شما سه نفر توانستید صد نفر را غارت کنید؟» در پاسخ شنید: «آنها صد نفر بودند تنها، ما سه نفر بودیم همراه!» بنابراین، زن و شوهر فهیم مسیحی، به هیچ وجه نباید اجازه بدهند شیطان خلل و شکافی در رابطه آنها ایجاد کند. رمز پیروزی و موفقیت در جنگ روحانی در دعا و اتحاد و یکدلی زوج نهفته است.

۷- رابطه صحیح اعضای خانواده مستقیماً به رابطه آنها با خدا وابسته است.

وقتی پطرس رسول درباره رابطه زن و شوهر مسیحی سخن می‌گوید، در پایان مبحث می‌فرماید که به علت نداشتن رابطه صحیح «دعاهایتان باز داشته میشود» (اول پطرس ۳: ۷). عیسی مسیح در همین رابطه می‌فرماید: «پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که برادرت (یا همسرت) از تو رنجیده، هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته اول با برادر (یا همسر) خویش صلح نما و بعد آمده هدیه خود را (یا پرستش خود را) بگذران.» (متی ۵: ۲۳ و ۲۴)

سالها پیش در ایران، شخصی به عیسی مسیح ایمان آورده بود، ولی زندگی مسیحی و مخصوصاً تقدس را جدی نمی‌گرفت و گرچه گناهان خود را مخفی می‌کرد، ولی

مشخص بود که در گناه زندگی می‌کند. ما نمی‌توانستیم دلیلی برای اثبات اعمال زشت او ارائه دهیم، چون بسیار زرنگ بود و حيله‌گرانه طوری مسائل را توجیه می‌کرد که در آخر ما از او معذرت می‌خواستیم. ما این شخص را به‌خدا سپردیم تا او را بطریقی که خود میدانند به توبه آورد. بالاخره این شخص با همان وضع از ایران به خارج مهاجرت کرد. پس از دو سال، من او را در یکی از کشورهای اروپائی دیدم. این شخص از لحاظ روحی و جسمی به قدری شکسته و فروتن شده بود که او را نشناختم. وقتی مرا دید با اشکها همه گناهیانی را که مرتکب شده بود، اعتراف کرد و برای همه دروغهایی که به من گفته بود، معذرت خواست. همچنین افزود: «به علت سقوط روحانی، نسبت به همسرم بارها خیانت کردم و با او رفتار غیرمسیحی داشتم.» بعد گفت که چگونه مشکل را حل کرده بود، و اینکه پس از توبه خدا و همسرش او را بخشیده بودند. وقتی از این برادر پرسیدم «چه چیزی سبب توبه و بیداری تو شد؟» در جواب گفت: «پس از بدبختی‌های زیادی که در اروپا به آن دچار شدم، یکروز در اوج بحران از خودم پرسیدم: "آخرین باری که از خداوند جواب دعا شنیدی کی بوده؟" این واقعه آنقدر به گذشته دور برمی‌گشت که نتوانستم آن را به یاد بیاورم. من قبل از سقوط روحانی فوراً از خداوند جواب می‌گرفتم، ولی دیگر آسمان به روی من بسته شده بود. همین موضوع چنان مرا به غیرت آورد که با گریه و دلشکستگی به خدا گفتم: "خدایا مرگ برای من بهتر است تا اینکه دعا کنم و تو جواب مرا ندهی. حاضرم هر چه تو بخواهی همان را انجام بدهم و هر بهایی را بپردازم تا ارتباط تو با من مجدداً برقرار شود."» همین موضوع سبب شده بود که او قبل از هر چیز ابتدا مشکلاتش را با همسرش حل کند، و رابطه‌اش با او و سپس با دیگران شفاف شود. خداوند نیز رابطه‌اش را با او احیا کرده بود. «لیکن اگر در نور سلوک نمائیم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.» (اول یوحنا ۱: ۷)

آیا شما نیز حاضر هستید برای اینکه خدا به دعایتان جواب دهد رابطه خود را با همسر و بقیه اعضای خانواده‌تان اصلاح کنید؟ به یاد داشته باشید که رابطه خوب با یکدیگر از دعاهایی که می‌کنیم مهمتر است. پس اول رابطه‌های شکسته را مرمت کنیم سپس وارد مرحله دعا شویم.

۸- ازدواج مسیحی از آنجا که پیوندی همیشگی است، اهمیت خاصی دارد.

در ازدواج مسیحی طلاق و صیغه و تعدد زوجات (چندهمسری) و خیانت جایی ندارد. «نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیر نجس، زیرا فاسقان و زانیان را خدا دآوری خواهد کرد» (عبرانیان ۱۳: ۴). ازدواج مسیحی پاک و مقدس است و هیچ چیز

ناپاک که بخواهد قداست آن را به مخاطره بی‌اندازد، نباید وارد خانواده مسیحی شود. در مورد طلاق و جدائی، خدا واضحاً می‌فرماید: «من از طلاق نفرت دارم» (ملاکی ۲: ۱۶). عیسی مسیح نیز تأکید نمود «آنچه خدا پیوست انسان آنرا جدا نکند» (مرقس ۱۰: ۹). بنابراین، از دیدگاه الهی، ازدواج مسیحی تعهدی همیشگی و مادام‌العمر است. هر چند ممکن است در مواردی مانند خیانت و جرائم سنگینی مانند آن (چنانچه راهی پیدا نشد) سبب شود که یک مسیحی به طلاق توسل جوید! وقتی فریسیان برای آزمایش عیسی پیش او آمدند و سؤال کردند: «پس چرا موسی امر فرمود که مرد به زن خویش طلاق‌نامه بدهد و او را رها کند؟» عیسی مسیح واضحاً به آنها گفت: «موسی به سبب سختدلی شما اجازه داد که زن خود را طلاق دهید!» به عبارت دیگر، با شناختی که موسی از شما داشت و می‌دانست از پذیرش قوانین و معیارهای الهی سر باز می‌زنید، این اجازه را داد ولی قانون ایده‌آل، کامل و دلخواه خدا برای انسانها این نبود. دلیلی که عیسی مسیح ارائه می‌کند اینست که «از ابتدای خلقت انسان، در برنامه خدا طلاق وجود نداشته است.» (مرقس ۱۰: ۶) خدا که بانی و مؤسس خانواده است از همان ابتدای آفرینش انسان با طلاق موافق نبوده و هنوز هم نیست. اراده خدا این نیست که پیمان مقدس ازدواج و عهدی که زن و شوهر با هم می‌بندند گسسته شود. به همین دلیل خدا برای آدم یک زن خلق کرد (نه دو یا بیشتر) تا هر دو یک تن شوند. نتیجه‌ای که عیسی مسیح از تعلیم خود در این مورد گرفت بسیار زیبا و حکیمانه بود، «پس آنچه خدا پیوست انسان آنرا جدا نکند» (مرقس ۱۰: ۹). در مراسم عقد مسیحی، زوج بر اساس تعلیم مسیح به یکدیگر چنین قول می‌دهند: «ما در تمام شرایط زندگی، تا مادامی که موت جدایمان سازد، یکدیگر را دوست خواهیم داشت و نسبت به هم وفادار خواهیم بود.» بنابراین، ازدواج همچون لباس و کالا نیست که پس از مدتی آنرا کنار بگذاریم یا تعویض کنیم! بلکه یک عمر زندگی با همسر زیر یک سقف است، تا زمانی که مرگ ما را از یکدیگر جدا سازد. به همین دلیل نباید نسبت به این موضوع سهل‌انگار باشیم بلکه باید به آن جدی نگاه کنیم و نگذاریم تفکر خیانت و جدایی و طلاق به ذهنمان راه یابد.

من از شخصی که عجولانه و بدون تعمق تصمیم به ازدواج گرفته بود پرسیدم: «چطور برای این موضوع مهم جدی فکر نمی‌کنی؟» در جواب من گفت: «زیاد مهم نیست. اگر خوب از آب درنیامد طلاقش میدهم!» برای او ازدواج مثل خریدن هندوانه بود که آن را می‌بریم، اگر سرخ بود می‌خوریم و اگر سرخ نبود دور می‌اندازیم! باز تأکید میکنیم که در مورد چنین امر حیاتی و مهمی که با زندگی و سرنوشت شما ارتباط دارد، چنین نگرش اشتباهی را از ذهنتان دور کنید.

۹- ازدواج مسیحی بر همه ابعاد زندگی تأثیر می‌گذارد.

آیا جنبه‌ای از زندگی وجود دارد که انتخاب همسر بر آن تأثیر نگذارد؟ انتخاب، چنانچه درست و در اراده خدا باشد بر همه ابعاد زندگی اثر مثبت، و اگر اشتباه و خارج از کنترل الهی باشد بر همه ابعاد اثر منفی می‌گذارد. ذکر دو آیه از کلام خدا درباره انتخاب همسر خوب (یا بد) موضوع را روشنتر می‌سازد: «خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است.» (امثال ۱۹: ۱۴) «و دریافتن زنی که دلش دامها و تله‌ها است و دستهایش کمندها میباشد، چیزی تلختر از موت است. هر که مقبول خدا است از وی رستگار خواهد شد، اما خطاکار گرفتار وی خواهد گردید.» (جامعه ۷: ۲۶). این دو آیه در مورد مردان بد نیز صادق است.

اگر ما همه ثروت دنیا و امکانات رفاهی را داشته باشیم، ولی از داشتن همسر خوب محروم باشیم گنج بزرگی را از دست داده‌ایم. ولی حتی اگر از دارائی‌های این جهان چندان بهره‌ای نبرده باشیم اما همسری نیک و شایسته داشته باشیم، گنج بزرگی به دست آورده‌ایم. داشتن همسر خوب و مناسب و مقبول کلام خدا «معاونی موافق وی» هدیه و نعمت بزرگی از جانب خداوند است.

اگر همسری داشته باشید که بتوانید خود را با او یک تن ببینید و از همه جهات با او اتحاد و توافق داشته باشید، سعادت عظیمی نصیبتان شده است. بنابراین، اگر هنوز ازدواج نکرده‌اید، در انتخاب خود خوب دقت کنید که مبادا اشتباه کنید، و در صورتیکه ازدواج کرده‌اید، نهایت کوشش خود را بکنید که به اصول کلام خدا درباره خانواده مسیحی رجوع کنید و خانه‌تان را براساس تعالیم الهی بنا نمایید. انتخاب و تصمیم‌گیری در مورد همسر، چه مثبت و چه منفی، بر همه قسمت‌های زندگی، (روحانی و جسمانی و روانی) اثر می‌گذارد.

در صورتیکه شخص همسری نیک و ازدواجی موفق داشته باشد از لحاظ جسمانی و روانی در وضع بهتری قرار می‌گیرد، و اگر خانواده موفق نداشته باشد، جسم و روانش نیز تخریب می‌گردد. اکثر بیماریها به علت فشارهای عصبی، و اختلافات بین زن و شوهر پدید می‌آید. این موضوع همچنین بر روابط بین دوستان و فامیل و مخصوصاً رابطه زوج با والدینشان اثر می‌گذارد. وقتی شخصی را می‌بینیم که در روابطش طبیعی و نرمال است، اعصاب آرامی دارد، نگران نیست و با دیگران رابطه شیرین و گرمی برقرار می‌کند می‌توانیم بفهمیم که خانواده موفق دارد. البته برعکس آن نیز صادق است. رابطه خوب زوج، بر فرزندان آنها تأثیر بسیار آموزنده و مؤثری دارد، و رابطه بد، اثرات مخربی بر آنها می‌گذارد. ازدواج خوب، در زمینه موفقیت شغلی و مالی نیز اثرات

خود را نشان می‌دهد. انتخاب غلط اغلب در زمینه خدمات روحانی و رابطه با کلیسا و کار خدا اثر منفی دارد، و البته برعکس آن نیز صادق است. انتخاب صحیح، به زوج کمک میکند تا در خدمت و کار خدا موفقتر عمل کنند. ضرب‌المثلی می‌گوید: «پشت سر هر مرد (یا زن) موفق، زن (یا مرد) موفق ایستاده است.»

پس از ایمان به خداوند، هیچ چیز به اندازه داشتن خانواده نیک، سبب عزت و افتخار و حفظ حرمت نمی‌شود. از سوی دیگر، هیچ چیز به اندازه خانواده بد و ناموفق سبب خجالت و سرافکندگی نیست. همسر خوب حتی می‌تواند در آینده، سرنوشت و حتی ابدیت ما نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد. قصد من از بیان این عبارات ترساندن شما نیست بلکه می‌خواهم به موضوع ازدواج و خانواده مسیحی اهمیت بیشتری بدهید و آنرا در رأس امور ببینید.

۱۰- وعده‌های خدا برای خانواده مسیحی، نشانگر اهمیت ازدواج است.

وعده‌های گرانبها و عظیم خدا در کتاب مقدس خطاب به خانواده‌های مسیحی، بیانگر اهمیتی است که خدا برای این موضوع مهم قائل است. اگر خانواده مسیحی برای خدا ارزش و اهمیت خاصی نداشت، آیا وعده‌های باشکوه زیر را به آن می‌داد؟ لطفاً به این وعده‌ها توجه کنید و بپذیرید که می‌توانند نصیب شما نیز بشوند:

• وعده نجات:

* «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانواده‌ات نجات خواهید یافت.»

(اعمال رسولان ۱۶: ۳۱)

* «ذریت عادلان نجات خواهند یافت.» (امثال ۱۱: ۲۱)

• وعده شفا و حفاظت از بلا:

* «هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید.»

(مزمور ۹۱: ۱۰)

• وعده برکت و رفع احتیاجات:

* «لعنت خدا بر شیران است اما مسکن عادلان را برکت می‌دهد.» (امثال ۳: ۳۳)

* «من جوان بودم و الان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام و نه نسلش را که گدای نان شود. او تمامی روز رئوف است و قرض‌دهنده و ذریت او مبارک خواهد بود.» (مزمور ۳۷: ۲۵ و ۲۶)

• وعده صلح و آرامش در خانواده:

* «و قوم من در مسکن سلامتی (آرامی) و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی

ساکن خواهند شد.» (اشعیا ۳۲: ۱۸)

- **وعده ثمردهی، شکوفائی و موفقیت در امور خوب:**
 - * «خانه شریران منهدم خواهد شد و اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.» (امثال ۱۴: ۱۱)
 - * «هللویا، خوشا به حال کسی که از خداوند می ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد. ذریتش در زمین زورآور (موفق و شکوفا) خواهد بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد.» (مزمور ۱۱۲: ۱ و ۲)
- **وعده پایداری و استحکام خانواده:**
 - * «شریران واژگون شده، نیست می شوند، اما خانه عادلان برقرار می ماند.» (امثال ۱۲: ۷ را با متی ۷: ۲۴-۲۷ مقایسه کنید)
- **وعده رحمت خدا بر نسل های بعدی خانواده:**
 - * «تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند رحمت می کنم.» (خروج ۲۰: ۶)
 - * «اینک پسران (فرزندان) میراث از جانب خداوند می باشند و ثمره رحم اجرتهی (پاداشی) از او است.» (مزمور ۱۲۷: ۳)
- **وعده گردهمایی و اتحاد در خانواده:**
 - * «زن تو مثل مو بارآور به اطرف خانه تو خواهد بود و پسرانت (فرزندانت) مثل نهالهای زیتون گرداگرد سفره تو. اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می ترسد.» (مزمور ۱۲۸: ۴ و ۳)
- **وعده نزول روح و عطای نبوت به فرزندان:**
 - * «خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد.» (اعمال ۲: ۱۷)

باشد که این وعده ها و دیگر وعده های کتاب مقدس که به خانواده های مسیحی بخشیده شده است، در خانه های فرزندان خدا تحقق یابد. وعده های خدا مانند چکی می ماند که فقط در بانک ایمان نقد می شود. برای تشویق شما و اینکه بدانید وعده های خدا همگی در مسیح بلی و آمین است و خدا در انجام آن برای ایمانداران و مطیعان خود آمین می باشد به شهادت واقعی زیر توجه نمایید.

خانم نسبتاً مسنی که ایماندار خیلی خوبی بود برای نجات تنها پسرش که الکلی



بود و در گناهان مختلف به سر می برد مدتی طولانی دعا می کرد. هرچه این زن بیشتر دعا میکرد وضعیت روحانی و اخلاقی پسرش بدتر می شد، تا اینکه خود بیمار شد و در بستر افتاد ولی بر وعده خدا که می گوید: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور تو و اهل خانه ات نجات خواهی یافت» ایمان داشت و این آیه را در بستر بیماری نیز مرتب به زبان می آورد. شبان کلیسا بر بالین او آمد و به این خواهر گفت: «ما از همه نقشه های خدا آگاهی نداریم. پس بپذیر که پسرت نجات نیافته و آرام بگیر.» این خانم در پاسخ گفت: «اگر قرار نیست پسر من توبه کند، چرا خدا بار نجات او را در قلب من گذاشته است؟ می دانم که دعاهای من حتی پس از مرگ من نیز پاسخ دارد.» و با تکرار آیه فوق و شکرگزاری نزد خداوند رفت. در عبرانیان می خوانیم که «برخی ایمانداران با وجود اینکه به سبب ایمانشان به نیکوئی یاد شدند ولی با این حال هیچ یک آنچه را به ایشان وعده داده شده بود (در این جهان و قبل از مرگ خود) نیافتند» (عبرانیان ۱۱: ۳۹). دو سال پس از مرگ این زن، پسرش که اسیر شیطان بود در اثر حادثه ای به طرز باشکوهی توبه می کند و به مسیح ایمان می آورد و بر سر قبر مادرش می رود و می گوید: «مادر، بیدار شو و ببین که پسرت نجات یافته!» سپس به آسمان نگاه میکند و می گوید: «مادر، تو در قبر نیستی. از آسمان بنگر پسرت را ببین که خدا را جلال می دهد. تو به آرزویت رسیدی، خدا دعاهایت را مستجاب نموده است.» در این رابطه، سرودی نیز به زبان ارمنی توسط این فرد نوشته شده است. پس برای تحقق وعده های خدا در خانواده تان، ایمان و امید خود را از دست ندهید.

فصل دوم

اهداف ازدواج مسیحی

لوئی استیونی می‌گوید: «تنها گنجی که جستش به زحمتش می‌ارزد هدف است.» ازدواج موفق ازدواجی است که اهداف روشن و مشخصی دارد، و زوج آن اهداف را بطور جدی دنبال می‌کنند. مای‌سهنک نیز می‌گوید: «زندگی بدون هدف یعنی سپردن چرخ زندگی به دست قضا و قدر.» خانواده‌ای که هدف ندارد خانواده موفق نیست. خدا بانی و مؤسس خانواده است. او هیچ کاری را بدون هدف انجام نمی‌دهد. خدا از یکی از دنده‌های آدم زنی برایش آفرید و به این ترتیب خانواده به وجود آمد. چرا خدا این کار را کرد؟ اسمایلیز نویسنده معروف می‌گوید: «زن آفریده نشده تا موجودی عاطل و باطل باشد و فقط به درد زینت و تفریح مرد بخورد. خدا قطعاً از خلقت زن هدفی والاتر برای آدم داشت.» داشتن هدف در تشکیل خانواده در ما این بیداری را ایجاد می‌کند که خود و خانواده‌مان را مرتب بازنگری کنیم و ببینیم آیا آن هدف در زندگی ما تحقق یافته است یا خیر. باید دریابیم که به کدام هدف هنوز نائل نشده‌ایم، و در چه زمینه‌های ضعیف هستیم. اگر اهداف مشخص نباشد مفهوم خانواده و بطور کلی معنی زندگی و زنده بودن از بین می‌رود. برتران راسل اگرچه متفکر بزرگی بود، ولی خدا و هدف خلقت را نمی‌شناخت. او جمله مایوس‌کننده‌ای دارد که انسان را به سرگردانی و بلاتکلیفی می‌کشاند: «ما نمی‌دانیم از کجا آمده‌ایم و برای چه زندگی می‌کنیم و به کجا می‌رویم.» اما آقای آبراهام لینکن رئیس‌جمهور فقید و محبوب آمریکا که مبارزات و فداکاری او برای آزادی بردگان سیاه‌پوست تحسین‌برانگیز است می‌گوید: «اگر بدانیم کجا هستیم و کجا می‌رویم و چگونه می‌رویم یکی از مشکلات خود و اجتماعمان برطرف می‌شود.» آبراهام لینکن با اعتقاد و ایمان راسخ به خدا اهداف مقدس خود را در مبارزه با قانون برده‌داری دنبال کرد و در راه این هدف جان خود را نیز فدا ساخت و پیروز شد. ما نیز اگر اهداف ازدواج و تشکیل خانواده را بشناسیم خانواده موفق و مبارکی خواهیم داشت. پس بیایید در این فصل این سؤال مهم را بررسی کنیم:

چرا خدا خانواده را تشکیل داد؟ هدف خدا از تشکیل خانواده چه بود؟

پاسخ این سؤال را باید مانند پاسخ همه سئوالات در کتاب مقدس، کلام زنده خدا،

جستجو کنیم.

هدف اول: خدا ازدواج را برای ایجاد عشق و دوستی مقرر کرد.

«پس خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید» (پیدایش ۱: ۲۷). خدا محبت است و ما را نیز شبیه خود خلق کرده است. انسان نیز موجودی است که باید محبت کند و محبت شود. ازدواج فرصتی است برای ابراز عشق و محبت متقابل بین زن و شوهر. وقتی خدا پس از خلقت حوا اولین بار او را نزد آدم آورد، آدم نسبت به همسرش تعلق خاطر یافت، و خطاب به او گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم» (پیدایش ۲: ۲۳). آدم، از آن لحظه به بعد دیگر حوا را از خود جدا نمی‌دانست، و از همان دم جاذبه عشق و پیوند و یک تن شدن بینشان به وجود آمد. خدا می‌داند که انسانی که خود خلق کرده، مشتاق و محتاج عشق و محبت است. خدا خانواده را بوجود آورد تا اعضای آن بتوانند در آن از عشق و محبت بهره‌مند شوند. بنابراین، عاشق شدن و عاشق ماندن نعمتی است الهی که نباید اجازه بدهیم شیطان و یا سهل‌انگاری و بی‌توجهی خودمان به آن صدمه وارد کند. «جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد، با زنی که دوست میداری در جمیع روزهای بطالت خود خوش بگذران. زیرا از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب میکشی نصیب تو همین است.» (جامعه ۹: ۹)

موضوع عشق آنقدر اهمیت دارد که ما ۳ فصل آخر این کتاب را بطور خاص به آن اختصاص داده‌ایم تا این موضوع را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار دهیم. بنیامین فرانکلین در مورد کسانی که از سر عشق ازدواج نمی‌کنند عبارتی به کار می‌برد تا هشدار جدی باشد برای آنان که به عشق معتقد نیستند: «در ازدواجی که از سر عشق صورت نمی‌گیرد حتماً عشق بدون ازدواج رخنه خواهد کرد.» بنابراین، برای جلوگیری از وقوع چنین فجایی حتماً ضروری است که زن و مردی که می‌خواهند عهد و پیمان ببندند، یکدیگر را دوست داشته باشند. اگر دیدید که عشق شما یا همسرتان به سردی گراییده، فوراً بیدار شوید و نگذارید این حالت ادامه یابد و ریشه بدواند. اگر عشق ورزیدن و داشتن رابطه دوستانه با همسر هدف ازدواج است، پس باید با پی‌گیری و پشتکار این هدف را زنده نگاه دارید.

به یاد داشته باشید که خدا انسان را موجودی اجتماعی خلق کرده است، و انسان مخلوق، به دوستی و معاشرت نیاز دارد. نقشه خدا از ابتدای خلقت این بوده است که زن و شوهر علاوه بر رابطه زناشویی با یکدیگر دوستانی صمیمی باشند. اگر از مسیر صمیمیت، دوستی و عشق ورزیدن به یکدیگر فاصله بگیرید از هدف ازدواج دور

شده‌اید. نباید اجازه دهید هیچکس در دوستی و صمیمیت جای همسران را در زندگی شما بگیرد.

هدف دوم: رهایی از تنهایی و شراکت متقابل زوج در همهٔ متعلقات زندگی.

قبل از ازدواج مرد و زن بیشتر کلمه «من» را به کار می‌برند. کلماتی مانند: «من تصمیم می‌گیرم، من برنامه‌ریزی می‌کنم، من به میهمانی می‌روم، من درآمد دارم و هزینه می‌پردازم، من به مسافرت می‌روم، و غیره...» ولی پس از ازدواج این «من» تبدیل به ما می‌شود مانند: «ما تصمیم می‌گیریم، ما برنامه‌ریزی می‌کنیم، ما به میهمانی می‌رویم، ما درآمد داریم و ما هزینه را پرداخت می‌کنیم، ما به مسافرت می‌رویم، و غیره...»

زوج نابالغی که بدون آمادگی لازم ازدواج کرده بودند، پس از بروز اختلافات و درگیری شدید و اتلاف وقت بنده و هئیت شبانی پیش مشاور متخصص امور خانواده رفتند. مشاور پس از چندین جلسه مشورت به همان نتیجه‌ای رسید که ما نیز در کلیسا به آن رسیده بودیم. در جلسهٔ آخر، مشاور که بسیار از تکروی و لجاجت این زوج به ستوه آمده بود با جدیت و صداقت به آنها گفت: «من تعجب می‌کنم که شما چرا با یکدیگر ازدواج کرده‌اید؟ شما هیچ فرقی با یک شخص مجرد ندارید. هر کدام از شما در همه قسمت‌های زندگی برای خودش می‌بُرد و می‌دوزد. شما در هیچ قسمت با هم وجه مشترک ندارید. هر دو راه خود را می‌روید و اهمیتی به خواسته‌های طرف متقابل نمی‌دهید. هر دو در طول صحبت مدام کلمهٔ «من» را بکار بردید، و حتی یکبار نیز کلمهٔ «ما» از دهانتان بیرون نیامد. شما افرادی مستقل و کاملاً تکرو هستید و نه تنها به درد زندگی مشترک نمی‌خورید بلکه توصیهٔ من اینست که با هیچکس دیگر نیز ازدواج نکنید زیرا معنی ازدواج و زندگی مشترک را درک نکرده‌اید.» چندی بعد، در تماس تلفنی‌ای که با آن مشاور داشتیم به من گفت: «بعضی افراد مُصرند ازدواج کنند و با شور و عشق نیز ازدواج می‌کنند ولی چنین افرادی "زن بشو یا شوهر بشو" نیستند، مادر بشو و پدر بشو هم نیستند، بیهوده بچه‌دار می‌شوند و سبب بدبختی یک نفر دیگر نیز می‌گردند. چنین افرادی تا مفهوم ازدواج و زندگی مشترک را نیاموخته‌اند نباید ازدواج کنند زیرا زندگی‌شان جز صدمه زدن به خود و فرزندان و اطرافیانشان ثمر دیگری ندارد.» متأسفانه این زوج صاحب فرزندی نیز بودند که از هر دو طرف صدمه دیده بود. سرانجام، تکروی و زندگی مستقل این زوج سبب شد تا با جنگ و رسوائی از یکدیگر جدا شوند و ما نیز مدتها در آتش اختلاف آنها سوختیم.

بهترین عنوان زن و شوهر «شریک زندگی» است. وقتی زن و شوهر به معنای واقعی

کلمه در همه جنبه‌های زندگی شریک می‌شوند، آن ازدواج به هدفی که خدا از به وجود آوردنش داشته، دست یافته است. عروس و داماد در عقد مسیحی به یکدیگر قول می‌دهند که در فقر و غنا، در بیماری و تندرستی، در غم و شادی، در جوانی و پیری و تا وقتی که در قید حیاتند یکدیگر را محبت، احترام و حمایت کنند؛ وقتی حلقه‌ها را به انگشت هم میکنند این قول را نیز به هم می‌دهند: «قول می‌دهم ترا در تمام اموال خود شریک سازم.» پیمانی مبارک، پر از اعتماد و عشق، همراه با تعهد و مسئولیت متقابل! باشد که زوج مسیحی پیمانی را که در حضور خدا و خویشان و کلیسا داده‌اند فراموش نکنند. شیطان نهایت کوشش خود را می‌کند تا این پیمان را بشکند، ولی زن و شوهر وقف‌شده به خدا باید همه درها را به روی این دشمن پیوند و اتحاد ببندند.

در این قسمت به رهائی زن و شوهر از تنهائی اشاره شده است. هدف دوم ازدواج از کلام پر از حکمت خداوند الهام گرفته شده که می‌فرماید «نیکو نیست که آدم تنها باشد. پس یآوری مناسب برای او می‌سازم» (پیدایش ۲: ۱۸). اگر زن و شوهر در همه ابعاد روابطشان، چنانکه ذکر شد، شریک یکدیگر باشند هیچوقت خود را تنها نخواهند دید. تنهائی روحی و فکری و عاطفی درد بزرگی است که بسیاری از زوجها را به شدت آزار می‌دهد. ممکن است یک نفر در خانواده‌ای پرجمعیت زندگی کند و دوستان و خویشان زیادی داشته باشد، و همسرش نیز جسماً پیش او باشد، ولی قلباً و روحاً خود را تنها ببیند. روانکاوان تنهائی را چنین تعریف کرده‌اند: «تنهائی عبارتست از "بیماری روح بشر".» بنابراین، از مهمترین وظایف زن و شوهر اینست که بتوانند تنهائی روحی و درونی یکدیگر را پر کنند. وقتی خداوند فرموده است که نیکو نیست انسان تنها بماند ما حق نداریم بگوئیم نیکوست که انسان تنها بماند. بنابراین، به غیر از موارد استثنائی، و برای کسانی که از خداوند فیض مخصوص یافته‌اند، و یا احساس نیاز به ازدواج نمیکنند، ما همه را تشویق می‌کنیم که برای آنچه خدا نیکو نمی‌داند (یعنی تنها ماندن) فکر اساسی بکنند، و بطور جدی به فکر ازدواج مناسب برای خود باشند. برای روشن شدن اهمیت موضوع مطابق حکمت الهی، بیایید در مورد این سؤال فکر کنیم:

در چه مواردی خوب نیست که انسان تنها بماند؟

الف) خوب نیست انسان در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی تنها بماند زیرا به کمک فکری و مشاور نزدیک نیاز دارد.

ب) خوب نیست انسان در مقابله با مشکلات و سختی‌های زندگی تنها بماند زیرا در مبارزه با بحران‌ها و مشکلات زندگی به هم‌رزم، همدرد، پشتیبان و حامی نیاز



دارد. خدا می‌توانست بگوید: ای آدم من با تو هستم و حضور من برای تو کافیست! اما چنین نگفت زیرا ما در کنار حضور خدا به هم‌نوع خود نیز نیازمندیم. به قول آقای سعید نفیسی: «وقتی همدردی پیدا شد درد سبکتر می‌شود.» انسان وقتی خود را تنها می‌بیند که متوجه می‌شود همسر و دیگر عزیزانش او را درک نمی‌کنند. سلیمان چه زیبا در این مورد گفته است که «دو از یک بهترند چونکه ایشانرا از مشقتشان اجرت نیکو می‌باشد؛ زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد برخیزانید.» (جامعه ۴: ۱۰ و ۹)

ج) خوب نیست انسان در رفع نیازهای روحی، عاطفی، روانی، مالی و جسمی خود را تنها ببیند. البته انگیزه اصلی پیوند ازدواج رفع احتیاج نیست، بلکه اشتیاقی است که زوج برای زندگی با هم دارند. اگر انگیزه ازدواج رفع نیاز باشد، پس از رفع نیاز عشق فروکش میکند، و با ظهور نیاز دوباره شعله‌ور می‌شود. ولی اگر انگیزه ازدواج اشتیاق برای هم بودن باشد، زن و مرد نیاز یکدیگر را نیز با میل و رغبت رفع خواهند کرد. بنابراین، شما باید نخست مشتاق یکدیگر باشید تا در نتیجه آن خود را به یکدیگر نیازمند نیز ببینید. به عبارتی، اشتیاق ریشه درخت است و رفع نیاز ثمره آن. شریک زندگی کسی است که با عشق و علاقه به نیازهای همسرش پاسخ بدهد و در رفع آن از هیچ چیز دریغ نکند.

د) خوب نیست انسان در عبادت و خدمت تنها بماند. «من و خانواده‌ام بیهوده را عبادت خواهیم کرد» (یوشع ۲۴: ۱۵). اگرچه عبادت در وحله نخست تجربه‌ای شخصی و فردی است ولی اتحاد زن و شوهر با هم در دعا و پرستش و خدمت می‌تواند بسیار مؤثر و ثمربخش باشد. برعکس آن نیز صادق است، زیرا وقتی زن و شوهر در عبادت و خدمت تنها هستند، ثمره چندان‌ی نیز ندارند. کلام خدا می‌فرماید: «جایی که اتحاد و یکدلی باشد برکت خداوند و روغن نیکوی روح‌القدس ریخته می‌شود.» (مزمور ۱۳۳)

ه) خوب نیست انسان در بیان رازهای درونی و درد دل خود تنها بماند. انسان، تحت فشار درونی، مایل است دلش را جایی خالی کند. دوست دارد سنگ صبوری بیابد و نزد او راحت درد دل کند و خالی شود. انسان نمی‌تواند همه حرفهای درونش را به همه بگوید. البته هر کس میتواند دوستان بسیار محرم و قابل اعتماد داشته باشد که اسرار و حرف دلش را بشنوند، ولی هیچکس جای همسری فهیم و همدرد و رازدار را نمی‌گیرد. ارنست همینگوی می‌گوید: «هر انسانی باید دوستی داشته باشد که حرف دلش را با او بزند و آزادانه و بی‌ریا و بدون خجالت دلش را پیش او خالی کند و گرنه از تنهایی دق می‌کند.»

و) خوب نیست انسان در ابراز عشق تنها بماند. ابراز عشق باید متقابل باشد. به

قول معروف: «عشق یکسره مایه دردسره!» اگر همسران مرتب به شما ابراز علاقه کند و شما به او ابراز عشق و علاقه نکنید، یا به ندرت این کار را انجام دهید، سبب ایجاد خلاء، تنهائی و کمبود در او خواهید شد. بنابراین، رابطه عاشقانه وقتی مفهوم دارد که دوطرفه باشد. اجازه ندهید همسران در بهره‌مند شدن از عشق دچار کمبود شود. لُرد آدیبوری می‌گوید: «چه سخت است زندگی وقتی احساس کنیم کسی نیست که دوستان داشته باشد.» مسعود فرزاد، نویسنده ایرانی نیز درباره تنهائی می‌گوید: «پس از گرسنگی، بزرگترین رنج بشر تنهائی است.»

هدف سوم: رسیدن به آرامش و آسایش روحی و روانی و جسمی.

یکی از وعده‌های زیبای کتاب اشعیا در خصوص نزول روح القدس بر مردم، به خانواده‌های ما نیز مربوط می‌شود. «عمل عدالت سلامتی (آرامی) و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابدالابد و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهد شد.» چه برکت بزرگی است که در منازل آرامی و امنیت به سر بریم. خانواده مسیحی کانون و بستر استراحت روح و روان و جسم ماست. در این دنیای پر از فشار کاری و فکری، جایی که انسان می‌تواند در آن آرامش بیابد محیط گرم خانواده است. خداوند زن و شوهر را خلق کرده تا بتوانند در کنار یکدیگر آرام بگیرند نه اینکه سوهان روح و اعصاب یکدیگر باشند. وقتی زن و شوهر در آرامش باشند این آرامش را به فرزندان و اطرافیانشان نیز منتقل خواهند کرد.

وقتی برای خدمت یا مرخصی به مسافرت می‌روم، و یا در کنفرانسهای شرکت می‌کنم که محل استراحت آن هتل پنج ستاره است، پس از بازگشتن به خانه نفس راحتی می‌کشم، خدا را برای حفاظتش در طی سفر شکر می‌کنم، و به همسر می‌گویم: «هیچ جایی خانه‌مان نمی‌شود، من در هیچ جایی به اندازه خانه و در بستر خود آرام نمی‌گیرم.» در هیچ جا به اندازه بودن با همسر و بچه‌هایم احساس راحتی و آرامش نمی‌کنم. هر جا می‌روم دلم برای خانه تنگ می‌شود و منتظرم تا پس از پایان برنامه به خانه برگردم.

البته سلیمان حکیم برعکس آنرا نیز می‌گوید و میدانم برای بسیاری دوری و فرار از خانه بهتر از بودن در آن است: «سکونت در کنج بام، به از زندگی زیر یک سقف با زن ستیزه‌جو» (امثال ۲۵: ۲۴). البته وقتی مرد بداخلاق و خشن و جنگجوست زن نیز که حساستر و ظریفتر است، از زندگی در کنار او احساس آرامش و امنیت نمی‌کند. ولی جایگاه زنان در برقراری آرامش در خانواده بسیار اهمیت دارد. خداوند عطا و نقشی کلیدی به آنها بخشیده است که در برقراری صلح و آرامش در خانه آنها را بیش از

مردان مؤثر میسازد. برعکس آن نیز صادق است، یعنی اینکه میتوانند در ایجاد آشوب و تلاطم در خانه نیز نقش اصلی را ایفا کنند. باشد که زنان مسیحی در همکاری با شوهرانشان به این هدف مبارک در خصوص تشکیل خانواده دست یابند.

در برخی فرهنگ‌ها از جمله فرهنگ ایرانی، مردم هیچوقت با کفش به درون خانه نمی‌آیند بلکه آن را پشت در خانه درمی‌آورند و سپس وارد می‌شوند. با بررسی ریشه این رسم درمی‌یابیم که پیامی بالاتر از رعایت نظافت و بهداشت دارد، بدین مضمون که «گرد و غبار بیرون را با خود به خانه نیاورید. مشکلات و حرف و حدیث بیرون را که مایه سلب آرامش خانواده است، پیش از ورود به خانه درآورید و آرامش و برکت و صلح را به خانه منتقل کنید». ما حتی در موقع ورود به خانه سلام می‌کنیم، بدین معنی که: آرامش و صلح بر شما باشد. پس مواظب هستیم که حاملان صلح و آرامش به خانه باشیم. همسر و اعضای خانه باید از وجود ما آرامش، تسلی، قوت و استراحت بیابند تا بیشتر جذب خانه و عاشق خانواده شوند. آیا شما می‌توانید در مورد همسر و اعضای خانواده اعلام کنید «محبت تو مرا سخت شاد و دلگرم کرده است، چه تو به دل‌های مقدسان طراوت و تازگی بخشیده‌ای» (فلیمون آیه ۷). این همان دعوت و رسالتی است که برای دست یافتن به هدف تأسیس خانواده به ما سپرده شده است.

هدف چهارم: رشد و تکامل شخصیت زن و مرد.

آیه‌ای که درباره یک تن شدن مرد و زن صحبت می‌کند، به دلیل اهمیت موضوع، چهار بار در کتاب مقدس تکرار شده است. ذکر این موضوع در پیدایش ۲: ۲۴ آغاز میشود: «از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.» عیسی مسیح این موضوع را روشنتر بیان می‌کند. «بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن خواهند شد» (متی ۱۹: ۶). هیچ جایی بهتر از خانواده نمی‌توان یافت که شخصیت انسان در آنجا ساخته شود و در مسیر کمال قرار بگیرد. «همانطور که آهن، آهن را تیز می‌کند (یا می‌تراشد) دوست نیز (همسر در مقام بهترین دوست) شخصیت دوست خود را اصلاح می‌کند» (امثال ۲۷: ۱۷). زوجها موفق، با گذر زمان معایب یکدیگر را با تأکید بر محاسن طرف مقابل می‌پوشانند. در نتیجه، از به هم پیوستن دو فرد ناکامل، فردی کامل به وجود می‌آید. اگر همسران در موردی ضعف دارد ممکن است شما نیز در موردی دیگر ضعف داشته باشید. اگر شما نقص او را با محبت بپوشانید، بدون اینکه محکومش کنید، با حمایت از او الگوی خوبی برایش خواهید بود و او به تدریج بر ضعف خود غالب خواهد شد.

مثلاً اگر همسران جدی است و شما خونسردید، او از شما آرامش خواهد یافت،

و شما از او جدی و منظم بودن را می‌آموزید. اگر همسرتان مقتصد است و شما ولخرج، او به شما انضباط مالی می‌آموزد، و از شما سخاوتمندی را خواهد آموخت، و اینچنین تعادل برقرار خواهد شد. اگر همسرتان درونگراست و شما برونگرا، شما از عمق افکار همسرتان بهره‌مند می‌شوید، و او از اجتماعی بودن شما برخوردار می‌گردد. اگر ما یکدیگر را چنانکه هستیم با عشق بپذیریم، بدون اینکه دائماً در حال تغییر دادن هم باشیم، عملاً در طی زمان خصوصیات شخصیتی خود را به یکدیگر انتقال می‌دهیم. حتی برخی جر و بحثهای سازنده می‌تواند نتایج مفید و آموزنده‌ای داشته باشد. روانشناسان معتقدند که زوج موفق و عاشق طی زندگی مشترک پس از مدتی طولانی به شباهت یکدیگر درمی‌آیند. ممکن است ابتدا هیچ شباهتی به هم نداشته باشند، ولی قدرت عشق و محبت ناخودآگاه در بسیاری از قسمت‌ها آنها را شبیه یکدیگر می‌سازد.

در ضمن، «یک تن شدن» فقط به رابطه زناشویی اشاره ندارد بلکه زوج باید از لحاظ روحانی نیز یکدل و یکروح باشند. از لحاظ روانی یکفکر می‌شوند و از لحاظ عاطفی یکجان. از لحاظ مالی یککیسه، در اهداف زندگی شریک، و در تعلیم و تربیت فرزندان یک‌رأی. بطور کلی زن و شوهر موفق که در پی رشد و کمال‌اند، با حفظ تفاوت‌های شخصیتی، در امور بنیادی و اساسی زندگی و یکی شدن، رشد و ترقی می‌کنند.

به یاد دارم که وقتی ۱۸ سال داشتم، در اولین آموزشگاه کتابمقدس که هفته‌ای ۵ روز، و به مدت چند ساعت در تهران برقرار میشد، شرکت کردم. در حین آموختن الهیات مسیحی، شبانی کلیسای مجیدیه و نارمک تهران را عهده دار شدم. آن زمان به قدری عاشق خداوند و کلام او بودم که در مورد ازدواج و آینده فکر نمی‌کردم، و معتقد بودم بدون ازدواج می‌توانم در مسیر تقدس و کمال رشد کنم. پس از چندی، معلم جدیدی از کلیسایی دیگر آمد و از کتاب پیدایش به ما تعلیم داد. وقتی به پیدایش ۲: ۲۴ رسید گفت: «زن و شوهر مکمل یکدیگرند و یکی از راه‌های مهم کامل شدن شخصیت شما ازدواج است.» او از دروازه قدیمی شهرها نمونه آورد، و گفت: «این درها دو لنگه دارند و یکی بدون دیگری ناقص است. زن و شوهر دو لنگه این درند و اگر یکی از لنگه‌ها نباشد، سمت دیگر در ناقص و باز خواهد ماند، و دشمن یا دزد می‌تواند از همان در باز وارد شود.» بنده اعتراض کردم و گفتم: «من نمی‌پذیرم که یکی از راه‌های کامل شدن ازدواج باشد. من بدون ازدواج هم می‌توانم در مسیر کمال رشد کنم.» ایشان خنده‌ای کرد و گفت: «ادوارد صدایت از جای گرم بیرون می‌آید. شما جوان هستی و آدمی ناکامل. نیمه دیگرت هنوز نیامده، و یک لنگه در باز است.»

عنوان "ناکامل" (آدم نصفه‌نیمه) برایم سنگین بود و سبب ناراحتی‌ام شد. پس از مدت کوتاهی معلممان پیش من آمد و گفت: «ای آدم نصفه‌نیمه، کی می‌خواهی نیمه دیگر را بیابی؟» سپس سعی کرد مرا دلداری دهد، و روشن ساخت که معنای تکمیل شخصیت به‌عنوان یکی از اهداف ازدواج چیست. دو سال پس از نامزدی، و سه سال پس از ازدواج، مفهوم سخنان آن معلم برایم روشن شد. در زندگی از لحاظ شخصیتی، اخلاقی و روحانی بسیار چیزها آموختم، و در آموزشگاه عملی خانواده، طی زندگی سی‌ساله با زنده‌یاد آن‌هاید عزیز، و سپس در طی هشت سال گذشته با نازی عزیز، همچنان در حال آموختن بوده‌ام.

هدف پنجم: حفظ تقدس خانواده و اجتناب از گناه.

«زناشوئی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود زیرا خدا بی‌عفتان و زناکاران را مجازات خواهد کرد» (عبرانیان ۱۳: ۴). خانواده مسیحی مقدس است، یعنی جدانشده و تخصیص‌یافته برای خدا. در ازدواج زن و شوهر برای یکدیگر جدا میشوند تا بطور اختصاصی به هم تعلق یابند. زوج موفق و مبارک سبب تقدیس یکدیگر می‌شوند. حتی اگر یکی از آنها مسیحی نیز نباشد، بوسیله عملکرد صحیح همسر ایمان‌دارش، بخصوص در رابطه زناشوئی، تقدیس می‌شود و از گناه دور می‌ماند. «زیرا شوهر بی‌ایمان به واسطه همسرش تقدیس می‌شود و زن بی‌ایمان به واسطه شوهرش، در غیر اینصورت فرزندان شما ناپاک می‌بودند اما چنین نیست بلکه آنان مقدسند.» (اول قرن‌تین ۷: ۱۴)

گناه و ناپاکی بنیان خانواده را از هم می‌پاشد. ما همچون یوسف که از چنگال وسوسه زن فوطی‌فارگریخت، باید از گناهان قبیح جنسی، از هر نوع که باشد، بگریزیم. کلام خدا در مورد برخی گناهان می‌گوید که باید آنها را ترک کنیم، و یا با آنها مقاومت نمائیم، ولی در مورد شهوات جسمانی به ما دستور میدهد که از آنها «بگریزیم». طبق معیار مقدس الهی ارضای غریزه جنسی فقط از طریق ازدواج مشروع است، و داشتن رابطه جنسی پیش از ازدواج زنا و گناه محسوب می‌شود. پس از ازدواج نیز ارتباط جنسی فقط با همسر مجاز است. ما در مسیحیت به صیغه یا ازدواج موقت و تعدد زوجات (چندهمسری) و طلاق (مگر در موارد خیانت) معتقد نیستیم زیرا همه این گناهان به تقدس زوج که پایه و اساس خانواده است صدمه جدی وارد می‌کند. نه تنها گناهان جنسی بلکه باید هر گناهی که ما را در روابط خانوادگی از مسیر تقدس دور می‌سازد، ترک کنیم. «در همه رفتار خویش مقدس باشید. چرا که نوشته شده است مقدس باشید زیرا که من مقدسم.» (اول پطرس ۱: ۱۵ و ۱۶) گناهانی نظیر دروغ، فحاشی،

غیبت، غرغر و شکایت، قضاوت، تلخی، خشونت، درگیری و رفتار نادرست نباید بر روابط خانوادگی حاکم باشد، زیرا خانواده مسیحی را ناپاک میسازد.

یکی از خصوصیات برجسته پدر روحانی کلیساهای ما، مرحوم برادر ست یقنظر، این بود که ایشان غیبت و بدگوئی را دوست نداشت و اگر چیزی را در کسی نمی‌پسندید رودررو و با صراحت آن را با خود شخص در میان می‌گذاشت. در جایی که مردم غیبت می‌کردند نیز مسیر صحبت را عوض میکرد و می‌گفت: «اگر نمی‌توانید چیز خوبی درباره کسی بگوئید چرا بدش را می‌گوئید؟» و تأکید می‌کرد که «هیچ سخن زشت و باطل از زبان ما که تقدیس شده نباید بیرون آید. زیرا غیبت سم است و اطرافیان را نیز مسموم می‌سازد.» برادر ست در جوانی و پیش از ازدواج، قلبش را به مسیح سپرده بود. او یک روز برای نامزدش مرحوم خواهر وارتهوی نامه‌ای نوشت و در آن شرایط تشکیل خانواده مسیحی را مطرح کرد. یکی از شرایط این بود: «در خانه‌ای که عیسی مسیح سر آن است غیبت و دیگر سخنان باطل جائی ندارد، زبان ما باید پاک و تحت کنترل روح القدس باشد.» یکی از دلایلی که باعث میشد ایشان برای اطرافیان خود سبب برکت باشد این بود که جو و فضای منفی را مثبت و آن مکان را محل برکت می‌ساخت. ای کاش ما نیز از روحانیون بزرگ الگو بگیریم و در ذهن خود تابلویی بدین مضمون ترسیم کنیم: «در خانه ما غیبت و قضاوت و اینگونه چیزها ممنوع است!» بنابراین، هدف قداست را در خانواده بطور جدی دنبال کنید و بدانید که خانواده مسیحی باید از نظام گناه‌آلود این جهان جدا شود و تابع نظام صحیح و مقدس الهی باشد.

هدف ششم: رشد در خدمات پرثمر و مفید.

دریک پرینس نویسنده نامدار مسیحی در کتاب "موفقیت در زندگی زناشوئی" می‌گوید: «یکی از اهداف اصلی ازدواج عبارتست از خلاق بودن. اگر شما می‌خواهید عشق و محبت زناشوئی شما پایدار بماند باید خلاق باشید چون محبت ذاتاً خلاق است.» رشد در خلاقیت مایه زندگی پرثمر و مفید برای ما و اطرفیانمان است. اگر زن و مرد فقط برای اهداف شخصی خود و رسیدن به آرزوهای خویش زندگی کنند عشق و علاقه‌شان راکد خواهد ماند و به جای آن خستگی و خلاء بزرگ در زندگی‌شان ایجاد خواهد شد و رضایتشان را برآورده نخواهد ساخت. ممکن است برخی فکر کنند که عشق و علاقه عاشق و معشوق اینگونه آشکار میشود که بروند پشت درختها روبروی هم بنشینند و دستهای همدیگر را بگیرند و در چشمان هم خیره شوند. ولی مگر ممکن است که انسان تمام عمر به چشمان کسی خیره شود و کار دیگری انجام ندهد.

ما اگرچه به جنبه‌های دلنشین و رومان‌تیک عشق نیز معتقدیم ولی بر این باور نیز هستیم که زوج موفق باید در کنار آن بتوانند به یکدیگر و اطرافیان و جامعه خدمت کنند و مفید باشند. اگر در زمان مجرد خدمت مفیدی انجام می‌دهید پس از ازدواج بیشتر می‌توانید در آن رشد کنید، زیرا در اتحاد و پیوند با یکدیگر خدمت پرثمرتری خواهید داشت.

برای نمونه به خدمت مفید پریسکلا و آکیلا، زن و شوهر وقف‌شده و نمونه، توجه کنید: «به پریسکیلا و آکیلا، همکاران من در مسیح عیسی، سلام برسانید. آنان جان خود را به خاطر من به خطر انداختند، و نه تنها من، بلکه همهٔ کلیساهای غیریهودیان از آنان سپاسگزارند. همچنین به کلیسایی که در خانهٔ آنها برپا میشود، درود برسانید» (رومیان ۱۶: ۳-۵). ضمناً آنها در امر شاگردسازی و تربیت خادم نیز افراد بسیار جدی و موفق بودند (اعمال ۱۸: ۲۶). ازدواج مسیحی یعنی داشتن یک رابطه پویا و پیشرونده. ازدواج موفق ساکن و صامت نیست بلکه رو به رشد و پیشرفت است، و زوج مسیحی نمی‌توانند مثل برخی از زوجها که به «چهاردیواری اختیاری» معتقدند فقط در محدوده و عالم خودشان بچرخند و سایه برکت آنها بر سر دیگران ننهد. اگر شما فقط برای برآورده کردن خواسته‌ها و نیازهای شخصی و خانوادگی خود زندگی کنید از هدف ازدواج دور شده‌اید.

یکی از عجیب‌ترین حقایق زندگی که علم روانشناسی نیز مؤید آن است، در این حقیقت نهفته است: «اگر انسان فقط در پی شادی و کسب رضایت خاطر خود باشد گرفتار افسردگی و غم خواهد شد.» ما هرچه بیشتر در لاک خود فرو برویم و به فکر خواسته‌های شخصی خودمان باشیم بیشتر دچار کسالت و عدم رضایت از زندگی خواهیم شد. وقتی کار خلاق یا مفید و سازنده‌ای برای دیگری انجام می‌دهیم احساس شادی می‌کنیم و فکر می‌کنیم که زندگی معنی و مفهوم بهتری دارد. خدمت به هم‌نوع از هر طریق ممکن، سبب رشد انسان در روابط خانوادگی نیز می‌شود زیرا زن و شوهر این فرصت را به دست می‌آورند که محبت الهی را در خدمت به دیگران آشکار کنند.

یکی از دانشمندان علوم اجتماعی می‌گوید: «هیچ ازدواجی نمی‌تواند به رشد کامل برسد مگر اینکه زن و مرد برای رسیدن به هدفی مشخص تلاش کنند که خارج از زندگی شخصی خودشان باشد، و هر دو با یکدلی و اتحاد خود را وقف آن کنند.» زوجها باید بتوانند به این سئوالات برای خدمت پاسخ بدهند: ما برای انجام چه کارهای مفیدی خوانده شده‌ایم؟ خدا چه عطائی برای خدمت به ما داده است؟ چگونه می‌توانیم قنطارهائی را که خدا به ما بخشیده است بکار گیریم؟ کجا می‌خواهیم این خدمت را

انجام دهیم؟ چه مقدار از وقتمان را می‌خواهیم به این موضوع اختصاص دهیم؟ فکر کردن و برنامه‌ریزی نمودن بطور مشخص سبب می‌شود که ما بتوانیم به سئوالات بالا پاسخ درست بدهیم و عملاً برای خدمت مفید بسیج شویم.

نویسنده‌ای که مدیر موفق یک کمپانی بزرگی بود می‌گوید: «من شش خدمتگزار امین و حکیم داشتم که با آنها کار می‌کردم و هرچه می‌خواستم از آنها آموختم. نام آنها این بود: چرا؟ چگونه؟ چه وقت؟ کجا؟ تا چه حد؟ با چه کسی؟» به فیض خدا با تصمیمی راسخ و برنامه‌ریزی منظم با همسرتان هدف ششم ازدواج را دنبال کنید.

هدف هفتم: تولید مثل و تعلیم و تربیت فرزندان در مسیر خداپرستی و اخلاقیات صحیح.

پس از خلقت حوا، اولین برکتی که خدا از طریق یک فرمان به آنها عطا کرد، داشتن فرزندان و تکثیر نسل بود. «خدا ایشان را برکت داده خدا به ایشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید» (پیدایش ۱: ۲۸). امروز هم اراده خدا اینست که زوجها به این فرمان الهی اهمیت بدهند و از این برکت بزرگ بارور و کثیر شدن محروم نشوند. خدا می‌خواهد شما این هدف را دنبال کنید و در مقام پدر و مادر، خانواده‌ای به وجود آورده‌اید و آن را با فرزندان زینت و توسعه بخشید. البته برای همه زوجها مقدور نیست که این هدف را تحقق بخشند. زیرا برخی بچه‌دار نمی‌شوند یا خودشان مایل نیستند فرزند داشته باشند، و یا در سن و سالی ازدواج می‌کنند که در آن بچه‌دار شدن ممکن نیست. اینگونه افراد نباید ناامید شوند و احساس درماندگی و شکست کنند، یا فکر کنند که به هدف ازدواج دست نیافته‌اند. آنها می‌توانند در صورت امکان بچه‌ای را به فرزندخواندگی بپذیرند. در غیر اینصورت می‌توانند سایر اهداف مهم دیگر را که در این فصل درباره آنها می‌خوانیم دنبال کنند. اما آنها که صاحب فرزند میشوند، چگونه باید به این هدف مهم زندگی دست یابند؟

داشتن رابطه صحیح با فرزندان حوزه بسیار وسیعی است که در بحث این کتاب، که تأکید آن بر رابطه زوج مسیحی است، نمی‌گنجد. امیدواریم به فیض خدا در آینده درباره این موضوع نیز کتابهای مسیحی به زبان فارسی به نگارش درآید. البته درباره اصول تعلیم و تربیت کودکان در سنین مختلف کتب و سی‌دی‌های مفیدی توسط متخصصین امر به زبان فارسی تهیه شده است، که مطالعه آنها را به همه والدین گرامی توصیه می‌کنم. ولی مختصراً در چند عبارت ساده نکاتی را در این باره ذکر می‌کنیم.

الف) فرزندان هدیه و نعمتی هستند که از جانب خدا به والدین بخشیده شده‌اند.



والدین موظفند مسئولیت جدی در توجه و نگهداری این هدایای الهی را برعهده بگیرند. آنها باید در رفع نیازهای مختلف فرزندانشان سهم خود را به خوبی انجام دهند.

ب) والدین باید برای فرزندان خود ارزش قائل شوند، و برای دوستی، درک و شناخت تک‌تک آنها وقت کافی صرف کنند.

ج) والدین باید فرزندان خود را از همان دوران کودکی با حقایق کتابمقدس، به زبانی که برای آنها قابل درک است، آشنا سازند. همینطور باید با فرزندان وقت دعا و عبادت داشته باشند و به آنها بیاموزند که چگونه می‌توانند با خدا ارتباط برقرار کنند.

د) وقتی فرزندان به حدی از بلوغ رسیدند که بتوانند تصمیم بگیرند، والدین موظفند آنها را با خداوند و منجی جهان، عیسی مسیح، آشنا کنند، تا بتوانند آگاهانه و با میل قلبی زندگی خود را تسلیم او کنند.

ه) والدین عزیز بچه‌ها را تشویق کنید تا در برنامه مخصوص کودکان یا کانون شادی شرکت کنند، و آنها را با خود به کلیسا ببرید تا اهمیت شرکت در خانه خدا را از کودکی بیاموزند.

و) ولی مهمتر از همه اینکه والدین باید در اتحاد و صلح، و بوسیله گفتار و رفتار و اخلاق مسیحی، نمونه خوبی برای کودکان باشند تا آنها نیز با دیدن والدین به سمت خداوند و زندگی مسیحی جذب شوند.

خواهر عزیز ما تاکوش هوسپیان، همسر شهید اسقف هایک، که خانواده موفق و مبارکی داشته‌اند، می‌گوید: «ما نمی‌توانیم وسائل زندگی، یعنی پول و جواهرات، کامپیوتر، یخچال و مبل و تلویزیون و چیزهای دیگر را به آسمان ببریم. بیایید فرزندانمان را که سرمایه‌های جاودانی و ثمره زندگی ما هستند با خود به آسمان ببریم.»

درباره تعلیم و تربیت فرزندان از سقراط حکیم اینگونه نقل کرده‌اند: «پیش از آنکه سقراط را محاکمه کنند از او پرسیدند: بزرگترین آرزویت چیست؟ وی پاسخ داد: بزرگترین آرزویم آن است که بر بلندترین مکان شهر آتن بایستم و با صدای بلند به مردم بگویم: ای دوستان! چرا با حرص و ولع بهترین سال‌های عمر را به جمع‌آوری ثروت و زیرپرستی (بت‌پرستی) می‌گذرانید؟ حال آنکه در تعلیم و تربیت کودکانتان که روزی ثروت خود را برای آنان باقی خواهید گذاشت همت نمی‌ورزید؟»



هدف هشتم: مهمترین هدف ازدواج و خانواده جلب رضامندی خدا و جلال دادن نام او است.

غالباً افرادی که قصد تشکیل خانواده دارند سه گروهند. گروه اول قصدشان اینست که خوشبخت بشوند، به آنها خوش بگذرد، آرزوهایشان برآورده شود، نیازهایشان رفع شود و بطور کلی برای رسیدن به منافع خودشان ازدواج می‌کنند. طبیعی است که پیوندی که بر اساس هوای نفس و خودخواهی صورت گرفته باشد نمی‌تواند منجر به ازدواج موفق بشود.

گروه دوم کسانی هستند که می‌خواهند محیط مناسبی برای همسر خود ایجاد کنند و سبب خوشی و رضایت او بشوند. قصد این افراد اینست که سبب خوشبختی همسرشان بشوند. آنها در ازدواج، به خاطر عشق نفع خود را طالب نمی‌شوند بلکه در جستجوی منافع همسرشان می‌باشند زیرا می‌دانند اگر بخشنده باشند به دست خواهند آورد. اگر عشق بکارند محبت را درو خواهند کرد. «بدهید تا به شما داده شود» (لوقا ۶: ۳۸). «هرکه سیراب کند سیراب خواهد گشت» (امثال ۱۱: ۲۵). کسانی که هدف دوم را پیروی می‌کنند موفقتر و ثمربخشتر از گروه اول عمل می‌کنند.

گروه سوم قصدشان اینست که خداوند را خشنود و راضی کنند، و سبب جلال نام او شوند. این هدفی فردی نیست بلکه مبتنی بر شراکت زن و شوهر، و اعضای خانواده، می‌باشد. این افراد مثل گروه اول پایه و اساس خانواده را بر نفس خود بنا نمی‌کنند. هر چند گروه دوم انگیزه بسیار خوبی دارند ولی آنها نیز می‌توانند پایه و اساس خانواده خود را بر صخره‌ای محکم چون خداوند بنا کنند. چنین خانه‌ای در هجوم سیل و طوفان و بادهای سنگین خراب نخواهد شد. (متی ۷: ۲۴ و ۲۵) «زیرا شالوده دیگری غیر از آنچه ریخته شده است نمی‌توان گذاشت و آن شالوده یا بنیاد عیسی مسیح است» (اول قرن‌تینان ۳: ۱۱). خانه‌ای که بر خداوند بنا شده باشد و خداوند در رأس امور آن باشد، مبارک خواهد شد.

اگر خداوند در خانواده ما سر نباشد، هیچ چیز دیگر سر جای خود نخواهد بود. نه همسر، نه بچه، نه والدین، نه پول، نه کار، نه امکانات زندگی، نه تفریحات و نه هیچ چیز دیگر سر جایش نخواهد بود. هیچ چیز نمی‌تواند جای خداوند را در زندگی شخصی و خانوادگی ما بگیرد زیرا به ما گفته شده است: «پس هر چه می‌کنید خواه خوردن، خواه نوشیدن، خواه هر کار دیگر همه را برای جلال خدا بکنید.» (اول قرن‌تینان ۱۰: ۳۱). اگر در خوردن و نوشیدن ما خدا باید جلال بیاید پس در امور بسیار مهم و حیاتی مانند ازدواج و خانواده چقدر بیشتر باید به فکر جلال دادن خداوند باشیم. نباید فراموش



کنیم که یکی از اهداف آفرینش انسان این بود که سبب جلال و ستایش نام خدا شود (ن.ک. به اشعیا ۴۳:۲۱ و ۲۱۷). پس بیائید تا به همراه شریک زندگی‌مان انعکاس‌دهندگان جلال خدا در این جهان باشیم و آنرا بعنوان بهترین و والاترین هدف زندگی خود دنبال کنیم. «در پی مقصد (هدف) می‌کوشیم» (فلیپیان ۳:۱۴). دعای من اینست که با همکاری و کوشش خود به اهداف ازدواج نائل شوید.



جایگاه و نقش زن وشوهر در خانواده مسیحی

پولس رسول در رساله افسسیان (۵: ۲۳-۳۳) با الهام الهی، به زیبایی، درباره مفاهیم حقیقی رابطه زوج مسیحی تعلیم میدهد. او برای تشریح اهمیت این موضوع، رابطه زن و شوهر را به رابطه مسیح (به عنوان داماد)، با کلیسا (به عنوان عروس)، تشبیه میکند، و با بهکارگیری این سمبول زیبا، به غنی‌ترین شکل بر اهمیت رابطه زن و شوهر تأکید مینماید.

از تعلیم فوق می‌آموزیم که مردان باید در خانواده با همسرشان رابطه‌ای همچون رابطه مسیح با کلیسا داشته باشند، و زنان نیز باید در پیوند با شوهرشان از رابطه کلیسا با مسیح الگو بگیرند. بنابراین، هر دو باید خود را نسبت به یکدیگر مسئول ببینند و ارزش و اهمیت والائی برای یکدیگر قائل شوند. در حقیقت، مرد اگر مانند مسیح عمل نکند از مقام شوهر بودن فاصله گرفته، و زن نیز اگر در رابطه با همسرش همچون کلیسا (عروس مسیح) عمل نکند از مقام زن بودن دور شده است.

حال، در ابتدا نقش و جایگاه مرد را که از مسیح الگو گرفته، بررسی میکنیم تا رابطه شوهر با زن را تشریح کنیم:

۱- سرپرستی و نظارت

«زیرا که شوهر سر زن (سرپرست یا ناظر زن) است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا است» (افسیان ۵: ۲۳).

در این قسمت مفهوم سر بودن مرد مشخص شده است. یعنی اینکه او تحت کنترل و سرپرستی عیسای مسیح میتواند بر همسرش نظارت داشته باشد. بنابراین، در این آیه چیزی بیش از پیوند دو تن وجود دارد، زیرا شخص سومی نیز حضور دارد که به این رابطه مفهوم، جهت و هدایت می‌بخشد؛ و آن شخص کسی نیست جز خداوند ما عیسای مسیح، که سر مرد است و در رأس خانواده جای دارد. سر بودن مرد بدون سر بودن مسیح معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد. اما متأسفانه بسیاری از مردان، از کتاب مقدس فقط همین نکته را آموخته‌اند که «مرد سر زن است.»

به‌خاطر دارم که در تهران مردی زندگی میکرد که هر وقت همسرش اظهارنظری

خلاف میل او می‌کرد، صراحتاً به وی می‌گفت: «تو حرف زن، من سر تو هستم؛ تو فقط باید گوش بدهی و اطاعت کنی.» پس از بارها به رخ کشیدن موضوع سر بودن مرد، همسرش که کلافه شده بود به او گفت: «اگر ما نخواهیم سر داشته باشیم، چه کسی را باید ببینیم؟» و افزود: «اگر تو سری، من هم تاج سرم! زیرا کلام خدا میگوید: «زن صالحه تاج شوهر خود میبشد» (امثال ۱۲: ۴). خانمی با مزاح به شوهرش میگوید: «اگر تو سری من هم گردنت هستم و هر طور که بخواهم این سر را میگردانم!»

پیش از پرداختن به موضوع نقش مرد در خانواده، لازم می‌بینم برای روشن شدن مفهوم سر بودن مرد که باعث رنجش بسیاری از زنان شده، و برای برخی مردان دست‌آویزی برای سوءاستفاده و سوءتعبیر گردیده است، مطالبی را خدمتان ارائه کنم.

ابتدا ببینیم که سر بودن مرد به چه معنایی نیست؟

الف) سر بودن مرد به این معنا نیست که شوهر رئیس همسر خود است.

او نمیتواند از این طریق با همسر خود رفتاری دیکتاتورگونه داشته باشد. رابطه زن و شوهر رابطه‌ای نظامی نیست که بر اساس فرماندهی و فرمانبری بنا شده باشد. اطاعت بی‌چون و چرا و بدون دلیل و منطق، که بر زن تحمیل شده باشد و بر او فشار آورد، با اطاعت قلبی توأم با عشق و احترام که پایه و اساس خانواده را تشکیل می‌دهد، تفاوت دارد. چنین اطاعت اجباری و وظیفه‌گونه‌ای، نه مطابق خواست خدا است، و نه همسر می‌تواند از آن ارضاء خاطر بیابد. چنین روشی در رابطه زن و مرد ثمره مثبت و پایداری به‌بار نخواهد آورد.

ب) سر بودن مرد به معنای پیروزی مرد در مبارزه نیست.

خانواده مسیحی میدان مبارزه نیست که در آن مرد، چون سر است و قویتر، همسر خود را نقش زمین کند و داوری هم دست او را به نشان پیروزی بالا ببرد. این نوع پیروزی ظاهری که سبب شکست همسر و پاره تن او است، چه ارزشی برای مرد دارد. اگر او نتواند قلب همسرش را فتح کند چه چیزی را فتح کرده؟ آیا غیر از این است که حس دشمنی و انتقام را در او تحریک میکند تا هرچه بیشتر در مبارزهای پنهانی علیه شوهرش اقدام کند؟ غالباً زنها در مبارزه پنهانی و درازمدت موفقتر از مردان عمل میکنند و بسیار سبب اذیت و آزار آنان میشوند، و عاقبت پیروز میگردند.

سلیمان حکیم میگوید: «نزاع‌های زن مثل آبی است که دائم در حال چکیدن باشد»

(امثال ۱۹:۱۳). چکیدن قطره‌های آب، صخره‌ها را نیز در طول زمان سوراخ میکند. بنابراین، اگر مرد بخواهد به بهانه سر بودن با خشونت و زورگویی با همسرش رفتار کند، همسرش نیز به تدریج با مبارزه پنهانی به گونه دیگری با او مقابله خواهد کرد و او را شکست خواهد داد. اگر مرد نتواند در قلب همسرش نفوذ کند، عاقبت شکست خواهد خورد.

یک روز، در یکی از شهرهای ایران، از پارک زیبایی که برای دعا و مطالعه به آنجا رفته بودم به خانه برمی‌گشتم. کنار یک میدان جماعتی جمع شده بودند و صحنه‌ای را تماشا می‌کردند. من کنجکاو شدم و نزدیک رفتم، و دیدم که مرد میانسالی را در آن روز سرد زمستانی روی زمین خوابانده‌اند. چند نفر دست و پای او را گرفته بودند و یک نفر نیز با شلاق محکم بر کمر لخت این مرد میکوبید، و شخص دیگری هم با صدای بلند تعداد ضربات را می‌شمرد. صحنه دلخراشی بود که تا به حال ندیده بودم. از یک نفر پرسیدم: «جرم این آقا چیست؟» در جواب گفت: «مشروب خورده و بدمستی کرده است.» پرسیدم: «آیا سبب اذیت و آزار کسی شده؟» در جواب گفت: «نه آقا همین که چیز حرام خورده باید مجازات بشه!» این مرد با کمر خون‌آلود و پاهای کیود، مردانه ضربات شلاق را تحمل کرد، و پس از پایان مجازات با بی‌احترامی به او گفتند: «بلند شو از اینجا برو.» او ایستاد و با صدای بلند گفت: «لطفاً سهم فردا را هم پیشاپیش بزنید، و دوباره کف زمین خوابید.» (منظورش این بود که حتی پس از شلاق خوردن باز هم مشروب خواهم خورد). سپس با فحش و اهانت او را از آنجا راندند.

تجربه ثابت کرده است که تغییرات ظاهری، که از سر ترس و خشونت ایجاد میشود، موقتی و بی‌دوام است. قلب انسان باید تغییر کند. بنابراین، مردان با محبت میتوانند قلب همسرشان را فتح کنند تا برای آنها مایه برکت و شادمانی شوند.

ج) سر بودن مرد به معنای پیروی از فرهنگ مردسالاری نیست.

افرادی که پیرو مردسالاری‌اند، معتقدند که هر چه مرد می‌گوید عیناً باید انجام شود. به عبارتی: مرد حرف آخر را میزند و زنها چون به لحاظ جسمانی ضعیفند همیشه باید مظلوم و زیر پا باشند، و از شوهر اطاعت کنند و در هیچ قسمتی نیز حق اظهار نظر ندارند. البته در برخی از فرهنگها نیز زن‌سالاری حاکم است و زنها حاکمیت و کنترل همه چیز را در دست دارند، و مردان چاره‌ای جز اطاعت از اوامر همسرشان ندارند.

یکبار از مردی پرسیدند: «در خانه شما چه کسی حرف آخر را میزند؟» او صریحاً پاسخ داد: «البته که من!» باز از او پرسیدند: «حالا حرف آخر شما چیست؟» در

جواب گفت: «هرچه خانم بفرمایند بنده می‌گویم چشم!»

خوشبختانه در فرهنگ مسیحی، ما نه "مردسالاری" داریم و نه "زن‌سالاری" بلکه "شایسته‌سالاری". در کتاب مقدس زن و مرد جایگاه خاص خود را دارند، یعنی همان جایگاهی که باید در آن قرار داشته باشند، نه پایین‌تر و نه بالاتر. "مردذلیل و زن‌ذلیل بودن"، که خلاف جایگاه اصیل انسانی است، در فرهنگ انجیل و خانواده مسیحی جایی ندارد. خداوند زن را از کدام قسمت بدن مرد خلق کرد؟ از دنده‌ای کنار قلبش! او را از سر مرد خلق نکرد تا زن بر شوهرش حاکم نشود، همچنین او را از کف پای مرد نیافرید تا زیر پا نباشد. دنده کنار قلب، بیانگر آن است که دو تن باید قلباً یکدیگر را دوست داشته باشند، و با قرار گرفتن کنار یکدیگر به‌عنوان شریک زندگی بتوانند خانواده‌های مسیحی و موفق تشکیل دهند.

«سر بودن» مرد به چه معنا است؟

الف) مرد به‌عنوان رهبر و راهنما در شرایط حساس، جهت حرکت را به خانواده نشان می‌دهد، و به این ترتیب بر خانواده خود نظارت و سرپرستی می‌کند. مرد، در مواقعی که می‌بیند خانواده از مسیر اصلی و صحیح منحرف می‌شود، به‌عنوان رهبر و راهنما مسئول است همچون مسیح، و با محبت مسیحائی، نقشه و برنامه صحیح را به همسرش نشان دهد. مسیح هرگز زورگو نبود. او می‌گوید: این است طریق من، نقشه من، راه صلیب و روش پیروی از من. او با صبر و محبت ایستاده در راه می‌کوبد و منتظر است ما آنرا باز کنیم. او هیچوقت با زور و اجبار در راه پاشنه نمی‌کند، بلکه با محبتش ما را شرمند و مدیون خود می‌سازد. نظارت و سرپرستی مرد نیز باید با محبت مسیح آمیخته باشد تا نتیجه مطلوبی از آن حاصل آید.

ب) سر بودن مرد در بکارگیری اقتداری است که توسط مسیح، که سر او است، کنترل می‌شود.

مرد برای استفاده از اقتدار خود، به سرش یعنی عیسی مسیح، پاسخگو است. به دیگر بیان، تحت کنترل مسیح است که مرد می‌تواند بر خانواده نظارت کند. پس مردان باید بدانند که سر بودنشان بدون سر بودن مسیح بر آنها، معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد. وقتی مرد تحت کنترل مسیح عمل نکند سر بودنش دیکتاتورگونه، ظالمانه و آمرانه خواهد بود. مرد مسیحی وقتی درست عمل می‌کند که می‌داند تحت کنترل عیسی مسیح قرار دارد، و از اراده و هدایت او خارج نمیشود و تصمیمات نادرست نمی‌گیرد. وقتی نقش مرد، به‌عنوان سر، مطابق مفهومی باشد که کلام خدا



در خصوص رابطهٔ مرد با همسر و فرزندانش می‌گوید، آن خانواده مبارک خواهد شد.

ج) اگر موعد تصمیم‌گیری فرا برسد، و پس از مدتی طولانی بین زن و شوهر توافق حاصل نشود، زن باید مرد را به‌عنوان هادی و سکاندار خانواده بپذیرد و تصمیم‌گیری را به عهدهٔ او واگذار کند و تابع او باشد.

البته بهترین شیوهٔ تصمیم‌گیری در خانواده، به توافق رسیدن زوج و سپس توافق یافتن با فرزندان است که بالغ شده‌اند. توافق یعنی اینکه زن و شوهر فرصت کافی داشته باشند تا در مورد موضوعی بحث و گفتگو کنند و در طی زمان در مورد ابعاد مختلف آن مشورت نمایند و به نتیجهٔ مشترک برسند؛ و سپس هر دو بگویند: «ما متفقاً به این نتیجه رسیدیم».

پیش از ازدواج، زن و مرد عادت کرده‌اند بگویند: «من این تصمیم را گرفته‌ام»، پس از ازدواج باید بگویند: «ما با هم به این نتیجه رسیده‌ایم»، و پس از بالغ شدن فرزندان، در مورد مسائل خانوادگی بگویند: «ما همگی به این توافق رسیده‌ایم». در خصوص توافق یافتن زوجها در موارد اساسی زندگی و نیز راه‌های رسیدن به توافق، در بخش دیگری مفصلاً توضیح خواهیم داد. اما اگر در موردی خاص مرد با زن و فرزندان خود به‌اندازهٔ کافی و طبق اصول صحیح مشورت کرده، اما توافق لازم حاصل نشده است، یا اگر ضروری است که آن تصمیم را به اجرا بگذارند، وظیفهٔ زن این است که مقام شوهرش را به‌عنوان کاهن خانه و نمایندهٔ مسیح بپذیرد و به او بگوید: «عزیزم تو با سر خود عیسای مسیح مشورت کن و من نیز برای دعا می‌کنم تا خداوند ترا در این مورد خاص هدایت کند. هرچه خداوند در قلبت گذاشت همان را انجام بده و من و فرزندان نیز مطیع تو خواهیم بود.» گفتن این عبارات از طرف زن به شوهرش، مسئولیت او را سنگین‌تر می‌کند، چون او به‌عنوان نمایندهٔ مسیح باید با هدایت خداوند تصمیم درستی بگیرد. در اینگونه موارد اطاعت زن از شوهرش به‌عنوان سر خانواده مفهوم زیبایی دارد. اغلب جدائی و طلاقها به‌علت عدم رعایت اصول و نظم کتاب‌مقدسی در خصوص جایگاه زن و مرد است. وقتی که زن در چنین شرایطی فروتن می‌شود و مطیع همسرش (سر خود) می‌گردد، خدا نیز او و خانواده‌اش را که مطیع نظم و اصول کتاب‌مقدس می‌شوند برکت می‌دهد.

وقتی در باغ عدن این نظم الهی بر هم خورد، فاجعه‌ای عظیم رخ داد. آدم حوا را تنها گذاشت و او در دام وسوسهٔ شیطان گرفتار شد، فریب خورد و سقوط کرد. حوا نه‌تنها خود میوهٔ ممنوعه را خورد بلکه از آن به شوهرش نیز داد و او هم آنرا خورد. در واقع، به‌جای آنکه آدم، حوا را هدایت و راهنمایی کند و مراقب او باشد تا فریب نخورد،

حوا جای آدم را گرفت، بر او نظارت و سرپرستی کرد و در مورد حکم روشن خدا، او را به ناطاعتی کشاند. آدم باید مراقب زنش می‌بود. او باید به‌عنوان سرپرست واقعی بر زنش نظارت می‌کرد تا فریب شیطان را نخورد، ولی برعکس او را به‌حال خود رها کرده، تنها گذاشت، و حوا نه تنها خود شکست خورد بلکه آدم را نیز به سقوط کشاند، و ما نیز اکنون گرفتار تبعات آن هستیم.

در یکی از کشورها برای اولین بار کشتی‌ای ساختند، و پس از صرف هزینه و وقت و انرژی بسیار، آن را به آب انداختند. اما کشتی پس از مدت کوتاهی واژگون شد. در نتیجه تحقیقات متوجه شدند که کشتی هیچ نقص فنی یا کمبودی نداشته، و فقط مشکل در این بوده که سازندگان دَکَل یا قسمت بالای کشتی را از بدنه کشتی سنگین‌تر ساخته بودند. در نتیجه قسمت سبک نمیتوانست وزن سنگین دَکَل را تحمل کند و به‌همین علت کشتی واژگون شده بود و دَکَلش در آب فرو رفته بود... (به اصطلاح عامیانه کله‌پا شده بود). از این مثال می‌آموزیم که وقتی در خانواده جایگاه مسیح و زن و شوهر عوض شود کشتی خانواده واژگون و غرق می‌گردد.

یکی از مشکلات بزرگ دنیای کنونی این است که زنها می‌خواهند مرد بشوند و سرپرستی و مدیریت مرد را قبول ندارند، و مردها نیز جایگاه خود را از دست داده، جای زن را می‌گیرند. این حالت وارونه، نظم و ترتیب الهی را در خانواده برهم می‌زند و سبب فروپاشی خانواده و رابطه مرد و زن می‌شود. در خانواده مسیحی مقام زن و مرد پائین نیست، زیرا هر دو به یکدیگر نیازمندند، و یکدیگر را کامل می‌کنند. هیچکس بر دیگری برتری ندارد، و فقط نقش و جایگاه آنها با هم متفاوت است. اگر مرد سر خانواده است زن نیز قلب خانواده است، و سر و قلب که هر دو اعضای حیاتی ما هستند به یکدیگر نیازمندند و هیچیک نمی‌توانند بدون دیگری زنده بمانند. همکاری آنها در عشق و محبت سبب حیات خانواده و عدم همکاریشان (سر و قلب) سبب نابودی آن می‌شود. قطعاً اگر مرد مسیحی همان باشد که کتاب مقدس می‌گوید (نماینده مسیح که تحت کنترل اوست) زن مسیحی نیز سر بودن او را مطابق همان مفهومی که شرح داده شد، با دل و جان می‌پذیرد. وقتی در خانواده مسیحی عیسای مسیح جایگاه اصلی خود را نداشته باشد، مرد نیز جایگاه خود را از دست می‌دهد و در نتیجه مقام زن نیز خدشه‌دار می‌شود، و نظم همه چیز بر هم می‌خورد. ولی وقتی مسیح در جایگاه اصلی خود قرار گرفته باشد همه کس و همه چیز در سر جای خودشان قرار می‌گیرند.

۲- رهاکننده و محافظ

«زیرا شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات‌دهنده آن»



است» (افسیان ۵:۲۳).

این آیه دومین جایگاه شوهر را به‌عنوان نماینده مسیح، در رابطه با همسرش توصیف می‌کند. همانطور که مسیح نجات‌دهنده کلیسا است، یعنی رهاننده و محافظ کلیسا، شوهر نیز باید در مقام رهاننده و محافظ، همسرش را از خطرات، مشکلات و بحران‌های گوناگون رهایی دهد. وقتی از خانمها سؤال می‌کنم: «به‌نظر شما همسر ایده‌آل بری شما چه کسی است؟» یکی از پاسخهایی که اغلب می‌شنوم این است: «من شوهری می‌خواهم که بتوانم به او تکیه کنم، و بتواند حامی، پشتیبان و تکیه‌گاهی قوی برای من باشد.» زن به‌علت اینکه از لحاظ جسمانی ظریفتر و لطیفتر از مرد است، مخصوصاً در رویارویی با مشکلات بیشتر احساس نیاز به حمایت می‌کند و از همسر خود که از لحاظ جسمانی و عاطفی قویتر است، انتظار دارد پس از خداوند، که تکیه‌گاه آسمانی است، تکیه‌گاه زمینی او باشد. نقش مرد زمانی با ارزشتر می‌شود که در بحرانها و تنگناهای فکری و جسمی در کنار همسرش حضور فعال داشته باشد و برای آسایش و سلامتی او مانند نجات‌دهنده و مددکاری قوی خدمت کند.

شاید به‌همین دلیل است که پطرس رسول می‌فرماید: «به همینسان، شما نیز ای شوهران، در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید، چرا که همپای شما وارث هدیه سخاوتمندانه حیاتند، مبادا دعاهایتان مستجاب نشود.» (اول پطرس ۳:۷)

اگر لیوانی ملامینی از دستتان بیفتد و بشکند، خیلی ناراحت نخواهید شد، ولی اگر یک ظرف کریستال ظریف و گرانبها در دست بگیرید بسیار مراقب آن خواهید بود که زمین نیفتد و نشکند. به‌همین ترتیب، زنان نیز از جنسی شکننده، ظریف و گرانبها هستند و آقایان باید در حفاظت و مراقبت از آنان توجه خاصی نشان دهند. و یا اگر طلا و جواهر در خانه داشته باشید، حتماً آن را در گاوصندوق یا در بانک که امن است نگهداری خواهید کرد، و مانند اجناس و اشیای معمولی و کم‌ارزش با آن برخورد نخواهید نمود.

شوهران گرامی از شما سئوالی دارم: «همسرتان چقدر برای شما با ارزش و گرانبها است؟ آیا به همان اندازه که عیسی مسیح برای کلیسا ارزش قائل شد، شما نیز برای همسرتان ارزش قائل هستید؟» اگر جوابتان مثبت است، پس در حفظ و نگهداری آنها نهایت دقت و کوشش خود را بکنید.

۳- محبت فداکارانه یعنی اینکه "مانند مسیح محبت کنید"

«ای شوهران، زنان خود را محبت نمائید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد» (افسیان ۵: ۲۵).

در این آیه اوج محبت عملی مرد نسبت به همسرش را می‌بینیم. خداوند از ما مردان چه انتظار عظیمی دارد، و چه الگو و نمونه برجسته‌ای داریم، یعنی خداوند ما عیسی مسیح که همچون دامادی پرمحبت برای عرووش، کلیسا، فدا شد. آیا محبتی بالاتر از این می‌توان یافت؟ «کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد.» (یوحنا ۱۵: ۱۳)

سالها پیش در یکی کشورها از بنده دعوت کردند درباره رابطه زن و شوهر به رهبران کلیسا و همسرانشان تعلیم بدهم. متأسفانه تعلیم به مردانی که برای همسرشان ارزش چندانی قائل نبودند و در این زمینه تفکرات نادرست و غیر کتاب مقدسی داشتند چندان آسان نبود. وقتی به این آیه رسیدم که می‌گوید: مردان باید زنان خود را مثل مسیح که کلیسا را محبت نمود دوست داشته باشند، از مردان حاضر که همسرانشان نیز پیش آنها نشسته بودند، پرسیدم: «آیا شما حاضرید در صورت لزوم با عشق و علاقه جانتان را برای همسران فدا کنید؟» هیچکس پاسخی نداد. مجدداً سؤال خود را تکرار کردم، سکوت سنگین و ناراحت‌کننده‌ای حاکم بود. از آنها که همگی خود را استادان و معلمین کتاب مقدس می‌دانستند، پرسیدم: «آیا از این آیه چیز دیگری غیر از آنچه من برداشت کردم می‌فهمید؟ لطفاً نظر خود را بگوئید» ولی این افراد نه می‌توانستند این موضوع را بپذیرند و نه می‌توانستند آن را رد کنند، و سکوت اختیار کرده بودند. بالاخره یکی از آنها که مردی روشن فکر و شوخ طبع بود، گفت: «برای اینکه از دست همسرانمان راحت شویم، حاضریم جان خود را برای آنها فدا کنیم.» سپس همه خندیدند، و بنده نیز چون دیدم برای این جماعت درک اینگونه محبت فداکارانه، سنگین و غیر قابل هضم است، موضوع را ادامه ندادم. پس از پایان درس یکی از خانم‌ها پیش من آمد و گفت: «به شوهران ما بگوئید، لطفاً جان ما را نگیرند لازم نکرده جانشان را در راه ما فدا کنند!»

در طول تاریخ، شوهران و زنانی بوده‌اند که حاضر شده‌اند در راه یکدیگر عملاً جانشان را فدا کنند. برای اثبات این امر داستانی واقعی و تکان‌دهنده از ایثار و فداکاری یک زن برایتان تعریف می‌کنم که حاضر شد برای حفظ جان شوهرش جان خود را فدا کند. در سال ۱۹۸۰، یک روز صبح زود، گروهی تروریست در اصفهان از پنجره اطاق خواب مرحوم جناب اسقف دهقانی تفتی (اسقف وقت کلیساهای اسقفی ایران) به

داخل خانه وارد شدند، و از فاصله نزدیک چند گلوله به قصد کشتن اسقف، به سوی سر او که بر بالش بود شلیک کردند. ولی به خواست و اراده خدا، گلوله‌ها نه به سر اسقف بلکه در اطراف سرش به بالش اصابت کردند. آخرین گلوله نیز به دست مارگاریت، خانم اسقف، اصابت کرد و دست او را زخمی و خونین ساخت، زیرا او برای محافظت از جان شوهرش خود را روی او انداخت. این خانم فداکار، به این ترتیب جان همسرش، را به‌خاطر عشقی که به او داشت نجات داد. اسقف به اصرار دوستان، به‌همراه همسرش به لندن آمد و تا اوایل سال ۲۰۰۸ خدمت خود را وفادارانه تا ۸۲ سالگی ادامه داد و سپس نزد خداوند رفت.

عیسای مسیح در رابطه با محبت شبانی می‌فرماید «من شبان نیکو هستم، شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان خود می‌نهد» (یوحنا ۱۰:۱۱). یوحنا در رابطه با محبت به یکدیگر همان را اعلام می‌کند «از اینجا محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.» (اول یوحنا ۳:۱۶). این امر در زندگی زناشویی نیز به همین ترتیب صادق است. مردانی که قصد ازدواج دارند، اگر حاضر نیستند مانند مسیح تا پای جان برای همسرشان فداکاری کنند، بهتر است ازدواج نکنند، آنان نیز که متأهل‌اند بهتر است در مورد ازدواج خود عمیقاً فکر کنند. زنان نیز همچون کلیسا که حاضر است در راه مسیح شهید شود، باید همان عشق متقابل را نسبت به شوهر خود داشته باشند. «تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند.» (تیطس ۲:۴). طبیعی است که ابراز عشق واقعی فقط از جانب شوهر نیست بلکه یک اصل متقابل عاطفی است که به هر دو مربوط می‌شود.

۴- تقدیس برای زندگی به‌سوی کمال

«تا آن را به آب کلام بشوید و اینگونه کلیسا را طاهر ساخته، تقدیس نماید، و کلیسایی درخشان را نزد خود حاضر سازد که هیچ لک و چین و نقصی دیگر نداشته، بلکه مقدس و بی‌عیب باشد.» (افسیسیان ۵: ۲۶ و ۲۷)

چنانکه مسیح کلیسای خود را بوسیله کلامش که مانند آب زلال و صاف است، طاهر می‌سازد تا به هنگام بازگشت او بدون لکه و نقص خداوندش را استقبال کند، شوهران مسیحی نیز موظفند به نمایندگی از طرف مسیح و با محبت، همسران خود را تقدیس کنند تا آنها در مسیر کمال رشد نمایند. ولی چگونه؟

مرد، به‌عنوان کاهن از جانب خدا و سرپرست خانواده، موظف است بوسیله کلام همسر و فرزندان را مسیح‌گونه راهنمایی و مدد کند.

«زیرا که لب‌های کاهن می‌باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلبد چونکه او رسول بیهوه صباوت می‌باشد.» (ملاکی ۲: ۷)

بدینسان، خانواده از مسیر ناپاکی بدور خواهد بود و در مسیر تقدس گام خواهد برداشت. البته زن نیز مانند مرد باید در تقدیس شوهر و فرزندانش نقشی فعال داشته باشد، ولی مسئولیت اصلی مدیریت و کهنات در هر خانواده در وهله نخست بر دوش مرد است. زن نیز می‌تواند در این مسیر، با همسر و فرزندان همکاری کند، و با یکدیگر در راستای تقدیس خانواده پیش بروند.

۵- تعلق خاطر و شریک شدن

«به‌همین‌طور باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند، زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید.» (افسیسیان ۵: ۲۸)

«زآنرو که اعضای بدن وی می‌باشیم از جسم و از استخوان‌های او، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند بود. خلاصه هر یکی از شما زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید.» (افسیسیان ۵: ۳۰-۳۳). برای روشنتر شدن این جنبه وظیفه مرد به‌عنوان نماینده مسیح، در رابطه با همسرش، سئوالی مطرح می‌کنیم: «مهمترین تعریف برای همسر (شوهر یا زن) چیست؟ یا کدام عنوان است که طبق آیات مذکور، بهترین و با مفهومترین عنوان برای همسر است؟»

پاسخ آن در دو کلمه زیبای "شریک زندگی" یافت می‌شود. هیچ یک از عناوین دیگر مانند: همسر، همراه، همراز، همبستر، همدم، همخانه، سرور، عشق و غیره، اگرچه زیبا و صحیح، اما جای عنوان "شریک زندگی" را نمی‌گیرد! به هنگام تقدیس مراسم ازدواج، هر دو (ابتدا مرد به‌عنوان نماینده مسیح در نقش داماد و سپس همسرش به‌عنوان نماینده کلیسا در نقش عروس) قول می‌دهند که یکدیگر را در همه اموال و قسمت‌های زندگی شریک سازند؛ و در غم و شادی، سلامتی و بیماری، فقر و ثروت، جوانی و پیری شریک و همراه باشند، و یکدیگر را دوست داشته نسبت به هم وفادار بمانند، تا آنکه مرگ آنها را از هم جدا سازد. در آیات مذکور، محبت عملی مرد نسبت به زنش مانند نفس یا بدن خود، همین مفهوم را روشن می‌سازد. هرچه مرد برای آسایش و خوشی و لذت خود می‌خواهد همان را، و حتی بیش از آنرا، باید برای همسرش بخواهد. این گفته، قانون طلائی عیسای مسیح را به‌یاد ما می‌آورد: «پس با مردم (همسرتان) همانگونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند» (متی ۷: ۱۲). بودا نیز می‌گوید: «هر آنچه برای خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز نپسند.»

عبارت «از آنرو که اعضای بدن وی می‌باشیم از جسم و از استخوان‌های او» مرا به‌یاد گرفته‌ی زیبای آدم به حوا می‌اندازد، که پس از خلقت باشکوه حوا (از دنده‌اش) به‌زبان آورد: «همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب زن نامیده می‌شود، زیرا از مرد گرفته شد.» (پیدایش ۲:۲۳)

چگونه ممکن است مرد همسر خود را از گوشت و از استخوان‌های خود بداند، و یا به عبارتی او را "پاره‌تن" خود ببیند، ولی او را در همه‌ی قسمت‌های زندگی شریک و همراه خود نداند؟ مفهوم عبارت یک تن خواهند بود نیز دقیقاً، مفهوم شریک شدن، اتحاد و یکی شدن زن و شوهر را توجیه می‌کند. پیش از تشریح این نکته می‌خواهم برای روشنتر شدن موضوع، مثالی از خواستگاری به رسم و سنت ایرانی بیاورم. فرض کنید شما والدین دختری هستید که از او خواستگاری شده، و خانواده‌ی خواستگار به منزلتان آمده‌اند. پس از درخواست ازدواج، از پسر خواستگار می‌پرسید: «برای چه می‌خواهید با دختر ما ازدواج کنید؟» و او در جواب می‌گوید: «حقیقت این است که مجردم، و مدت زیادی است که غذای خانگی نخوردم. فکر کردم با ازدواج از این مشکل رها می‌شوم و غذای خوشمزه‌ی خانگی می‌خورم.» یا اینکه می‌گوید: «خانه‌ی من خیلی کثیف و نامرتب است. احتیاج دارم همسری باسلیقه و منظم داشته باشم که به خانه‌ام سر و سامان بدهد.» یا «ظرف‌های کثیف، همیشه روی هم انباشته می‌شود و من وقت و حوصله‌ی ظرف شستن ندارم. ولی می‌دانم پس از ازدواج این مشکل حل خواهد شد. دیگر لباس‌های کثیف و اطو نشده‌ای در خانه باقی نمی‌ماند، چون همسر من این قبیل کارهای زنانه‌ی خانگی را انجام خواهد داد!» اگر شما جای دختر خواستگاری شده و یا خانواده او باشید در جواب این خواستگار چه خواهید گفت؟ بنده اگر در چنین شرایطی قرار بگیرم، در جواب خواهم گفت: «اگر آمده‌اید آشپز، نظافتچی، ظرفشور، رختشور، اطوکش و غیره از این خانه استخدام کنید ما چنین خدمتکاری نداریم، و مطمئنم که دخترم نیز با من هم عقیده است.» صحیح است که دختری که به خانه‌ی بخت می‌رود، با کمک همسرش وظایف خانه را انجام می‌دهد، ولی هدف و انگیزه‌ی ازدواج، شراکت در زندگی است. همسر در مقام شریک زندگی قرار دارد نه کُلَفَت، کارگر یا آشپز و ... او پس از قرار گرفتن در این مقام، با دلگرمی و رغبت به انجام وظایف خود خواهد پرداخت.

در این رابطه منیت و خودخواهی باید از میان برود. من در او حل می‌شوم و او در من. هر چه به من تعلق دارد، از آن او است و هر چه متعلق به او است از آن من است. از مولانا داستانی نقل می‌کنند که این موضوع مهم را بهتر شرح می‌دهد. او می‌گوید: «عاشقی رفت و در خانه‌ی معشوق را زد. معشوق از پشت در پرسید: "که هستی؟" عاشق گفت: "منم" معشوق گفت: کسی به نام "من" نمی‌شناسم. پس از

اندکی، عاشق دوباره در زد. باز همان سؤال تکرار شد: "که هستی؟" عاشق گفت: "عزیزم، منم در بگشای و بیش از این منتظرم مگذار." معشوق مجدداً پاسخ داد: "به تو گفتم که کسی به نام "من" نمیشناسم. دور شو." این عمل تا سپیده دم بارها تکرار شد. عاشق دلخسته و گریان پشت در بسته با ماه و ستارگان درد و دل کرد، و در بحر عشق معشوقش چنان غرق شد که منیتش را فراموش کرد. این بار وقتی در زد، معشوق پرسید: "که هستی؟" او پاسخ داد: "تو هستی"، و در باز شد و او مورد استقبال گرم معشوق قرار گرفت. «در عشق واقعی «من» و «تو» «ما» می‌شوند، زیرا یکی می‌شوند.

۶- توجه و مراقبت

«زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است، بلکه آنرا تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را.» (افسیان ۲۹:۵)

منظور از کلمه "تربیت"، انضباط است. کلمه "نوازش" آن را کامل می‌کند، زیرا تربیت بدون نوازش و محبت بی‌ثمر است. حتی توبیخ و تأدیب باید با محبت و لطافت خاصی همراه باشد که در اعماق قلب اعضای خانواده می‌گذارد. چنانکه در کلام خدا آمده است «در محبت پیروی راستی را بنمائیم» (افسیان ۱۵:۴). منظور اینست که حقیقت را با محبت بیان کنیم؛ به عبارتی، حقیقت را نمکین کنیم تا خشک و بی‌روح ارائه نشود. خداوندمان نیز می‌فرماید: «هر که را من دوست می‌دارم توبیخ و تأدیب می‌نمایم» (مکاشفه ۳: ۱۹). پس ای شوهران با انگیزه محبت و با روش نیکو همسر خود را اصلاح کنید.

ما چقدر به بدن خود توجه می‌کنیم؟ ما روزانه حداقل سه بار به این بدن خوراک می‌دهیم، روزی ۷ الی ۸ ساعت را به استراحت و خواب اختصاص می‌دهیم. اگر سردمان شود، بدنمان را می‌پوشانیم و اگر گرم باشد، بدنمان را خنک می‌کنیم. مرتب برای حفظ نظافت بدنمان حمام می‌کنیم. وقتی جائی از بدن درد کند فوراً به فکر مداوای آن می‌افتیم و پیش دکتر می‌رویم. بدنمان را به لباس‌های مختلف و زیبا می‌پوشانیم. هر کسی بدنش را دوست دارد و نمی‌خواهد به آن بد بگذرد. همه مایلند بدنی سالم و زیبا داشته باشند. همه این مراقبت‌ها بدین معنا است که ما نسبت به بدنمان، اگرچه فانی و زوالپذیر است، بی‌توجه و بی‌تفاوت نیستیم. در ترجمه قدیمی، در آیه مذکور "تربیت و نوازش" آمده است، اما در ترجمه هزاره و انجیل شریف به زبان فارسی امروز آمده: «به بدن خود خوراک می‌دهد و از آن توجه و نگهداری می‌کند.» حقیقتاً اگر مردان همانگونه که برای تغذیه، پوشاک، نظافت، درمان و نگهداری از بدن خود می‌اندیشند



برای همسرشان نیز بیندیشند، چه تحول مثبتی در رابطه‌شان برقرار می‌شود.

۷- پرداخت بها برای پیوند و یکی شدن

«از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند بود. این سرّ عظیم است لیکن من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.»
(افسیان ۵: ۳۱ و ۳۲)

وقتی از افراد مختلف که قصد ازدواج دارند می‌پرسم: «برای چه می‌خواهید ازدواج کنید؟» غالباً می‌گویند: «برای اینکه خوشبخت شوم!» در پاسخ به این افراد به صراحت می‌گویم: «بخشید که اینقدر صریح می‌گویم اما اگر هدف شما از ازدواج اینست که خوشبخت شوید، نه تنها خوشبخت نخواهید شد بلکه بدبخت خواهید شد! ولی اگر هدفتان اینست که طرف مقابل را خوشبخت کنید، خود نیز سعادتمند خواهید شد.» اگر کسی به ازدواج به‌عنوان تجارت بنگرد و بدنبال منفعت شخصی باشد ضرر خواهد کرد. این نوع تفکر خودخواهانه هرگز سعادت و موفقیت را در زندگی زناشویی به‌بار نخواهد آورد. در ازدواج مسیحی هر یک از طرفین در وهلهٔ نخست به فکر سعادت و خوشی طرف مقابل می‌باشند، و در آنصورت هر دو سبب سعادتمندی یکدیگر خواهند شد. و برای رسیدن به این هدف پرداخت بها، یعنی انکار نفس، ترک خودخواهی و وابستگی‌های شخصی، حیاتی است. فلسفهٔ مردم دنیا اینست که «اگر چیزی بدهید یا فدا کنید از دست خواهید داد!» ولی تفکر انجیل اینست که «چنانچه بدهید و فدا کنید بدست خواهید آورد و شخصی که سیراب می‌کند خود نیز سیراب خواهد گشت.»
(لوقا ۶: ۳۸ و امثال ۱۱: ۲۵)

برای رسیدن به خوشبختی و سعادت، چنانکه در بالا ذکر شد، ابتدا مرد وظیفه دارد بهای سنگینی بپردازد. مانند مسیح که جلال پدر را رها کرد و به زمین خاکی آمد تا با سکونت در بین ما، با ما یکی شود، مرد نیز باید پدر و مادر خود را ترک کند و از هر نوع وابستگی به خانوادهٔ والدین، که مانع پیوند حقیقی زن و شوهر می‌شود، رها گردد تا بتواند با همسرش به معنای واقعی کلمه یک تن شود (معنی یک تن شدن قبلاً توضیح داده شده). انسان نمی‌تواند با هیچیک از اعضای خانواده، حتی نزدیکترین آنها نیز، یک تن شود، مگر با همسرش. به همین دلیل در کنار احترام و خدمت به والدین و دیگر اعضای خانواده، مرد باید همسرش را مهمتر از والدین و فرزندانش بداند. پس از عیسای مسیح خداوند، مهمترین شخص در زندگی مرد/زن باید همسرش باشد. مرد، یا نباید ازدواج کند یا اگر ازدواج می‌کند، برای شروع زندگی مستقل و متحد با همسر، باید حاضر به پرداخت چنین بهائی باشد. از آنجا که ما بنا بر رسالهٔ افسسیان جایگاه

مرد را به‌عنوان نمایندهٔ مسیح بررسی کردیم، به نقش زن در این خصوص چندان نپرداختیم، ولی لازم است خاطر نشان شوم که از زنان نیز انتظار پرداخت چنین بهائی می‌رود. زن نیز به منظور یکی شدن و اتحاد با شوهرش باید این بها را بپردازد. چنانکه در (مزمور ۴۵: ۱۰ و ۱۱) آمده است که «ای دختر بشنو و ببین و گوش خود را فرا دار و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن تا پادشاه (اشاره به شوهر) مشتاق جمال تو بشود.»

نقش و جایگاه زن، که الگو گرفته از کلیسا است، در رابطه با شوهرش چیست؟

در کنار هفت موردی که در خصوص اجرای وظائف مرد، به‌عنوان نمایندهٔ مسیح، بیان شد، دو نکتهٔ مهم نیز به زنان، به‌عنوان نمایندهٔ کلیسا، در ارتباط با همسرشان بیان خواهیم کرد. (البته بررسی این فصل فقط بر مبنای رساله افسسیان باب ۵ بود و در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز دربارهٔ وظایف زن و شوهر صحبت شده است).

۱- اطاعت از شوهر ۲- احترام نسبت به شوهر.

مشارکت زن و شوهر ارتباطی متقابل است. هر یک باید سهم خود را به‌خوبی انجام دهند، و به‌همین دلیل است که کلام خدا هر دو را مسئول می‌داند تا در انجام وظائفشان خود را بازنگری کنند و ببینند در چه قسمتی قصور ورزیده‌اند، تا آنرا اصلاح کنند. «اما هر شخصی خود را امتحان کند یا بیازماید» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۸)، «هر کسی باید اعمال خود را بیازماید در آن صورت فخر او به خودش خواهد بود، بی‌آنکه خود را با دیگران مقایسه کند، زیرا هر کسی بار خود را خواهد برد.» (غلاطیان ۶: ۵ و ۴ ترجمهٔ هزاره نو)

مشکل وقتی در رابطهٔ زن و شوهر ایجاد می‌شود که هر یک بدون در نظر گرفتن و رعایت وظیفهٔ خود، بر عدم اجرای وظایف دیگری حکم می‌کنند، و سبب محکومیت هم می‌شوند. بنده موظفم به‌عنوان شوهر مراقب مسئولیتهایی که خدا از من انتظار دارد باشم، و سهم خود را به بهترین نحو رعایت کنم، و در رابطه با سهم همسر من نیز قضاوت نکنم، چون مربوط به خود او می‌شود. همسر بنده نیز بدون اینکه با وظایف من، که مربوط به شخص من می‌شود، کاری داشته باشد، باید آنچه را که وظیفهٔ او است به بهترین نحو انجام دهد. طبیعی است که اگر هر یک وظایف خود را انجام دهند، و جایگاه خود را در خانه و ارتباطات با هم حفظ کنند، مشکل اساسی به وجود نخواهد آمد. ضمناً فراموش نکنیم که ما به‌عنوان مسیحی، هر یک پیش از آنکه به یکدیگر پاسخگو باشیم باید به خدا جواب بدهیم. «پس هر یک از ما حساب خود را به خدا خواهد داد» (رومیان ۱۴: ۱۲). در اینجا می‌خواهم دربارهٔ دو وظیفه مهم زن نسبت به شوهرش، توضیحاتی بدهم:



۱- اطاعت زن از شوهر

«ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را. لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند» (افسیان ۵: ۲۲ و ۲۴). اگر از شوهران بپرسند: «مهمترین وظیفه زن در رابطه با شوهرش چیست؟» بسیاری پاسخ خواهند داد: «اطاعت از شوهران» سپس اضافه می کنند: «اگر زنان از ما اطاعت کنند هیچ مشکلی نخواهیم داشت.» زنان نیز پاسخی مشابه می دهند: «اگر شوهران ما آنگونه که کلام خدا می گوید، ما را مورد محبت و توجه قرار دهند، حاضریم آنها را چون تاج بر سر خود بگذاریم و تسلیم و تابع آنها باشیم.» خواهش بنده از شما زوجها اینست که این موضوع را شرطی و نوبتی نکنید. نگویید: «اول تو وظایف خود را انجام بده و بعد من به وظیفه ام عمل خواهم کرد»، بلکه هر یک در انجام سهم خود پیشقدم باشید. وقتی مرد در رابطه با همسرش نماینده نیگوی عیسی مسیح باشد، همسرش را شرمنده محبتش می سازد. به همین ترتیب، وقتی مردان وظیفه خود را درست انجام نمیدهند، زنان با پیشقدمی در اطاعت و انجام وظیفه، می توانند مردان را مدیون محبت خود سازند. «هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام نماید.» (رومیان ۱۲: ۱۰)

اطاعت زن از شوهر چه چیزی نیست؟

اطاعت به معنای زیر پا گذاشتن شخصیت و حقوق زن از طرف مرد نیست. اطاعت زن از شوهر به معنای برتری و تسلط مرد بر زن، در چارچوب رابطه ارباب و خدمتکار، یا غلام و برده نیست. اطاعت به معنای تسلط فرمانده به فرمان بر، و برخورد رئیس با مرئوس، نیست که حالتی حاکی از امر و نهی داشته باشد. زن عروسکی در دست شوهرش نیست که هر طور او را کوک کند، بی چون و چرا و به خاطر زور و خشونت تسلیم شود.

حال می خواهیم ببینیم مفهوم اطاعت زن از شوهر چیست؟

اطاعت واقعی، آگاهانه، قلبی و ارادی است، که همانا از عشق و محبت سرچشمه می گیرد. اطاعت واقعی، فرمانبرداری از روی ترس و فشار و اجبار نیست. اطاعت زن از شوهر بدون میل باطنی و عشق قلبی بسیار دشوار خواهد بود. بنابراین، فقط به یک قسمت از کلام خدا و آن هم به صورت تحت اللفظی استناد نکنید، و نگویید که مرد فقط باید محبت کند و زن نیز فقط باید اطاعت کند. در رساله تیطس ۲: ۴ آمده: «زنان جوان را خرد بیاموزید تا شوهر دوست و فرزند دوست باشند.» طبیعی است که

مرد نیز نیازمند و مشتاق محبت همسرش می‌باشد. آیا انسانی هست که نیازمند محبت نباشد؟ عشق یکطرفه از جانب مرد و اطاعت یکطرفه عاری از عشق از جانب زن چه لطفی دارد؟ پس زنان نیز بدانند که با محبت کردن شوهرشان می‌توانند تأثیر بسیاری در شخصیت او بگذارند، و با به‌جا آوردن وظایف شوهرداری، انگیزه خوبی در همسرشان برای انجام وظایف خود ایجاد کنند. محبت و اطاعت لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند. عیسی‌ای مسیح فرمود: «اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید» (یوحنا ۱۴: ۱۵). زن و شوهر باید با عشق و محبت «یکدیگر را در خداترسی اطاعت کنند» (افسیان ۵: ۲۱)، و با پذیرش و اطاعت از یکدیگر سبب افزایش عشق و محبت نسبت به هم شوند.

خدا زن را به‌عنوان معاون و مشاور شوهرش خلق کرد، و چنانکه ذکر شد، آنها باید با هم برای تصمیم‌گیری‌های مختلف زندگی مشورت کنند، و با توافق عمل نمایند. زنان، در مشورت‌ها اغلب مطالب درستی می‌گویند و تشخیص صحیحی دارند، و شوهران فهمیده و عاقل آنها را می‌پذیرند. ولی اگر طی مشورت توافقی حاصل نشد، زن در مرحله نهائی برای جلوگیری از بی‌نظمی و اغتشاش و بروز اختلافات و جدائی، با عشق و محبت تسلیم خواسته شوهرش می‌شود، و حتی اگر موردی نیز بر خلاف میلش بود به‌عنوان فردی مسیحی و تسلیم مسیح، به شوهرش می‌گوید: «نه خواهش من بلکه اراده تو کرده شود.» (متی ۲۶: ۳۹)

پطرس رسول برای زنانی که همسرشان مسیحی ایماندار نیستند چنین توصیه‌ای می‌کند: «به همین‌سان شما ای زنان تسلیم (مطیع) شوهران خود باشید تا چنانچه از ایشان برخی به کلام خدا ایمان نداشته باشند بی‌آنکه سخنی بر زبان آورید در اثر رفتار شما جذب شوند زیرا زندگی پاک و خدایسندانه شما را مشاهده خواهند کرد.» (اول پطرس ۳: ۲۱)

زنی مسیحی و با ایمان بود که همسرش اگرچه انسانی خوب ولی مسیحی نبود. این خانم رسالت و وظیفه خود را نسبت به شوهرش فراموش کرده بود و رفتاری غیرکتاب‌مقدسی نسبت به او داشت، ولی در کلیسا بسیار فعال بود و همه او را شخصی روحانی می‌دانستند. شوهرش می‌دانست که اخلاق و رفتار فرد مسیحی نباید اینگونه باشد، و به این سبب، رفتار همسرش او را به‌سوی مسیح و کلیسا جذب نمی‌کرد. یکرز که کاسه صبرش لبریز شده بود و یا به‌اصطلاح جان به لبش رسیده بود، بدون اطلاع همسرش به کلیسا رفت و در جلسه‌ای بزرگ روی نیمکت آخر نشست. اتفاقاً در همان جلسه همسرش ایستاد و شهادت زیبایی داد و از خود و اعمالش تعریف کرد. شوهرش

که پشت مردم سر خود را مخفی کرده بود در پایان سخنان او دیگر نتوانست تحمل کند و با صدای بلند گفت: «خانم فراموش نکنید که من اینجا هستم.» همسرش با شنیدن صدای او رنگ از رخس پرید و شدیداً شوکه شد و دیگر نتوانست ادامه دهد، زیرا می‌دانست تنها کسی که او را خوب می‌شناخت همسرش بود. باشد که خواهران مسیحی ایماندار از رفتار این زن عبرت بگیرند، و با عمل خود همسران غیرمسیحی‌اشان را به‌سوی مسیح جذب کنند. و آن‌دسته که همسران ایماندار دارند آنان را بیشتر شیفته خداوند بنمایند.

۲- احترام زن نسبت به شوهر، «زن، شوهر خود را باید احترام نماید»

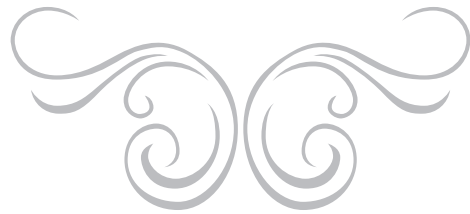
در خصوص مفهوم و نشانه‌های احترام زن و مرد نسبت به یکدیگر، در فصلی جداگانه مفصلاً توضیح خواهیم داد. به‌همین دلیل در این قسمت به این موضوع اشاره‌ای مختصری می‌کنیم. در آیه مذکور، آنچه از مفهوم احترام برمی‌آید، بیانگر آن است که زن مسیحی نظم و ترتیب کتاب مقدسی را در مورد مقام شوهرش، به‌عنوان سر خانواده می‌پذیرد و از او حمایت می‌کند، تا او بتواند در این جایگاه مانند شوهری خوب عمل کند. پذیرش ترتیبی که کلام خدا معین کرده، با روش الهی تضاد ندارد. اگر در جامعه، دولت، وزارت‌خانه‌ها، شرکت‌ها و غیره، سلسله‌مراتبی وجود نداشته باشد، نظم و ترتیب نیز وجود نخواهد داشت. و قطعاً همه می‌دانیم که بی‌نظمی باعث به‌وجود آمدن هرج و مرج و فجایع بزرگی در جامعه خواهد شد. در خانواده مسیحی نیز باید بپذیریم که مطابق اصول کتاب مقدسی مرد، مدیر خانواده است، و زن معاون او، شریک زندگی و مدیر خانه می‌باشد. پذیرش این سلسله‌مراتب از طرف زن در مورد مقام شوهر مفهوم کلمه احترام را روشن می‌سازد. ناگفته نماند که پطرس رسول به شوهران نیز دستور داده است که با همسر خود «با لطافت زیست کنید و ایشان را محترم دارید، چون با شما (به‌طور برابر) وارث فیض حیات نیز هستند.» (اول پطرس ۳:۷)





بخش دوم

راه‌های صحیح تشخیص،
انتخاب، و حفظ همسر





فصل اول

راههای تشخیص صحیح در انتخاب همسر چیست؟

کلمه‌ای که برخی مسیحیان برای انتخاب همسر به کار می‌برند، کلمه بحث‌انگیز "هدایت" است. برخی با هدایت صحیح ازدواج موفق کرده‌اند ولی برخی دیگر نیز، و حتی بیش از گروه اول، بر اساس آنچه که به خیال خود هدایت خدا می‌پنداشته‌اند ازدواج کرده‌اند ولی پس از شکست متوجه شده‌اند که فریب الهامات و نبوت‌های غیرواقعی و مشورت‌های نادرست را خورده‌اند و یا اسیر رویاهای دروغین و خوابهای خود شده، از مسیر اراده خدا دور گشته‌اند. من ترجیح می‌دهم در زمینه ازدواج کلمه "هدایت" را به کلمه "تشخیص صحیح" تغییر دهم. ازدواج موضوعی تحقیقی است. هدف ما در این بخش اینست که بتوانیم از طریق تحقیق و بررسی جامع کتاب مقدس، طرق مختلف تشخیص صحیح در انتخاب همسر را شناسائی کنیم و به این ترتیب اراده خدا را برای زندگی زناشویی خود درک نماییم. روش ده‌گانه تشخیص صحیح در این کتاب نه تنها در انتخاب همسر بلکه در حفظ رابطه و بقای خانواده نیز می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود. امیدوارم افرادی که طالب ازدواج موفق هستند با پی‌گیری روشهای فوق بتوانند همسر مناسبی برای خود انتخاب کنند، و افرادی که ازدواج کرده‌اند نیز با دنبال کردن راههای فوق در پیمان ازدواج خود تأمل نموده، برای حفظ و بقای خانواده خود بکوشند.

سؤال مهمی که بسیاری از مردم اغلب از ما می‌پرسند اینست که «چرا انتخاب ما در ازدواج باید طبق اراده خدا باشد؟» برای بسیاری اراده خدا در ازدواج تبدیل به کابوسی ترسناک یا مشکلی مبهم و پیچیده شده است. بسیار از افراد از من سؤال کرده‌اند: «مگر تمایل به ازدواج یا آنچه را که عشق می‌خوانیم خدا نیافریده است؟ پس چرا نباید با میل خودم همسر را انتخاب کنم؟ آیا قطعاً باید تمایل خودم را با میل خدا تطبیق بدهم؟ اگر روزی خدا با انتخابی که کرده‌ام مخالفت کند و برای من روشن سازد که آن شخص مورد تأیید من نیست، چه باید بکنم؟ آیا خدا قصد اذیت و آزار مرا دارد؟ آیا ازدواج من با فلان شخص از عظمت خدا می‌کاهد؟ مگر خدا ما را برای انتخاب آزاد خلق نکرده است؟ من گناهی نمی‌کنم که خدا بخواهد مانع بشود!

آیا ممکن است خدا به من بگوید که با شخصی ازدواج کنم که دوستش ندارم؟ من می‌خواهم با کسی ازدواج کنم که دوستش دارم.» برخی حتی می‌ترسند در این مورد دعا کنند و یا با شبانشان مشورت نمایند. زیرا می‌ترسند خدا و کلیسا با نظر آنها موافق نباشند. حال برای اینکه از کابوس ترسناک درک اراده خدا برای ازدواج رها شوید و با دل و جان تسلیم خواست خدا باشید، یکبار دیگر نظر شما را به سؤال آغازین جلب می‌کنم:

چرا انتخاب ما در ازدواج باید طبق اراده خدا باشد؟

۱- چون سعادت و خوشبختی ما در ازدواج در گرو انجام اراده خدا است. اگر خدا در موردی ما را امر و نهی کند به خاطر سعادت و خیریت ماست. خدا در کلامش می‌فرماید: «فکرهائی را برای شما دارم می‌دانم که فکرهای سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم» (ارمیا ۲۹:۱۱). تمام بخششهای نیکو و هدایای مبارک از جانب خدا عطا می‌شود: «او هیچ چیز نیکو را منع نمی‌کند از آنانیکه به راستی سالک هستند» (مزمور ۸۴:۱۱). پس چرا باید از انجام اراده خدا برای زندگی زناشویی خود نگران و ترسان باشیم؟

۲- خدا بهتر از ما می‌داند. او خدای حکیم و دانای کامل است، «زیرا خدا بزرگتر از دلهای ما است و از همه چیز آگاه است.» (۱ یوحنا ۳:۲۰). عقل ما محدود است ولی خدا که حکمتش کامل است وسیع و نامحدود به مسائل می‌نگرد. کسی نمی‌تواند او را فریب دهد. خدای دانای مطلق دل ما و انگیزه‌ها و خواسته‌های مان را می‌بیند. ما به حکمت و هدایت خدا در همه مراحل مربوط به روابط خانوادگی خود نیازمندیم «ترا حکمت خواهیم آموخت و ترا به راهی که باید بروی نصیحت (ارشاد) خواهیم نمود.» (مزمور ۳۲:۸)

۳- خدا آینده را می‌بیند ولی ما فقط زمان حال را می‌بینیم. اگر ما فقط به خاطر خوش گذراندن در زمان حال و بر اساس احساسات و ظواهر زودگذر و فانی همسری انتخاب کنیم قطعاً پشیمان شده و شکست خواهیم خورد. خدا چون از آینده باخبر است می‌داند که تصمیم فعلی ما پس از چند سال به کجا خواهد انجامید. بنابراین، اگر خدا مطابق روش‌هایی که در این کتاب می‌خوانید در مورد ازدواج‌تان مطلبی به شما بگوید که برخلاف میل و سلیقه و احساس شما است نباید در کابوس به سر ببرید و از انجام اراده او بترسید. نباید در بحران روحی و افسردگی و عصبانیت به سر ببرید. نباید خدا قهر کنید و در تلخی و کدورت باقی بمانید. شما آزادی که تابع هیچ‌یک از اصول مربوط به تشخیص صحیح در انتخاب همسر نباشید و هر طور خودتان مایلید ازدواج

کنید. ولی لطفاً در آینده از خدا شاکی نشوید که چرا به زندگی‌تان برکت نمی‌دهد؛ و یا در کارهایی که می‌کنید همراهیتان نمی‌کند. ما چوب تصمیمات اشتباه خود را می‌خوریم و بعد آن را به حساب خدا می‌گذاریم. ما هرچه بکاریم قطعاً همان را درو می‌کنیم. بنابراین، اگر طبق اراده خدا عمل کنیم نباید منتهی بر گردن او بگذاریم، زیرا ما محتاج هدایت خدا هستیم، و به عبارت عامیانه «ریش ما در گروی اراده خداست». او برای منفعت و سعادت ما در آینده فکر می‌کند و نمی‌خواهد بدبختی و فلاکت ما را ببیند.

۴- همه کسانی که بر خلاف اراده خدا ازدواج کرده‌اند صدمه بزرگی خورده‌اند.

برای نمونه به اشتباهی که شمشون قهرمان در زمینه انتخاب همسر کرد توجه کنید. والدین او از شریعت خدا که ازدواج قوم خدا با اقوام بت‌پرست و بی‌ایمان را منع می‌کرد باخبر بودند و با پیشنهاد شمشون مخالفت کردند ولی او به قانون خدا و نصایح والدینش بی‌اعتنا بود. «شمشون به پدر خود گفت او را (زن فلسطینی) برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد» (داوران ۱۴:۳). کاش او از خود می‌پرسید که آیا این تصمیم مورد پسند خدا هم هست؟ هرچند این ازدواج دوامی نداشت و با رسوایی شمشون پایان پذیرفت لیکن او از این سقوط درس عبرت نگرفت و دوباره فریفته زن زیبایی شد به نام دليلة، که عامل شکست و بدبختی او گردید (به داوران ۱۶ مراجعه شود). سلیمان حکیم نیز همین اشتباه را مرتکب شد. او اگرچه بسیار حکیم بود لیکن در پی زنان بت‌پرست اسیر شهوات شد و در اواخر عمر از مسیر قداست الهی دور گردید (اول پادشاهان ۱۱). شاید او آنقدر به حکمت خود متکی بود که فکر نمی‌کرد هیچ وقت اشتباه کند، ولی کلام خدا هشدار داده می‌گوید «اگر گمان می‌کنید استوارید بهوش باشید که میفتید» (اول قرننتیان ۱۰:۱۲). داوود نبی نیز در یک مورد تسلیم خواهش و هوای نفس خود شد و با بت‌شع زن اوریای حتی رابطه نامشروع برقرار کرد و پس از مرگ همسر بت‌شع در جنگ، با او ازدواج نمود. اگرچه او از این عمل توبه واقعی نمود ولی با آن تصمیم اشتباه و خلاف اراده خدا بلای بزرگی بر سر خود و خانواده‌اش وارد آورد (اول سموئیل ۱۱). تاریخ کتاب مقدس و کلیسا شاهد نمونه‌های بسیاری است از افرادی که با تصمیم‌گیری اشتباه و زندگی خلاف اراده خدا صدمات بزرگ روحی و روانی و عاطفی بر خود و خانواده‌شان وارد ساخته‌اند.

۵- انجام اراده پدر آسمانی جزو عبادت ما است. اگر قرار بود فقط یک دعا به درگاه خدا ببریم این دعا می‌بود: «اراده تو چنانچه در آسمان انجام می‌شود بر زمین نیز به انجام برسد» (متی ۱۰:۶). خداوند ما عیسی مسیح در اوج مبارزه روحانی خود، در نوشیدن

پیاله تلخ مجازات گناه بشر، سه بار چنین دعا کرد: «ای پدر اراده توست این جام را از من دور کن اما نه به خواست من بلکه اراده تو انجام شود» (لوقا ۲۲:۴۲)، که نمونه بسیار خوبی برای همه ما از انجام اراده پدر شد. فراموش نکنید که عیسیای مسیح کسانی را جزو خانواده الهی، و برادران و خواهران و مادر خود خطاب کرد که اراده پدر آسمانی او را به جا می آوردند، «هرکه خواست پدر را که در آسمان است به جای آورده برادر و خواهر و مادر من است» (متی ۱۲:۵۰). پس ای برادر و خواهر عزیز، از هر جهت به نفع و سعادت شماست که طبق اراده نیکو و پسندیده و کامل خدا عمل کنید.

راههای تشخیص صحیح در انتخاب همسر چیست؟

۱- یگانگی و اتحاد در ایمان. اولین و مهمترین پایه و شرط ازدواج مسیحی در همین اصل غیر قابل تغییر کتاب مقدسی نهفته است. این موضوع بنیادین آنقدر اهمیت دارد که پنجاه درصد موضوع تشخیص اراده خدا را به خود اختصاص می دهد و مابقی ۹ طریق پنجاه درصد دیگر را. خانواده مسیحی را باید بر اساس ایمان مسیحی بنا نهاد و بقیه عمارت را بر آن ساخت.

در زمانی که تازه ایمان آورده بودم، واعظ برجسته ارمنی زبان به نام «هایکاز خاچاتوریان» همراه برادر غیور و وقف شده به نام «هراند خاچاتوریان» از انگلستان برای کار بشارت بین ملل مختلف به ایران آمدند و جلسات کلیسایی را از خانه برادر «ست» به زیرزمین ساختمانی منتقل کردند و کلیسایی به نام «فیلا دلفیا» (محبت برادرانه) بوجود آوردند. هایکاز و هراند دید وسیع بشارتی داشتند و با قدرت انجیل مسیح را موعظه می کردند و عده زیادی در نتیجه این جلسات نجات و شفا یافتند. متأسفانه بعد از مدت ۲ سال این دو برادر در یک سانحه تصادف اتومبیل پیش خداوند رفتند ولی اثرات مثبت زیادی بر همه از جمله من، که هیچ وقت خدمتشان را فراموش نمی کنم، باقی گذاشتند.

یکروز از برادر هایکاز عزیز سؤال کردم که: «آیا شما از زمان کودکی در خانواده روحانی پرورش یافته اید؟» ایشان که حدوداً ۳۰ ساله بود، لبخندی زده گفت: «اگر مرا چند سال پیش می شناختید، باور نمی کردید که من یک روز نجات مسیح را بدست آورم و خادم او شوم! جوانی شرور و ضد خدا بودم و در گناهان کثیف به سر می بردم! یک روز شنیدم که دکتر بیلی گراهام واعظ معروف به لندن آمده و در یک سالن بزرگ موعظه می کند. با دوست دخترم تصمیم گرفتیم در جلسه وی شرکت کنیم و موعظه های ایشان را به باد مسخره بگیریم و باهم بخندیم! تا اواسط موعظه ایشان، تمسخر ما ادامه داشت ولی گویا دعاهایی که مومنین مسیحی برای ما می کردند، بر

من اثر گذاشت و با جدیت به کلام خدا گوش می‌دادم. دوست دخترم بسیار کلافه و نا آرام بود و به من گفت بلند شو تا از اینجا برویم! من به او گفتم که دوست دارم بمانم و موعظه را گوش دهم! بعد از پایان موعظه، بیلی گراهام از جماعت دعوت کرد که آنهایی که می‌خواهند امشب از گناهان خود توبه کنند و قلبشان را به مسیح بسپارند، جلو بیایند. من که خود را گناهکار و محتاج به نجات می‌دانستم، ایستادم که بروم جلو ولی دوست دختر من بسیار عصبانی شد و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ آیا تو نیز می‌خواهی مثل این عقب افتاده‌ها و دیوانه‌ها بشوی؟! و با صحبت‌های خود مانع رفتن من به جلو شد. بیلی گراهام دعوت خود را ادامه داد و گفت: "ای جوان امروز روز تصمیم‌گیری است! امروز روز نجات شماست!" هایکاز تصمیم می‌گیرد بدون توجه به مخالفت دوست دخترش به جلو برود و خود را به مسیح بسپارد! وقتی دختر دید که او بسیار جدی و مصمم است، با نفرت و خشم او را تهدید کرده گفت: "اگر بروی جلو و خود را به خدا بسپاری، دور مرا باید خط بکشی! من به هیچ وجه نمی‌توانم با شخصی مثل تو که می‌خواهد مسیحی شود به سر ببرم!" هایکاز دوباره می‌نشیند و در آن با ۲ انتخاب روبرو می‌شود! بین ظلمت و نور! بین عشق خدا و عشق این دختر باید یکی را انتخاب می‌کرد و در این تفکرات بود که واعظ می‌گوید: "هر مانعی که برای تسلیم به عیسی مسیح دارید کنار بگذارید و با جرأت به جلو بیایید." او با شهادت می‌ایستد و بدون توجه به ممانعت نامزدش جلو می‌رود و پس از توبه و تسلیم خود به خدا، بعد از بیست دقیقه، به سر جای خود بازمی‌گردد. طبق شهادت او، نور مسیح که آمد تاریکی فرار کرد، عشق مسیح که وارد قلب او شد تمام هوا و هوسهای این دختر از قلب او بیرون آمد. او منتظر نبود که دوست دخترش آنجا باشد ولی با کمال تعجب دید که او در آنجا با شدت عصبانیت و نفرت نشسته بود و می‌خواست بداند که تصمیم دوست پدرش چقدر جدیست! ولی هایکاز با کمال آرامش و اطمینان به این دختر، این عبارت بسیار مهم را می‌گوید: "عزیزم اگر تو با من نمی‌خواهی بیایی برویم بهشت، من هیچ وقت با تو به جهنم نمی‌آیم!" و از او خداحافظی می‌کند و پس از مدتی با یک دختر روحانی وقف شده ازدواج می‌کند و برای خدمت مبارک به ایران می‌آید. این دقیقاً همان پاسخی است که یک ایماندار مسیحی به غیر ایماندار مسیحی باید بدهد.

البته باید این نکته را در نظر داشت که شخص مسیحی صرفاً به خاطر ایمانش نمی‌تواند با هر مسیحی دیگری ازدواج کند. پس ضمن اهمیت دادن به نکته اول، شرایط دیگر تشخیص صحیح در انتخاب همسر را نیز باید پی‌گیری کنید تا برای تشکیل خانواده اطمینان کافی به دست آورید. اکنون می‌خواهم نظر شما را به نمونه‌هایی از کتاب مقدس، چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید در این رابطه جلب نمایم.

* «با ایشان (اقوام غیرایماندار) وصلت منما؛ دختری را به پسر ایشان مده و دختر ایشان را برای پسرت مگیر. زیرا فرزندان را از پیروی من منحرف خواهند کرد تا خدایان دیگر را عبادت کنند. آنگاه خشم خداوند بر شما افروخته شده، شما را به سرعت نابود خواهد ساخت.» (تثنیه ۷:۳ و ۴)

* «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مروید زیرا پارسائی و شرارت را چه پیوندی است. نور و ظلمت را چه رفاقتی؟ و مسیح و بلیعال را چه توافقی است و مومن و بی‌ایمان را چه شباهتی؟ و معبد خدا را با بتها چه سازگاری است؟ زیرا ما معبد خدای زنده‌ایم چنانکه خدا می‌گوید. از میان ایشان بیرون آید جدا شوید و هیچ چیز ناپاک را لمس نکنید و من شما را خواهم پذیرفت و من شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود. خداوند قادر مطلق می‌گوید.» (۲قرن‌تیا ۶:۱۴-۱۸)

* «فریب نخورید. معاشر بد، اخلاق خوب را فاسد می‌سازد.» (۱قرن‌تیا ۱۵:۳۳)
* «خوشا به حال کسی که در مشورت شریکان گام نزند و در ره گنهکاران نایستد و در محفل تمسخرگران ننشیند.» (مزمور ۱:۱)

با توجه به دستوراتی چنین روشن، توصیه‌بنده به شما اینست که خود را در معرض خطر ازدواج با شخص غیرمسیحی قرار ندهید. نگوئید: «بعد از ازدواج او را به سمت مسیح جذب می‌کنم». به‌ندرت پیش آمده است که شخص مسیحی توانسته باشد همسرش را پس از ازدواج به‌سوی مسیح جذب کند. اتکا به چنین روشی عاقلانه نیست. زیرا به تجربه دیده‌ایم که شخص مسیحی پس از ازدواج نه تنها همسرش را به‌سوی مسیح جذب نکرده بلکه خود نیز از لحاظ روحانی سقوط کرده است. اگر هم ایمانش را حفظ کرده، با مشکلات بسیاری در خانواده روبرو شده است.

یکی از همکاران من تعریف می‌کرد که جوانی پیش او آمده بود تا در مورد ازدواج با دختری مشورت بگیرد. شبان کلیسا چون دختر را ندیده بود از این پسر می‌پرسد: «ممکن است به من بگوئی این دختر چه خصوصیتی دارد؟» پسر جواب می‌دهد: «اولاً هم‌زبان و هم ملیت خودم است.» شبان کلیسا روی کاغذ سفید با خط درشت می‌نویسد صفر! جوان ناراحت می‌شود و می‌گوید: «چرا صفر؟ مگر من کار اشتباهی کردم که با هم‌زبان خودم ازدواج می‌کنم؟» شبان می‌گوید: «نه عزیزم تو ادامه بده. دیگر چه خصوصیتی دارد؟» جوان می‌گوید: «همچون قرص ماه زیباست». کشیش صفر دوم را کنار صفر اول می‌نویسد. مجدداً این پسر آشفته می‌شود و می‌گوید: «آیا زیبایی چیزی بدی است؟ اگر با دختری زشت ازدواج کنم راضی می‌شوید؟» شبان می‌گوید: «حکمت این صفرها را بعداً درک خواهی کرد.» جوان می‌گوید: «دختر

تحصیل کرده و روشنفکری است». و با کمال تعجب می‌بیند که صفر سوم نیز کنار دو صفر دیگر قرار گرفت. مجدداً می‌گوید: «خانوادهٔ ایشان بسیار محترم و خوبند». شبان صفر چهارم را نیز اضافه می‌کند. جوان می‌گوید: «این دختر کدبانوی خوبی خواهد شد زیرا آشپزی و خانه‌داری او را دیده‌ام». و باز می‌بیند که شبان بدون هیچ‌گونه تخفیفی صفر پنجم را نیز می‌نویسد. بلاخره این پسر در پایان می‌گوید: «این دختر خانم از لحاظ جسمی و روانی نیز دختر متعادل و سالمی است» ولی باز می‌بیند که شبان صفر ششم را هم نوشت و قلم را کنار گذاشت. جوان می‌پرسد: «چرا به انتخاب من توهین کردید؟ من شش چیز خوب گفتم و شما شش صفر به من دادید؟» شبان می‌گوید: «خوب فکر کن! آیا نکته دیگری در مورد این دختر باقی مانده که فراموش کرده‌ای آن را بگویی؟» جوان کمی فکر می‌کند و می‌گوید: «ببخشید فراموش کردم بگویم این دختر ایماندار مسیحی است. او عیسای مسیح را به‌عنوان خداوند و نجات‌دهندهٔ شخصی خود پذیرفته است.» این بار شبان عدد یک را پیش از شش صفر قرار می‌دهد و به این جوان می‌گوید: «الآن این خانم یک میلیون امتیاز دارد». و ادامه می‌هد: «نمی‌گویم که زیبایی، تحصیلات، کار، خانواده و نکات دیگر مهم نیست ولی وقتی خداوند در رأس امور زندگی شما قرار بگیرد هرچه بر این صفرها افزوده شود ارزش فرد مورد نظر بالاتر خواهد رفت».

بنابراین، به ایمان شخصی که می‌خواهید با او ازدواج کنید اهمیت بسیار بدهید. بر چنین ایمانی می‌توانید خانه‌ای محکم و مبارک بنا کنید. باید اطمینان یابید که ثمرات شایسته توبه و ایمان مسیحی در او نمایان است و مورد تأیید کلیساست. خود را در معرض خطر ازدواج با شخصی که ایمانش هنوز آزموده نشده است یا پیوند با شخصی که زندگی مسیحی برای او جدی نیست، قرار ندهید. ضرب‌المثلی چینی می‌گوید: «همه را محبت کنید ولی فقط به کسانی اعتماد کنید که از آزمون سربلند بیرون آمده‌اند».

نکته: کسی که پس از ازدواج به عیسای مسیح ایمان می‌آورد ولی همسرش مسیحی نشده است نباید از او جدا شود بلکه باید با دعا و زندگی مسیحی و حکمت در رفتار و اخلاق و صبر منتظر معجزه خدا در زندگی او بشود. در فصول آینده بر پایهٔ ایمان مسیحی بنای خانواده مسیحی را خواهیم نهاد. با ما همراه باشید.



بلوغ و آمادگی برای ازدواج

دومین ویژگی در تشخیص صحیح برای ازدواج موفق بلوغ و آمادگی پیش از ازدواج است. این نوع آمادگی در حفظ و تداوم زندگی سعادت‌مند پس از ازدواج نیز بسیار مؤثر است. بطور کلی آمادگی قبلی برای انجام هر کاری جزو ضروریات است و در زمره رموز موفقیت در آن کار محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال اگر بچه‌ای آمادگی استفاده از کارت یا قیچی را نداشته باشد، این وسائل برای او خطرناک است و نباید در اختیارش قرار بگیرد. یا اگر ارزش اسکناس را نداند ممکن است آنرا پاره کند و دور بریزد. افرادی که برای زندگی در خارج از وطنشان آمادگی ندارند پس از مهاجرت صدمات بسیاری می‌بینند. حتی برای شناخت خدا و ملاقات با او نیز آمادگی روحانی بسیار مهم است: «خویشتن را مهیا ساز (آماده شو) تا با خدای خود ملاقات نمایی» (عاموس ۴:۱۲)؛ «راه را برای خداوند آماده کنید و مسیر او را هموار سازید» (متی ۳:۳). برای ازدواج خوب نیز آمادگی همه‌جانبه و نسبی ضروری است، زیرا اگر شخص برای تشکیل خانواده آمادگی نداشته باشد ازدواجش ناموفق خواهد بود و یا با شکست روبه‌رو خواهد شد. ازدواج موفق بر اساس آگاهی، درک، پذیرش متقابل و آمادگی نسبی و رو به رشد آغاز می‌شود. یکی از ویژگی‌های هدایت شدن از جانب خدا برای ازدواج داشتن آمادگی کافی است. اگر کسی برای ازدواج آمادگی نداشته باشد روشن است که نمی‌تواند در این زمینه از درک اراده خدا برای چنین پیوند مهمی برخوردار شود.

یکی از عجیب‌ترین خصوصیات مردم آن است برای مسائل ظاهری و یا تدارکات جشن عروسی، که عمر آن فقط یک شب است، تلاش بسیار می‌کنند و بیشتر از آمادگی برای ازدواج به آن بها می‌دهند. درست است که جشن عروسی از مهم‌ترین وقایع زندگی یک زوج است و لازم است بکوشند آنرا به طرز آبرومندانه‌ای برگزار کنند ولی فراموش نکنید که جشن عروسی آغاز زندگی مشترک است و با وجود همه زحماتی که برای آن کشیده می‌شود در یک شب به پایان می‌رسد. ولی زندگی مشترک سال‌ها و بعضاً تا پایان عمر ادامه می‌یابد. جشن و مراسم عروسی چیزی به شخصیت زوج اضافه و یا از آن کم نمی‌کند. یک هفته پس از جشن عروسی زوجی که به‌تازگی ازدواج کرده‌اند همان خواهند بود که یک هفته پیش بودند. بسیاری از مردم یکسال یا ۶ ماه پیش از ازدواج برای همه قسمت‌های آن برنامه‌ریزی می‌کنند ولی برای مسائل بسیار

مهمتر که پایه‌های زندگی را تشکیل می‌دهند هیچ برنامه‌ریزی مشخصی ندارند. منظور این نیست که نباید به جشن عروسی بها داد و برای آن تدارک دید و یا آن را کم‌اهمیت شمرد ولی مسائل بسیار مهمتری وجود دارد که می‌توانند به سعادت و بقای خانواده کمک کنند و قبل از هر چیز باید به آنها پرداخت.

مفهوم آمادگی برای ازدواج چیست؟

آمادگی یعنی رسیدن به بلوغ کافی و همه‌جانبه برای ازدواج. ممکن است شخصی در سن ۲۵ سالگی یا کمتر، آمادگی لازم برای ازدواج را داشته باشد و شخص دیگری در سن ۴۵ سالگی یا بیشتر، هنوز به دلائل مختلف آمادگی لازم برای ازدواج را نداشته، و برای تشکیل خانواده به بلوغ کافی نرسیده باشد. ازدواج امری پویا و پیش‌رونده است و راکد و ایستا نیست. بنابراین، ما تا پایان عمر در این رابطه به رشد و پیشرفت نیاز داریم ولی برای شروع ازدواج باید مقدمات آن را فراهم کنیم و برای این پیوند مهم و طولانی آمادگی نسبی به‌دست آوریم.

چرا زوج قبل از ازدواج باید آماده (بالغ) باشند؟

۱- به منظور درک همسر و ایجاد رابطه عمیقتر با او.

هدف از رشد اینست که بتوانید همسرتان را خوب درک کنید و با او رابطه عمیقتر برقرار نمایید. بین "دانستن" و "شناختن" تفاوت بسیار وجود دارد. شما ممکن است در مورد شخص خیلی چیزها بدانید ولی او را خوب نشناسید. کسب اطلاعات و آگاهی الزاماً شناخت کافی به‌وجود نخواهد آورد. اگر شما شخص مورد نظر را خوب درک نکنید و وارد دنیای درونی او نشوید و از او شناخت کافی به‌دست نیاورید، آمادگی ازدواج با او را نخواهید داشت. (به فصل سوم مبحث شناخت مراجعه کنید.)

۲- پذیرش شرایط جدید زندگی و وفق دادن خود با آن.

شما پیش از ازدواج یا تنها و یا با خانواده و در شرایطی متفاوت زندگی می‌کنید. ولی پس از ازدواج مقام همسر و شریک زندگی را به‌دست می‌آورید و با شخصی دیگر یک تن می‌شوید و خانواده جدید و مستقلی را آغاز می‌کنید. شخص مقابل انسانی است متفاوت، و دارای شرایط خاص خود. هر دو نفر باید ابتدا خوب بسنجند و ببینند که آیا می‌توانند شرایط زندگی مشترک را بپذیرند و خود را با آن وفق دهند یا نه. برای رسیدن به این هدف قطعاً باید در هر دو تغییرات مهمی صورت گیرد. اگر نپخته و نسنجیده وارد زندگی یکدیگر بشوید با مشکلات بزرگی روبرو خواهید شد. بنابراین،

خود را با شرایط یکدیگر وفق و تطبیق بدهید و راه درک و تفاهم متقابل را بگشایید تا برای شروع زندگی جدید، در مکانی جدید، با شخصی جدید و نیز در شرایطی جدید آماده شوید.

۳- پذیرش مسئولیت همسر داری و زندگی مشترک.

احساس مسئولیت از خصوصیات مهم زوج آماده و بالغ است. وقتی شما نسبت به رفع نیازهای همسر، پر کردن خلاء درونی و شریک شدن در شادی و غم او خود را مسئول می‌بینید آماده ازدواج با او هستید. آنچه شخص را در مقابل رنج تنهائی درونی محافظت می‌کند همسری است پشتیبان و حامی که می‌شود در همه جنبه‌های زندگی به‌عنوان شخصی مسئولیت‌پذیر روی او حساب کرد.

۴- تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی صحیح برای آینده.

سال‌ها پیش شاهد جدائی زوجی بودم که با وجود کمک‌های بسیار نتوانستند به زندگی مشترک خود ادامه دهند. از مشاور امور خانواده که با هم برای کمک به این زوج همکاری می‌کردیم پرسیدم: «به نظر شما ریشه مشکل این زوج چیست؟» او گفت: «آنها اگرچه ازدواج کرده‌اند ولی به هیچ وجه برای زندگی مشترک با هم مشورت نمی‌کنند، چون هیچ‌یک نقطه‌نظر دیگری را نمی‌پذیرد. هر یک برای خود جداگانه تصمیم می‌گیرند، در تعلیم و تربیت فرزندان بین آنها توافق و اتحاد وجود ندارد، بدون هماهنگی میهمان دعوت می‌کنند و یا به میهمانی می‌روند، بدون توافق اجناس بسیاری برای خانه می‌خرند و یا آنها را می‌فروشند و غیره.» آیا زوجی که هنوز نحوه زندگی مشترک، و تصمیم‌گیری و مشورت با یکدیگر را نیاموخته‌اند آماده ازدواج هستند؟ البته که خیر! زوج بالغ باید بتواند بسیار صمیمانه و صادقانه به این سئوالات پاسخ بدهند: «ما اکنون کجا هستیم؟ چه هدفی در پیش داریم؟ راههای رسیدن به این هدف چیست؟ از چه وسائل و امکاناتی برای رسیدن به این مقصود بهره می‌بریم؟ چه زمانی می‌خواهیم به این هدف برسیم؟ موانع و مشکلات در راه رسیدن به هدف چیست؟ راههای مقابله با آن چیست؟ سهم من چیست؟ سهم تو چیست؟...» اگر می‌توانید با هم تصمیم بگیرید و به نتیجه برسید بدین معنا است که برای ازدواج آمادگی و بلوغ یافته‌اید.

۵- برخورد صحیح با مشکلات زندگی مشترک.

سال گذشته واعظ میهمانی را به کلیسا دعوت کردیم تا در روز یکشنبه پیامی از کلام خدا بیاورد. ایشان قبل از موعظه به جماعت گفت: «می‌دانم که همه شما در زندگی مشکلات مختلفی دارید و فقط خدا قادر به حل تمامی مشکلات است. پس

می‌خواهم قبل از موعظه برای شما دعا کنم تا خدا همه مشکلات شما را پایان دهد و شما رها شده از مشکلات این سالن را ترک کنید. آنهایی که ایمان دارند بعد از دعای من مشکلات زندگیشان محو خواهد شد لطفاً سر پا بایستند؟» تقریباً همه جماعت با خوشحالی و هیجان برای رفع مشکلات خود ایستادند و منتظر دعای قدرتمند و معجزه‌آسای این واعظ بودند. ولی واعظ پس از اینکه همه مردم ایستادند گفت: «متأسفم که الآن باید دعا کنم که همه شما بمیرید! چون تا زمانی که زنده هستید و در این جهان به سر می‌برید دارای مشکلات خواهید بود. حالا اگر می‌خواهید برای شما دعا کنم بایستید، در غیر این صورت بنشینید.» همه حضار دست‌خالی با انبوه مشکلات خود نشستند. سپس واعظ ادامه داد: «مسیح نگفت که شما در این دنیا مشکلات نخواهید داشت بلکه برعکس فرمود: "در دنیا برای شما زحمت خواهد بود اما دل قوی دارید زیرا من بر دنیا غالب شده‌ام" (یوحنا ۱۶: ۳۳). اما مهم آن است که راه مقابله با مشکلات زندگی را بیاموزید؛ اینکه چگونه می‌توانید به جای حمل مشکلات بر شانه‌های خود و خم شدن زیر آنها، روش مبارزه با آنها را بیاموزید و آنها را زیر پا بگذارید و بر آنها غالب شوید. بنابراین، باید با دید و نگرش مسیح به مشکلات بنگرید.»

زوج بالغ باید نسبت به مشکلات نگرشی بالغانه داشته باشند و گرنه در آنها غرق می‌شوند و روحیه خود را از دست می‌دهند، و به خود و دیگران صدمه می‌زنند. اشخاص زودرنج و به اصطلاح نازک‌نارنجی که مثل شکلات زیر نور و در اثر گرما آب می‌شوند بهتر است تا روی پای خود نایستادند تن به ازدواج ندهند. البته منظور این نیست که شما باید در رویارویی با بحرانهای زندگی جنگجویی تمام‌عیار و کامل باشید بلکه باید بطور نسبی خود را برای مقابله با مشکلات زندگی جدید آماده کنید و به مرور در این مبارزه رشد نمایید. اگر آماده رویارویی با مشکلات نباشید به‌جای مبارزه با مشکلات با همسرتان خواهید جنگید و او را هدف قرار خواهید داد. تیم‌های ورزشی موفق آنهایی هستند که پیش از مسابقات مهم با تمرینات فشرده و آمادگی جسمی، روحی و روانی زیر نظر مربیان مجرب خود را آماده می‌کنند. هرچه آمادگی بیشتر باشد اعتماد به نفس ورزشکاران برای پیروزی بیشتر خواهد بود. همین موضوع در تشکیل خانواده نیز صدق می‌کند.

یک زوج چگونه و در چه زمینه‌هایی باید برای زندگی زناشویی خود را آماده سازند؟

۱- رشد و بلوغ روحانی.

الف) اولین مفهوم رشد روحانی اینست که زن و مرد جایگاه خداوند را به عنوان سر و سلطان در خانواده حفظ کنند، «اما می‌خواهم که آگاه باشید سر هر مرد، مسیح است و سر زن مرد است و سر مسیح خداست» (اول‌قرنتیان ۳:۱۱). خانواده‌ای که این ترتیب را حفظ می‌کند مبارک است. چرا؟ چون به اصل و منبع که در رأس همه است وصل شده است. وقتی خداوند در خانواده به‌عنوان سر در جایگاه خود قرار بگیرد هر چیز دیگر سر جای خود قرار خواهد گرفت، ولی بر هم خوردن این نظم باعث اغتشاش و به‌هم ریختگی چیزهای دیگر خواهد شد. سر بودن خداوند بدین معناست که خانواده تحت کنترل و نظارت او قرار بگیرد، به‌عبارت دیگر سکان و فرمان زندگی به دست او سپرده شود تا آن را هدایت کند.

ب) آمادگی روحانی یعنی اینکه زوج در تصمیم‌گیریهای مهم با خداوند مشورت کنند. خانواده‌ها زمانی مبارکند که مشاور و هادی اصلیشان خداوند باشد، و مطمئن باشند که موافق اراده خدا عمل می‌کنند. اگر زن و شوهر از همان شروع پیوندشان برای تصمیمات و برنامه‌ریزی‌های خود خداوند را محترم بشمارند و با او در این موارد مشورت کنند خداوند آنها را به سمت صحیح هدایت خواهد کرد. خانه‌ای که بر چنین صخره‌ای بنا شود در طوفانها و تلاطمات زندگی پا برجا خواهد بود، «الآن چرا فریاد برمی‌آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که درد تو را مثل زنی که می‌زاید گرفته‌است؟» (میکا ۹:۴)

ج) آمادگی روحانی یعنی اینکه زوج در روابط و رفتار و اخلاق مسیحی رشد کرده باشند. عدم رشد صحیح در اخلاقیات و روابط مسیحی سبب می‌شود خانواده تبدیل به میدان جنگ شود و زن و مرد مرتب علیه یکدیگر نزاع کنند. رفتار مسیحی در خانه ثمره بلوغ و رشد روحانی زوج می‌باشد. وقتی تصمیم به ازدواج می‌گیرید باید بدانید که با پاره تن خود، که برای یک عمر زندگی با او پیمان زناشویی بسته‌اید، چگونه رفتار کنید. باید ببینید چگونه می‌توانید او را راضی و خشنود نگه دارید، و به‌اصطلاح قلق‌های مخصوص ایجاد رابطه سالم با او را کشف کنید. اخلاق و رفتار افراد متفاوت است، خصوصاً این تفاوت میان دو جنس مخالف چشمگیرتر است. راه رسیدن به تفاهم اخلاقی آن است که هر شخص نه از دریچه دید خود بلکه از دیدگاه همسرش به

او نگاه کند و وارد دنیای او شود تا با شناخت جنسیت، طبیعت و تفکرات همسرش دریابد که چگونه می‌تواند با او رفتار صحیح و مسیحی داشته باشد.

د) زوجی که از لحاظ روحانی بالغ‌اند، نسبت به یکدیگر روحیه شبانی خواهند داشت. زن و مرد سبب بنا و تقویت یکدیگر می‌شوند، و نسبت به وضعیت روحانی یکدیگر خود را مسئول خواهند دید. اگر یکی از آنها ضعیف شود یا بیفتد دیگری او را بلند خواهد کرد و تقویت خواهد نمود و در حملات دشمن متحداً با او خواهند جنگید و خود را در این مبارزه تنها نخواهند دید. (برای روشن شدن این موضوع به کتاب جامعه ۹:۴-۱۲ مراجعه کنید). زن و شوهر در تضعیف یا تقویت روحانی یکدیگر نقش بسیار عمده‌ای دارند. افرادی را می‌شناسم که قبل از ازدواج از لحاظ روحانی می‌درخشیدند ولی پس از ازدواج رو به افول گذاشتند و ازدواج نه تنها یاریشان نکرده بلکه عامل مؤثری در تضعیفشان بوده است. همچنین افرادی را می‌شناسم که پیش از ازدواج از لحاظ روحانی درخشش چندانی نداشتند ولی پس از ازدواج رشد کردند و در مرحله‌ای بالاتر قرار گرفتند و همسرشان نقش مؤثری در پیشرفت آنها داشته است. بنابراین، زن و مردی که برای ازدواج آمادگی دارند با دید شبانی و مسئولانه به هم پیوند می‌شوند و در دوران تأهل نیز همین رویه را دنبال می‌کنند.

۲- رشد و بلوغ فکری و روانی.

الف) زوجی که تصمیم به ازدواج دارند باید به اندازه کافی درباره‌آن و نیز جنبه‌های مختلف رابطه زناشویی مطالعه کرده باشند. به عبارت دیگر باید فکرتان را در این مورد تغذیه کرده باشید؛ اطلاعات لازم را چه از طریق مطالعه کتب مفید و چه مراجعه به مشاورین خوب و نیز کسب تجربه از زوج‌های بالغ و موفق به دست آورده باشید. عجیب است که وقتی از جوانان و حتی افراد بالغ‌تر که تصمیم به ازدواج دارند می‌پرسم: «شما چند کتاب مفید در رابطه با ازدواج و زندگی مشترک مطالعه کرده‌اید؟» اغلب می‌گویند: «مگر باید کتابی مطالعه می‌کردیم؟ فکر نمی‌کردیم نیازی به این کار باشد. همین که یکدیگر را دوست داریم و خواهان ازدواج با هم هستیم کافی است. لطفاً موضوع را دشوار نکنید.» تعجب من از اینست که مردم در عصر علم و تکنولوژی درباره کامپیوتر، ورزش، سیاست، هنر، اخبار، فیلم، مد و مسائل فنی و اقتصادی و غیره اطلاعات لازم را به دست می‌آورند ولی در خصوص ازدواج که به معنای یک عمر زندگی مشترک است، یا ناآگاهند یا اطلاعات اندکی دارند. در کشورهای پیشرفته مردم برای هر کاری باید دوره آموزشی لازم را ببینند و آزمون آن را که غالباً آسان هم نیست با موفقیت بگذرانند تا به آنها مجوز کار در آن زمینه داده شود و گرنه کارشان غیرقانونی

است و کسی که بدون مجوز مشغول پیشه‌ای باشد مشمول مجازات قانونی خواهد بود. ای کاش قانونی وضع می‌شد و گذراندن دوره پیش از ازدواج را نیز الزامی می‌ساخت، و اشخاص پس از قبول شدن در امتحان مجوز ازدواج می‌گرفتند. در بسیاری از کشورها دوره آمادگی برای ازدواج تدریس می‌شود که شرکت در این کلاسهای آموزشی را به همه کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند (یا حتی ازدواج کرده‌اند) توصیه می‌کنم.

هرچه بیشتر درباره ازدواج و خانواده اطلاعات صحیح به دست آورید امکان موفقیتتان در زندگی زناشویی بیشتر خواهد بود. من شخصاً بیش از ۴۴ سال است که در این مورد کتب مختلف را مطالعه می‌کنم. در سمینارهای آموزشی شرکت کرده‌ام و مرتب به سی‌دی‌های آموزشی متخصصین خانواده گوش می‌کنم. متوجه شده‌ام که رابطه زناشویی حوزه مطالعاتی بسیار وسیعی است، و مرتب در این زمینه به حقایق جدیدی دست می‌یابم که قبلاً آنرا نمی‌دانستم یا به طرز ناصحیحی درک کرده بودم. بنابراین، نه تنها قبل از ازدواج بلکه پس از آن نیز باید شعله ازدواج را به وسیله تغذیه فکری صحیح از طریق مطالعه فروزان نگه دارید. من به همین دلیل عادت کرده‌ام همیشه یک کتاب جدید در این مورد مطالعه کنم. ازدواج امری تحقیقی است و کلام خدا ما را تشویق کرده است که «بسنجید که مایه خشنودی خدا چیست. پس نادان نباشید بلکه دریابید که خواست خدا چیست؟» (افسیان ۱۰:۵ و ۱۷)

ب) دانش و درک خود را درباره شخصی که می‌خواهید با او ازدواج کنید (یا ازدواج کرده‌اید) افزایش دهید. اگر بخواهید به عنوان توریست به کشوری مسافرت کنید و از سفر خود بیشترین استفاده و لذت را ببرید بهترین راه آن است که نقشه آن کشور را پیدا کنید و مناطق دیدنی‌های آن را کشف نمایید، مثلاً آثار باستانی، مکان‌های تفریحی، چیزهای معروف آن کشور، وضعیت هتلی که می‌خواهید در آن اقامت کنید و غیره. اینها همه برای اینست که مدت اقامت‌تان را باخوشی و رضایت خاطر بگذرانید. اگر برای مسافرت کوتاهی چنین اطلاعاتی لازم است پس برای شناخت شخصیت فردی که می‌خواهید یک عمر با او زندگی کنید چقدر بیشتر باید مطالعه کنید. در فصول آینده بطور مفصل درباره اهمیت شناخت، تشخیص عقل و منطق و مشورت گرفتن از مشاورین مجرب، مطالب مهمی را مطالعه خواهید کرد.

شخصیت انسان بقدری پیچیده است که باید به اندازه کافی برای تجزیه و تحلیل و شناخت آن وقت صرف کنیم. ازدواج بدون فکر، مطالعه، تحقیق و بررسی نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. دوران آشنائی و نامزدی بهترین زمان آمادگی برای ازدواج است. لطفاً به رابطه یوسف و مریم در شرایط بحرانی توجه کنید (متی ۱۸:۱-۲۵). یوسف در

دوران نامزدی متوجه حاملگی مریم شد، هر چند نمی‌دانست چگونه صورت گرفته است. قطعاً این موضوع بر روان و عواطف یوسف فشار بسیاری وارد آورده بود، زیرا او شخص شریف و صالحی بود و از طرف دیگر مریم را نیز دوست داشت. او نخواست آبروی مریم را ببرد و بدین سبب تصمیم گرفت که مخفیانه و بدون هیاهو او را ترک کند. اما از آنجا که فرد عاقل و صالحی بود در تصمیم‌گیری خود عجله نکرد. انجیل می‌گوید: «چون یوسف در این وقایع تفکر می‌کرد» (متی ۲۰:۱) فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شد و حقایق را در رابطه با حاملگی مریم برای او آشکار ساخت. اصولاً خدا با کسی که درباره موضوعی به طرز صحیحی فکر می‌کند سخن می‌گوید، و حقایق را برای او آشکار می‌سازد. افرادی که به خود زحمت نمی‌دهند فکرشان را به کار بیندازند چگونه می‌توانند امور صحیح را از ناصحیح تمییز دهند؟ شما باید از شخصیت فردی که می‌خواهید با او ازدواج کنید آگاه باشید. یکی از سئوالاتی که باید از خود پرسید و درباره آن تعمق نمود پرسش فوق می‌باشد: «آیا به اندازه کافی دلایل عقلانی و منطقی برای پیوند و ازدواج با او دارا هستم؟»

یونانیان افسانه معروفی دارند. می‌گویند که زن و مرد ابتدا به هم چسبیده بودند. زمانی خدایان عصبانی می‌شوند و انسانها را دو نیمه می‌کنند و در تمام جهان می‌پراکنند. بعد از آن لازم بود زن و مرد در جستجوی نیمه گمشده خود باشند تا او را بیابند. پس همسر واقعی هر کس نیمه گمشده اوست که از او جدا شده و باید یک روز آن را پیدا کند. گرچه این افسانه با عمل خدای کتاب مقدس که به انسانها فرصت آشنایی می‌بخشد، و نیز به آنها درک و توانایی می‌بخشد تا فرصت‌های مناسب را تبدیل به رابطه کنند تضاد دارد، ولی حقیقتی که در آن نهفته شده گویای این مطلب است که همسر واقعی هر کس نیمه گمشده اوست که باید یک روز او را پیدا کند. پس وقتی می‌گوئیم تحقیق و تعمق کنید مقصود اینست که دریابید «آیا این شخص همان پاره تن من است که از من جدا شده بود و الان او را یافته‌ام؟ آیا می‌توانیم به یکدیگر پیوند بخوریم؟ آیا او همان نیمه پنهان من است؟»

ج) آمادگی فکری و روانی (بلوغ روانی). شخص که قصد ازدواج و تشکیل خانواده دارد باید از لحاظ فکری و روانی شخص سالم و متعادلی باشد. البته هیچ کس نمی‌تواند صد در صد در همه موارد متعادل باشد. همه ما بعضاً رفتاری می‌کنیم یا سخنی می‌گوئیم که خارج از تعادل است و به اشتباه خود نیز پی می‌بریم و در صد رفع آن برمی‌آییم. ولی افراد غیرطبیعی و نامتعادل گرفتار و اسیر افراط و تفریط هستند، چه در امور طبیعی و چه در امور روحانی و جسمانی و مادی حد اعتدال را رعایت نمی‌کنند. هر چیز خوب، به حد متعادل و در زمان و مکان مناسب ارزشمند است. تعادل روانی

یعنی انجام امور در زمان و مکان مناسب و به حد متعادل. شخص متعادل تعالیم جامع کتاب مقدس را برای همه قسمت‌های زندگی خود می‌پذیرد، و همه آنها را محترم می‌شمارد. اگرچه ما به آموزه‌های غیرقابل تغییر مسیحی معتقدیم لیکن سایر تعالیم را در پرتو کل کتاب مقدس می‌نگریم. در خصوص تعالیم خاص نباید به برخی آیات اتکا کنیم و یا تفسیر خودمان را ملاک قرار دهیم.

عیسای مسیح که نمونه کامل ماست، در عین حال که پاکترین و روحانی‌ترین انسان بود، متعادل‌ترین و حکیم‌ترین انسان نیز بود. در مورد او نوشته شده است: «عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد» (لوقا ۲: ۵۲). اگر خوب دقت کنید همین آیه کوتاه به چهار جنبه از شخصیت او اشاره می‌کند. او از لحاظ جسمانی رشد سالمی داشت (قامت)، از لحاظ عقلانی و درک و فهم رشد می‌کرد (حکمت)، از لحاظ روحانی ترقی می‌نمود (محبوبیت نزد خدا)، و از لحاظ اجتماعی رشد و ترقی او بر همه نمایان بود (ترقی نزد مردم). برای تشخیص افراد متعادل از نامتعادل آزمون‌های روانشناسی وجود دارد که برای آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توانید به آنها مراجعه کنید.

۳- آمادگی عاطفی (رشد و بلوغ احساسی) چیست؟

الف) شخصی که به مرحله نامزدی و ازدواج می‌رسد نباید به هیچکس غیر از شریک زندگی خود بیندیشد و یا به شخص دیگری دل بندد. شخص بالغ در این مرحله همه درها را به روی شخص یا اشخاصی که در گذشته با آنها رابطه عاطفی داشته، می‌بندد. برخی اشخاص از لحاظ احساسی ناپایدارند و بدین علت عاشق افراد مختلف می‌شوند و عشق در عواطف آنها عمق و ریشه نمی‌یابد، و درکشان از عشق فقط به مسائل ظاهری محدود است. به قول دکتر فرهنگ هلاکویی، متخصص و مشاور معروف عصر حاضر، «برخی افراد حتی در شب عروسی و در حالی که با همسرشان می‌رقصند دائماً چشم می‌چرخانند و حواسشان به اطراف پرت می‌شود و پیش خود می‌گویند: «این یکی هم بد نبود!» و یا «حیف که با اون یکی ازدواج نکردم!» چنین افرادی برای ازدواج آماده نیستند و در صورتی که پیوندی هم صورت گیرد به همسر خود وفادار نخواهند ماند.» اگر به همسر خود خیانت نیز نکنند از لحاظ عاطفی روی او متمرکز نمی‌شوند بلکه افکارشان پراکنده است. یکروز عاشق این زن / مرد هستند و روز بعد عاشق دیگری می‌شوند. این‌گونه افراد ظرفیت عاطفی ندارند. تا کسی به آنها لبخند بزند یا به اصطلاح چراغ سبز نشان دهد عاشقش می‌شوند و یا این برداشت را می‌کنند که دیگران عاشق او هستند.

یکی از نمونه‌های عشق واقعی در کتاب مقدس داستان عشق یعقوب است که عاشق دختری به اسم راحیل بود. طبق شرایطی که خانواده دختر تعیین کرده بودند یعقوب باید هفت سال برای آنها کار می‌کرد تا بتواند راحیل را به عقد خود درآورد. یعقوب پس از هفت سال کار سخت در شب عروسی متوجه شد که خانواده راحیل خواهر بزرگترش یعنی لیه را، که یعقوب عاشقش نبود، به وی داده‌اند. ولی یعقوب آزمون عشق واقعی را با موفقیت طی کرد و حاضر شد برای ازدواج با راحیل هفت سال دیگر مجانی کار کند، و به این ترتیب به قدرت عشق، چهارده سال برای رسیدن به محبوبه خود زحمت کشید و هر مشقتی را تحمل کرد. او حقیقتاً برای رسیدن به عشق خود بهای واقعی پرداخت (پیدایش باب ۲۹)؛ چه عشق واقعی و بالغی! در جامعه متمدن امروز که مردم فکر می‌کنند در همه چیز ترقی کرده‌اند چقدر می‌توان عاشقانی همچون یعقوب یافت؟ عاشق واقعی، همچون سلیمان، که اگرچه زنهای بسیاری به دور خود داشت ولی یکی از آنها دلش را ربوده بود، می‌گوید: «زنان بسیار کارهای شایسته کرده‌اند اما تو بر همه آنها پیشی گرفته‌ای.» (امثال ۳۱:۲۹)

ب) رشد و بلوغ عاطفی در ثبات و پایداری عشق نمایان می‌شود. بارها از مردان و زنان مختلف (البته بیشتر از جانب آقایان) این شکایت را شنیده‌ام که «پس از مدت‌ها ارتباط با این شخص بلاخره متوجه نشدم من را دوست دارد یا نه. وقتی سرحال است و همه چیز بر وفق مراد است عاشق من است و عشقش را خوب ابراز می‌کند. ولی وقتی ناراحت است نه تنها عشقش را نسبت به من بروز نمی‌دهد بلکه با بی‌مهری با من صحبت می‌کند. کوچکترین مشکلی بین ما سبب می‌شود که او عشقش را از یاد ببرد و دچار خشم و ناراحتی و حتی نفرت شود. من بارها بازیچه دست نامزد/همسرم قرار گرفته‌ام چون هر وقت دلش می‌خواهد عاشق من است و هر وقت هم میل ندارد و ناراحت است عشقش می‌میرد، و تا مدتی از من فاصله می‌گیرد و حاضر نیست مرا در کنار خود تحمل کند!» سپس از من می‌پرسند: «آیا به نظر شما این حالت بی‌ثباتی و ناپایداری احساسی طبیعی است؟»

پاسخ من اینست که اغلب زوج‌ها، و مخصوصاً زنان، عشق را فقط یک احساس و هیجان می‌دانند در حالی که عشق واقعی ورای احساسات عمل می‌کند. بنده به عنوان شوهر و پدر گاهی نسبت به همسر و فرزندانم احساس عشق و هیجان می‌کنم و گاهی نیز که مشغول کارم و یا از لحاظ روحی متأثرم، و یا به سبب کدورتی که بین مان به وجود آمده از آنها دلشکسته‌ام، احساس و هیجانم به خواب می‌رود. دقت کنید که کلمه «خواب» را به کار بردم، زیرا عشقم از دست نرفته و نمرده است. من دوباره باید در پی بیدار ساختن بُعد احساسی و عاطفی عشق خود باشم. واقعیت اینست که من

حتی در شرایط ناخوشایند احساسی نیز آنها را دوست دارم. چه احساس کنم و چه موقتاً احساس نکنم حقیقت عشق من نسبت به آنها عوض نمی‌شود. حقیقت اینست که من همسر و فرزندانم را در هر شرایطی دوست دارم و نسبت به آنها وفادارم، و احساس کردن یا نکردن تغییری در حقیقت عشق و تعهد من نسبت به آنها ایجاد نمی‌کند. (در درس مفاهیم عشق در همین کتاب این موضوع بیشتر بررسی شده است.)

یکی از علائم مهم رشد و بلوغ عاطفی اینست که خود را عادت بدهید در صورت لزوم بر خلاف چیزی که احساس می‌کنید گام بردارید و تابع احساسات خود نباشید. به عبارت دیگر شنا کردن خلاف جهت آب را بیاموزید. هیچکس همیشه از لحاظ احساسی ثابت و پایدار نیست. احساسات ما به دلایل مختلف جسمی و روحی و غیره، و حتی دلایلی که گاه برای خودمان نیز روشن نیست، دستخوش تغییر می‌شود. اگر نیاموخته باشیم بر احساسات ناخوشایند خود غلبه کنیم، و تسلیم آنها بشویم در عشق نیز دائماً گرفتار نوسانات احساسی خواهیم شد. پس باید خود را تحت انضباط قرار دهید و بیاموزید که حتی وقتی که احساس خوبی ندارید چگونه با احساسات منفی خود مقابله کنید و بر آنها تسلط یابید. رابطه ما با خدا نیز بر احساسات و هیجانات ناپایدار و موقتی بنا نشده است بلکه بر حقایق پایدار و مطمئن کلام خدا استوار است. به عبارت دیگر من چه حضور خدا را احساس کنم و چه احساس نکنم او طبق وعده‌اش با من است و مرا ترک نکرده و ورای احساساتم در کنار من است و عمل نیز می‌کند. من بر پایه حقایق کلام خدا در ایمان و عشق خود نسبت به او استوار می‌مانم. همین اصل را در مورد روابط اعضای خانواده نیز حفظ کنید.

ج) رشد و بلوغ عاطفی یعنی درک عواطف و احساسات همسر. وقتی همسران را خوب بشناسید مراقب خواهید بود که مبادا از لحاظ عاطفی او را جریحه‌دار کنید. شما به مرور در شناخت عواطف و حساسیتهای او رشد می‌کنید، و وقتی می‌دانید که او نسبت به چه چیزهایی حساس است و از چه چیزهایی می‌رنجد، خود را در مسیری قرار می‌دهید که رفتار و اعمال و سخنان‌تان سبب آزرده و ناآرامی او نشود. به خصوص مردان در رابطه با زنان که حساس‌تر و شکننده‌ترند بیشتر باید مراقب باشند، و با این جنس ظریف به‌گونه‌ای عمل کنند که سبب رنجش عواطفش نشوند: «ای شوهران در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید» (۱ پطرس ۳: ۷). همین اصل را در رابطه با فرزندانمان نیز باید رعایت کنیم: «ای پدران، فرزندان خویش را تلخکام مسازید مبادا دلسرد شوند» (کولسیان ۳: ۲۱). دعوت و رسالت زن و شوهر در رابطه با یکدیگر و فرزندانشان اینست که سبب رضایت و شادمانی

یکدیگر شوند و از مواردی که مایهٔ رنجش و تلخی و کدورت است دوری نمایند. هرچه زن و مرد عمیق‌تر یکدیگر را بشناسند در رعایت مسائل عاطفی نسبت به هم بالغ‌تر عمل خواهند کرد.

۴- آمادگی مالی (رشد و بلوغ اقتصادی)

الف) زوجی که قصد ازدواج دارند باید استقلال مالی داشته باشند. آنها باید بتوانند از لحاظ مالی روی پای خودشان بایستند و به اصطلاح دستشان به دهنشان برسد. البته شرایط اقتصادی دنیا نسبت به گذشته بدتر شده و بی‌کاری و گرانی و تورم هر روز بیشتر می‌شود ولی زن و شوهر مسئول و متعهد باید با کوشش و همت و توکل به خدا در جستجوی کار باشند و بتوانند از عهده هزینه‌های زندگی مانند کرایه خانه و رفع نیازهای اولیه برآیند. افراد تنبل و بی‌مسئولیت نمی‌توانند ازدواج موفق داشته باشند. اینگونه افراد نمی‌خواهند تن به کار بدهند و سختی و زحمت را برای پیشرفت تحمل کنند. بعضاً شعارهایی می‌شنویم نظیر «پول مهم نیست، پول خوشبختی ایجاد نمی‌کند، اصل کار عشق است، ما با یک گلیم و یک کوزه آب با عشق سر خواهیم کرد، خدا بزرگه، از گرسنگی که نمی‌میریم! و غیره.» ولی این‌گونه شعارها با واقعیت زندگی سازگار نیست.

من نمی‌خواهم شما را بترسانم و ضمناً معتقد نیستم که همه چیز در ابتدای زندگی باید فراهم شود تا خانواده تشکیل شود، زیرا اکثر زوج‌های موفق زندگی خود را از صفر شروع کرده‌اند و با همکاری و کوشش به مرور نیازهایشان را رفع کرده‌اند. برکت خدا شامل حال افراد کوشا و مسئولی است که سهم خود را به‌خوبی انجام می‌دهند و از هیچ کوشش و زحمتی برای انجام وظیفهٔ خود دریغ نمی‌کنند. کلام خدا در این مورد بسیار جدی است: «اگر کسی در پی تأمین معاش خویشان و بخصوص خانواده خود نباشد منکر ایمان است و پست‌تر از بی‌ایمان» (۱ تیموتائوس ۵: ۸). برای کسب آگاهی بیشتر در مورد این مبحث و روشن‌تر شدن آن لطفاً ۲ سالونیکیان ۳: ۶-۹ را نیز بخوانید. بسیار ضروری است که افراد بی‌تجربه یا کم‌تجربه در امور کاری از مشورت مشاورین اقتصادی بهره ببرند و برای پیدا کردن کار دوره‌های لازم را با موفقیت بگذرانند، زیرا «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.» پس وقتی خود را به‌طور جدی وقف کار و تلاش کنید موفق خواهید شد.

ب) رشد و بلوغ اقتصادی ایجاب می‌کند که زوج در امور مالی افراد منظمی باشند. برای ایجاد نظم و ترتیب لازم است هر دو نفر اصولی را رعایت کنند. باید قبل از ازدواج با همفکری در امور مالی مشورت کنند و از درآمدشان آگاهی کامل داشته

باشند. هیچ چیز نباید در امور مالی مخفیانه یا با پنهان کاری انجام شود. هر دو نفر باید در این قسمت به طور جدی احساس مسئولیت کنند. پس از مشخص شدن درآمد ماهیانه باید بر اساس یک برنامه ریزی درست هزینه‌ها را به صورت منظم و مشخص بودجه بندی کنند. در هر ماه رفع نیازهای اولیه و سپس تهیه وسائل جدید به ترتیب باید اولویت بندی شوند. همه چیز را یکجا و یک باره نمی شود تهیه کرد. در بودجه بندی و برآورد هزینه های خانواده اصل قناعت را سرلوحهٔ امور مالی قرار دهید، «دینداری با قناعت سود عظیمی است» (اول تیموتائوس ۶:۶). مراقب باشید که برنامه مالی زندگی خود را با زندگی افرادی که از شما ثروتمندتر و یا فقیرترند تنظیم نکنید، و خود را با آنها مقایسه ننمایید. از توقعات و انتظارات بی جا بپرهیزید. هر کس باید به میزان توان مالی خود گام بردارد. ضمناً مواظب باشید به غیر از موارد استثنائی مانند خرید خانه یا اتومبیل که ممکن است برای تهیه آن به وام بانکی نیاز داشته باشید، خود را به قرض گرفتن عادت ندهید، «هیچ دینی به کسی نداشته باشید» (رومیان ۱۳:۸). چقدر خوب است که قسمتی از درآمد خود را برای نیازهای ضروری و غیرقابل پیش بینی پس انداز کنید. سهم خدا را که برای پیشرفت پادشاهی اوست به او تقدیم کنید و سپس برای رفع نیازهای زندگی با هم دعا کرده، به خدا توکل نمائید تا برکت او بر زندگی شما جاری شود. از طرف دیگر با افراد موفق در امور مالی و کاری که فکر اقتصادی خوبی دارند مشورت کنید و از راهنماییهای آنها بهره بگیرید. مطالعه کتب مفید در این مورد را نیز توصیه می کنم. قبل از پایان این بخش لازم می دانم به یک نکته ظریف در مورد اشخاصی که به بلوغ مالی رسیده اند اشاره کنم. به نظر شما کسانی که رشد مالی نکرده اند چه نوع افرادی هستند؟ به اعتقاد من اینگونه افراد همه چیز را برای خودشان می خواهند. کسی که از لحاظ مالی به فکر رفع نیازهای همسر و فرزندانش نیست فرد نابالغی است. چنین شخصی فقط برای نیازهای شخصی خودش تدارک می بیند، و فرد طمع کار و خسیسی است. خودخواهی چنین فردی مانع می شود که حتی برای همسرش با خوشحالی و رغبت بها بپردازد.

خانمی در ایران پیش من آمد و گفت: «مادرم و چند نفر از بستگانش به علت بیماری سرطان فوت کرده اند. به پیشنهاد دکتر متخصص من باید سالی دوبار یا لاقلاً یکبار آزمایش سرطان بدهم تا اگر مشکلی وجود داشت زود تشخیص داده شود و سریع تر اقدام به درمان آن بکنم. وقتی با شوهرم این موضوع را مطرح می کنم از روی خساست به من می گوید: تو چقدر بدبین هستی! دکترها برای جیب خودشان فکر می کنند. هیچ مشکلی پیش نمی آید. به خدا توکل کن. نیازی نیست که آزمایش پزشکی بدهی. او با وجود اینکه نگرانی مرا می بیند هر بار با این صحبت ها مرا از آزمایش طبی منصرف

می‌کند. یکبار برای انجام آزمایش از دوستم پول قرض کردم. پس از مدتی پیش از بردن لباسهای شوهرم به خشک‌شوئی جیبهای کتتش را گشتم که چیزی در آنها نمانده باشد و اتفاقی رسیده‌های آزمایش‌های مختلف را پیدا کردم که در بهترین بیمارستانهای تهران انجام شده بود. شوک بزرگی به من وارد شد زیرا شوهرم و خانواده او هیچ سابقه بیماری ندارند ولی برای کسب اطمینان هم که شده حاضر است پول زیادی صرف خودش بکند. او گرانترین لباسها و وسایل لوکس را برای خودش می‌خرد ولی به من که می‌رسد فقیر و گدا می‌شود و حاضر نیست پولی خرج کند! این حالت و خصوصیت شخصی است که از لحاظ فکری و مالی بلوغ نیافته است و آمادگی ازدواج ندارد. ولی منطق فرد بالغ این است که: "هر آنچه دارم از آن توست. تمام سعی و تلاش من به این خاطر است که همسرم و فرزندانم در رفاه و سلامت باشند، و عملاً نیز این را به اثبات می‌رسانم." بنابراین زن و شوهر بالغ در امور مالی شریک اموال یکدیگرند و هریک حاضرند برای دیگری بیشترین بها را بدهند.

۵- آمادگی (رشد و بلوغ) اجتماعی

الف) رشد و بلوغ اجتماعی در ارتباط صحیح با خانواده و وابستگان یکدیگر
 به وجود می‌آید. می‌گویند: شاخه از همان ریشه درخت است. زن و شوهر گاهی به اشتباه ممکن است به یکدیگر بگویند: «من با تو ازدواج کرده‌ام، نه با خانواده‌ات!» البته موارد استثنایی نیز هست مانند طرد شدن به خاطر ایمان مسیحی که در آن خانواده‌ها رابطه‌شان را با زوج قطع کرده‌اند ولی در غیر این صورت قطع رابطه با خویشان صحیح نیست. مخصوصاً در فرهنگ ایرانی که زن و مرد در ازدواج به خانواده همسر خود نیز پیوند می‌خورند. زوج مسیحی باید خاطره مثبت و مؤثری در ذهن والدین و خویشاوندان یکدیگر باقی بگذارند. رشد اجتماعی حکم می‌کند که راههای برقراری ارتباط با اعضای خانواده یکدیگر را بیابیم، و مخصوصاً به بزرگتران احترام و محبت لازم را ادا کنیم. البته رعایت این موضوع به این معنا نیست که آنها مجازند در امور خانواده و آنچه که مربوط به زوج است دخالت کنند. بنابراین، اگر کسی نداند چگونه با حکمت و درایت با خانواده همسرش رفتار کند و نسبت به آنها بی‌احترامی نموده، خوارشان بشمارد، در رابطه با همسرش نیز گرفتار مشکل خواهد شد. خواهران عزیز، لطفاً کتاب روت را بخوانید و از رابطه زیبایی که بین نعومی و روت (مادر شوهر و عروس) وجود داشت سرمشق بگیرید.

ب) رشد و بلوغ اجتماعی سبب می‌شود که زوج رفتار مناسبی با دوستان، همسایگان، همکاران و اعضای کلیسا داشته باشند. خانواده جدا از جامعه نیست.

بلوغ اجتماعی به ما حکمت می‌بخشد تا با اقشار مختلف جامعه ارتباط صحیح داشته باشیم و در آنجا نیز به عنوان شاهدی امین برای خداوند بدرخشیم و نمونه خوبی از یک مسیحی بالغ و حکیم باشیم. بسیاری از درس‌های خوب زندگی را در ارتباط با افراد جامعه می‌آموزیم، زیرا حتی در جامعه غیرمسیحی نیز افراد خوبی پیدا می‌شوند که می‌توانند نمونه‌ای از اخلاق و رفتار درست برای ما باشند. فراموش نکنید که عیسی مسیح ما را دعوت نکرده است که فقط در جامعه مسیحی بدرخشیم، بلکه او به ما گفته است «شما نور جهانید. پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است بستایند.» (متی ۵: ۱۴ و ۱۶)

من مردی مسیحی را می‌شناسم که از بشارت دادن فقط حرف زدن، و آن‌هم به صورت تحمیلی، را آموخته بود ولی در رفتار و رابطه‌اش با همسر و همسایگان نمونه خوبی نبود. یک روز با همان روش غیرحکیمانه به همسایه خود که از دست او به سته آمده بود بشارت می‌داد (در حقیقت فشارت می‌داد!). همسایه‌اش که از پر حرفی او کلافه شده بود پرسید: «آیا تو نیز در بهشتی که به ما می‌گوئی پس از ایمان آوردن به مسیح به آنجا خواهیم رفت، حضور خواهی داشت؟» آن مسیحی در پاسخ گفت: «البته که من آنجا خواهم بود.» همسایه گفت: «به همین دلیل نمی‌خواهم ایمان بیاورم! بهشتی که تو آنجا باشی برای من جهنم است!» این نمونه‌ای از تأثیر رفتار غلط و غیرحکیمانه در روابط اجتماعی است.

۶- رشد و بلوغ جسمانی (جنسی)

الف) سلامت جسمانی قبل از ازدواج. آزمایش پزشکی قبل از ازدواج برای اطمینان حاصل کردن از سلامت نسبی کار بسیار عاقلانه‌ای است. اگر یکی از طرفین بیماری جدی دارد باید دیگری را در جریان مشکل خود قرار بدهد و به فکر مداوای بیماری خود باشد. نباید بیماریها را از یکدیگر مخفی کنند. صحیح نیست که بعد از ازدواج معلوم شود در یکی از آنها بیماری وجود داشته است. همه چیز در رابطه دو نفر از شروع آشنائی تا نامزدی و زندگی زناشویی باید در صداقت و نور صورت بگیرد. ما فرزندان نور هستیم و هیچ تاریکی یا پنهان کاری بین ما نباید وجود داشته باشد. زیرا در غیر این صورت پس از ازدواج، شخصی که حقیقت را نمی‌دانسته فکر می‌کند که طرف مقابل او را فریفته، و در مقابل عمل انجام شده قرار داده است. اگر بیماری خاصی وجود دارد که از دیدگاه پزشکی مانع ازدواج است، تا زمانی که بهبودی حاصل نکرده‌اید اقدام به ازدواج نکنید.



ب) باید به حدی از بلوغ رسیده باشید که بتوانید بر وسوسه‌های جنسی قبل از ازدواج تسلط یابید. در مسیحیت رابطه جنسی قبل از ازدواج گناه محسوب می‌شود. امروزه بسیاری معتقدند که زوجی که قصد ازدواج دارند، برای شناخت یکدیگر باید با هم تماس جنسی برقرار کنند و ببینند که آیا با هم تفاهم جنسی دارند یا نه؛ و اگر در این قسمت مشکلی داشته باشند با هم ازدواج نمی‌کنند. و یا پس از مدتی از وجود یکدیگر خسته می‌شوند و به بهانه‌هایی بدون اینکه کوچکترین تعهد و مسئولیتی نسبت به هم داشته باشند از یکدیگر جدا می‌شوند و به دنبال شخص جدیدی می‌گردند. منطق آنها اینست که انسان نمی‌تواند هر روز یک نوع غذا بخورد، پس باید تنوع جنسی را حفظ کرد، چنانکه این مثل می‌گوید: «به هر بوستانی که رسیدی گلی بچین و برو». در نتیجه کم‌کم فکر ازدواج و وفاداری و عشق در این افراد از بین می‌رود. آنها به زندگی گناه‌آلود و بی‌بندوبار عادت می‌کنند و حتی اگر ازدواج نیز بکنند به همسر خود وفادار نمی‌مانند. اغلب داشتن دوست پسر یا دوست دختر در زندگی این‌گونه افراد ادامه می‌یابد و ازدواج مفهوم خود را که همانا پیوندی پاک و دائمی است، از دست می‌دهد. این نوع تفکر نادرست از علل اصلی خیانتها و طلاقهای فراوان و روبه ازدیاد جامعه امروز است.

رابطه جنسی قبل از ازدواج بر خلاف آنچه که می‌گویند نه تنها شناخت واقعی و متقابل و تفاهم در زوج ایجاد نمی‌کند بلکه آنها را از مسیر اصلی شناخت عمیق دور می‌کند زیرا با بروز کوچکترین مشکل فوراً جسم خود را در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند و مشکل را ظاهراً و موقتاً می‌پوشانند. از طرف دیگر این نوع رابطه غلط آنها را از اهداف اصلی ازدواج دور می‌سازد، و عشق واقعی را که ورای جاذبه جنسی است خاموش می‌کند. به علاوه تازگی و جذابیت زندگی زناشویی را از آنها سلب می‌کند. این‌گونه افراد اغلب نیازی به ازدواج قانونی و مراسم عقد و جشن عروسی نمی‌بینند چون با هم عملاً زندگی می‌کنند. هر آنچه که می‌خواهند با هم انجام می‌دهند و در جمع نیز علناً با هم ظاهر می‌شوند، (در حالی که قانوناً ازدواج نکرده‌اند). در اینگونه ارتباطات هیچ‌گونه تضمینی برای تعهد و وفاداری بقای پیوند آنها وجود ندارد. بنابراین، اگر شما بالغ شده‌اید، پیش از ازدواج برای ایجاد رابطه جنسی عجله نکنید. پرهیزکاری و کنترل نفس ثمره روح القدس، و از علائم رشد و بلوغ یک مسیحی واقعی است.

ج) آمادگی جنسی به این معنا است که قبل از ازدواج اطلاعات و دانش خود را درباره امور جنسی افزایش دهید. در این زمینه کتابهای سالم و مفیدی مطالعه کنید که می‌توانند شما را در شناخت جنسیت و فیزیولوژی جنس مخالف، مسائل روانشناسی و درک عواطف همسر برای آمادگی جنسی، کمک کنند. متأسفانه در

فرهنگ ما والدین در این مورد با فرزندان خود صحبت نمی‌کنند و تعلیم در این مورد را زشت و قبیح و خجالت‌آور می‌دانند. در نتیجه پسر و دختری که در این زمینه اطلاعات و آمادگی لازم را ندارند چه در شب زفاف و چه در شروع زندگی مشترک دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شوند. برخی از مردم رابطه جنسی را فقط عملی فیزیکی می‌دانند، و به بُعد عاطفی و ذهنی و روانی موضوع اهمیت نمی‌دهند. رابطه جنسی بدون شناخت از نیازها و تمایلات، و بدون تفاهم و آمادگی متقابل لذت‌بخش و مطلوب نخواهد بود. بنابراین، آمادگی جنسی به این معنا است که زن و شوهر یکدیگر را برای ایجاد رابطه‌ای خوب و شیرین آماده کنند. زوجی که از لحاظ فکری و فرهنگی بالغ‌اند در رابطه جنسی به فکر ارضای یکدیگر خواهند بود و به رابطه یک‌طرفه‌ای که از خودخواهی نشأت می‌گیرد نخواهند اندیشید. ریشه بسیاری از مشکلات جدی زوجها در اطاق خواب آنها است. بسیاری از این مشکلات به مسائل تعلیمی، فرهنگی، خانوادگی و تجربه‌های دردناک گذشته و حتی دوران طفولیت و نوجوانی مربوط می‌شود. آقای ا. کیهان‌نیا که سالها وکیل دعاوی و همچنین مشاور امور خانواده در ایران می‌باشد از مراجعین خود داستان‌هایی نقل می‌کند که یکی از آنها را ذکر می‌کنم.

مردی شکایت می‌کرد که همسرش با او رابطه جنسی ندارد، و علتش نیز ترس بیش از حد دختر از رابطه جنسی است. به او گفتم: «لطفاً کمی بیشتر توضیح بده.» برایم تعریف کرد «همسر من نسبت به رابطه جنسی احساس بدی دارد. وقتی به خانه می‌روم چون فکر می‌کند که می‌خواهم با او رابطه جنسی داشته باشم، سرش را با تلویزیون گرم می‌کند و می‌گوید: می‌خواهم دنباله داستان را ببینم. همیشه خودش را از من می‌پوشاند و فکر می‌کند نامحرم هستم. با من در یک اطاق نمی‌خوابد چون می‌ترسد که مبادا بخوام با او رابطه جنسی برقرار کنم. قبلاً جبهه‌گیری می‌کند و دعوا راه می‌اندازد که بهانه‌ای برای تسلیم نشدن به رابطه جنسی پیدا کند. برای این خودش را می‌پوشاند که من میلی به امور جنسی پیدا نکنم. متأسفانه من هم به دلیل ناپختگی در شب‌های اول ازدواج، با خشونت با او رفتار کردم. حالا دیگر بسیار بدتر شده و اجازه نمی‌دهد حتی به او دست بزنم و از من کاملاً فراری است. با وجودی که نه ماه است ازدواج کرده‌ایم او هنوز باکره است.»

آقای کیهان‌نیا می‌گوید: «روزی که قرار بود همسرش را ببینم از همسر من که در این‌گونه جلسات مرا همراهی می‌کند خواستم که در آن جلسه حضور داشته باشد. پس از آنکه مدتی با زن جوان صحبت کردم او را با همسر من تنها گذاشتم تا همسر من که در چنین مواقعی وظیفه خود را خوب می‌داند با او صحبت کند. سپس معلوم شد که دختر جوان در کودکی سه بار شاهد هم‌آغوشی پدر و مادرش بوده، و از آنجا که یکی از



این موارد با سر و صدا همراه بوده دخترک فکر کرده که پدرش مادر او را اذیت می کند و مادرش عذاب می بیند. بنابراین، به شدت ترسیده است و با همین نگرش به شوهر خود نگاه می کند و نمی خواهد مورد آزار و اذیت او قرار گیرد.»

زن و شوهر بالغ باید در مورد خواسته ها و ریشه مشکلات و نگرانیهای خود با هم آزاد و صمیمانه صحبت کنند. از آنجا که رابطه جنسی نیز مانند خوردن و نوشیدن جزو طبیعی ترین غرایز بشری است چرا نباید در مورد مشکلات آن صحبت کنیم؟ چرا نباید آگاهی خود را با مطالعه کتب مفید در این رابطه بیشتر افزایش دهیم؟ اطلاعات ناقص و اشتباه و سخنان منفی افراد ناپخته ای که با دید تحقیرآمیز به این موضوع می نگرند مانع بزرگی برای برقراری رابطه جنسی سالم است. اگر مشکل به مرور زمان، و با محبت، صبر و آرامش (بدون قضاوت و اجبار و تحمیل) حل نشد، بدون احساس خجلت و شرم به دکتر متخصص و روانپزشک باتجربه مراجعه کنید تا آنها با روشهای درمانی خاص راه معالجه را به شما آموزش دهند. خوشبختانه برای درمان ناتوانی و ضعف جنسی، سردمزاجی و یا عوارض روانی و عاطفی زن و شوهر راههایی وجود دارد، و البته دعا و توکل به خدای شفادهنده نیز که خالق تمایلات جنسی است قطعاً بهبودی و شفا در این رابطه به همراه خواهد آورد.

درک و شناخت کافی، واقعی و متقابل (تحقیق و بررسی همه‌جانبه)

«همه چیز را بیازمائید (تحقیق کنید) آنچه را نیکوست به چنگ بگیرید.»
(اول تسالونیکیان ۵:۲۱)

«بسنجید (همه چیز را تحقیق کنید) که مایه خشنودی خداوند چیست.»
(افسیان ۵:۱۰)

«... تا بتوانید چیزهای بهتر را تشخیص دهید.» (فیلیپیان ۱:۱۰)

طبق آیات بالا چیزهای نیکو، بهتر و مورد تأیید خدا را زمانی به‌دست می‌آوریم که در نتیجه تحقیق و بررسی همه‌جانبه نسبت به آنها شناخت و آگاهی کافی کسب کرده باشیم. در امر ازدواج نیز این موضوع صادق است. "هرچه شناخت واقعی‌تر و عمیق‌تر و کامل‌تر باشد ازدواج بادوام‌تر و سعادتمندتر خواهد بود." برای روشن شدن اهمیت موضوع شناخت چند سؤال ساده مطرح می‌کنیم:

آیا شما منزلی را بدون تحقیق درباره امکانات منطقه آن، وضعیت ساختمان، اجاره، تعداد اتاقها و غیره اجاره می‌کنید؟

آیا وسایل الکترونیک را بدون بررسی کارکرد آنها می‌خرید؟ آیا در مورد ضمانت‌نامه آن سؤال نمی‌کنید؟ آیا نظر دیگران را در مورد آن وسیله خاص جویا نمی‌شوید؟

آیا بدون تحقیق از طریق آژانس مسافرتی در مورد قیمت هتل، امکانات تفریحی و غیره بلیط تهیه می‌کنید؟

ما این سئوالات را می‌پرسیم زیرا نمی‌خواهیم اشتباه کنیم، بلکه می‌خواهیم با مبلغی که در اختیار داریم بهترین امکانات را به‌دست آوریم. پس چرا در مورد مهمترین موضوع یعنی ازدواج سئوالاتی عمیق مطرح نکنیم؟ چرا خود را درگیر مسائل عاطفی کنیم بدون آنکه به اندازه کافی شخص مقابل را شناخته باشیم و در مورد او تحقیق و بررسی کرده باشیم؟ بنابراین، شناخت کافی قبل از ازدواج جزو ضروریات ازدواج موفق است. همین‌طور شناخت پس از ازدواج نیز جزو ضروریات برای بقای ازدواج است. ما



همواره باید در شناخت همسرمان رشد کنیم و او را عمیق‌تر بشناسیم. برخی زوجها حتی پس از سال‌ها زندگی مشترک به هنگام بروز اختلاف جدی به یکدیگر می‌گویند: «تو هنوز مرا نشناخته‌ای! کاش مرا درک می‌کردی! بعد از چهل سال گدائی هنوز شب جمع‌هات را نمی‌شناسی!»

"شناخت" مفهومی وسیع و تضمین‌کنندهٔ ادامه و بقای خانواده است. ازدواج عجلولانه پایان خوشی ندارد. اغلب ازدواجهای ناموفق بدون تحقیق و عجلولانه انجام شده است. طبیعی است که دو نفر که مدت بیشتری با هم آشنائی داشته‌اند یکدیگر را بهتر می‌شناسند تا کسانی که مدت کمتری با هم آشنا بوده‌اند. به‌نظر بسیاری از محققین حداقل چهار فصل (یک سال) برای کسب شناخت کافی قبل از ازدواج ضروری است. در مواردی ممکن است حتی یکسال نیز کافی نباشد. در تمام طول این مدت زوج باید فرصت کافی داشته باشند تا در نهایت صبر و آرامش در فضایی دوستانه و صمیمی از همه چیز، حتی از جزئیات زندگی یکدیگر باخبر شوند. عبارت معروفی می‌گوید: «قبل از ازدواج چشمانتان را خوب باز کنید (همه جوانب موضوع را در نظر بگیرید) ولی پس از ازدواج چشمانتان را کمی ببندید (نسبت به اشتباهات یکدیگر گذشت و تحمل داشته باشید).»

مواردی که در دوران شناخت (قبل از ازدواج) باید رعایت شود چیست؟

۱- زن و مرد باید از همان شروع آشنائی در حضور مشاور یا شبان خود به یکدیگر قول بدهند که صرف‌نظر از نتیجهٔ آشنائی‌شان، نسبت به هم رازدار باشند و صحبت‌هایشان را با شخص دیگری در میان نگذارند.

۲- در دوران آشنایی باید با یکدیگر صادق باشند و حقایق را در نهایت صداقت و راستی بدون اغراق یا شاخ و برگ دادن همان‌گونه که هست بیان کنند. به‌خاطر بیاورید فرمایش عیسی خداوند را که فرمود: «هیچ چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ چیز پوشیده نیست که عیان نگردد» (متی ۱۰:۲۶). بنابراین، حتی اگر کسی با دروغ و فریب شخصی را جذب خود سازد وقتی حقیقت روشن شود نه تنها آبرو و حیثیتش از دست می‌رود بلکه اعتماد به او نیز در این رابطه سلب خواهد شد. بنابراین، از همان ابتدا در رابطهٔ خود با طرف مقابل در راستی و نور باشید تا او بداند که شما همان کسی هستید که درباره‌اش سخن می‌گوئید.

۳- از اطلاعاتی که به‌دست آورده‌اید علیه یکدیگر بهره نگیرید. به‌عبارتی ظرفیت این‌را داشته باشید که در مورد مطالبی که می‌شنوید قضاوت و حکم نکنید. ممکن

است در زندگی گذشته هر کسی وقایع ناگواری رخ داده باشد. نباید دوران آشنائی را به جلسات بازجوئی و دادگاه تبدیل کنید زیرا هدف آشنایی با یکدیگر و درک یکدیگر است نه کوبیدن و محکوم کردن یکدیگر.

۴- نیازی نیست که همه چیز را یکجا مطرح کنید. برخی در همان جلسه اول آشنائی همه جزئیات زندگی خود را بیان می کنند. این روشی طبیعی برای آشنائی و معارفه نیست. شناخت حقیقی باید به تدریج انجام شود و طرفین باید هر بار بیش از پیش در شناخت یکدیگر رشد کنند.

۵- شناخت واقعی باید به طور متقابل و برابر انجام شود. صحیح نیست یک نفر همه چیز را درباره خود بگوید و شخص مقابل با زرنگی و سیاستمداری مطالب مربوط به زندگی خود را بپوشاند. دستگاه گیرنده بعضی افراد قوی کار می کند و اطلاعات را خوب دریافت می کنند ولی فرستنده شان بسیار ضعیف کار می کند، در نتیجه، شناخت یک طرفه و ناقص به وجود می آید که برای ازدواج، که تصمیم و اقدامی دوجانبه است، مفید نیست.

۶- شناخت متقابل و تداوم آن باید تحت نظر شبانی کلیسا باشد. چنانچه شبان خودش مستقیماً در مشاوره‌ای دخیل نبود باید فردی از هیئت شبانی یا از مشایخ و رهبران کلیسا را که در این زمینه صلاحیت دارد انتخاب کند تا در زمینه شناخت صحیح به زوج کاندید کمک نماید. این موضوع کمک می کند که آنها به بیراهه و خارج از مسیر شناخت واقعی کشانده نشوند. البته مقصود این نیست که مشاور باید در تمام جلسات آشنائی حضور داشته باشد بلکه باید بر روند شناخت نظارت و مدیریت داشته باشد و بداند که افراد مورد نظر در چه مرحله‌ای قرار دارند و تا چه حد از یکدیگر شناخت پیدا کرده‌اند، با چه موانع و مشکلاتی روبرو شده‌اند، به چه نوع راهنمائیهای فکری و تجربی نیاز دارند و غیره. ضمناً مشاور پس از چند جلسه آشنائی می تواند تست‌های آزمون ازدواج مسیحی را در رابطه با شناخت عمیق‌تر در اختیار آنها قرار بدهد که هر دو نفر لازمست آن را پر کنند و یک نسخه از آن را نیز به مشاور خود بدهند.

۷- بنده همیشه در امر مشاوره به اشخاصی که می‌خواهند یکدیگر را بشناسند تأکید کرده‌ام که پیش از دستیابی به توافق کسی را از این موضوع باخبر نسازند. ازدواج خصوصی‌ترین تصمیم زندگی انسان است. متأسفانه در فرهنگ ما همه کنجکاوند از مسائل خصوصی یکدیگر باخبر شوند و حتی در مورد آن نظر داده مداخله کنند. برخی از افراد وقتی از رابطه دو نفر باخبر می‌شوند به خود اجازه می‌دهند در امور آن مداخله کنند حال از سر جهالت یا رقابت یا حسادت و یا حتی از روی محبت. مهمترین عامل

شکست پیوندها دخالت بی‌جای اطرافیان است. ازدواج امری تخصصی است و هر کسی نمی‌تواند در مورد این موضوع مهم مشورت بدهد. این‌گونه دخالت‌ها زوج را گیج و سرگردان می‌کند و اجازه نمی‌دهد آنها در محیطی آرام و بی‌سر و صدا به توافق برسند. از طرف دیگر کار مشاور را دشوارتر می‌کند زیرا باید به زوج کمک کند تا از میان نظریات مختلفی که شنیده‌اند نظر صحیح را انتخاب کنند. به‌قول معروف «آشپز که دو تا شد غذا یا شور می‌شه یا بی‌نمک». به‌علاوه، چرا باید اسم اشخاصی که هنوز به نتیجه نرسیده‌اند بین مردم پخش شود؟ این نوع اخبار شایستهٔ جماعت ایمانداران نیست. اصطلاح عامیانه‌ای می‌گوید: «آدم چشمش دربیاید بهتر از آن است که اسمش دربیاید.» بنابراین، بر اساس تجربه‌ای که در طول مشاوره شبانی از کمک به زوج‌های مختلف به‌دست آورده‌ام پیشنهاد می‌کنم که بهتر است اجازه بدهیم افراد از مراحل مختلف شناخت و نحوهٔ تشخیص صحیح که در این کتاب بررسی شده عبور کنند. سپس وقتی طی زمان و با تأیید مشاور به نتیجه مثبت رسیدند می‌توانند موضوع را با خانواده‌های خود در میان بگذارند، و در جمع کلیسا نامزدی خود را اعلام کنند. اگر کسی در دوران آشنایی شما از این ارتباط باخبر شد بسیار مؤدبانه به او بگوئید که ما تحت نظر مشاور کلیسا قرار داریم. این سخن به‌طور غیرمستقیم و محترمانه حاوی این پیغام است که «لطفاً شما دخالت نکنید!»

۸- نکته مهم دیگر اینست که هر دو نفر باید در حضور مشاور در همان شروع آشنایی به یکدیگر قول بدهند که اگر آشناییشان به نتیجه نرسید از یکدیگر ناراحت و دلخور نشوند و ایمانشان صدمه نبیند و پشت سر یکدیگر حرف نزنند. به همین دلیل باید مراقب باشید تا اطمینان متقابل حاصل نکرده‌اید احساسات عاشقانهٔ خود را به‌صورت علنی ابراز نکنید. در دادن پاسخ مثبت به یکدیگر و یا قول ازدواج عجله به خرج ندهید، چون در صورت به‌هم خوردن این رابطه با احساسات شخص مقابل بازی کرده‌اید و اگر او عاشق شده باشد پس از شنیدن جواب منفی خود را شکست‌خورده و دچار بحران روحی و عاطفی خواهد دید.

سالها پیش پسر و دختری برای اولین بار جهت آشنایی به منزل ما آمدند. پس از اعلام همهٔ این موارد دو جوان را تنها گذاشتم تا با هم صحبت کنند. پس از یکی دو ساعت گفتگو پسر جوان از اطاق بیرون آمد. بسیار شاد و خندان بود و در همان جلسه اول بدون شناخت دختر عاشق او شده بود. من با تعجب پرسیدم: «چرا اینقدر هیجان زده و خوشحالی؟» گفت: «برادر ادوارد خبر خوشی برای شما دارم. در همین جلسه اول ما پنجاه درصد به توافق رسیدیم.» گفتم: «عجیب است که اینقدر سریع در این رابطه پیشرفت کرده‌اید. ممکن است برای من شرح بدهی که چطور در یک جلسه

پنجاه درصد توافق حاصل کردید؟» او گفت: «از طرف من که پنجاه درصد اول هستم موضوع تمام شده است، من این دختر را دوست دارم. می‌خواهم با او ازدواج کنم. ولی او هنوز مرا دوست ندارد و نمی‌خواهد با من ازدواج کند.» من مجبور شدم به این شخص که به نصایح من گوش نداده و عجله کرده بود بگویم که «اولاً شما عجله کردید و کارتان اشتباه بوده است، زیرا فوراً با چشم و گوش بسته و بدون شناخت عاشق شدید و عشق خود را بروز دادید. ثانیاً تا از طرف این خانم نیز موضوع حل نشده باشد شما صفر درصد توافق حاصل کرده‌اید نه پنجاه درصد، زیرا ازدواج بر اساس شناخت، تفاهم و عشق متقابل بنا شده است نه یک‌جانبه.»

بنابراین، از شما خواهش می‌کنم اگر برای ازدواج به نتیجه نرسیدید، یا حتی یکی از شما به نتیجه نرسید، نباید از هم برنجید و ارتباط دوستانه‌تان قطع شود و یا خود را شکست‌خورده ببینید و پشت سر هم غیبت و بدگوئی کنید. وقتی دو نفر به هم قولی نداده‌اند و رعایت حال یکدیگر را کرده‌اند و مردم را نیز باخبر نساخته‌اند و رسماً چیزی اعلام نشده است، چرا باید خود را ناراحت و خجالت‌زده ببینند؟ شاید شما برای ازدواج لازم باشد با چند نفر خصوصی و به همان ترتیبی که عرض کردم ملاقات کنید تا یکدیگر را بشناسید و اراده خدا برای شما در مورد یکی از آنها روشن شود و این ملاقات منجر به ازدواج گردد. هشت نکته‌ای که برای آشنائی و شناخت اولیه عرض کردم روش‌های پیشنهادی من به افراد است، و از روی تجربه دیده‌ام که بین هموطنان ایرانی نتیجه خوبی داده است. ولی ممکن است روش‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که افراد ترجیح می‌دهند آنها را دنبال کنند و بنده نمی‌خواهم کسی را به این طرق محدود کنم.

یک زوج چه نوع شناختی باید از یکدیگر داشته باشند؟

پاسخ کلی: شناخت همه‌جانبه در همه قسمت‌ها و زمینه‌های مشترک

این شناختی اساسی و کلی است که افراد قبل از ازدواج باید از یکدیگر داشته باشند و پس از ازدواج نیز باید در آن رشد کنند. هم‌اکنون می‌خواهیم این شناخت کلی را در ابعاد مختلف تشریح کنیم.

۱- شناخت وضعیت روحانی یکدیگر (در رابطه با خدا، خود، دیگران)

مهمترین بُعد شناخت برای یک زوج مسیحی از همین‌جا شروع می‌شود. چطور می‌توانیم بفهمیم زندگی روحانی یک شخص خوب است؟ معیار چیست؟ پاسخ صحیح اینست که او باید در رابطه‌اش با خدا صادق باشد، و انسان ریاکار، متظاهر و دورویی

نباشد. هرچه ظاهرش نشان می‌دهد باطنش نیز همان باشد. به عبارتی، دل و زبانش یکی باشد و پنهان کاری نکند. ممکن است این شخص مثل هر کسی ضعفهایی داشته باشد ولی باید با خدا صادق، و در نتیجه با خود و دیگران صادق باشد. کلام خدا می‌گوید: «خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. اما اگر در نور گام برداریم چنانچه او در نور است با یکدیگر رفاقت یا مشارکت داریم» (۱ یوحنا ۱: ۷ و ۵). شخصی که در رابطه‌اش با خدا صادق است، در رابطه با خود و دیگران نیز صادق خواهد بود. کلمه "ریاکار" در زبان یونانی از کلمه هنرپیشه یا بازیگر گرفته شده است، که در نمایش‌ها نقاب به چهره می‌زدند. زندگی مسیحی برای ریاکاران، که مسیح به شدت با آنها مقابله می‌کرد، واقعی نیست بلکه اجرای نقش و نمایش است. بنابراین، وقتی می‌گوییم شخصی روحانی است بدین معنا است که اصالت دارد و آنچه در رابطه با خدا، خود و دیگران می‌گوید و انجام می‌دهد واقعی است. در نتیجه شما می‌توانید چنین شخصی را با همه محاسن و معایبش خوب بشناسید.

سال‌ها پیش در سمیناری که در آن دروس این کتاب را تدریس می‌کردم از شاگردان پرسیدم: «مهمترین خصوصیتی که در همسر آینده‌تان انتظار دارید چیست؟» افراد پاسخ‌های متفاوتی دادند نظیر: «دوست دارم شخصی مصمم و جدی و با پشتکار باشد. دست و دل باز باشد نه خسیس. اعتماد به نفس داشته باشد. وفادار باشد و خیانت نکند. خانواده‌دوست باشد و غیره.» اما وقتی آمار پاسخ‌ها را نگاه کردم متوجه شدم که صداقت و راستی بالاتر از همه قرار گرفت. چون در جامعه ما ناراستی و دروغ زیاد است بسیاری صداقت و راستی را در بین صفات از همه مهمتر می‌دانند. شما وقتی می‌توانید به کسی اعتماد کنید که بدانید راستگو است. دروغ و ناراستی اعتماد را که از ارکان اصلی خانواده است فرومی‌پاشد.

۲- شناخت شخصیت (ارزشها و خصوصیات اخلاقی)

این موضوع به ثمره روح القدس در غلاطیان ۲۲:۵ اشاره می‌کند.

«ایشانرا از میوه‌های ایشان خواهید شناخت» (متی ۱۹:۷). قطعاً شخصیت اخلاقی فرد برای زندگی زناشویی جزو معیارهای مهم ازدواج محسوب می‌شود. نویسنده‌ای به نام توسترو نکته جالبی در این مورد می‌گوید: «موفقیت در ازدواج فقط بسته به این نیست که شخص مناسبی برای خود بیابیم بلکه در این است که خود شخص مناسبی برای دیگری باشیم.» شما مایلید با چه نوع شخصیتی ازدواج کنید؟ لطفاً به فهرست زیر توجه کنید:



* با ادب یا پرخاشگر	* صبور، یا کم حوصله
* پاکیزه یا کثیف	* مهربان، یا زورگو
* منظم یا نامرتب	* باگذشت یا کینه‌توز
* متعهد یا بی‌مسئولیت	* یاور یا پرتوقع
* شیرین یا بداخلاق	* باسخاوت یا خسیس
* حکیم یا نادان	* بخشنده یا خودخواه
* راستگو یا فریبکار	* قابل اعتماد یا مشکوک

در هیچ کس تمام این خصوصیات به‌طور کامل یافت نمی‌شود. هر کس باید صفات نیکو را در خود پرورش دهد. بنابراین، شما به‌دنبال فرد ایده‌آل و کامل نگردید چون او را نخواهید یافت، زیرا خود نیز کامل نیستید. پس اگر عیب و ضعفی در طرف مقابل خود دیدید ناامید نشوید و او را محکوم نکنید بلکه از خود بپرسید «آیا من می‌توانم با فردی که چنین خصوصیات اخلاقی دارد مدارا کنم؟ آیا می‌توانم راهی پیدا کنم که این شخص را همان‌گونه که هست بپذیرم؟» هیچ‌وقت نگوئید که «من او را عوض خواهم کرد، یا اجازه بدهید دستم به او برسد، ببینید چگونه درستش می‌کنم!» بلکه وقتی تصمیم ازدواج گرفتید بگوئید «من او را همین‌طور که هست می‌پذیرم و محبت می‌کنم.» وقتی او را با قلب باز بپذیرید آنگاه پذیرش محبت‌آمیز و غیرمشروط شما می‌تواند به تدریج روی اخلاق و رفتار او تأثیر مثبت بگذارد.

تفاوت‌های اخلاقی شما می‌تواند بین رفتارشان تعدیل ایجاد کند، که نتیجه آن تکامل شخصیتی شما خواهد بود. این اثر مثبت و سازنده تفاوت‌های شخصیتی است ولی از طرف دیگر می‌تواند سبب شود که بین شما اختلاف و فاصله عمیق ایجاد گردد و شما را به تدریج از یکدیگر دور کند. ادامه این موضوع می‌تواند زنگ خطر و مانعی اساسی برای ازدواج باشد. وقتی به‌خاطر تفاوت‌های اخلاقی اختلاف و درگیری پیدا می‌کنید باید ببینید که آیا کدورت پیش آمده نتیجه مثبتی در بهبود رابطه‌تان داشته یا برعکس سبب مجادلات بی‌ثمر و ایجاد اختلافات جدید و غیرقابل حل بین شما شده است. و اگر نتیجه آن منفی بوده است در تصمیم خود برای ازدواج تأمل کنید. در این موقع بهتر است پیش مشاور بروید و از او راهنمایی بخواهید.

این عبارت روی سنگ قبر یک کشیش در کلیسایی نوشته شده است: «جوان آزاد که بودم، تصوراتم هیچ محدودیتی نداشت و در خیال خودم می‌خواستم دنیا را تغییر دهم! بالغتر و عاقلتر که شدم، فهمیدم که دنیا تغییر نمی‌کند، بنابراین توقعم را کم و به عوض کردن کشورم قناعت کردم. ولی کشورم هم نمی‌خواست عوض شود! به



میان‌سالی که رسیدم، آخرین توانایی‌هایم را بکار گرفتم که فقط خانواده‌ام را عوض کنم ولی پناه بر خدا، آنها هم نمی‌خواستند عوض شوند. اینک در بستر مرگ آramیده‌ام و ناگهان دریافتم که اگر فقط خود را عوض می‌کردم، خانواده‌ام هم عوض می‌شد و با پشت گرمی آنها می‌توانستم کشورم را نیز عوض کنم و چه کسی می‌داند شاید می‌توانستم دنیا را هم عوض کنم!»

۳- شناخت اهداف مهم ازدواج (برنامه‌ریزی برای آینده)

قبلاً اهداف هشتگانه ازدواج را بررسی کردیم. شما باید ببینید که در مصاحبت و آشنایی چقدر از یکدیگر شناخت به‌دست می‌آورید، و این شناخت چقدر با اهداف ازدواج همسو است. ازدواج هدفمند شما را کمک می‌کند تا برنامه‌ریزی خوبی برای آینده داشته باشید. باید هدف خود را تعیین کنید و بدانید که دید و رویای‌تان برای آینده چیست. برادر عزیزم، شهید گرانقدر هاید هوسپیان، می‌گفت: «همیشه ابرها را نشانه بگیرید تا لااقل بتوانید نوک درختان را بزنید.» و اضافه می‌کنند: «مشکل بسیاری از مسیحیان این نیست که میل و رغبت ندارند یا به موضوع اهمیت نمی‌دهند یا دانش کافی برای درک موضوع بدست نمی‌آورند، بلکه مشکل در این است که برنامه و نقشه مشخصی را دنبال نمی‌کنند! و به همین دلیل به نتیجه نمی‌رسند.» ازدواج هدفمند قطعاً ازدواج مبارکی خواهد بود.

مجله تایمز طی مقاله‌ای نتایج یکی از پژوهش‌های دانشگاه ییل را منتشر کرد و نوشت که از میان ۱۹۵۳ دانشجوی این دانشگاه که مورد مصاحبه قرار گرفتند تنها سه درصد آنها اهدافشان را روی کاغذ آوردند. ده درصدشان فقط طرحی مبهم از اهداف خود در ذهن داشتند و هشتاد و هفت درصد بقیه اصولاً هدف خاصی را دنبال نمی‌کردند. بیست سال بعد بار دیگر پژوهش‌گران به سراغ این افراد رفتند. البته پس از بیست سال دسترسی به بسیاری از این دانشجویان امکان‌پذیر نبود. اما به هر حال نتیجه جالب توجهی به‌دست آمد و حاکی از آن بود که افرادی که جزو اقلیت سه درصدی بودند، یعنی آنهایی که اهدافشان را روی کاغذ آورده بودند، دست‌کم در زمینه مالی نسبت به ۹۷ درصد بقیه به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته بودند. از این آمار ممکن است چنین نتیجه بگیریم که اکثر مردم دنیا هدفی ندارند و به همین دلیل به موفقیت و خوشبختی دست نمی‌یابند. بدون هدف زندگی کردن مانند امید داشتن به پیروزی در مسابقه فوتبالی است که در آن دروازه‌ای وجود ندارد.

بنابراین، در دوران آشنائی لطفاً فصل "اهداف ازدواج" این کتاب را مطالعه کنید و آن را مورد بررسی قرار دهید. چه درباره اهداف هشتگانه و چه سایر اهداف شخصی با

هم صحبت کنید و در مورد طرق دست یافتن به این اهداف و راه کارهای لازم با هم گفتگو نمایید.

۴- شناخت انگیزه واقعی از انتخاب در ازدواج

انگیزه به معنای قصد و نیت است. برای موفقیت در هر کاری، از جمله ازدواج، داشتن انگیزه صحیح از رموز موفقیت است. خدای ما نیز که به دلها می‌نگرد در جستجوی انگیزه صحیح و خالص است. در روز قیامت، و به هنگام پاسخ‌گویی برای اعمال‌مان، خدا ابتدا از ما نخواهد پرسید که چه کارهایی برای او انجام داده‌ایم. بلکه سؤال اصلی او این خواهد بود که «برای چه این کارها را انجام دادی؟ انگیزه و نیت تو از انجام این کار چه بود؟»

می‌گویند شخصی در موقع جمع‌آوری هدایا در کلیسا، در نظر داشت دو پوند در ظرف هدایا بیاندازد ولی اشتبهاً یک سکه طلا در آن انداخت. پس از جلسه عبادت پیش خزانه‌دار رفت و گفت: «ببخشید، اشتباهی پیش آمده، من قرار بود دو پوند در ظرف هدایا بیاندازم ولی یک سکه طلا در آن انداختم. لطفاً این دو پوند را بگیرید و آن سکه را به من بدهید.» خزانه‌دار که شخص زرنگی بود به این فرد گفت: «پولی که در این ظرف ریخته شده، تقدیس شده و به خدا تقدیم گشته، و دیگر نمی‌توان آن را پس داد.» مرد که دید چاره‌ای ندارد با حسرت گفت: «در روز قیامت به خدا خواهیم گفت: یک سکه طلا در ظرف هدایا انداختم. پاداش آنرا به من بده!» خزانه‌دار به او گفت: «دوست عزیز خدا پاداش همان دوپوندی را که در قلبت بود به تو خواهد داد.» این شخص متوجه شد که هم طلا را از دست داده و هم پاداش آخرت را.

در ازدواج نیز آنچه قلباً و با نیت درست و خالص انجام نشود مبارک نخواهد بود. لطفاً فقط به ظواهر امر ازدواج نگاه نکنید. برخی ظاهری غلط‌انداز دارند ولی قلبشان بسیار مهربان و متواضع است. عده‌ای نیز به ظاهر شیرین و آرام‌اند ولی در درون تلخ و ناآرام می‌باشند. بنابراین، تنها از روی ظاهر امر قضاوت نکنید. عیسای مسیح فرمود: «به ظاهر داوری مکنید بلکه به حق داوری کنید» (یوحنا ۷: ۲۴). بسیار مهم است که در دوران آشنائی دریابید طرف مقابل به چه نیت و مقصودی شما را برای ازدواج انتخاب کرده است. آیا شما را به خاطر موفقیت کاری و مالی تان انتخاب کرده است؟ آیا به خاطر نفوذ و مقام و محبوبیت اجتماعی و تحصیلات تان تصمیم گرفته است با شما ازدواج کند؟ عاشق هنر و استعداد شما شده است؟ آیا خانواده خوبی که دارید سبب شده است شما را انتخاب کند؟ آیا خدمت روحانی شما به او انگیزه داده است که به شما جواب مثبت بدهد؟ آیا به خاطر مسائل جنسی شما را انتخاب کرده است؟ به عبارتی، آیا



فقط به خاطر زیبایی و قد و قواره و چشم و ابرو و غیره کاندید ازدواج او شده‌اید؟

مردی با همسرش مشکل جدی پیدا کرد و با حالتی اهانت‌آمیز به او گفت: «تو خیلی خوشگلی ولی افسوس که خیلی نادانی.» همسرش در جواب گفت: «خوشگل شدم که تو منو به عنوان همسر انتخاب کنی و نادانم چون تو رو به شوهری انتخاب کردم!» این نمونه‌ای از ازدواج با انگیزه اشتباه است. هر چند همه موارد فوق می‌تواند جزو فاکتورهای مهم برای ازدواج باشد ولی هیچ‌یک جای عشق واقعی را که انگیزه واقعی برای ازدواج است نمی‌گیرد.

بنده به خاطر باری که برای ازدواج مجردین در قلبم احساس می‌کنم فقط منتظر نمی‌مانم که دیگران پیشقدم شوند و درباره انتخاب و کاندید ازدواج با من صحبت کنند بلکه خود نیز کسی را معرفی می‌کنم یا پیشنهاد می‌دهم که شخص درباره او فکر و دعا کند. سال‌ها پیش در کلیسا چهار نفر را در فواصل مختلف به خانمی پیشنهاد کردم و او هیچ‌یک را نپذیرفت. به اعتقاد من نفر چهارم شخص برازنده، مناسب و دارای شرایط خوبی بود. و از آنجا که از من خواهش کرده بود در مورد ازدواج با این خانم او را کمک کنم جدی‌تر از دفعات قبل با این خواهر صحبت کردم و با لحنی کم و بیش کنجکاوانه به او گفتم: «شما چرا این یکی را هم رد می‌کنی؟ مشکل او چیست؟» او که چند بار با این شخص ملاقات کرده بود به من گفت: «اگر شما مصر هستید که من با او ازدواج کنم اطاعت می‌کنم ولی حقیقت اینست که اگرچه او شخص خوبی است ولی من خودم را قلباً به او نزدیک نمی‌بینم، و خودم را با او یکی نمی‌دانم.» این عبارت او مرا قانع کرد و حق را به او دادم.

تا انگیزه قلبی برای پیوند به وجود نیاید سایر موضوعات نمی‌تواند برای ازدواج موفقیت‌آمیز کافی باشد. نویسنده و مشاور معروف خانواده خانم باربارا آنجلیس در کتاب "بیست و پنج اصل موفقیت زناشویی" می‌گوید: «شما نه تنها خصوصیات بیرونی شخص بلکه باید هویت درونی و انگیزه قلبی و مخفی او را نیز بشناسید. شخصیت نشانه‌ای از خمیرمایه درونی است.» پس باید بتوانید درون و باطن کسی را که می‌خواهید با او ازدواج کنید بشناسید.

اگر دقت کرده باشید برخی ظاهراً شخصیتی خندان، شوخ‌طبع و گرم دارند ولی باطناً درستکار نیستند و برخلاف ظاهرشان بسیار خودخواه، زورگو و دیکتاتورند. من به خواهری که همیشه لبخند بر لبانش بود و بسیار شیرین به نظر می‌آمد گفتم: «خوش به حال شوهر شما که با چنین خانم خوش‌اخلاقی زندگی می‌کند.» آن خانم تشکر کرد ولی شوهرش یواشکی در گوش من گفت: «شما فقط خنده‌هایش را می‌بینید!

نمی‌دانید چه نیش تلخ و گزنده‌ای دارد و چه پدری از من درآورده!» به همین دلیل شما به فرصت کافی نیاز دارید تا بتوانید به نیت و انگیزهٔ درونی یکدیگر پی ببرید.

۵- شناخت عقاید و نحوهٔ تفکر شریک زندگی در مورد تشکیل خانواده و مسائل مختلف

هر شخص با نحوهٔ تفکرش شناخته می‌شود، «زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او نیز همچنان است» (امثال ۱۳: ۷). در مورد آداب راهنمایی و رانندگی عبارت معروفی است که می‌گوید: «طرز رانندگی هر شخص معرف شخصیت اوست.» به اعتقاد بنده باید گفت: «طرز تفکر هر شخص معرف و بیانگر نوع شخصیت اوست.» همین‌طور می‌گویند: «ماهی از سر می‌گردد.» حقیقتاً ریشه بسیاری از فسادها از تفکرات غلط انسان نسبت به امور مختلف نشأت می‌گیرد، و البته برعکس آن نیز صادق است. یعنی تفکر و برداشت صحیح از مسائل مختلف زندگی منشأ برکت و سعادت انسانها است. این موضوع در رابطهٔ شما با کسی که می‌خواهید با او زندگی جدیدی آغاز کنید و یا اکنون با او زندگی می‌کنید نیز صادق است. شما باید برای شناخت عقاید یکدیگر در زمینه‌های مختلف فرصت کافی داشته باشید. هرچه بیشتر در محیطی آرام و به‌شکلی منطقی با هم تبادل افکار داشته باشید بیشتر افکار یکدیگر را می‌شناسید و به تفاوت‌های یکدیگر پی می‌برید، و در موارد مشترک هم‌فکر می‌شوید. افکار و نظرات هیچ‌کس در همهٔ موارد به‌طور مطلق صحیح نیست. کسی عقل کل نیست. "همه چیز را همگان دانند." کسی که بیش از حد متکی به عقل خویش است جای رشد و پیشرفت ندارد. ضمناً تشکیل زندگی با افراد انعطاف‌ناپذیر بسیار دشوار است. متأسفانه بسیاری از افکار غلط و عادت‌های نادرست ناخودآگاه از طریق والدین و اجدادمان به‌صورت سنت‌های فAMILI و خانوادگی نسل به نسل به ما منتقل شده است، و ما همان عادات را بدون اینکه از دلائلشان آگاه باشیم عیناً پیروی می‌کنیم. برای روشنتر شدن موضوع به این داستان واقعی توجه کنید.

عروس جوانی برای شوهرش که تازه داماد شده بود سوسیس می‌پخت اما پیش از آنکه سوسیس‌ها را توی تابه بگذارد سر و تهشان را می‌برید. وقتی شوهرش دلیل این کار را پرسید، عروس جواب داد که مادرش همیشه این‌طور سوسیس‌ها را سرخ می‌کرده است. بعد از مدتی عروس و داماد در خانه مادرزن مهمان بودند و برای صبحانه سوسیس آماده شده بود. داماد موضوع را با مادرزن در میان گذاشت. مادرزن شانه‌ای بالا انداخت و گفت که مادرش هم همین‌طور سوسیس می‌پخته است. بالاخره داماد موضوع را با مادر بزرگ عروس نیز در میان گذاشت و از او پرسید: «چرا همیشه

سر و ته سوسیس‌ها را پیش از سرخ کردن می‌برید؟» مادر بزرگ بدگمان به داماد زل زد و جواب داد: «تابه من کوچک است و سوسیس درسته در آن جا نمی‌گیرد!» ولی دختر و نوه او نیز که تابه بزرگتری داشتند بدون اینکه دلیل این کار را بدانند طبق عادت همان روش را دنبال کرده بودند.

البته من معتقدم که همه سنتها و اعتقادات قدیمی بد نیستند، و باید اعتقادات خوب، منطقی و درست را که از اجدادمان آموختیم حفظ کنیم. ولی متأسفانه برخی باورها و تعالیمی که آموخته‌ایم با نحوه تفکر و شیوه زندگی جدید سازگار نیست و گاهی ندانسته آنها را در ذهن خود حمل می‌کنیم. اگرچه می‌دانیم که این نوع تفکر و روش اشتباه است، ولی به خاطر تعصب و غرور خانوادگی آن را حفظ می‌کنیم، و این مانع پیشرفت ما در برقراری ارتباط صحیح می‌شود. پسر و دختر جوان که با هم آشنا می‌شوند باید از عقاید خوب و منطقی و سازنده یکدیگر بهره ببرند و آماده باشند عقاید اشتباهشان را که سالها با آن زندگی کرده‌اند برای بهبود روابط خانوادگی کنار بگذارند و باورها و روش‌های نوین و مفید را جایگزین آنها کنند. ولی به خاطر داشته باشید که تغییر عقاید و شیوه تفکر به سادگی و خیلی سریع انجام نمی‌شود. بنابراین، باید با عقاید و نگرشی که نیازمند تغییرند با ظرافت و حکمت و احترام برخورد کنید، و یکدیگر را در آرامش و صبر در مسیر جدید یاری دهید. در فصل بعد به موضوعات اساسی زندگی که زن و شوهر باید در آنها همفکر و متحد باشند خواهیم پرداخت.

۶- شناخت آرزوها و علایق شخصی

می‌گویند: «آرزو بر جوانان عیب نیست.» فکر می‌کنم بزرگسالان نیز آرزوها و رویاهایی دارند که می‌خواهند به آنها دست یابند. گفتگوی شما در دوران آشنائی باید به گونه‌ای باشد که به علایق و آرزوهای یکدیگر پی ببرید. از صحبت‌های حاشیه‌ای و فرعی که شما را از مسیر اصلی دور می‌کند بپرهیزید. شما باید بتوانید حرف دل‌تان را بسیار راحت به یکدیگر بگویید. ممکن است برخی از علایق و آرزوهای شما ایده‌آلیستی و غیر قابل دسترسی باشد ولی اشکالی ندارد که آنها را به زبان بیاورید و سپس تعدیلشان کنید و در مواردی که قابل اجراست به توافق برسید. برای تشریح علایق و سه نحوه متفاوت برخورد با آنها یعنی واقع‌بینانه، خوشبینانه، و یا بدبینانه مثال ساده‌ای می‌آوریم. اگر گل زیبایی در دست بگیرید و بدون توجه به خارهای تیز آن، فقط از زیبایی و عطرش لذت ببرید شخص خوشبینی هستید. اگر فقط به خارها توجه کنید و حاضر نباشید گل را در دست بگیرید و از زیبایی و عطر آن لذت ببرید، شخص بدبینی هستید. ولی اگر شاخه گل را طوری در دست بگیرید که خارها در دستتان فرو

نرود و در عین حال از زیبایی و عطر گل لذت ببرید، انسان واقع‌بینی هستید. وقتی یک زوج از آرزوها و علایق یکدیگر باخبر باشند آن دسته را که منطقی، واقع‌بینانه و عملی هستند انتخاب می‌کنند و برای کسب خشنودی یکدیگر می‌کوشند. برای روشن شدن این موضوع مهم فهرست ساده‌ای را نام می‌بریم که شما می‌توانید در دوران شناخت از آن استفاده کنید و دریابید که شخص مقابل / کاندید ازدواج به‌طور طبیعی به کدام یک از آنها علاقمند است و چگونه می‌توانید خواسته او را عملی کنید:

۱- تئاتر ۲- سینما ۳- فیلمهای دی‌وی‌دی ۴- کنسرت ۵- رادیو ۶- تلویزیون ۷- موسیقی ۸- آواز یا سرود خواندن ۹- سریال تلویزیونی ۱۰- ورزش ۱۱- بازی و تفریح ۱۲- میهمانی ۱۳- مطالعه ۱۴- ماندن در خانه ۱۵- خواندن روزنامه ۱۶- آشپزی، خوراک و شیرینی مورد علاقه ۱۷- کار ۱۸- استراحت ۱۹- بحث و تبادل نظر ۲۰- سیاست ۲۱- قانون و مقررات ۲۲- رانندگی ۲۳- تحصیل ۲۴- روانشناسی ۲۵- الاهیات ۲۶- دعا و مسائل روحانی ۲۷- مسافرت ۲۸- رسیدن به خود ۲۹- نقاشی ۳۰- شعر ۳۱- شرکت در جلسات کلیسایی ۳۲- تنوع (ایجاد تغییر) ۳۳- رنگ خاص ۳۴- خرید ۳۵- رستوران ۳۶- کافی شاپ ۳۷- آرایش ۳۸- عطر، اودکلن ۳۹- گل ۴۰- گردش در طبیعت ۴۱- رفتن به موزه ۴۲- رابطه جنسی ۴۳- وقت تنهایی ۴۴- لباس ۴۵- تکنولوژی و اینترنت.

به این مورد نکات دیگری را نیز می‌توانید اضافه کنید و جلوی موارد مورد علاقه همسران علامت بزنید. جلوی علایق خاص او دو علامت بزنید. زن/مرد موفق کسی است که بداند علایق همسرش چیست و بکوشد علایق او را برآورده سازد، و در عین حال زمینه را برای دستیابی به علایق مشترکشان نیز فراهم سازد. همیشه از خود سؤال کنید: «من چه باید بکنم که او از من راضی و خشنود شود و به وجود من افتخار کند و خدا را قلباً برای وجودم شکر بگوید.»

۷- شناخت حساسیتها و دلایل خشم و ناراحتی زوج از یکدیگر

یک زوج با شناخت بیشتر یکدیگر، علاوه بر نکات مورد علاقه به مواردی پی می‌برند که ممکن است برای یکی از آنها سبب ناراحتی شود. ممکن است یکی از آنها از شوخی کردن با موضوع خاصی قلباً ناراحت شود، یا نسبت به رفتار یا صحبت خاصی حساس باشد. همچنین ممکن است این حساسیت از برخی خصوصیات اخلاقی او ناشی شود. ممکن است گاهی ایشان نسبت به کسی که قبلاً برای ازدواج به او فکر می‌کرده حساسیت شدید نشان دهد، و یا از برخی عملکردهای خانواده و اطرافیان عصبانی شود. متأسفانه ما ایرانیها اغلب در دوران آشنائی یا نامزدی حتی اگر ناراحت



و عصبی هم باشیم برای حفظ آبرو ناراحتی خود را می‌پوشانیم و ظاهرمان را تا زمان عقد و ازدواج حفظ می‌کنیم. ولی به مجردی که وارد زندگی مشترک شویم به اصطلاح خودمان «گرچه را دم حجله می‌کشیم!» و در آن هنگام است که جنگ و نزاع شروع می‌شود. ممکن است زن/شوهر با تعجب به همسرش بگوید: «آیا تو همان مرد/زن شیرین و آرام و متینی هستی که با او ازدواج کردم؟»

پسر و دختری را می‌شناسم که سه ماه پس از آشنائی عاشق یکدیگر شده بودند و با شادی و هیجان پیش من آمدند تا دربارهٔ مراسم نامزدی و جشن عروسی صحبت کنند. بنده که متوجه شتابزدگی آنها شده بودم در مورد میزان شناختشان از یکدیگر سئوالاتی پرسیدم. اولین سؤال من این بود: «آیا شما تا به حال با هم دعوا کرده‌اید و عصبانیت و ناراحتی یکدیگر را دیده‌اید؟» هر دو بسیار تعجب کردند و پرسیدند: «دعوا؟ عصبانیت؟ ما آنقدر شاد و خوش بوده‌ایم که ابداً بین ما ناراحتی پیش نیامده است.» به آنها گفتم: «متأسفم، شما برای ازدواج آمادگی ندارید. هر وقت با هم اختلاف جدی پیدا کردید و درگیر شدید پیش من بیایید تا با هم صحبت کنیم.» با خنده به من گفتند: «نیازی به این کار نمی‌بینیم! مگر می‌شود بیهوده دعوا راه انداخت؟» گفتم: «لطفاً تحمل داشته باشید، چون شناخت شما از یکدیگر کافی نیست. شما باید یکدیگر را در ناراحتی و عصبانیت نیز ببینید و آن وقت تصمیم بگیرید که آیا هنوز می‌خواهید به یکدیگر بپیوندید یا نه.» آنها از پیش من رفتند و کمتر از یک ماه بعد هر دو ناراحت و عصبی برگشتند. گویا در مورد سه موضوع جدی اختلاف داشتند و شدیداً با هم درگیری پیدا کرده بودند. اولین چیزی که به من گفتند این بود: «شما حق داشتید. ما هیچوقت فکر نمی‌کردیم کارمان به اینجا بکشد!» بعد از یک دوره مشورت طولانی و ریشه‌یابی مشکل که شش ماه طول کشید بالاخره توانستند با کمک مشاور مشکلشان را حل کنند و آمادهٔ ازدواج شوند.

روش صحیح اینست که زوج قبل از ازدواج، حساسیت‌ها و علل ناراحتی خود را با یکدیگر مطرح کنند تا به هنگام بروز مشکلات بتوانند بر آن غلبه نمایند. پس از ازدواج نیز که شناختشان از یکدیگر عمیق‌تر می‌شود بیشتر مراقب حساسیت‌های یکدیگر خواهند بود. هیچ شخصی عاقل و سالمی عمداً قصد اذیت و آزار همسر خود را ندارد. بنابراین زوج بالغ همیشه باید از خودشان بپرسند «چه چیزهایی در من وجود دارد که سبب ناراحتی همسر من می‌شود؟ کدام کار من سبب دلشکستگی و رنجش او شده است؟» شما باید برای کاهش فشارهای عصبی همسر خود بکوشید و در رابطهٔ مشترک و محیط خانواده تفاهم و آرامش بوجود آورید. ضمناً در این‌گونه موارد بدانید که هیچ‌یک از ما کامل نیستیم. پس وقتی همسران به اشتباه خود پی می‌برند و برای

عذرخواهی و آستی پیشقدم می‌شود او را ببخشید و کمکش کنید تا در طول زمان بر ضعف‌های خود غالب شود.

۸- شناخت نیازهای همسر

انسان نیازهای متفاوتی دارد که می‌خواهیم برخی از آنها را نام ببریم. نیاز به محبت کردن و محبت شدن؛ نیاز به دوستی صمیمی که بتواند خود را با او یکدل ببیند؛ نیاز به درک شدن؛ بسیاری از مردم دوست دارند کسی حرفشان را بشنود و افکارشان را درک کند. نیاز به تخلیه شدن از دردهای انباشته درونی؛ نیاز به مونس و همدمی که بتواند تنهایی روحی و جسمی انسان را پر کند. چه کسی هست که به تشویق و تسلی و کلمات مهرآمیز و روحیه‌بخش نیاز نداشته باشد؟ انسان نیاز دارد با حفظ موجودیت با شخص دیگری یک تن شود. آزادی نعمتی است که شخص در هر مکان و شرایطی به آن نیاز دارد. تشکیل خانواده نباید انسان را به بردگی بکشد. آزادی سالم و مشروع که به پیوند یک زوج صدمه نزند از نیازهای اساسی انسان است. انسان در کنار تأهل به هویت فردی و فضای شخصی نیز نیاز دارد و نباید پس از ازدواج هویت فردی و آزادی خود را از دست بدهد. انسان نیاز دارد مورد پذیرش و اعتماد قرار گیرد. زن و شوهر نباید همچون بازجو دائماً یکدیگر را پرس و جو کنند و به هم مظنون باشند، و از هم سئوالاتی بپرسند نظیر اینکه «کجا بودی؟ چرا الان آمدی؟ آنجا چه کاری می‌کردی؟ چرا ۵ دقیقه دیر آمدی؟ با چه کسی بودی؟» زیرا در این صورت خانه تبدیل به دادگاه می‌شود و زن/شوهر نقش قاضی را پیدا می‌کند و همسرش تبدیل به مجرمی می‌شود که محکوم به مجازات است.

انسان به تنوع، تفریح، استراحت و آرامش نیاز دارد. خانه‌ای که در آن جنگ اعصاب و تشنج و جر و بحث حاکم است محیط جذاب و آرامی نیست و شخص را از خود می‌راند، «سکونت در کنج بام، به از زندگی زیر یک سقف با زن ستیزه‌جو است» (امثال ۲۴:۲۵). انسان به‌طور غریزی و طبیعی نیاز دارد نیاز جنسی خود را از طریق همسری که او را دوست می‌دارد ارضا کند. هر انسانی به مشارکت و تقویت روحانی و عبادت و خدمت با همسر خود نیازمند است و البته در کنار همه اینها نیاز دارد شریک زندگی‌اش خود را در رفع نیازهای مادی و جسمانی نیز مسئول و متعهد ببیند. بنابراین، نیازها متفاوتند ولی متأسفانه بسیاری از مردم از پاسخگویی به برخی از این نیازهای مهم غفلت می‌کنند و در رابطه‌شان خلاء بزرگی به‌وجود می‌آورند. صحیح است که رابطه زن و شوهر بر عشق استوار است تا نیاز. زیرا در غیر این صورت به هر شکلی در پی رفع آن خواهند بود. ولی وقتی عشق و علاقه بر رابطه حاکم باشد نیازها

به‌طور طبیعی رفع خواهد شد. اگر تنها به علت نیازمندی ازدواج کنند پس از رفع نیاز انگیزه‌ای برای ادامه زندگی نخواهند داشت، و یا چنانچه کسی دیگر نیازشان را رفع کرد به سمت او جذب می‌شوند. پس زوج بالغ به‌جای آنکه به یکدیگر بگویند: «من به تو محتاجم، و به همین دلیل با تو ازدواج می‌کنم» می‌گویند: «من به تو مشتاقم، و چون دوستت دارم با تو ازدواج می‌کنم.» البته طبیعی است که عشق و علاقه سبب رفع نیاز نیز خواهد شد. همیشه از خود بپرسید «همسرم چه نیازهایی دارد که من باید در رفع آنها بکوشم؟»

سال‌ها پیش زنی را می‌شناختم که همسرش در خارج از کشور کار می‌کرد. هر وقت از این خانم حال همسرش را می‌پرسیدم، می‌گفت: «خیلی ممنون خوبه، همین روزها برای من پول فرستاده.» یکبار به ایشان گفتم: «خانم من جویای احوال او هستم نه پولش!» در جواب گفت: «معلومه وقتی پولش اومده یعنی حالش خوبه.» این زن به نیازهای شوهرش و یا حتی نیازهای غیرمالی خودش هیچ توجهی نداشت. برای او فقط رفع نیازهای مالی مهم بود و احوال شوهرش را نیز با رسیدن پول ارزیابی می‌کرد! چه دردناک است اگر رابطه زن و مرد این‌چنین بی‌پایه و اساس باشد.

۹- شناخت ریشه‌های اختلافات و درگیری‌های جدی

بارها از مردم پرسیده‌ام: «وقتی در رابطه‌تان مشکلی پیش می‌آید برای حل آن از چه روش‌هایی استفاده می‌کنید؟» و پاسخ‌های مختلفی شنیده‌ام نظیر:

الف: خیلی سریع مجادله را پایان می‌دهیم. یعنی بعد از چند دقیقه، غلیان عصبی می‌خوابد و موضوع را فیصله می‌دهیم.

ب: مدت‌ها با اختلافات کلنجار می‌رویم و با هم قهر می‌کنیم.

ج: از ترس آبروریزی و به‌هم خوردن رابطه ظاهراً تسلیم عقیده او می‌شوم ولی قلباً حق را به او نمی‌دهم.

د: سکوت اختیار کرده تحمل می‌کنم.

ه: موضوع صحبت را عوض می‌کنیم.

و: عصبانی شده داد و فریاد می‌کنم.

ز: هیچ وقت به فکر حل اختلاف نمی‌افتیم. به اختلاف توجهی نمی‌کنیم و درباره راه‌حل آن نیز فکر نمی‌کنیم. (به امید این هستیم که به مرور زمان حل بشود).

ح: موضوع اختلاف را برای دیگران تعریف می‌کنیم و آن را وخیم‌تر می‌سازیم.

ط: در فرصت مناسب و در آرامش مشکل را با هم حل می‌کنیم.

ی: از عقل و منطق کمک می‌گیریم.

ک: از مشاور متخصص برای حل اختلاف کمک می‌گیریم.

و جوابهای مختلف دیگر. برخی از روشها می‌تواند به رفع اختلاف کمک کند ولی مهمترین چیزی که افراد کمتر به دنبال آن هستند ریشه‌یابی اختلافات و مشکلات است. ممکن است برخی از اختلافات را ظاهراً حل کنیم ولی آن را درمان نکرده‌ایم بلکه به‌طور موقت تسکینش داده‌ایم، و آرامش قبل از طوفان ایجاد کرده‌ایم، زیرا بیماری از ریشه درمان نشده است. ما باید به‌طور جدی فکر کنیم و به دنبال راه‌حل اساسی برای پیدا کردن ریشهٔ مشکل باشیم. به‌جای اینکه به شاخ و برگ بچسبیم باید به ریشه رسیدگی کنیم.

از روش عیسای مسیح در حل ریشه مشکلات نمونه بگیریم. مسیح به کلیسای افسس می‌گوید: «اما این ایراد را بر تو دارم که محبت نخستین خود را فرو گذاشته‌ای» (مکاشفه ۴:۲). مشکل اصلی کلیسای افسس این بود که محبت نخستین خود به مسیح را از یاد برده بود. به‌عبارت دیگر مسیح به آن کلیسا می‌گوید: «چه عاملی سبب شده است که دیگر مثل سابق مرا دوست نداشته باشی؟ پای چه کسی به میان آمده که عشق ترا نسبت به من سست کرده است؟» مسیح به این کلیسا می‌گوید: «به یاد آور که از چه اوجی سقوط کرده‌ای پس توبه کن و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می‌آوردی» (آیهٔ ۵). (در ترجمه قدیمی می‌گوید: «بخاطر بیاور که از کجا افتاده‌ای»). عیسای مسیح در رابطه با مارتا نیز که فکر می‌کرد در خدمت پذیرائی تنها مانده است و از خواهرش شکایت می‌کرد که چرا به او کمک نمی‌کند، دقیقاً از همین روش استفاده کرد. او مارتا را متوجه ریشه مشکلش ساخت "مارتا، مارتا، تو را چیزهای بسیار نگران و مضطرب می‌کند"، و سپس فکرش را بر نیاز اصلی‌اش متمرکز نمود که ربطی به پذیرائی و خدمت نداشت «و حال آنکه تنها یک چیز لازم است و مریم آن نصیب بهتر را برگزیده که از او باز گرفته نخواهد شد» (لوقا ۱۰:۴۲). اختلاف و درگیری حتی برای عاشق‌ترین زوج‌ها پیش می‌آید. زندگی فقط ماه غسل نیست. زندگی فراز و نشیب و تلخی و شیرینی و غیره دارد. زن و شوهر حکیم در این‌گونه مواقع باید در پی ریشه‌یابی مشکل باشند. مثلاً ممکن است مرد با عصبانیت به همسرش بگوید: «چرا این غذا سرده؟ چرا این چایی دم نکشیده؟ چرا پیراهنم را اطو نکردی؟ آنروز چرا به مادرم سلام نکردی؟» شاید هیچوقت در مورد ریشهٔ مشکل صحبتی نکند ولی زن حکیم باید کشف کند که درد اصلی شوهرش چیست. شاید در اطاق خواب به او بی‌توجهی کرده، ولی شوهرش

خجالت می‌کشد این‌را به او بگوید و در عوض به مادر و پیراهن و چایی و غذا بند کرده است. شاید در محیط کارش مشکلاتی بوجود آمده و او کاسه و کوزه را سر همسرش می‌شکند. ممکن است از این بابت ناراحت است که چرا او با مردی صحبت کرده که خود نسبت به او حساس است. پس مطابق فرمایش مسیح نباید بر حسب ظواهر قضاوت کرد بلکه باید مشکلات و اختلافات را به‌طور ریشه‌ای شناسایی و درمان نمود.

۱۰- شناخت وقایع مهم و قابل درک مربوط به گذشته

بارها گفته‌ایم که رابطه باید در راستی و صداقت باشد. اگر شخص ظرفیت شنیدن وقایع گذشته شما را ندارد و یا تأثیر بد بر او می‌گذارد، و یا احتمال دارد آن را به رخ شما بکشد و تحقیر و محکوم‌تان کند، یا نسبت به شما بدبین شود و موضوع را به دیگران نیز بگوید، مجبور نیستید از گذشته خود چیزی به او بگوئید. ولی از طرف دیگر، اگر او موضوع (مخصوصاً مسائل عاطفی گذشته) را از کس دیگری بشنود، مشکلات جدیدی بین‌تان پیش می‌آید و شما باید سال‌ها تاوان گذشته را بپردازید. مگر اینکه طرف مقابل قول بدهد و بگوید که نمی‌خواهد از زندگی گذشته شما و روابط عاطفی که داشته‌اید چیزی بشنود، و مسائل زندگی گذشته شما برای او اصلاً مهم نیست، بلکه زندگی مشترک‌تان و آینده‌ای که می‌خواهید با هم بسازید برایش اهمیت دارد.

به اعتقاد بنده و بسیاری از مشاورین ازدواج، شناخت انسان بدون آگاهی از وقایع مهم گذشته او شناخت ناقصی است، در حقیقت گذشته قسمتی از زندگی ما است و به شخصیت ما شکل بخشیده است. زن و مرد باید آنقدر بالغ و دارای ظرفیت فکری باشند که بتوانند وقایع گذشته را بشنوند و از تجربیات ارزنده‌ای که به‌دست آورده‌اند درس بگیرند. انسان تجربیات را با زحمت و پرداخت بهای زیاد به‌دست می‌آورد. بنابراین، تجربیاتی که از وقایع گذشته زندگی، بخصوص در سختیها و مشکلات و حتی شکستهای خود به‌دست آورده‌اید بسیار گرانیهاست. چقدر خوب است که بتوانید صمیمانه تجربیاتی را که از زندگی کسب کرده‌اید با یکدیگر در میان بگذارید. این موضوع کمک می‌کند رابطه عمیق‌تر و پخته‌تری با هم داشته باشید. به همین دلیل است که می‌گویند تجربه بالاتر از علم است. وقتی می‌گویند این شخص پخته و بالغ است بدین معنا است که او آگاه و باتجربه است. جوانانی کم‌تجربه بهتر است از تجربیات سودمند افراد بالغ‌تر بهره بگیرند. اینکه می‌گویند: «فلانی چند پیراهن بیشتر پاره کرده است» یا «این موها در آسیاب سفید نشده است» بسیار بامفهوم است. ما نیاز داریم از تجربیات زوج‌های موفق و حکیم که سالیان طولانی زندگی مشترکی موفق داشته‌اند استفاده کنیم، و حتی از شکستهای افراد ناموفق در این زمینه عبرت بگیریم. هدف

از این نوع شناخت این نیست که در گذشته زندگی کنیم و در آن متوقف شویم بلکه هدف آموختن درس‌های عملی برای زندگی آینده است. پیشنهاد من اینست که خیلی صمیمانه به یکدیگر بگویید که در گذشته‌تان چه اتفاقاتی افتاده است. اشتباهات خود و دیگران را مشخص کنید و بگویید که تصمیم دارید از آنچه آموخته‌اید برای زندگی کنونی و آینده استفاده کنید. پس از این نتیجه‌گیریهای مفید از تأثیرات سوء گذشته رها شوید و شروع جدیدی برای زندگی کنونی خود در نظر بگیرید.

در کتاب "برای آن به‌سوی تو می‌آیم" می‌خوانیم که عده‌ای دوست در ضیافتی گرد هم جمع شده‌اند و هر یک خاطراتی از گذشته تعریف می‌کنند. یک نفر می‌پرسد: «بهترین روز عمرتان کدام روز بوده است؟» زن و شوهری پاسخ می‌دهند: «روزی که با هم آشنا شدیم.» خانم دیگری می‌گوید: «بهترین روز زندگی روزی بود که نخستین فرزندم متولد شد.» مردی می‌گوید: «روزی که از کار اخراج شدم بدترین و در عین حال بهترین روز عمرم بوده است زیرا باعث شد روی پای خود بایستم و کار تازه‌ای شروع کنم.» این‌گفتگو ادامه می‌یابد تا اینکه نوبت به زنی می‌رسد که تا آن هنگام ساکت بوده است. از او می‌پرسند: «بهترین روز عمر شما چه روزی بوده است؟» او پاسخ می‌دهد: «بهترین روز زندگی من امروز است. امروز از همه روزها ارزشمندتر است. من نمی‌توانم دیروز را به‌دست بیاورم، و آینده هم مال من نیست، اما امروز مال من است تا آن را هر طور که می‌خواهم بگذرانم. از آنجا که امروز تازه است و من هم زنده هستم پس بهترین روز من است و خدا را برای آن شکر می‌کنم.»

بنابراین، با کسب تجربه و آموختن از درسهای خوب گذشته وقایع قبلی زندگی را که مانع رسیدن شما و خانواده‌تان به سعادت می‌شود فراموش کنید و از امروزتان بهره ببرید تا فردای درخشان و مبارکی در پیش داشته باشید، «اما یک کار می‌کنم و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپاریم و بسوی آنچه در پیش است خود را به جلو می‌کشانم.» (فلیپیان ۳:۱۳)

۱۱ - شناخت محرومیت‌ها، کمبودها و صدمات

این موضوع به نکته قبلی ارتباط دارد ولی به‌خاطر اهمیت آن جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد. شما هیچ‌کس را نمی‌توانید پیدا کنید که در زندگی محرومیت نکشیده باشد. همه در زندگی خود کمبودهایی داشته‌اند و صدمات مختلفی دیده‌اند. این صدمات ممکن است از طرف خانواده، دوستان، همکاران، محیط کار، کلیسا، جامعه و غیره وارد شده باشد. بسیاری از واکنش‌ها و نحوه برخورد افراد با یکدیگر از فشارها و بحرانهای گذشته نشأت می‌گیرد. به همین علت اگر شما از این نوع مسائل

آگاهی نداشته باشید در نحوه برقراری رابطه با همسرتان با مشکل روبرو خواهید شد. بنابراین، باید با حکمت و درایت علل رفتاری او را تشخیص دهید تا در موردش قضاوت اشتباه نکنید بلکه او را درک کنید و با صبر و آرامش در جستجوی حل مشکل باشید. برای روشن‌تر شدن موضوع واقعه کوتاهی را نقل می‌کنم.

یکی از دوستان، داستان دوران نامزدی خود را تعریف می‌کرد. او می‌گفت: «یک‌بار خواستم صورت نامزد را که چندی بعد با او ازدواج می‌کردم ببوسم اما او ناراحت شد و واکنش منفی نشان داد. من از نحوه برخورد او تعجب کردم و علت را پرسیدم. او با گریه از پیش من رفت و آن شب چیزی نگفت. پس از کمی کند و کاو متوجه شدم که او تنها دختر خانواده است و با پدر و سه برادرش زندگی کرده است، زیرا مادرشان در زمان کودکی او فوت کرده بود. پدر او نه تنها هیچ‌وقت دخترش را در آغوش نگرفته بود بلکه حتی دست او را نیز لمس نکرده بود. برادرانش نیز اجازه نداشتند او را لمس کنند و حتی در ایام عید نیز فقط زبانی به او تبریک می‌گفتند. از دیدگاه پدر این دختر، به غیر از شوهر او، هیچ مردی، حتی اعضای خانواده‌اش نیز نباید او را لمس می‌کردند. بنابراین، این دختر از همان کودکی گمان می‌برد که هر نوع لمس و تماس جسمی زشت و ناپسند است و الآن نیز که نامزد شده بود هنوز این تأثیر در ذهن او وجود داشت. برعکس او، این پسر در خانواده‌ای بزرگ شده بود که اعضای آن یکدیگر را می‌بوسیدند و این‌گونه محبتشان را به هم ابراز می‌کردند. این تفاوت رفتاری و تربیتی مشکلاتی در رابطه این دو ایجاد کرده بود. خوشبختانه این زوج با مراجعه به مشاور، و نیز با دعا و تعلیم بر این مشکل غالب شدند. ولی اگر چنین مشکلاتی ریشه‌یابی نشوند در روابط زوج تنش‌های جدی به‌وجود خواهند آورد.

در انتهای این بخش می‌خواهم روی نکته مهمی تأکید کنم و آن اینکه وضعیت و حالت‌های روحی فرد مقابل را در شرایط مختلف، و مخصوصاً دشوار، ارزیابی کنید. شرایطی نظیر خستگی، افسردگی، عصبانیت، ناامیدی، ترس و اضطراب، بی‌حوصلگی، بی‌کاری، گرسنگی، کلافگی، عزاداری و ماتم، بیماری، ورشکستگی، فقر، ضربه مالی، از دست دادن عزیزان، کم‌لطفی و بی‌مهری دیدن از دوستان، مشکلات روابطی، برخورد با اعضای خانواده، و یا همکاریان در محیط کار و غیره. ملاقات‌های کوتاه و رسمی دوران آشنائی نتیجه چندانی نخواهد داشت زیرا هر کسی در موقع ملاقات با عاشق/ معشوق خود از پیش آماده می‌شود و ظاهرش را خوب حفظ می‌کند. مراقب است چیزهای حساب‌شده بگوید و کاری نکند که سبب ناراحتی شود، و اگر از چیزی هم ناراحت شد سعی می‌کند آن را مخفی نگاه دارد. هر دو در این دوران همچون شکارچی سعی دارند شکار را به سمت خود جذب کنند و دل یکدیگر را به‌دست آورند،

و مراقب رفتارشان هستند تا یکدیگر را دفع نکنند. بنابراین، به قرارها و دیدارهای از قبل تعیین شده که در چارچوب و قالبهای محدود و خاص اند اکتفا نکنید. این نوع رابطه تصویر صحیحی از شخصیت فرد مقابل به دست نمی‌دهد. از زندگی خصوصی‌اش باخبر شوید. در نحوه ارتباط او با افراد مختلف دقت کنید و به واکنش او در برخورد با مسائل مختلف توجه نمایید. مثلاً ببینید در زمان عصبانیت چگونه رفتار می‌کند؟ چقدر بر رفتار خود کنترل دارد؟ وقتی عصبانی است چه کارهایی انجام می‌دهد؟ وقتی با کسی اختلاف پیدا می‌کند چه نوع رفتاری نشان می‌دهد؟ رفتار او با اعضای خود چگونه است؟ در رویارویی با بحران و شکست چه نوع واکنشی دارد؟ وقتی کسی از عزیزانش را از دست می‌دهد چه حالتی دارد؟

پسری را می‌شناسم که درست قبل از ازدواج، مادرش را از دست داد. نامزدش به من می‌گفت: «ازدواج ما تا یکسال به تأخیر افتاد و من در غم و ماتم نامزدم شریک بودم، و او در تمام آن یکسال افسرده و غمگین بود. ما هیچ روز شادی نداشتیم، و تا می‌خواستیم در مورد آینده و زندگی مشترک صحبت کنیم به من می‌گفت: مادر من فوت کرده، تو در چه عالمی هستی! من از شدت افسردگی و غم طولانی و افراطی او بسیار خسته و کلافه شده بودم. پیش خودم فکر می‌کردم که اگر او بخواهد برای فوت هر یک از عزیزانش مدتی طولانی و به‌شکلی اغراق‌آمیز ماتم بگیرد پس بسیاری از روزهای زندگی ما باید در عزا و ماتم سپری شود!» بنابراین، بسیار مهم است که شما با زندگی خصوصی فرد مقابل، مخصوصاً نحوه برخورد او با واقعیت‌های ناگوار و دردناک زندگی آشنا بشوید و ببینید که در این‌گونه موارد تا چه حد فردی معقول و متعادل است.

۱۲- شناخت اسرار و افکار نهانی و رازهای درونی

واچ‌من‌نی، نویسنده معروف چینی در کتاب "خادم مفید مسیحی" این‌طور می‌گوید:
«برای درک سخنان شخص مقابل باید به این سه طریق به او گوش بسپاریم:

الف: باید به سخنان عمیق گوش دهیم تا بتوانیم مقصودش را درست درک کنیم. برای برقراری چنین ارتباطی باید وارد دنیای درونی شخص مقابل شویم. برخی چون نحوه گوش دادن را نیاموخته‌اند نمی‌فهمند که مخاطبشان چه می‌گوید و در نتیجه از صحبت‌های آنها برداشتهای اشتباه می‌کنند.

ب: شنونده برای برقراری ارتباط عمیق‌تر باید کلامی را که گوینده از گفتنش خودداری می‌کند درک کند. ممکن است گوینده به دلایلی همه مطالب ذهنی یا درونی خود را نگوید. شاید دلیلش ترس باشد. ممکن است بترسد با گفتن حرف دلش آشوب

برپا شود و مخاطبش دلگیر و دلشکسته گردد و مجادله پدید آید و رابطه‌شان برهم بخورد. اگر بین یک زوج رابطه صمیمانه برقرار باشد می‌توانند آنچه را که شخص مقابل از گفتنش خودداری می‌کند دریابند.

ج: این مرحله عمیق‌تر و حادث‌تر از مرحله دوم است و شامل حالتی می‌شود که شخص در آن قادر نیست مطلبی را که بر قلب او سنگینی می‌کند بیان کند. در این حالت اگر مخاطبش او را عمیقاً بشناسد و قلباً با او صمیمی باشد می‌تواند با اعماق روحش تماس برقرار کند و از آنچه در دلش مخفی است آگاه شود.

طبیعی است که هرچه زوج به یکدیگر نزدیک‌تر شوند به همان اندازه بهتر می‌توانند به اسرار نهفته و نهانی یکدیگر پی ببرند. گاهی وقتی اختلافی بین زوجی رخ می‌دهد یکی از آنها با اعتراض می‌گوید: «چرا قبلاً در مورد ناراحتی و مشکل با من صحبت نکردی؟» و پاسخ می‌شود که «همه چیز قابل گفتن نیست. آگه تو منو واقعاً می‌شناختی خودت باید می‌فهمیدی که دلیل ناراحتیم چیه!» البته رشد در شناخت متقابل از عوالم درونی یکدیگر شرط برقراری چنین ارتباطی است. کسی که به این مرحله از شناخت می‌رسد از چهره و نوع نگاه و حالت‌های همسرش می‌تواند بفهمد که در افکار و درون او چه می‌گذرد.

۱۳ - شناخت نقاط ضعف و قوت

چه زمانی شناخت و صمیمیت زوج به اوج می‌رسد؟ وقتی آنها طبق رساله یعقوب ۱۶:۵ آنقدر در رابطه خود رشد کرده باشند و اعتماد بینشان به وجود آمده باشد که بتوانند گناهان خود را پیش یکدیگر اعتراف کنند و برای یکدیگر دعا کنند تا شفا یابند «پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای مرد پارسا قدرت دارد و بسیار اثربخش است» (یعقوب ۱۶:۵). اولین تأثیر اعتراف به خطا و گناه، بخصوص در رابطه متقابل، ایجاد فروتنی و افتادگی است. ریشه تمام گناهان از خودخواهی و تکبر نشأت می‌گیرد. «بندهات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود آنگاه بی‌عیب و از گناه عظیم مبرا خواهیم بود» (مزمور ۱۹:۱۳). هیچ چیز به اندازه اعتراف شخص را متواضع نمی‌سازد. آیا شما حاضرید با شخصی متکبر و مغرور که هیچ‌یک از گناهان و اشتباهات خود را نمی‌پذیرد زندگی مشترک آغاز کنید؟ بسیار دشوار است با کسی که همیشه گناه خود را می‌پوشاند و یا آن را توجیه می‌کند و خود را تبرئه می‌سازد، رابطه صمیمانه برقرار کرد. متأسفانه برخی افراد به ضرب صد تازیانه نیز حاضر نیستند بگویند: «معذرت می‌خواهم. می‌پذیرم که در این مورد گناهکارم.» فایده دوم اعتراف به گناه نزد یکدیگر اینست که راه را برای درمان و شفا آماده می‌سازد.

به همین علت گفته شده است که پس از اعتراف به گناهان برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. شفا فقط مربوط به بیماریهای جسمی نیست بلکه مهمتر از آن مربوط به شفای روابط و درمان روح و روان و آسیبهای درونی است. گناه همچون زخم متعفن است که اگر عفونت آن از بدن خارج نشود و شفا نیابد تمام بدن را مسموم می‌سازد و شخص را نابود می‌کند. اعتراف به گناه سبب درمان و آزادی و شفای عفونت‌های وجود ماست.

فایده سوم اعتراف به گناه نزد یکدیگر اینست که رابطهٔ زوج را شفاف می‌سازد و آنها را به یکدیگر نزدیکتر می‌کند. وقتی شخص نزد همسرش می‌رود و با فروتنی و دلی شکسته به او می‌گوید: «عزیزم، قبول دارم که در این موارد مشخص گناهکارم. پیش خدا اعتراف و توبه کردم، از تو هم خواهش می‌کنم منو ببخشی. من نمی‌خواهم در این وضع باقی بمونم. خواهش می‌کنم برام دعا کن. لطفاً کمکم کن تا بتونم بر ضعفم غلبه کنم.» فکر می‌کنید تأثیر این اعتراف و درخواست قلبی و متواضعانه چه خواهد بود؟ قطعاً رابطهٔ این زوج شفاف‌تر می‌شود و به هم نزدیک‌تر می‌گردند. همچنین سبب می‌شود که دیگری نیز همین رویه را دنبال کند. همیشه فروتنی و تواضع در شفای روابط جایگاه اول را داشته است.

از طرف دیگر برکت خدا بر رابطهٔ زوجی وارد می‌شود که برای توبه از گناهان خود پیشقدم می‌شوند «پس توبه کنید و به سوی خدا بازگردید تا گناهانتان پاک شود و ایام استراحت از حضور خداوند برایتان فرا رسد» (اعمال رسولان ۳: ۱۹). وقتی خانواده تقدیس می‌شود برکت و آرامش خدا بر آن قرار می‌گیرد.

سال‌ها پیش در یک مجادله لفظی چیزی به همسرم گفتم که باعث دلشکستگی او شد، ولی او سکوت اختیار کرد و به بستر رفت. من که فکر نمی‌کردم کار اشتباهی کرده باشم برای خواب به بستر رفتم ولی در دلم آشوب و اضطراب بود و مانع استراحتم می‌شد. روح‌القدس من را به شدت برای رفتارم و چیزی که به همسرم گفته بودم توبیخ کرد. از بستر بیرون آمدم و زانو زدم و با پیشمانی نزد خدا اعتراف کردم ولی حتی پس از تفتیش درونی و اعتراف نیز آرامش خدا بر دلم حاکم نشد. متوجه شدم که باید از همسرم نیز معذرت بخواهم و از او درخواست بخشش کنم و به او قول بدهم که دیگر با او چنین رفتاری نکنم. به او نگاه کردم و دیدم که عمیقاً به خواب رفته است. تصمیم گرفتم صبح که از خواب بیدار شد مشکل را با او حل کنم. ولی جهنمی که برای خود ایجاد کرده بودم مانع استراحتم می‌شد. خلاصه پس از مدتی کلنجار رفتن با خودم همسرم را بیدار کردم و با دلی شکسته از او معذرت خواستم و درخواست بخشش

کردم. او با مهربانی خاص خودش عذرخواهی من را پذیرفت و پرسید: «چرا منو از خواب شیرین بیدار کردی، می‌توانستی صبح این کار را بکنی؟» گفتم: «بیش از این نمی‌توانستم آن وضع را تحمل کنم. تا تو منو نمی‌بخشیدی خدا هم منو نمی‌بخشید.» سپس با هم دعا کردیم و آرامش و حضور خدا ما را فرا گرفت و توانستیم بخوابیم؛ «مواظب باشید که هیچ ریشه تلخی نمو نکنند مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند» (عبرانیان ۱۲: ۱۵). اما فقط دیدن ضعف‌ها و بخشیدن یکدیگر کافی نیست بلکه باید نقاط قوت همسر و محسنات او را نیز ببینید و خدا را برای وجود او شکر کنید، و به او یادآوری کنید که چه صفات نیکویی دارد. تشویق نامزد یا همسرتان برای تک‌تک صفات خوبش سبب می‌شود که وقتی وضعی را نیز به او یادآوری می‌کنید آنرا بپذیرد. اگر به نامزد یا همسرتان بگوئید: «عزیزم تو این صفات نیک را داری (تک‌تک نام ببرید) ولی اگر این یک ضعف کوچک را نیز برطرف کنی عالی‌تر خواهی شد.» به احتمال قوی او با پذیرش ضعف خود مشکلی نخواهد داشت. مراقب باشید فقط یک ضعف او را بگوئید. پس از مدتی دوباره برای چند حُسن دیگرش او را تحسین و تشویق کنید و سپس ضعف دیگری را با ملایمت یادآوری کنید. این روش مؤثری است، و مانع مجادله و درگیری، و یا محکوم کردن یکدیگر خواهد شد. برای غلبه بر چیزهای منفی باید روحیه مثبت را تقویت کنید. فقط بوسیله نور است که تاریکی محو می‌شود، پس به‌جای جنگیدن با تاریکی چراغ را روشن کنید و تاریکی بیرون خواهد رفت.

چگونه می‌توانید کاندید ازدواج یا همسرتان را بشناسید؟

۱- دادن وقت کافی اختصاصی به‌طور مستمر برای مشارکت شخصی با همسر. لطفاً به این عبارات مهم دقت کنید: «باید به همسرتان وقت کافی بدهید.» در تنهایی با او وقت اختصاصی و شخصی بگذرانید. با برنامه‌ریزی خوبی این کار را انجام دهید. از دادن وقت‌های مرده و اضافی به همسرتان، یعنی وقتی که خسته و خواب‌آلود یا گرفتار افکار پراکنده هستید، اجتناب کنید. بهترین و تازه‌ترین وقت خود را به او بدهید. با گفتن اینکه «هر وقت بیکار شدم یا وقتم آزاد شد در خدمت شما خواهم بود» به او اهانت نکنید. ارتباط کلامی خوب با او برقرار کنید و متمرکز او بشوید. صحبت‌های او را با دقت و دل و جان گوش بدهید تا بدانید که او چه می‌خواهد به شما بگوید. در محیطی آرام و بی‌سر و صدا و بدون عجله کنار یکدیگر بنشینید. باکی نداشته باشید که از هر آنچه در ذهن و دلتان می‌گذرد با او سخن بگوئید. اشکالی ندارد که بعضاً حرف‌های بی‌ربط و غیرضروری هم بزنید به شرطی که ارتباط صمیمانه برقرار باشد. پیش یکدیگر رسمی و خشک و بسته نباشید، بلکه راحت و آزاد و صمیمی باشید.

مواظب باشید که در حین مکالمه حواستان پرت نشود، مثلاً در موقع صحبت کردن با او به تلویزیون نگاه نکنید. با کامپیوتر و ایمیل مشغول نشوید، به تلفن و موبایل جواب ندهید. وقتی رشته صحبت قطع می‌شود روی ارتباط شما نیز اثر می‌گذارد. اگر اینگونه با کاندید ازدواج یا همسرتان ارتباط برقرار کنید او را بهتر می‌شناسید و در شناخت او ترقی خواهید کرد.

۲- به حالت ظاهری (بدون کلام) کاندید ازدواج یا همسرتان و پیام‌هایی که برای شما دارد توجه خاص کنید.

خانمی از شوهرش شکایت می‌کرد که «او نکات بسیاری را درباره من رعایت نمی‌کند. به هیچ وجه با طبیعت زن آشنا نیست و نمی‌داند زن در شرایط مختلف چه خواسته‌ها و انتظاراتی دارد.» شوهرش می‌گفت: «عزیزم من مرد هستم و فراموشکار. مرتب به من یادآوری کن که چه می‌خواهی تا خواسته‌تو را بجا آورم.» این خانم می‌گفت: «من در آغاز زندگی مشترک چند بار به طرق مختلف خودم را به او شناساندم و در رابطه با موارد مختلف با او صحبت کردم ولی الآن پس از سالها زندگی متوجه شدم که همه چیز با گفتن نیست. شوهرم قبل از اینکه من بگویم خودش باید بفهمد که من چه می‌خواهم. او بچه که نیست، که من دائم به او بگویم این کار را بکن و آن کار را نکن. وقتی من می‌گویم و او هم مثل غلام و فرمانبر انجام می‌دهد، عملش برایم جذابیتی ندارد. من با بچه یا غلام ازدواج نکرده‌ام. همسر من باید به آن مرحله از رشد و بلوغ رسیده باشد که به خودش زحمت بدهد و شریک زندگی را بدون اینکه حرفی بزند نیز بشناسد.»

زن و شوهر فهیم و آگاه باید با نگاههای خاص یکدیگر که پیام مخصوص خود را دارد آشنا باشند و به آن دقیقاً توجه کنند. برای مثال مفهوم سکوت‌های معنی‌دار را بفهمند. انواع اخم‌ها و گرفتگی چهره را درک کنند. علت سرسنگینی طرف مقابل را قبل از آنکه منفجر شود بفهمند. برخی از افراد فشارها را به درون خود می‌ریزند و باید مانند روانشناس قلاب بیندازیم و چیزهایی را که در درونشان نهفته و انباشته شده است بیرون بکشیم. با نگاههای مختلف همسران که هر یک پیام خاصی دارند، آشنا باشید. خستگی و کلافگی، افسردگی همسران را دریابید و در جستجوی راههایی باشید که می‌تواند به او آرامش و استراحت فکری و روانی ببخشد. کارهای غافلگیرکننده و بدون کلام، که از همسر فهیم و عاقل انجام می‌شود اثر بسیار خوبی در رابطه زوج باقی می‌گذارد. بنابراین، مراقب و متوجه حرکات، اشارات، نگاه‌ها، لبخندها، اشک‌ها و حرکات چهره همسران باشید و پیامهای رفتاری او را بشناسید. به این ترتیب با درک هر یک از این علائم هشداردهنده در مقابل بروز بحرانهای ارتباطی پیشگیری لازم را

انجام می‌دهید.

۳- مطالعه کافی در ارتباط با موضوع ازدواج و خانواده سبب روشن شدن ذهن و وسعت یافتن بینش در شناخت همسر می‌شود.

از جناب مرحوم اسقف حسن دهقانی تفتی پرسیدند: «چه چیزی سبب شد که در ایمان مسیحی خود باقی بمانید؟» ایشان در پاسخ فقط یک کلمه گفتند: «کتاب!» برای حفظ رابطه خوب با همسر مطالعه کتب مفید، بسیار ضروری است. همیشه باید شعله روابط زناشویی را با مطالعه منابع مربوط به ازدواج و شناخت همسر در ذهن و قلب خود روشن نگهدارید. هر چه اطلاعات شما در مورد ازدواج و شناخت جنس متفاوت بیشتر شود به همان نسبت در آگاهی و شناخت عمیقتر او رشد بیشتری خواهید کرد. بنابراین فراموش نکنید که از طریق مطالعه مرتب کتب آموزنده به ذهن خود در مورد امور خانواده خوراک لازم را بدهید و خود را در این مسیر تقویت کنید.

۴- مشورت با مشاورین با تجربه و صاحب‌نظر در امور زناشویی طریق دیگری است که می‌تواند در شناخت همسر شما را یاری دهد.

متأسفانه غرور افرادی که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند به آنها اجازه نمی‌دهد که به مشاورین قابل اعتماد و بالغ مراجعه کنند. ما برای مشکل دندان به دندانپزشک مراجعه می‌کنیم، برای ضعف بینائی به چشم‌پزشک متوسل می‌شویم، و برای معاینه عمومی نیاز به دکتر داریم. آیا فکر نمی‌کنید برای معاینه وضعیت رابطه زناشویی خود نیز به مشاوره کاردان نیاز داریم که بتواند ما را در شناخت بیشتر همسرمان و راههای بهتر ایجاد ارتباط با او یاری دهد؟ هیچکس به تنهایی نمی‌تواند همه مشکلات خود را حل کند. ما به‌گونه‌ای خلق شده‌ایم که همه به نحوی به کمک یکدیگر احتیاج داریم. بنابراین از دانش و تجربیات افراد آگاه در این امر مهم استفاده کنید و از آن بهره ببرید.

۵- ایجاد رابطه صمیمانه با خداوند و درخواست حکمت و هدایت از او برای شناخت بیشتر همسر. خداوند انسانها را بسیار بهتر از ما می‌شناسد. روح‌القدس «روح حکمت و فهم و مشورت» (اشعیا ۱۱:۲) نامیده شده است. عیسیای مسیح فرمود: «روح‌القدس همه چیز را به شما خواهد آموخت و به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد و از آنچه در پیش است (مربوط به امور آینده) با شما سخن خواهد گفت» (یوحنا ۱۴:۲۶ و ۱۳:۱۶). ما اغلب فکر می‌کنیم که روح خدا فقط در امور بسیار روحانی و ملکوتی ما را هدایت می‌کند. در حالی که هدایت و آموزش روح‌القدس مربوط به همه قسمتهای زندگی ماست. وعده خدا برای زندگی ما کماکان به قوت خود باقی است: «ترا حکمت خواهیم آموخت و به راهی که باید بروی ارشاد خواهیم نمود.» (مزمور ۸:۳۲). زن و شوهرهای بسیاری

را می‌شناسم که برای حل بحران‌های خانوادگی دعا کرده‌اند و روزه گرفته، به حضور خداوند رفته‌اند و از او حکمت و هدایت طلبیده‌اند. خداوند نیز به فروتنی و شکستگی و ایمان آنها احترام گذاشته، طریقه‌های خود را برای شناخت همسر به آنها آموخته است و حکمت و هدایت و قوت ایجاد ارتباط صحیح را به آنها عطا کرده است. بنابراین، چه کسی می‌تواند بگوید که برای درک بیشتر نامزد یا همسرش و یا برای بهبودی رابطه‌اش با او به حکمت و هدایت و قدرت الهی نیاز ندارد؟ وقتی منطق و تجربه و ابتکارات شخص و دیگران نتوانسته‌اند گره‌ای را باز کنند بدانید که خدای غیرممکن‌ها، خدای معجزات در آخرین لحظات قادر است در جایی که راهی به نظر نمی‌رسد، در بن‌بست‌ها، راهی به شما نشان دهد. جلال بر نام او باد.

در پایان این بخش می‌خواهم به شما یادآوری کنم که کلمه غنی «شناخت» در رابطه با شریک زندگیتان نباید حالت ساکن و راکد داشته باشد. شناخت صحیح، پویا، پیش‌رونده و روبه‌رشد است. این نوع شناخت تا آخر عمر ادامه دارد. قبل از ازدواج باید به شناخت نسبی و کافی برسید ولی پس از ازدواج شناخت شما از همسرتان باید ادامه بیابد و رشد پیدا کند. اگر شناخت شما از همسرتان متوقف شود ازدواج‌تان گرفتار بحران خواهد شد. اگر می‌خواهید خانواده تروتازه و سرزنده و مبارکی داشته باشید باید تا پایان عمر در شناخت یکدیگر بکوشید و در مقاطع و شرایط مختلف همسرتان، در شناخت حالتها و روحیات گوناگون او رشد نمائید. باید در زمینه شناخت مسائل زناشوئی، روشهای جدید برقراری ارتباط با همسر رشد کنید و وارد مراحل جدیدی از شناخت و مشارکت با یکدیگر شوید: «طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنائی آن در تزیید (افزایش) می‌باشد.» (امثال ۴:۱۸)



فصل چهارم

توافق زن و مرد در خصوص معیارهای مهم زندگی

پس از بررسی موضوع مهم شناخت متقابل زن و مرد از یکدیگر، به بحث در رابطه با توافق زن و مرد می‌رسیم. عامل چهارم تشخیص (هدایت) الهی در انتخاب صحیح همسر برای ازدواج موفق مسیحی و راز بقای خانواده مبارک مسیحی توافق در خصوص معیارهای مشترک و مسائل اساسی زندگی است.

در کتاب عاموس ۳:۳، مطلب مهمی درباره توافق و اتحاد دو نفر آمده است: «آیا دونفر با هم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند.»

عیسای مسیح نیز در رابطه با نتیجه و قدرت اتحاد و یگانگی دو نفر می‌فرماید: «باز به شما می‌گویم که هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند هر آینه از جانب پدر شما که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.» (متی ۱۸:۱۹)

برای روشن‌تر شدن اهمیت توافق و اتحاد به این مثال توجه کنید. قایقی را تصور کنید که دو پاروزن دارد. اگر هر دو همزمان پارو بزنند قایق بر امواج به راه می‌افتد. اما اگر متفق نباشند تلاطم امواج قایق را می‌لرزاند و حتی غرق می‌کند. بدون هماهنگی پاروزن‌ها، قایق حتی بر سطح آبهای آرام نیز پیشروی نخواهد کرد، بلکه باز خواهد ایستاد و یا دور خود خواهد چرخید. این قایق، ازدواج و خانواده‌ای است که زن و شوهر تشکیل می‌دهند. زوجی که در دریای زندگی سفر می‌کنند، اگر توافق نداشته باشند، تعادلشان را از دست می‌دهند، و غرق می‌شوند. بنابراین بسیار اهمیت دارد که یک زوج پس از شناخت، با هم به توافق برسند.

ولی آیا ممکن است که در همه موارد بین زن و شوهر توافق و یکدلی حاصل آید؟ البته که نه! حتی ممکن است در تمامی موارد با یکدیگر به توافق نرسند و یا کاملاً مانند یکدیگر فکر نکنند. ممکن است برخی از این موارد، برای یکی از طرفین مهم‌تر باشد، و انتظار داشته باشد که نامزد یا همسرش نیز در آن مورد خاص مانند او فکر کند. بنابراین، زن و مرد در مواردی که برای هر دو اساسی، مهم و حیاتی است، قطعاً باید هم‌فکری، یکدلی و توافق داشته باشند.

برخی از همسرشان انتظار دارند که در تمامی خصوصیات شبیه آنها باشد، ولی اتحاد در همه موارد به معنای همشکلی نیست. اتفاقاً در جنبه‌هایی از زندگی، زیبایی



اتحاد، در تنوع و تفاوت‌های شخصیتی نمایان می‌شود. اگر دو نفر در همه چیز کاملاً شبیه یکدیگر باشند، نه چیز جدیدی از یکدیگر می‌آموزند و نه سبب رشد و تکمیل شخصیت یکدیگر می‌شوند.

مثلاً فرض کنید که زن و شوهر، هر دو، پُرحرف باشند. آیا این شباهت خوبی است؟ نقطه‌ضعف این تشابه در این است که هر دو دائماً حرف می‌زنند و گوش شنوایی در آن خانه وجود نخواهد داشت. می‌گویند که در دوران آشنائی و نامزدی، پسر حرف می‌زند و دختر گوش می‌دهد، در دوران ماه‌عسل و اوایل ازدواج که دختر نیز عاشق شده، او حرف می‌زند و پسر گوش می‌دهد، ولی پس از دوران ماه‌عسل هر دو صحبت می‌کنند و همسایه‌ها گوش می‌دهند! یا اگر زن و شوهر هر دو آرام و ساکت باشند، خانه‌شان بیشتر شبیه قبرستان خواهد بود. اگر هر دو عصبی باشند چه؟ خانه‌شان شبیه صحنه فیلم‌های جنگی خواهد بود، چون دائم به سمت یکدیگر تیراندازی می‌کنند و باید مراقب باشند تا از چیزهایی که به‌سمتشان شلیک می‌شود محفوظ بمانند.

اگر زن و شوهر، هر دو حساس باشند، اغلب از یکدیگر ناراحت و دلخور خواهند بود و در حالت قهر به‌سر خواهند برد.

اگر هر دو خسیس باشند، چه؟ طبیعتاً بیشتر در خساست فرو خواهند رفت، و هیچ‌یک دیگری را کمک نخواهد کرد. به‌قول معروف مصداق این مثل خواهند شد که می‌گوید: «از خرس مویی کندن غنیمت است.» برعکس، اگر هر دو ولخرج باشند، در همان هفته اول ماه، هشتشان گروهی نه‌شان خواهد بود.

به‌همین ترتیب اگر هر دو بسیار خشک و جدی باشند، فضای خانه‌شان شبیه فضای نظامی، خشک و بی‌روح خواهد بود، که از لطافت‌ها و ابراز احساسات شیرین و عاشقانه به‌دور است. برعکس، اگر دو نفر بسیار شوخ‌طبع و اهل مزاح باشند، به همه امور زندگی سطحی و تمسخرآمیز نگاه خواهند کرد. افراد منزوی در لاک خود فرو می‌روند، و افراد بسیار اجتماعی به زندگی خصوصی خود بهای چندانی نمی‌دهند.

بنابراین، اگرچه برای به‌وجود آمدن اتحاد، زن و شوهر باید در موضوعات اساسی زندگی هم‌فکر و همدل باشند، اما اگر در برخی از موارد مربوط به خصوصیات شخصیتی و اخلاقی متفاوت بودند، نباید ناامید شد، زیرا این تفاوت‌ها سبب تکمیل شخصیت زوجها و برقراری تعادل و توازن در زندگی و ارتباطات آنها خواهد شد. یکی از شگفتی‌های خلقت اینست که خداوند دو تن از جنس‌های کاملاً متفاوت را کنار هم قرار می‌دهد، تا با هم خانواده تشکیل دهند و عمری را زیر یک سقف عاشقانه و صلح‌آمیز طی کنند. مگر می‌توان بین به‌اصطلاح مردان مریخی و زنان ونوسی که متعلق به دو کره کاملاً

متفاوتند سازش و توافق به وجود آورد؟ برای پاسخ به این سؤال به نویسنده‌ای متفکر بنام نادر ابراهیمی اشاره می‌کنم که چهل نامه به همسرش نوشت. او در یکی از نامه‌ها، به نام «بیا متفاوت باشیم»، خطاب به همسرش این‌طور نوشت:

«همسفر: در این راه طولانی که ما از آن بی‌خبریم و چون باد در گذر است، بگذار خرده‌اختلاف‌های مان باقی بماند، خواهش می‌کنم. نخواه که یکی شویم مطلقاً یکی. نخواه که هر چه تو دوست داری من نیز همان را به همان شدت دوست داشته باشم و هر چه من دوست دارم به همان‌گونه مورد علاقه تو باشد. نخواه که هر دو یک‌آواز را بپسندیم، یک ساز را، یک کتاب را، یک فیلم را، یک رنگ را، و یک شیوه نگاه کردن را، نخواه که انتخاب‌مان یکی باشد، سلیقه‌مان یکی، و رویای مان یکی.»

همسفر بودن و یک هدف داشتن به معنای شباهت کامل نیست، و شباهت کامل دال بر کمال نیست بلکه نشان عدم تحول است. شاید "اختلاف" کلمه خوبی نباشد. شاید کلمه "تفاوت" بهتر باشد. به هر حال تک‌واژه مشکل ما را حل نمی‌کند. پس بگذارید این‌طور بگوییم:

«عزیزم، زندگی را تفاوت‌نظرهای ما می‌سازد و پیش می‌برد نه شباهت‌های مان؛ نه از میان رفتن و محو شدن یکی از ما در دیگری، نه تسلیم بودن و فرمانبرداری و درست پذیرفتن همه چیز. عزیزم، اگر زاویه دیدمان نسبت به چیزی یکی نیست اشکالی ندارد، بگذار فرق داشته باشیم، بگذار در عین اتحاد مستقل باشیم، بخواه که در عین یکی بودن یکی نباشیم.»

بیا تا یکدیگر را کامل کنیم نه ناپدید؛ نباید سایه کمرنگ یکدیگر باشیم. عزیزم، دو نیمه زمانی به راستی یکی می‌شوند، و از «دو تنها» یک جمع کامل می‌سازند، که بتوانند کمبودهای یکدیگر را جبران کنند، نه آنکه عیناً مانند هم شوند. پس بیا تصمیم بگیریم که هرگز عین هم نشویم. بیا تصمیم بگیریم حرکات مان، رفتارمان، حرف‌زدن مان و سلیقه‌هامان کاملاً یکی نشوند و فرصت بدهیم که خرده‌اختلاف‌ها و برخی تفاوتها باقی بمانند، و هرگز اختلاف‌نظر را وسیله تهاجم قرار ندهیم. عزیزم، بیا متفاوت باشیم.»

زن و مرد در چه مواردی باید موافق و یکدل باشند؟

۱- زن و مرد باید در امور روحانی و خدمات کلیسایی موافق و یکدل باشند

یکی از اهداف مهم ازدواج، ارائه خدمات مفید و پرثمر به جامعه و اطرافیان است. خانواده مسیحی برای رشد، باید در حد توان و به فراخور شرایط زندگی و خانوادگی

مشغول خدمات مفید باشد. زن و مرد باید به توافق برسند که چه مقدار از وقتشان را در چه نوع خدمات روحانی و کلیسایی صرف کنند. مثلاً اگر کسی در کانون شادی کلیسا مشغول خدمت است، قبلاً باید دعوت و دید روحانی خود را درباره آن با همسرش مطرح کند، و به او بگوید که «در فلان روز و ساعت خاص وقت من وقف خدمت به بچه‌ها است. حتماً باید ماهی ۲ یا ۳ بچه را نیز در منزلشان یا در منزل خودمان ملاقات کنم.» و به این ترتیب، رضایت همسرش را برای انجام این خدمت جلب کند. اگر آنها در مورد خدمات کلیسایی به توافق نرسند، همسر شاکی علاوه بر غرغر و شکایت، همیشه کلیسا و خدمت را همسر دوم و یا به اصطلاح هووی خود خواهد دانست. برای انجام خدماتی که در آینده نیز می‌خواهید انجام دهید، توافق و جلب رضایت همسرتان مهم است. وقتی که شخص رضایت و حمایت همسرش را در مورد انجام خدمات کلیسایی جلب کند، با تمرکز و خوشی دل خدمت خواهد کرد و خدا نیز خدمت او را ثمر خواهد بخشید. فراموش نکنید که ابتدا روابط خانوادگی مهم است و سپس خدمات کلیسایی.

۲- توافق در نوع کار، امور مالی و تنظیم دخل و خرج زندگی

برای زندگی در این جهان خاکی، داشتن حرفه و درآمدی که بتوان با آن نیازهای زندگی را تأمین کرد، از موضوعات اساسی و مهم است. زن و شوهر قبل و بعد از ازدواج باید راجع به آن به توافق برسند. اشکالی ندارد که قبل از تصمیم‌گیری برای ازدواج، این سئوالات مطرح شود و پاسخ‌هایی روشن ارائه گردد. مثلاً کار و حرفه شما چیست؟ چه استعدادهای دیگر شغلی دارید؟ چقدر حقوق می‌گیرید؟ ماهانه چه مقدار برای وام باید پرداخت کنیم؟ چقدر بدهکاریم؟ چه مقدار کرایه‌خانه باید بپردازیم؟ چقدر باید به خانواده پدرتان کمک کنید؟ برای هزینه‌های جاری زندگی (با ذکر ارقام) چقدر باید کنار بگذاریم؟ هزینه‌های مربوط به نگهداری از اتومبیل، حمل و نقل، آب، برق و گاز و تلفن حدوداً چه مقدار خواهد بود؟ آیا اهل پس‌انداز هستید؟ برای هزینه مهمانی‌ها، تفریحات، مرخصی‌ها و هزینه‌های شخصی فکر می‌کنید؟

همه چیز باید در رابطه با امور مالی روشن باشد و در مورد آن با راستی و حقیقت گفتگو شود. صحیح نیست که در مورد بودجه، در رابطه زوج مسیحی پنهان‌کاری وجود داشته باشد. در صورتی که هر دو نفر باید کار کنند، که غالباً در شرایط کنونی چنین است، برای شراکت در دخل و خرج زندگی باید با هم در امور مالی به توافق برسند. متأسفانه مشکلی که بنده در بعضی از ایمانداران به اصطلاح روحانی دیده‌ام آن است که می‌گویند: «پول خوشبختی نمی‌آورد. آنچه مهم است، شخصیت، اخلاق، ایمان و

وفاداری و عشق و غیره... است»، همچنین می‌گویند که «خدا بزرگ است و دیگر لازم نیست برای موضوعات مالی فکر بکنیم». و با این صحبت‌های زیبا و به اصطلاح روحانی، زندگی خانوادگی را شروع می‌کنند، اما پس از مدت کوتاهی مشکلات و گرفتاری‌های زندگیشان شروع می‌شود. بنده در پاسخ به این‌گونه افراد می‌گویم: «طبیعی است که پول نمی‌تواند جای عشق، دوستی، امنیت و آرامش را بگیرد، اما آیا می‌شود انکار کرد که پول وسیله‌ای مهم و رفع‌کننده نیازهای ضروری زندگی است؟» پول در کنار عشق می‌تواند زندگی زناشویی را سعادتمندتر سازد، بدون پول نمی‌شود زندگی کرد. برای تهیه وسایل زندگی باید پول بپردازیم. ما مرتب قبض‌های مختلف دریافت می‌کنیم که بابت آن باید پول بپردازیم.

من باور دارم که پول نوکری شایسته ولی اربابی پست است! تا زمانیکه پول وسیله تأمین نیازهای زندگی باشد، خیلی خوب است. ولی اگر بت و هدف زندگی و یا معیاری برای سنجش ارزش‌ها شود، یا خدای نکرده جایگزین امور معنوی گردد، زیان‌آور است. هر چیزی جای خود را دارد. ما به مادیات نه با نظر پائین می‌نگریم و نه با نظر بالا، بلکه مادیات را در همان سطح و ارزشی که قرار دارد می‌بینیم. متخصصین امور خانواده معتقدند که حرفه و پول یکی از چند نکته اساسی و مهم زندگی است، و اگر در این مورد بین زن و شوهر توافق لازم و صحیح و منصفانه وجود نداشته باشد، در رابطه آنها اثر منفی خواهد گذاشت.

۳- توافق در تقسیم وظائف و مسئولیت‌ها، بر اساس توانایی‌ها، صلاحیت‌ها و استعداد‌های زن و مرد

زن و شوهر در مورد برنامه‌ریزی زندگی و تقسیم کار و انجام وظائف در داخل و خارج خانه با هم تصمیم می‌گیرند و به توافق می‌رسند که چگونه کارها را با کمک و یاری هم انجام دهند. برای اجرای عدالت در این تقسیم‌بندی، باید به این سه کلمه توجه کرد: توانایی‌ها، صلاحیت‌ها و استعدادها (به‌زبان کتاب مقدسی، نعمت‌ها یا عطایا). زن و مرد باید ببینند توانایی انجام چه کاری را دارند؛ تخصص و مهارت‌هایشان در چه قسمت‌هایی است؛ و برای چه خدماتی صلاحیت و کاردانی دارند. و بر اساس این اصول، کارها را بین خود تقسیم کنند و با هم برای انجام آن به توافق برسند. ممکن است یکی از آنها تاکنون بعضی کارها را انجام نداده و از آن آگاهی ندارد، ولی بسیار پسندیده است که در کنار همسرش یا شخص دیگری این کارهای عملی و اجرایی را بیاموزد. ضرب‌المثل معروفی می‌گوید: «اگر عادت را بکارید شخصیت خود را درو خواهید کرد و اگر شخصیت خود را بکارید سرنوشت خود را درو خواهید کرد.» عادت‌های ما بوسیله

تکرار و تمرین‌های مداوم، سبب شکل‌گیری شخصیت‌مان می‌شوند.

این تفکر قدیمی و اشتباه که می‌گوید مرد نباید در خانه کار کند و زن هم نباید خارج از خانه فعال باشد، در دنیای امروز که زن و شوهر در همه مسائل شریکند، عملی نیست. اکنون شرایط زندگی تغییر کرده است. هر دو نفر باید چه در بیرون خانه و چه در داخل خانه مشغول کار و فعالیت باشند. یک زوج موفق، باید مرتباً شرایط جسمی، شغلی، وقت و انرژی خود را بررسی کنند، و کارها را منصفانه بین خودشان تقسیم نمایند، و هیچ‌یک نباید در این امور سهل‌انگار باشند یا از یکدیگر استثمارگونه سوءاستفاده کنند. وقتی کارها این‌گونه تقسیم شد، خانه از نظم و برنامه‌ریزی خوبی برخوردار خواهد شد، و بر هیچ‌کس فشار اضافی وارد نمی‌آید، مشکلات به حداقل می‌رسد و آرامش در خانه برقرار می‌گردد، زیرا هر کس وظیفه و مسئولیت خود را در کارهایی که به‌عهده او واگذار شده، به‌خوبی انجام می‌دهد. بی‌نظمی و بی‌برنامگی، سبب ایجاد ناآرامی و فشار عصبی است، اما برعکس، نظم و ترتیب و برنامه‌ریزی خوب، آرامش روانی و روحی را در خانه برقرار می‌کند. بنابراین، به این موضوع، که یکی از راه‌های مهم حفظ آرامش در خانه است، توجه خاص کنید.

۴- توافق در تعلیم و تربیت فرزندان (در صورت بچه‌دار شدن)

من همیشه به این اصل که می‌گوید «پیشگیری بهتر از درمان است»، معتقد بوده‌ام. به‌همین دلیل تأکید می‌کنم، کسی که مایل به ازدواج و تشکیل خانواده است باید در مورد تولد بچه و نحوه توجه و رسیدگی و تعلیم و تربیت فرزندان، مطالعه کند و از تجربه دیگران نیز بهره بگیرد و بر دانش خود بیافزاید. متأسفانه بسیاری از والدین، حتی پس از بچه‌دار شدن نیز بسیاری از اصول مهم برقراری ارتباط با فرزندان را نمی‌دانند، و به‌همین دلیل در امر تعلیم و تربیت فرزندان و ایجاد ارتباط با آنها گرفتار مشکلات جدی می‌شوند. هرچه آگاهی و دانش ما در مورد دنیای کودک بیشتر باشد، همان قدر نیز در تربیت و رسیدگی به او رشد کرده، موفق‌تر خواهیم بود.

یکی از مباحث مفیدی که زن و شوهر قبل از ازدواج، و بچه‌دار شدن، باید با هم بدان بپردازند، نقش و وظیفه والدین است، یعنی درک دنیای کودکان در سنین مختلف، ایجاد ارتباط با آنها و نقش پدر و مادر در امر تعلیم و تربیت‌شان. پیشنهاد می‌کنم دوره‌های آموزشی مربوط به دوره قبل از تولد بچه را بگذرانید. این نوع صحبت‌های آموزنده و مطالعات مشترک، هر دو را برای آینده آماده می‌سازد تا زمانی که خداوند به آنها فرزندی داد، بدانند با این هدیه گرانقدر که امانت الهی است، چگونه باید رفتار کنند. بچه هم به پدر نیاز دارد و هم به مادر. پدر و مادر، هر دو باید با بچه‌ها صمیمی

باشند. هر دو باید با بچه‌ها مشارکت داشته و وقت کافی به آنها بدهند. صحیح نیست که یکی از آنها بچه را به‌سوی خود جذب کند و دیگری آن را دفع نماید. بچه در محیط خانهای که به‌قول معروف «یک بام و دو هوا دارد» خوب بار نمی‌آید.

بنابراین، زن و شوهر نه تنها باید دانش خود را در زمینه شناخت فرزندانشان بالا ببرند، بلکه باید در مورد تعلیم و تربیت و خوب بار آوردنشان نیز با هم به‌توافق برسند. اگر والدین در این قسمت اتحاد داشته باشند، غالباً نتیجه خوبی در رشد شخصیت فرزندشان ایجاد می‌شود. و برعکس آن نیز صادق است، اگر بچه‌ها در بین والدینشان جدایی، اختلاف و تفرقه ببینند، دچار سرگردانی و مشکلات اساسی خواهد شد. حتی اگر زن و شوهر در بُعدی از روش تعلیم و تربیت فرزندان، اختلاف نظر دارند نباید پیش بچه‌ها مجادله کنند. مثلاً اگر زن بچه را تنبیه می‌کند، شوهر نباید همسرش را پیش فرزندش مذمت کند و به او بگوید «ول کن بچه را- تو بچه‌داری بلد نیستی، بچه را بده من تا من تربیتش کنم!» و کودک را از همسرش جدا کند. این‌گونه برخوردها نتیجه بسیار بدی در پی خواهد داشت.

یک زوج حکیم، اختلاف نظر خود را باید به‌طور خصوصی با هم مطرح کنند و هر دو در جستجوی راه‌حل مناسبی باشند. و از آنجا که شخصیت بچه‌ها با هم متفاوت است، نمی‌شود به‌اصطلاح همه را با یک چوب راند. یعنی روشی که برای تعلیم و تربیت یک بچه در پیش گرفته‌اید و ثمربخش نیز بوده است، شاید کاملاً برای فرزند دیگری کارآمد نباشد. سلیمان حکیم در همین رابطه می‌گوید:

«جوان را (طفل را) در رفتن به راهی که درخور اوست تربیت کن، که تا پیری هم از آن منحرف نخواهد شد» (امثال ۲۲:۶ ترجمه هزاره‌نو). نزدیک شدن به‌قلب هر یک از فرزندان، راه مخصوص خود را دارد، و والدین باید راه و روش خاص وارد شدن به‌قلب آنها را در اتحاد به‌دست آورند. روش صحیح اینست که با اتکاء به هدایت و حکمت الهی و پیروی از تعالیم کتاب مقدس و مطالعه کتب مفید دیگر، فرزندانان را متحداً در مسیر صحیح تربیت کنید.

۵- توافق زوج‌ها با یکدیگر برای ادامه زندگی در صورت بچه‌دار نشدن

هیچ تضمینی وجود ندارد مبنی بر اینکه یک زوج پس از ازدواج قطعاً بچه‌دار خواهند شد. برخی مواقع، زوج‌ها خود مایل نیستند بچه‌دار شوند، گاهی نیز مشکلات بیولوژیک لاعلاج در یکی از آنها باعث می‌شود از بچه‌دار شدن محروم شوند. گاهی نیز به‌علت ازدواج در سنین بالا نمی‌توانند بچه‌دار بشوند، و غیره... در هر صورت این موضوع نباید سبب دلسردی و ناامیدی آنها بشود. گرچه بنده شاهد معجزات

خدا و شفای مردان و زنانی بوده‌ام که با دعا و توکل به خداوند، به قدرت نام عیسی مسیح پس از سال‌ها بچه‌دار شدند، ولی در صورتیکه چنین معجزه‌ای رخ نداد، زوجها باید اهداف دیگر ازدواج را، که قبلاً ذکر شد، دنبال کنند و این موضوع را به‌منزله شکست و بدبختی ندانند، و حتی در صورت امکان و با صلاح‌دید یکدیگر پس از تعمق و بررسی‌های همه‌جانبه، بچه‌ای را به فرزندی بپذیرند و این کمبود را این‌گونه رفع نمایند. به هر حال زوجها نباید اجازه دهند عدم وجود فرزند در رابطه آنها و برنامه‌ریزی زندگیشان اثر منفی بگذارد.

۶- توافق برای ارتباط داشتن با اعضای خانواده‌ها و وابستگان

خانواده هر کس برایش مهم است. به‌اصطلاح معروف، «هیچ‌کس از زیر بوته درنیامده است» که بگوید خانواده برای من ابدأ اهمیتی ندارد. زن و مرد، هر دو خانواده‌شان را دوست دارند و نسبت به پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده بی‌توجه نیستند. چنانکه می‌گویند: «هر شاخه‌ای از ریشه یا تنه همان درخت است.» بنابراین، اگر می‌خواهید با کاندید ازدواج، یا همسرتان، محترمانه رفتار کنید، باید پدر و مادر او را نیز محترم بشمارید و با دیگر اعضاء خانواده او رابطه حسنه برقرار کنید. زن‌ها اغلب شوهر و فرزندان را به‌سمت خانواده خود جذب می‌کنند و نسبت به خانواده شوهر اهمیت کمتری قائل می‌شوند، و در آینده نیز همین نوع تبعیض‌ها و تفاوت‌ها، مشکلاتی جدی در روابط زن و شوهر ایجاد می‌کند. به‌همین دلیل زوجها باید با هم به‌توافق برسند و برنامه‌ریزی خوب و منصفانه‌ای ترتیب دهند که به هر دو خانواده وقت و توجه لازم را بدهد. روش صحیح برای یک زوج مسیحی این است که پدر و مادر خود و یکدیگر را محترم بشمارند.

طبیعی است که از لحاظ تفکر و روش زندگی، بین نسل قدیم و جدید تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی زن و شوهر عاقل و فهیم باید راهی بیابند تا با پدر و مادر بزرگسالشان چگونه رفتار محبت‌آمیز، محترمانه و صلح‌جویانه‌ای داشته باشند. شما الزاماً نباید به تمام حرف‌های آنها گوش بدهید، بلکه باید آنها را با محبت خدمت کنید. همین‌طور، اگر آنها به شما نصیحتی می‌کنند که از دیدگاه شما صحیح نیست نباید با آنها درگیر مباحثات شوید. شما نصایح معقول و عملی را بپذیرید و بابت آنها قلباً تشکر کنید و موارد دیگر را بدون مخالفت با آنها هر طور که صلاح زندگی شماست حل و فصل کنید. مراقب باشید که مبدا کفه ترازو به نفع یکی از خانواده‌ها بالا برود، زیرا همسری که کفه ترازویش پائین آمده یک‌روز از کوره درمی‌رود و خانواده همسرش را به باد ناسزا می‌گیرد.

متأسفانه خانواده‌های بسیاری به علت دخالت‌های بی‌جای والدین زن و شوهر از هم پاشیده‌اند. از طرف دیگر زوج‌های جوانی را ملاقات کرده‌ام که به علت بی‌احترامی و بی‌حکمتی در رابطه با والدین و دیگر اعضای خانواده پدری، سبب درگیری‌هایی شده‌اند که آتش آن دامنه‌شان را گرفته و سبب فروپاشی خانواده‌شان شده است. در فرهنگ ایرانی داستان‌های زیادی درباره مادر زن، مادر شوهر، خواهر شوهر، خواهر زن و غیره بیان شده است. اگرچه برخی از آنها طنزگونه بیان می‌شود ولی در پس این طنزها واقعیت‌های تلخی وجود دارد که اگر به صورت ریشه‌ای حل نشود مشکلات جدی به بار می‌آورد.

زن و شوهر حکیم و روحانی حتی در صورت وابستگی شدید به خانواده پدری / مادریشان نیز می‌توانند در درک شرایط طی گفتگویی منطقی به توافق برسند، مشروط بر اینکه حد و مرز این ارتباطات را مشخص کنند و تعدیلی در رابطه ایجاد نمایند که به اصطلاح خودمان «نه سیخ بسوزد نه کباب.» برای اینکه منصفانه با این موضوع برخورد کنید خودتان را در شرایط سنی، جسمانی، روانی و عاطفی والدین‌تان قرار دهید و در نظر داشته باشید که یک روز شما نیز به سن آنها خواهید رسید. هرچه بکارید همان را درو خواهید کرد. از طرف دیگر والدین زن و شوهر برای حفظ احترام خود باید شرایط و موقعیت فرزندانشان را درک کنند، و اگر می‌خواهند آنها زندگی مستقلی داشته باشند از دخالت‌های بی‌جا و نادرست جداً بپرهیزند. در زمان مقتضی نیز طبق درخواست فرزندانشان با حکمت و درایت راهنمایی‌های به‌جا و به‌موقع را برای حفظ تحکیم رابطه آنها ارائه کنند، و بقیه را به خدا و خودشان واگذار نمایند، و به اصطلاح پای خود را از گلیمشان درازتر نکنند.

زن نسبتاً مسنی از مال و منال این دنیا فقط یک پسر داشت. همسر او در جوانی فوت کرده بود و او با فداکاری این پسر را بزرگ کرده بود، و هر دو به یکدیگر خیلی وابسته بودند. پسر بیش از ۴۰ سال داشت ولی به علت اینکه مادرش از آمدن عروس رنجیده‌خاطر و تنها نشود تن به ازدواج نمی‌داد. مادر او گرفتار حالت دوگانگی بود. از یک طرف مایل بود پسرش ازدواج کند و سروسامان یابد و از طرف دیگر نگران بود که مبادا عروس پسرش را از او بگیرد. این خانم برای پیدا شدن عروس مناسب مدت‌ها دعا کرد و خدا دعای او را شنید و همسر شایسته‌ای به پسر او بخشید، و رابطه بسیار خوبی با مادر شوهر برقرار کرد. پس از آن مادر شوهر این شهادت زیبا را می‌داد: «من نگران بودم که با ازدواج پسر من او را از دست بدهم ولی خدا را شکر می‌کنم که نه تنها پسر من را از دست ندادم بلکه صاحب دختر جدیدی نیز شدم.» پس می‌توان از نمونه‌های مثبت در این ارتباط الگو گرفت.



در صورت بروز مشکلات با خانواده پدری/مادری، و از آنجا که در برخی موارد پیچیده‌گی‌هایی وجود دارد که به گذشته مربوط می‌شود، بهتر است با شبان کلیسا و یا مشاوره حکیم و باتجربه مشورت کنید، و قطعاً راهکارهایی برای رفع مشکلات به دست خواهید آورد.

۷- توافق در خصوص مکان سکونت (کشور، شهر، منطقه و نوع خانه). این موضوع نیز جزو موضوعات مهم است

شما باید در مورد محل زندگی پس از ازدواج، (کشور، شهر یا حتی منطقه و محله مخصوص) با هم تبادل نظر کنید، و تا آنجا که ممکن است، لااقل تا مدت زمانی مشخص، مکان زندگی‌تان را تعیین نمایید و در آینده، یعنی پس از ازدواج، نیز در مورد مکان زندگی با هم به توافق برسید. اگر این توافق جلب نشود ممکن است بعد از ازدواج یکی از طرفین بگوید: «می‌خواهم خانه‌ام در فلان قسمت شهر باشد» یا «دوست دارم به خارج از کشور برویم». به تجربه دیده‌ایم که گاهی در خصوص محل زندگی بین یک زوج توافق صورت نگرفته و یکی دیگری را تحت فشار قرار داده و اصرار کرده که از کشور خارج شوند، و او نیز به اجبار تسلیم شده، و پس از مدتی اقامت در خارج از کشور خانواده‌شان از هم پاشیده است. و حتی در مواردی شاهد بوده‌ایم که یکی از طرفین بدون توافق و بررسی لازم تنهائی به خارج از کشور سفر کرده، و به‌عنوان پناهنده و مهاجر اقامت گزیده است، و سال‌ها از همسر و فرزندان دور بوده، و صدمات بسیاری به رابطه‌شان وارد آمده که جبران‌ناپذیر است. کتاب مقدس به هیچ وجه اینگونه جدایی‌های طولانی را برای زن و شوهر توصیه نمی‌کند. «پس یکدیگر را محروم نکنید، مگر با رضای یکدیگر و برای مدتی، تا وقت خود را وقف دعا کنید. سپس باز به یکدیگر بیونید، مبادا شیطان شما را به سبب ناخوشتنداری در وسوسه اندازد.» (اول قرنتیان ۵:۷). پس بهتر است نخست در حد امکان با هم درباره نوع کار، مأموریت و محل زندگی (برای مدتی معین) صحبت کنید و پس از بررسی‌های لازم به توافق برسید.

۸- توافق در برخی از مسائل خصوصی و معیارهای شخصی که برای یکی از زوجها مهم است و ممکن است برای دیگری چندان اهمیتی نداشته باشد

برخی معیارهای اخلاقی و روحانی مانند احترام، ایمان، راستگویی، صداقت، وفاداری، تعهد و مسئولیت، فروتنی و ... جنبه کلی و عمومی دارند، و غالباً همه زوج‌ها از همسر خود انتظار دیدن چنین خصائلی را دارند. ولی در کنار این ارزش‌های مشخص، زن و شوهر هر کدام در زندگی شخصی خود معیارهایی دارند که در هیچ

کتابی یافت نمی‌شود، و ممکن است در هیچ مکتب و فرهنگ دیگری نیز یافت نشود، بلکه فقط جزو خصوصیات اخلاقی و معیارهای خاص خودشان باشد. ممکن است برخی از معیارها برای یک‌نفر بسیار مهم باشد ولی برای همسرش خیلی عجیب و غریب به‌نظر برسد. بعضی معیارها ممکن است برای همسر یک شخص تمسخرآمیز و خنده‌دار به‌نظر بیاید یا موجب تعجب او بشود. برای اینکه این مشکل را که بسیار هم پیش می‌آید بشکافیم لازم می‌بینم برخی از این خصوصیات فردی را که هر دو نفر ممکن است به‌زبان آورند بیان کنیم:

- * «مادرم باید پیش من زندگی کند» یا «من باید در پرداخت هزینه خانواده پدر و مادرم که فقیرند و نیاز به کمک مالی دارند کمک کنم.»
- * «تو حق نداری با مردها (یا زن‌ها) زیادی صمیمی باشی. از اول با تو طی می‌کنم که من صمیمیت و دوستی تو با جنس مخالف را نمی‌توانم تحمل کنم.»
- * «با اون یکی دوستت نمی‌خواهم ارتباط داشته باشی. من از او خوشم نمی‌آید. با یک حالت خاصی به من نگاه می‌کند و من نمی‌توانم به او اعتماد کنم، معذب می‌شوم و بر اعصابم فشار می‌آید.»
- * «با کسی که قبلاً دوستش داشتی باید قطع ارتباط کنی. اصلاً حتی نباید به او سلام کنی و یا حرفش را بزنی.»
- * «باید از این کشور (مثلاً ایران) برویم، من دیگر نمی‌توانم شرایط اینجا را تحمل کنم. یا «از این شهر (مثلاً تهران) نباید خارج بشویم، من به شهرستان نخواهم آمد.»
- * «اگر مادرت پیر و از کارافتاده شد باید او را به خانه سالمندان ببری، من نمی‌توانم از او نگهداری کنم.»
- * «وقتی با هم تنها هستیم باید لباس جذاب بیوشی و آرایش کنی، دوست دارم تو را شیک ببینم، ولی پیش دیگران حق نداری اینطور بیوشی.»
- * «من بچه نمی‌خواهم و از بچه‌داری هم خوشم نمی‌آید.» یا «من یک بچه بیشتر نمی‌خواهم» و یا برعکس «من ۶ تا بچه می‌خواهم»، یا «اگر بچه‌دار نشدیم می‌خواهم بچه‌ای را از فلان ملیت و نژاد به فرزندی بگیریم.»
- * «باید خانهای را به‌نام من بکنی، این موضوع برای من مهم است. می‌خواهم تضمین مالی داشته باشم.»
- * «باید فلان ماشین با فلان مدل را برایم بخری.»
- * «دیگه نباید پیش من این حرف را بزنی. دفعه آخرت باشه که این حرف را تکرار

- می‌کنی، به هیچ وجه تحمل آنرا ندارم.»
- * «من باید هفته‌ای دو روز را پیش خانواده‌ام باشم و با آنها بگذرانم.»
- * «سالی دوبار باید به خارج بروم و خانواده‌ام را ببینم و تو هم باید هزینه‌اش را بپردازی.»
- * «دوست دارم لاغر بشوی. لاقل باید ۲۰ کیلو لاغر بشوی.» یا برعکس
- * «دوست دارم همسرم کمی چاق بشه.»
- * «دوست ندارم شلوار بیوشی، می‌خواهم همیشه ترا با دامن شیک زنانه ببینم.»
- * «هر شب باید لباس‌های زیرت را عوض کنی و پیش از رفتن به رختخواب دوش بگیری.»
- * «دوست ندارم هیچ‌وقت موهایت را کوتاه کنی، می‌خواهم همیشه موهایت بلند بماند.»
- * «از ریش بدم می‌آید، صورتت همیشه باید اصلاح‌شده باشه، و از این عطر و ادکلن مخصوص که من دوست دارم به خودت بزنی.»
- * «من انتظار دارم هفته‌ای دوبار با من رابطه جنسی داشته باشی.» و غیره و ذالک...

این خصوصیات و معیارهای شخصی برای افراد بسیار مهم است. متأسفانه زن و مرد اغلب پیش از ازدواج در مورد این مسائل با یکدیگر رو راست و صادق نیستند، ولی پس از ازدواج، وقتی خیالشان آسوده شد و به یکدیگر رسیدند، این مسائل و موضوعات مشابه را مطرح می‌کنند. به یاد داشته باشید که اگر همسران در آینده پی ببرند که در مورد خواسته‌های خود با او صادق نبوده‌اید و فریبش داده‌اید، ضربه بزرگی خواهد خورد. به نظر بنده بهتر است زن و مرد لاقل برخی معیارهای فردی را که برای آنها از اهمیت بیشتری برخوردار است، پیش از ازدواج مطرح کنند. این موضوع رابطه آنها را شفاف خواهد ساخت، و مانع بروز درگیری‌های آینده خواهد شد.

چگونه میان زوج توافق به دست می‌آید؟

یک زوج، برای رسیدن به توافق، باید شناخت و درک خوبی از یکدیگر داشته باشند. به عبارت دیگر، باید به خود این زحمت را بدهند که وارد دنیای طرف مقابل بشوند تا او و افکارش را بیشتر بشناسند؛ و برای این کار باید با او وقت کافی صرف کنند. همچنین، برای رسیدن به توافق، صبر و تحمل لازم است. توافق به سرعت و با عجله به دست نمی‌آید، و عجله و شتاب‌زدگی مانع به وجود آمدن توافق و یکدلی می‌شود.

زمان کافی لازم است تا هر دو بتوانند در مورد یک موضوع به اندازه کافی فکر کنند، و همه جوانب موضوع را بررسی نمایند. بنابراین رسیدن به توافق، زمان کافی نیاز دارد. از طرف دیگر برای رسیدن به توافق باید بهای پرداخت کرد، و مخصوصاً انکار نفس و فروتنی، مهمترین شرط و عامل به وجود آمدن توافق می باشد، اما غرور و خودخواهی بزرگترین مانع یکدلی و اتفاق نظر است. بدون فروتنی هیچ وقت اتحاد و یکدلی به وجود نمی آید. «از تکبر جز نزاع چیزی به وجود نمی آید.» (امثال ۱۳:۱۰)

معنی فروتنی چیست؟ علائم فروتنی و نشانه های غرور چیست؟ چگونه می توان فهمید که ما شخصی فروتن یا مغروریم؟ در پاسخ به این سؤال، چند آزمون در خصوص غرور و فرتنی ارائه می کنیم تا بتوانیم به صورت عملی خود را بسنجیم و ببینیم که چقدر فروتن یا خودخواه هستیم.

آزمون اول: کسی که خود را برتر از همسرش و دیگران می داند و بسیار به نظریات و عقاید خود متکی است و به عقاید و نظریات دیگری احترام نمی گذارد، بلکه آنها را خوار و حقیر می شمارد، برخلاف فروتنی عمل می کند.

آزمون دوم: کسی که دائماً دیگران را قضاوت و محکوم می کند، و بر همسرش و یا دیگران به دیده داوری نگاه کرده و آنها را به تمسخر می گیرد، از روح فروتنی به دور است. قضاوت و تمسخر ثمره غرور است.

آزمون سوم: غرور در تکروی و تک‌نوازی ظاهر می شود. شخص مغرور یکه‌تاز است و خود را نیازمند راهنمایی و مشورت با دیگران نمی بیند. در نتیجه همکاری و همفکری با فرد مغرور، ممکن نیست، زیرا دوست دارد تنها و مستقل، و مطابق افکار خودش عمل کند.

آزمون چهارم: شخصی که عقاید و نظریات خود را بر دیگری تحمیل می کند و اصرار دارد که هر چه می گوید دقیقاً همان باید انجام شود و در غیر این صورت ناراحت و دلگیر می شود و یا آشوب به پا می کند، نمی تواند شخص فروتنی باشد.

آزمون پنجم: انسان مغرور به هیچ وجه اصلاح نمی پذیرد و اگر کسی بخواهد او را نصیحت یا توبیخ کند، به شدت ناراحت و دلگیر می شود. اما درست در نقطه مقابل او، شخص فروتن، روحیه اصلاح پذیر و نصیحت شنو دارد.

آزمون ششم: شخص مغرور هرگز تمایلی به عذرخواهی و تقاضای بخشش برای اشتباهاتی که مرتکب شده، ندارد. او همیشه همسرش و دیگران را مقصر می شمرد و دائماً برای دفاع و تبرئه خود دلائلی ارائه می دهد. در حالی که انسان فروتن اشتباهات



خود را می‌پذیرد و با قلبی محزون آنها را اعتراف می‌کند و از آنها توبه می‌نماید.

آزمون هفتم: فرد مغرور، جاه‌طلب و مقام‌دوست است، و هرچه می‌کند بدین جهت است که تعریف و تمجید دیگران را به‌سوی خود جلب نماید. او می‌خواهد مرکز و محور توجه همگان باشد، و به‌عبارتی، همه به دور او بچرخند. چنین فردی برای انجام کارهای نیک، انگیزهٔ محبت و خیرخواهی ندارد، بلکه می‌خواهد ثابت کند که شخص خوبی است تا مورد تمجید واقع شود.

شخص حکیمی دربارهٔ چنین فردی، که قصدش جلب توجه دیگران است، تشبیه خوبی آورده است. او می‌گوید: «چنین فردی، اگر وارد مجلسی شود که در آن کودکی را به خداوند تقدیم می‌کنند، می‌خواهد به‌جای آن کودک باشد که همهٔ نظرها را به‌سوی خود جلب کرده است. اگر در مراسم ازدواج کسی حاضر باشد در قلبش آرزو می‌کند که "کاش من جای داماد (یا عروس) بودم." حتی اگر در مراسم تدفین شخصی شرکت کند قلباً آرزو می‌کند که "ای کاش برای مدتی هم که شده به‌جای آن مرده در تابوت بودم تا همه بر من متمرکز می‌شدند."»

آزمون هشتم: شخص مغرور، لجباز، غُد و یک‌دنده است. در نتیجه، هیچ‌وقت تغییر و تحولی در زندگی او صورت نمی‌گیرد (چون به تغییر و تحول معتقد نیست)، در حالی که فرد فروتن، انعطاف‌پذیر است و خود را در مسیری قرار می‌دهد که به‌اصطلاح کلام خدا «از جلال به جلال تبدیل» می‌پذیرد.

آزمون نهم: فرد مغرور بر خلاف کلام خدا که می‌گوید: «بگذار دیگری تو را بستاید (از تو تعریف کند)، نه دهان خودت» (امثال ۲۷:۲)، مایل است مرتب از خود، خصوصیات، اعمال، خانواده، کلیسا و یا سازمانش و هرچه مربوط به اوست تعریف کند. چشم او آنقدر باز نیست که محسنات دیگران (همسرش) را ببیند و از آنها تعریف کند. البته حسادت فرد مغرور مانع دیدن محسنات دیگران می‌شود.

می‌گویند «ملانصرالدین دوست داشت مرتب از خود تعریف و تمجید کند. روزی مهمانی پیش او رفت و ملا ساعت‌ها از خود و محسناتش برای مهمان گفت. سرانجام که مایهٔ خستگی مهمان و خود شده بود به مهمان گفت: من زیاد حرف زدم لطفاً شما کمی صحبت کنید، نظر شما دربارهٔ من چیست؟!»

مطمئنم خیلی بیش از این موارد می‌توانیم مباحث غرور و فروتنی را که در روابط افراد و مخصوصاً ارتباطات خانواده اهمیت دارند بشکافیم، ولی تمامی آن در حوصلهٔ این کتاب نمی‌گنجد. هدف از طرح این موضوع آن بود که بگوییم فرد مغرور، مطابق مشخصاتی که بیان شد، اگر فروتن نشود مشکل می‌توان با او به توافق و اتحاد رسید.



فرد مغرور دیگران را که همسرش نیز جزو آنهاست نمی‌پذیرد و در نتیجه راه را برای رسیدن به زندگی مشترک و متحد می‌بندد، ولی شخص فروتن دیگران را و مخصوصاً همسرش را می‌پذیرد و به این ترتیب راه را برای اتحاد و یگانگی با او باز می‌کند.

از آگوستین مقدس پرسیدند: «راه ورود به ملکوت آسمان چیست؟» پاسخ داد: «سه شرط برای ورود به آسمان وجود دارد فروتنی، فروتنی، فروتنی!»

بنده نیز برای رسیدن به توافق و تشکیل خانواده مسیحی، سه نصیحت مهم را به زن و شوهرها می‌کنم «فروتن باشید، فروتن باشید، فروتن باشید.»



بکارگیری منطق و عقل سلیم (معقول بودن)

کلام خدا عقل و خرد را بعنوان وسیله‌ای برای کسب هدایت الهی تأیید می‌کند: «آدمی را فراخور عقلش می‌ستایند» (امثال ۱۲: ۸)، «عقل برای صاحبش چشمه حیات است» (امثال ۱۶: ۲۲). خدا به ما عقل و خرد بخشیده است، که بدان می‌اندیشیم و تصمیم می‌گیریم. به همین دلیل خدا نمی‌خواهد ما عقل خود را کنار بگذاریم بلکه انتظار دارد از آن استفاده کنیم. عقل وسیله‌ای است برای تشخیص صحیح از ناصحیح، و خوب از بد. کتاب مقدس ما را به خرداندیشی یعنی واقع‌بینی، عاقل بودن، و دوراندیشی تشویق نموده است.

کلام خدا اگرچه ما را به استفاده از عقل به عنوان وسیله و طریق کسب هدایت و تشخیص صحیح تشویق می‌کند ولی از تکیه نمودن بر عقل انسانی برحذرمان می‌دارد: «به تمامی دل خود بر خدا توکل نما و بر عقل خود تکیه نکن» (امثال ۳: ۵). مقصود اینست که اتکاء ما فقط به خداست، و عقل ما و یا هیچ چیز دیگر نباید جایگزین ایمان و توکل بر خدا بشود. کارهای خدا را نمی‌شود در عقل و منطق کوچک خود محدود بسازیم. ایمان مسیحی نه تنها مخالف عقل و منطق نیست بلکه در مواردی ورای عقل انسانی است: «زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد» (اشعیا ۵۵: ۹). ما مسیحیان تمامی کتاب مقدس را، از پیدایش تا مکاشفه، الهام خدا می‌دانیم. مواردی را که خوب درک نمی‌کنیم نادانی و جهالت نویسندگان یا الوهیت نمی‌شماریم بلکه جهالت و نادانی خود می‌دانیم و معتقدیم که هنوز به اندازه کافی به درک و معرفت الهی نرسیده‌ایم تا آنها را خوب درک کنیم. ضمناً ما تا برخی از مسائل روحانی را شخصاً تجربه نکنیم و با حکمت الهی نسبت به آن بصیرت نیابیم، نمی‌توانیم فقط با تکیه بر عقل آنها را درک کنیم. مسیحیت مکاشفه روح القدس است. اگر ما موردی را خوب درک نمی‌کنیم نمی‌توانیم بگوییم قطعاً با حقیقت تضاد دارد. در دنیای مادی و عالم علم نیز اسرار بسیاری وجود دارد که دانشمندان هنوز علت آنها را کشف نکرده‌اند، ولی نمی‌توانند حقیقت وجود آنها را انکار کنند. برای مثال من نمی‌دانم که چگونه گاو سیاه علف سبز

می‌خورد و شیر سفید می‌دهد. ولی بدون اینکه این تفکر مانعی ایجاد کند هر روز شیر می‌خورم. همینطور عجیب است که چگونه بذر کوچکی در دل خاک می‌روید و تبدیل به هندوانه‌ای سرخ‌رنگ و خوش‌طعم می‌شود. ولی این موضوع مانع آن نمی‌شود که هندوانه خوشمزه را نخوریم و از آن لذت نبریم.

حال در بررسی ازدواج، که موضوع اصلی بحث ماست، به‌رغم وجود ابعاد روحانی در آن، نمی‌توانیم اهمیت عقل و منطق را نادیده بگیریم. خدا بر حسب حکمتی که به ما بخشیده، چنین اراده فرموده است که در مورد ازدواج و تشکیل خانواده عقل و خرد ما بیش از موارد دیگر نقش تعیین‌کننده داشته باشد. آیا دقت کرده‌اید که در شناسنامه ما ایرانیها سه تاریخ مهم قید می‌شود؟ تاریخ اول زمان تولد جسمانی ما همراه با مکان تولد است. تاریخ دوم پس از ثبت قانونی ازدواج، همراه با نام همسر درج می‌شود. تاریخ سوم زمان فوت است که پس از مرگ در شناسنامه به ثبت می‌رسد. تاریخ مرگ و تولد در دست ما نیست. ما غیرارادی به دنیا آمده‌ایم، و غالباً غیرارادی نیز از این دنیا می‌رویم. ولی موضوع ازدواج را خدا بر عهده ما گذاشته است تا آگاهانه و با استفاده از عقل و خردمان همسر خود را انتخاب کنیم. ما اختیار داریم که بدانیم چه کسی را می‌خواهیم وارد زندگی و شناسنامه خود سازیم. البته فرزندی که خدا در آینده به ما می‌بخشد نیز وارد شناسنامه ما می‌شوند. شناسنامه شخصی ما بعد از ازدواج تبدیل به شناسنامه خانوادگی ما می‌شود و به ما هویت خانوادگی می‌بخشد.

در کتاب مقدس می‌خوانیم که ابراهیم به خادمش مأموریت داد تا برای پسرش اسحاق از سرزمین پدریشان همسری انتخاب کند. خادم ابراهیم با وجود اینکه مطمئن بود از جانب خدا صحیح هدایت شده، و رفقہ (ربکا) همان دختری است که برای خواستگاری‌اش به منزلشان رفته، ولی نه تنها رضایت خانواده دختر بلکه میل باطنی و حق انتخاب او را نیز عامل تعیین‌کننده ازدواج می‌دانست. پس خانواده رفقہ به خادم ابراهیم گفتند: «دختر را بخوانیم و از زبانش بی‌رسیم. پس رفقہ را خواندند و به وی گفتند: با این مرد خواهی رفت؟ گفت: می‌روم» (پیدایش ۲۴: ۵۷ و ۵۸). هنوز هم در جهان متمدن امروز، در برخی جوامع پسر و مخصوصاً دختر نقش تعیین‌کننده در انتخاب همسر ندارند بلکه والدین برای آنها تصمیم می‌گیرند. ولی خدا را شکر برای تعالیم بسیار مترقی و روشنفکرانه کتاب مقدس که نمونه‌ای از آن را در این واقعه که مربوط به بیش از چهار هزار سال پیش است، مشاهده می‌کنیم. در این داستان مقام و نقش یک دختر روستائی به عنوان تصمیم‌گیرنده، بیانگر احترام والائی است که والدین و بزرگان فامیل نسبت به شخصیت او داشتند. (آنها در شرایطی که خواستگارکننده دلائل روشنی برای هدایت الهی خود بیان می‌کند. ولی بدون رضایت رفقہ این وصلت



(عملی نبود.)

ازدواج شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین تصمیم زندگی یک فرد است. زوجها می‌توانند از مشورت و تجربیات والدین و افراد صاحب‌نظر در این مورد بهره بگیرند ولی هیچکس نباید حق تصمیم‌گیری و انتخاب آزادی را که خدا در ازدواج به انسان بخشیده است سلب کند، یا کسی را بر او تحمیل نماید، و یا بجای او و برای او از جانب خدا تصمیم بگیرد. من شخصاً به افراد زیادی در مورد ازدواج مشورت داده‌ام و دلائل مثبت و منفی موضوع را با آنها برشمرده‌ام، تا ذهنشان برای تصمیم‌گیری روشنتر شود ولی تا به حال به هیچکس حتی به فرزندان خود نگفتم که «من برای شما هدایت دارم، یا نبوت می‌کنم، یا اینکه خواب و رویا دیده‌ام که با این فرد ازدواج کنید.» حتی اگر خدا نیز مرا هدایت کند پیغام خدا را به صورت مستقیم به آنها نخواهم گفت. به خدا خواهیم گفت: «این حق اوست. خداوند لطف فرموده با خود او سخن بگو، و این موضوع را برای او آشکار نما.» بنده در خصوص ازدواج زیاد به هدایتهای نبوتی، روایی و خواب و امثال اینها که می‌تواند فریبده نیز باشد معتقد نیستم. اگر هم کسی از طُرُقی که نام بردم هدایت شد به او توصیه می‌کنم که هدایت خود را از ده فیلتری که در این کتاب برای تشخیص هدایت صحیح در انتخاب همسر می‌خوانید عبور دهد. متأسفانه مواردی را دیده‌ایم که در آن افراد به‌خاطر هدایتهای ظاهراً روحانی که دیگران برای آنها داشته‌اند تن به ازدواج داده‌اند و ضربه سنگینی خورده‌اند. از جمله این داستانها یک نمونه را در زیر عنوان می‌کنیم.

خواهر مسنی که ایمان‌داری قدیمی بود درد پا داشت و نمی‌توانست راه برود و یا در جلسات کلیسا شرکت کند. شبان او ترتیبی داده بود که افراد مختلف به این خواهر مسن که هیچکس را نداشت خدمت کنند. دو نفر از خادمین پسر و دختر جوانی بودند که با دل و جان به این خواهر خدمت می‌کردند. این خواهر مسن آنها را بسیار دوست داشت. یک روز که آن دو در منزلش بودند به آنها گفت: «من می‌خواهم برای زندگی شما دعای برکت بکنم.» پس از دعا برای این دو جوان نبوت کرد و در این نبوت تأکید نمود که خدا می‌گوید: «شما با یکدیگر ازدواج کنید. پیام مرا اطاعت کنید و من این ازدواج را مبارک می‌سازم.» پسر و دختر جوان تا آن زمان در این مورد فکر نکرده بودند و هیچگونه علاقه‌ای نیز برای ازدواج نسبت به هم نداشتند. اما به‌خاطر اصرار این خواهر که گفته بود اگر خدا را اطاعت نکنید خلاف اراده و فرمان او عمل کرده‌اید، با هم ازدواج کردند. آنها به دیگران گفته بودند: «ما ازدواج‌مان را منطقی و عاقلانه نمی‌دانیم ولی چون خدا بهتر از ما می‌داند صلاح ما چیست، مطیع پیغام او می‌شویم. ما نباید نبوتها را خوار بشماریم پس آنچه را که خدا توسط این خواهر نبوت کرده است

اطاعت می‌کنیم.» متأسفانه این دوجوان پس از دو سال و نیز صدماتی که به خود و یکدیگر وارد کردند با خفت و خواری از هم جدا شدند.

ما در کتاب مقدس نمی‌بینیم که خدا برای ازدواج کسی به شخصی دیگر نبوتی بدهد. اصولاً کاربرد «نبوت برای بنا، نصیحت (تشویق) و تسلی (دلگرمی) کلیاست» (اول‌قرن‌تین ۳:۱۴) نه دخالت کردن در مسائل شخصی و خصوصی زندگی افراد. از طرف دیگر کلام خدا واضحاً می‌گوید: «نبوتها را بسنجید و بیازمائید که از جانب خدا هستند یا نه» (اول‌قرن‌تین ۲۹:۱۴ و اول‌یوحنا ۱:۴). ضمناً ازدواج امری تحقیقی است و برای تشخیص انتخاب درست از نادرست باید با عقل سلیمی که خدا به ما داده است همه جوانب را بررسی کنیم. «تحقیق نمائید که پسندیده خداوند چیست؟» (افسیان ۵:۱۰). بهتر است از افراد مناسب که فرد مورد علاقه شما را خوب می‌شناسند نظرخواهی کنید، در مورد زمینه و زندگی شخصی او آگاهی لازم به‌دست آورید، در مورد خانواده‌ای که در آن بدنیا آمده و رشد کرده اطلاعاتی کسب نمائید. بدانید با چه محیط و دوستانی در ارتباط، و صمیمی است. در مورد دوم، از موارد تشخیص صحیح انتخاب همسر در این کتاب، تأکید کرده‌ایم که لازم است نسبت به کسی که مایلید با او ازدواج کنید شناختی همه‌جانبه به‌دست آورید. کلام خدا باز هم در امر تحقیق به ما دستور داده است: «همه چیز را بیازمائید (تحقیق کنید)، و آنچه را نیکوست به چنگ بگیرید» (۱ تسالونیکیان ۵:۲۱). برخی فکر می‌کنند این آیه فقط برای تحقیق درباره دین و انتخاب بهترین آنها است، درحالی‌که این گفته برای اینست که ما در همه قسمت‌های زندگی محقق خوبی باشیم تا بهترین و مناسب‌ترین را برای خود انتخاب کنیم.

شخص حکیمی گفته است: «نعمت عقل مانند نورافنکی است که جاده زندگی را روشن می‌کند و فراز و نشیب‌ها را می‌نمایاند تا انسان بتواند در مسیر زندگی تصمیمات مناسب بگیرد.» لرد آدیوری نیز می‌گوید: «عقل چراغی است نورافشان که انسان را از ظلمات و جهل و بی‌خبری به سوی نور دانش راهنمائی می‌کند.» ازدواج موفق ازدواجی است که با درک و فهم و تحقیق صحیح انجام شود نه با جهالت و نادانی و بی‌خبری. مجدداً پولس رسول در مورد درک اراده خدا دستور می‌دهد: «از این جهت بی‌فهم مباشید بلکه بفهمید (بسنجید) که اراده خدا چیست» (افسیان ۵:۱۰). برای اینکه کلیسا در محبت کردن و عشق ورزیدن گرفتار ساده‌لوحی، فریب و بی‌حکمتی نشود و فقط به جنبه‌های احساسی عشق توجه نکند، پولس برای کلیسای فیلیپی این دعای مهم را می‌کند: «دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد تا بتوانید چیزهای بهتر را تشخیص دهید» (فلیپیان ۱:۹ و ۱۰). نویسنده‌ای معروف نیز برای تأیید این کلام بسیار حکیمانه گفته

است: «عقل بی‌احساس خطرناک است و احساس بدون عقل نیز قابل اعتماد نیست. انسان کامل آنست که هم عقل دارد و هم احساس.» به عبارتی عقل و احساس می‌توانند دو عامل نیک برای تسلیم اراده انسان به آن مقصودی باشند که خدا برای او تعیین نموده است.

در پرتو چنین آیات روشنی از کلام خدا چگونه است که برخی از مسیحیان به اصطلاح روحانی افراطی و تندرو با عقل و منطق می‌جنگند؟ چگونه است که ایمانداران منطقی را محکوم به جسمانی بودن می‌کنند و به آنها لقب «برادران منطقی» می‌دهند و با استهزا آنها را مخالف ایمان مسیحی می‌خوانند؟ برخی از واعظین نیز ضد عقل و منطق صحبت می‌کنند و رسماً از پشت منبرها اعلام می‌کنند که «ما بالاخانه‌مان را اجاره دادیم و به آن احتیاج نداریم. آنچه از عقل منشاء بگیرد از خدا نیست و...» آنها فکر می‌کنند که اگر کسی روحانی و به خدا نزدیک باشد نباید از عقلش استفاده کند. فراموش نکنید که خدای ما حکمت کل است: «روح‌القدس روح حکمت و فهم» نامیده شده است (اشعیا ۱۱:۲). کلام خدا کتاب حکمت نامیده شده است: «چگونه از کودکی کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد» (دوم تیموتائوس ۳:۱۵). سراینده مزمور ۱۱۹ به زیبایی بیان می‌کند که درک صحیح کتاب مقدس در افزایش حکمت و فهم مؤثر است: «فرمان تو مرا از دشمنانم حکیم‌تر می‌سازد، زیرا که همواره نزد من است. از همه آموزگارانم خردمندتر گشته‌ام، زیرا که در شهادت تو تأمل می‌کنم. از ریش‌سپیدان فهیم‌تر شده‌ام، زیرا که احکام تو را نگاه می‌دارم.» (مزمور ۱۱۹:۹۸-۱۰۰)

طبیعی است که بنده درباره حکمت این جهان که بر ضد خدا و ایمان مسیحی عصیان می‌کند صحبت نمی‌کنم، زیرا چنین حکمتی نزد خدا جهالت است. ولی حق دارم از عقل و حکمتی که با خون مسیح تطهیر یافته و تحت کنترل روح خدا قرار گرفته است دفاع کنم. عقل و خرد متعادل مسیحی آن است که بوسیله خون مسیح تقدیس، و بوسیله روح‌القدس منور شده است. در آنصورت است که مانند پولس به مرحله‌ای می‌رسیم که می‌توانیم بگوئیم: «ما فکر مسیح را داریم» (اول قرنتیان ۲:۱۶). درباره چنین حکمتی به ما گفته شده است: «اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد.» (یعقوب ۱:۵)

به‌خاطر می‌آورید که سلیمان نبی از میان تمامی چیزهایی که می‌توانست انتخاب کند چه چیز را برگزید؟ خدا از او پرسید: "چه چیز می‌خواهی که به تو ببخشم؟" و او حکمت را برگزید و خدا در کنار حکمت مقام، محبوبیت،



ثروت و موفقیت چشمگیری به او بخشید و به همین دلیل است که در کتاب امثال سلیمان که کتاب حکمت نامیده می‌شود، با درک اهمیت موضوع به ما دستور می‌دهد: «جهالت را ترک کرده زنده بمانید و در طریق فهم سلوک نمائید» (امثال ۶:۹). ضمناً سلیمان یکی از صفات همسر شایسته را که بارها در کتاب خود بر آن تأکید نموده است "عادل بودن" می‌نامد. او داشتن همسر عادل را نعمتی از طرف خدا می‌داند «خانه و ثروت از پدران به ارث می‌رسد، اما زن عادل بخشش خداوند است» (امثال ۱۴:۱۹). مردی که می‌خواهد ازدواج موفق داشته باشد باید با زن عادل و فهیم ازدواج کند و زنی که می‌خواهد ازدواج موفق داشته باشد باید با مردی عادل و فهیم ازدواج نماید. درست است که ما در ازدواج مسیحی «ایمان» را اولین اصل و پایه خانواده می‌دانیم اما حقیقت اینست که برای ایجاد ارتباط با جنس مخالف و تشکیل خانواده تنها ایمان کافی نیست بلکه به حکمت و فهم نیز نیاز می‌باشد. بنابراین، در خصوص ازدواج لازم است با ایمانداران حکیم که اشخاص متعادل و عاقلی می‌باشند مشورت کنید.

دختری خوب و مسیحی با پسری آشنا شد که او نیز ایماندار مسیحی بود. آن پسر نسبتاً خوش‌قیافه و تحصیل‌کرده بود و کار و موقعیت اجتماعی خوبی داشت و از خانواده خوشنامی نیز بود. تمامی اینها باعث شد که این زوج از لحاظ معیارهای ظاهری همه چیز را مثبت و خوب ببینند. در مشاوره‌ای که با شبان کلیسای خود داشتند نیز هیچ مانعی یافت نشد. از لحاظ والدین و دوستانشان همه علائم ظاهری خوب به نظر می‌آمد. بنابراین پس از مدت کوتاهی آشنائی به کسب شناخت عمیق‌تر از یکدیگر نیازی ندیدند و با هم ازدواج کردند. ما همگی گمان می‌کردیم که ازدواج بسیار سعادت‌مندی انجام شده است، ولی هر چه بیشتر از زندگی مشترکشان می‌گذشت این زن، که اکنون بچه‌دار نیز شده بود، غمگین‌تر و افسرده‌تر می‌شد. او برای حفظ حرمت خانواده به کسی چیزی نمی‌گفت ولی از درون زجر می‌کشید و تحمل می‌کرد. تا اینکه بلاخره روزی نزد اعضای خانواده‌اش قلبش را خالی کرد. خصوصیات نهفته همسرش به مرور برایش آشکار شده بود. این مرد با همه آن خصوصیات شخص چندان متعادلی نبود. او بدلیل اینکه خود را بسیار برتر و فهیم‌تر از همه می‌دانست دوست نداشت با کسی معاشرت کند، با نظریات همه مخالفت می‌کرد، پشت سر همه حرف می‌زد، حرف هیچکس را نمی‌پذیرفت، فقط اعتقادات و نظریات خودش برایش مهم بود، و اگر کسی اعتقاداتش انتقادی می‌کرد بشدت با او درگیر می‌شد. از لحاظ روابط اجتماعی بسیار پایین بود. همسرش در مهمانیها تنها با بچه‌هایش شرکت می‌کرد و از همه بدتر اینکه هیچگونه وجه اشتراک فکری و روحانی و عاطفی با همسرش نداشت. خودبینی و

تکبر این مرد باعث شده بود همسرش خود را بسیار تنها و بی کس و درمانده احساس کند. او در ذهن خود پذیرفته بود که «فرض می‌کنم همسر و شریک زندگی ندارم و فقط با یک هم‌خانه زندگی می‌کنم.»

ما گاهی در جلسات خانگی‌مان در خصوص مسائل مختلف مربوط به خانواده صحبت می‌کنیم و درباره نمونه‌های مثبت و منفی‌ای که می‌تواند درسهای آموزنده‌ای برای ما داشته باشد تبادل نظر می‌کنیم. در آخرین جلسه‌ای که داشتیم موضوع مورد بحث ما این بود: «خصوصیات همسر مناسب و شایسته مسیحی چیست؟» پس از شنیدن نظریات گوناگون همگی به این نتیجه رسیدیم که پاسخ به این سؤال در یک صفت خلاصه می‌شود: «مسیحی متعادل (نرمال).»

شخص حکیم شخص متعادلی است. شخص متعادل در همه قسمت‌های زندگی، روحانی، جسمانی، روانی، عاطفی، اجتماعی، اقتصادی، ارتباطی، کلیسائی، تعلیمی و ... رشد سالمی دارد و بین همه این قسمت‌ها توازن و تعادل ایجاد می‌کند. چنین شخصی در زمینه‌های مختلف زندگی متعادل و عاقلانه حرکت می‌کند. انسان به‌طور معمول هوای معتدل را بر هوای سرد یا گرم ترجیح می‌دهد. در زندگی زناشویی و خانوادگی نیز اگر به اعتدال نرسیم در معرض خطر جدی قرار خواهیم گرفت. به تجربه ثابت شده است که اکثر صدمات وارد شده بر زندگی زوجها بعلت عدم تعادل و حفظ نکردن توازن، نظم و آرامش بوده است. به اعتقاد من بهترین آیه برای حفظ تعادل را سلیمان حکیم در کتاب مقدس گفته است: «برای هر چیز زمانی است و برای هر مطلبی زیر آسمان وقتی است» (جامعه ۳:۱). زن و شوهر عاقل و حکیم برنامه‌های زندگی خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که به همه چیزهای مفید و لازم به اندازه کافی وقت بدهند. اگر ما مرتب برنامه‌های خود را بازنگری و تنظیم نکنیم خواهیم دید که مدت‌ها به یک موضوع بیشتر پرداخته‌ایم و موضوعات مهم دیگر را از یاد برده‌ایم. آیا می‌خواهید بدانید بهترین تعریف برای شخص عاقل و حکیم چیست؟ "شخص عاقل و حکیم شخص متعادلی است (به دور از هرگونه افراط و تفریط) که با نظم بخشیدن به زندگی خود به همه قسمت‌های آن توجه و رسیدگی می‌کند."

در مورد خداوند ما عیسی مسیح می‌خوانیم که وقتی بصورت انسان تجسم یافت، در ابعاد مختلف شخصیتی سالم رشد می‌کرد. «عیسی در حکمت (رشد در فهم)، قامت (رشد در جسم یا بدن)، رضامندی نزد خدا (رشد در روح یا روحانی) و مردم (رشد اجتماعی در روابط با مردم) ترقی می‌نمود» (لوقا ۲:۵۲). کتاب اشعیای نبی در مورد مسیح که در همه قسمت‌ها و از جمله عقل و حکمت الگوی ما است، به زیبایی تمام چنین پیشگویی

می‌کند: "اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد." و نتیجه این رفتار حکیمانه مسیح چه بود؟ «عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد» (اشعیا ۵۲: ۱۳). همین شهادت را در مورد مردان خدا می‌خوانیم که نمونه‌های برجسته زندگی ما و مایه افتخارمان می‌باشند، و به همین دلیل به مدارج عزت و موفقیت رسیدند. برای مثال در مورد داوود نبی گفته شده است که در حضور شاول که نسبت به وی حسادت و دشمنی می‌ورزید «در همه رفتار خود عاقلانه حرکت می‌کرد» (اول سموئیل ۱۸: ۱۴). فرعون درباره یوسف شهادت داده گفت: «مردی که روح خدا در وی است. کسی مانند او بصیر و حکیم نیست» (پیدایش ۴۱: ۳۸ و ۳۹). در مورد دانیال و دوستانش نیز می‌خوانیم که خدا با بخشیدن علم و حکمت به آنها سبب عزت و حرمتشان در سرزمین اسارت شد: «اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هرگونه علم و حکمت عطا فرمود.» (دانیال ۱: ۱۷)

بنابراین امیدوارم دریافته باشید که موضوع حکمت و عقل و دانش که تحت کنترل روح خداست تا چه حد می‌تواند در مورد انتخاب همسر و داشتن رابطه سالم با او، و نیز در بقای خانواده نقش مهم و اساسی داشته باشد. اراده خدا اینست که از خردی که به ما عطا کرده است به عنوان وسیله‌ای برای مرمت و شفای رابطه‌مان با نامزد یا همسر خود استفاده کنیم. اغلب ازدواج‌های موفق پیوندهائی بوده است که درباره آنها مطالعه کافی به عمل آمده، و دلائل قانع‌کننده‌ای برای انجامشان وجود داشته است. عشق بدون منطق دردسزآفرین است. افرادی که می‌گویند عشق کور است گرفتار احساسی غیرمنطقی شده‌اند که اگر نتیجه چندی نیز داشته باشد در نهایت پشیمانی و اندوه به بار خواهد آورد.

یک شب با همسرم برای دیدن فیلم تاریخی و معروف "سقوط رم" با بازیگری هنرپیشه قدیمی و معروف "سوفیا لورن" به سینما رفتیم. پس از پایان فیلم در حالیکه از پله‌های بالکن سینما پایین می‌آمدیم متوجه شدم که مرد میانسالی (حدود پنجاه ساله) روی پله‌های بالکن نشسته و دست به روی چشمانش گذاشته و بشدت گریه می‌کند. در حالیکه مردم بی‌اعتنا از کنار او عبور می‌کردند پیش او ایستادم و از او پرسیدم: «آقا آیا می‌توانم به شما کمکی بکنم؟» او با گریه گفت: «درد و مشکل من خیلی بزرگه! کاش کسی می‌تونست منو به اون برسونه.» گمان بردم با همسرش مشکلی دارد. گفتم: «بنده کشیش کلیسا و نیز مشاور امور خانواده‌ام. ممکن است بتوانم به شما کمک کنم.» او گفت: «خواهش می‌کنم مرا پیش عشقم سوفیا لورن ببرید. اگر او بداند چقدر دوستش دارم به من جواب رد نمی‌دهد.» و بعد با گریه گفت: «سوفیا جان تو کجائی، سوفیا عاشقتم، سوفیا جان برات می‌میرم...» بسیار تعجب کردم که فردی بالغ در ایران در نتیجه دیدن فیلمهای سوفیا لورن عاشق پر و پا قرص

او بشود. بعداً متوجه شدم که متأهل بوده و همسر و فرزند داشته، ولی به خاطر عشق سوفیا از آنها جدا شده است. او می‌گفت: «خانه من پر از عکسها و تصاویر سوفیا لورن است. همه فیلم‌های او را جمع کرده و هر شب آنها را می‌بینم. من در قلب و فکرم با سوفیا زندگی می‌کنم.» به نظر شما چنین احساس پوچی که اینگونه سبب اذیت و آزار این مرد شده بود و خانواده او را از هم پاشیده و زندگی روانی و جسمانی او را مختل کرده بود می‌تواند عشق منطقی باشد؟ برای تأیید تبعات این گونه عشقها که خالی از حقیقت نیست طنزی خدمت شما بیان می‌کنم.

می‌گویند شخصی می‌خواست بداند که مردها چرا دیوانه می‌شوند. پس برای تحقیق وارد یک تیمارستان شد. در اولین اطاق مردی را دید که با صدای حزین و عاشقانه می‌گفت: مریم! مریم! مریم! تو کجایی. از مسئول بخش بیمارستان پرسید: «مریم کیست و چه ارتباطی با این مرد دارد؟» مسئول بیمارستان پاسخ داد: «این آقا سالها پیش عاشق خانمی به اسم مریم شد، و چون به او نرسید دیوانه شد، و الآن سالهاست که به یاد عشق مریم او را صدا می‌کند.» مرد خیلی دلش به حال دیوانه سوخت و گفت: «پدر عشق بسوزد که چه صدمه‌ای به این مرد زده.» سپس به اطاق بعدی رفت و دید دیوانه دیگری با صدای بلند و با عصبانیت می‌گوید: مریم! مریم! مریم! و پشت سر هم سیگار می‌کشد و گاهی هم سرش را به دیوار می‌کوبد. دوباره از مسئول بخش پرسید: «داستان این مرد چیست؟» مسئول بخش گفت: «همان مریم که به مرد اول نرسید، زن این یکی شد!» اولی از نگرفتن مریم و دومی از گرفتنش دیوانه شده بود! مراقب باشید با انتخاب غیرمعقول همسر کارتتان به جنون نکشد.

از شخص عاشق دیگری که گرفتار عشق غیرمنطقی شده بود پرسیدم: «آیا فکر می‌کنی اگر به آرزویت مبنی بر ازدواج با این خانم برسی خوشبخت خواهی شد؟» در جواب من پاسخی خلاف عقل داد و گفت: «می‌دانی برادر ادوارد بستگی به شانس و اقبال دارد. تا قسمت چه باشد.» و سپس این مثال را زد و گفت: «ازدواج مثل هندوانه است، تا نبری نمی‌دانی سرخ است یا سفید. بالاخره باید امتحانش کنی.» ولی آیا ازدواج منطقی ربطی به شانس و اقبال و قسمت دارد؟ برخی پیش رهبران مذهبی خود می‌روند تا برای ازدواج آنها استخاره کنند. عده‌ای پیش فال‌بین‌ها می‌روند تا فالشان را بگیرند و آینده آنها را پیش‌بینی کنند. حتی متأسفانه برخی از طریق کتاب مقدس برای زندگی خود فال می‌گیرند. مثلاً چشمان خود را می‌بندند و دعا می‌کنند: «الهی به امید تو. بینیم پیغام و هدایت تو برای من چیست؟» و وقتی چشمشان به آیه‌ای افتاد فکر می‌کنند همان آیه هدایت خدا برای آنها بوده است.

داستان شخصی را خواندم که بطور اتفاقی و به قصد دریافت هدایت الهی کتاب مقدس را باز کرد تا ببیند خدا به او چه می گوید، و چشمش به این آیه افتاد: "یهودا بیرون رفت و خود را به دار آویخت" بسیار شوکه شد و ترسید. فکر کرد اشتباهی پیش آمده است. مجدداً کتاب مقدس را باز کرد و این بار آیه ای چنین خواند "تو نیز برو همچنان کن." این بار که بسیار از این روش هدایت که او را به سمت خودکشی سوق می داد ترسیده بود، پیش خود این ضرب المثل ایرانی را به یاد آورد: «یکی کمه، دوتا غمه، سه تا که شد خاطر جمه.» و گفت: «بار سوم هرچه آمد هدایت خدا برای من است.» و با احتیاط کتاب مقدس را باز کرد و این آیه را خواند: "در آنچه می خواهی بکنی تعجیل نما!" پیروی از روش های ناصحیح، غیراصولی و غیرمنطقی کسب هدایت می تواند چنین نتایج مضحک و خطرناکی داشته باشد.

برای روشن تر شدن ازدواج های نامعقول و غیرمنطقی نمونه هایی را ذکر می کنیم که می تواند به درک بهتر این موضوع کمک کند. اگرچه ممکن است استثنائاً زندگی برخی افراد خلاف آنچه که در این نمونه ها ذکر می شود موفقیت آمیز باشد ولی آنچه ما در این درس تعلیم می دهیم بر قاعده عمومی پایه گذاری شده است زیرا ما نمی توانیم بر موارد استثنائی حقیقتی را بنا کنیم که برای عموم مفید باشد.

۱- مشکل اختلاف بالای سن و سال. مثلاً مردی ۴۰ یا ۵۰ ساله عاشق دختری ۲۰ الی ۲۵ ساله می شود. یا زنی که می خواهد با مردی که ۱۰ سال از او کوچکتر است ازدواج کند. غالباً این گونه ازدواجها (غیر از موارد بسیار استثنائی) در آینده با مشکلات جدی روبرو می شوند. شما فقط به زمان حال توجه نکنید بلکه به آینده دورتر نیز نگاه کنید یعنی زمانیکه یکی از آنها پیر و فرسوده شده ولی شریک زندگی اش هنوز جوان و سر حال است. به اعتقاد من در مورد این نوع انتخاب های غیرمعقول حتی نباید برای کسب هدایت از خدا دعا کرد. عقل سلیم به ما می گوید که این انتخاب درستی نیست. برخی افراد کمبود محبت پدری یا مادری دارند و وقتی از طرف مقابل، که اختلاف سنی بالائی با آنها دارد، محبت می بینند به سمت آنها جذب می شوند و خلاء عاطفیشان پر می شود. ولی دقت داشته باشید که محبت پدر و مادر با عشق به همسر متفاوت است. چنانچه فرق این موضوع بر آنها روشن نشود و عمیق تر در آن تفکر نکنند در آینده گرفتار مشکل بزرگی خواهند شد.

۲- اختلاف طبقاتی. مثلاً شخصی ثروتمند از خانواده بسیار اعیان و مرفه عاشق شخصی از خانواده ای بسیار فقیر می شود. غالباً منطق خانم های ثروتمند اینست که می گویند: «چون پول خوشبختی نمی آورد و عشق بالاتر از ثروت است پس با این مرد

فقیر ازدواج می‌کنم. ولی وقتی همسرش در آینده نمی‌تواند توقعاتش را برطرف سازد دچار سرخوردگی می‌شود، که می‌تواند در روابطشان جداً مشکل ایجاد کند». اگر زنی فقیر نیز بپذیرد با مردی ثروتمند ازدواج کند همیشه این سؤال در ذهن شوهرش او را آزار خواهد داد که «انگیزه همسرم از ازدواج با من ثروت من بوده است یا عشق؟» بطور کلی نحوه تفکر و دنیای ثروتمندان و فقیران و نیز نگرش اقتصادی و مدیریت مالی زندگیشان بسیار متفاوت است. غالباً می‌گویند: «کیوتر با کیوتر باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز.» اصولاً عقل و خرد به ما می‌آموزد که هماهنگی و توازن طبقاتی را در حد متعادل آن حفظ کنیم.

مشکل دیگر این است که فردی بسیار کوشا و اهل کار و پیشرفت می‌خواهد با کسی ازدواج کند که تنبل و بی‌فکر است و هیچ‌گونه احساس تعهد و مسئولیتی نسبت به زندگی نمی‌کند. از خصوصیات بارز این‌گونه افراد اینست که نه تحصیل کرده‌اند و نه هنری آموخته‌اند، نه اهل ورزش‌اند و نه کار درست و حسابی دارند و نه پس‌اندازی؛ حتی ممکن است مقداری قرض و وام نیز داشته باشند. من نمی‌خواهم این افراد را محکوم کنم. ضمناً می‌دانم که شرایط اقتصادی دنیا چگونه است، و از تعداد آمار بی‌کاران نیز باخبر هستم. ولی شخص بی‌کاری که کارش را از دست داده با فرد بی‌کاره و غیرمفید تفاوت دارد. فردی که ایام جوانی و سالهای عمرش را بیهوده و بی‌ثمر گذرانده است تا زمانی که خود را بطور جدی اصلاح نکند آمادگی ازدواج ندارد. اگر این دو گروه با هم ازدواج کنند در مورد مسائل اساسی زندگی نظیر کار، پول، نظم، انضباط و جدیت با مشکلاتی جدی روبرو می‌شوند. عاقلانه و منطقی نیست که بدون رسیدن به توافق اساسی در این موارد و صرفاً بخاطر عشق و علاقه تن به ازدواج بدهند. کلام خدا نیز در این مورد بسیار جدی هشدار می‌دهد که برای نمونه نظر شما را به (دوم‌تسالونیکیان ۳: ۶-۱۳) جلب می‌کنم: «ای برادران به نام خداوند عیسی مسیح به شما حکم می‌کنیم که از هر برادری (خواهری) که کاهلی پیشه کرده است و مطابق تعلیمی که از ما گرفته‌اید رفتار نمی‌کند، دوری کنید. زیرا خود می‌دانید که چگونه باید از ما سرمشق بگیرید. زمانی که ما با شما بودیم، کاهلی نکردیم و نان کسی را مفت نخوردیم بلکه شب و روز کار کردیم و زحمت کشیدیم تا سریار هیچیک از شما نباشیم نه اینکه چنین حقی نداریم بلکه می‌خواستیم نمونه‌ای به شما بدهیم تا از ما سرمشق بگیرید. زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم «هر که نمی‌خواهد کار کند، نان هم نخورد.» شنیده‌ایم در میان شما برخی کاهلی پیشه کرده‌اند اینان کار نمی‌کنند، بلکه در کارهای دیگران فضولی می‌نمایند. پس به نام خداوند عیسی مسیح چنین کسان را حکم می‌کنیم و پند می‌دهیم که آرام و قرار بگیرند و برای نانی که می‌خورند کار کنند. و اما شما ای برادران (خواهران) هرگز

از انجام کار درست خسته نشوید.»

۳- اختلاف در سطح فکر. مثلاً شخصی که دارای تحصیلات عالی و دانش بالایی است و می‌خواهد با کسی که از لحاظ تحصیلی و علمی با او تفاوت زیادی دارد ازدواج کند. چنین زوجی پس از اینکه هیجانانگیزانه‌ترین دوره‌های آشنایی به تعادل برسد با مشکلات جدی روبرو می‌شوند. میان این دو نفر در مورد مسائل مختلف زندگی و ارتباط کلامیشان در بحث‌های مهم و منطقی هماهنگی وجود نخواهد داشت. و چون نحوه تفکر و تجزیه و تحلیلشان از موضوعات مهم زندگی متفاوت است، رابطه‌شان با مشکل روبرو می‌شود. در این‌گونه موارد اغلب یکی خود را برتر و دیگری خود را بسیار پایین‌تر می‌بیند. بنابراین، چنین انتخابی معقول و عقلانی نیست. البته در اینجا لازم می‌دانم به نکته‌ای ظریف اشاره کنم. اگرچه قاعده کلی این است که افراد تحصیل کرده باید روشن‌بین و آماده درک مسائل زناشویی باشند ولی متأسفانه گاهی دیده‌ایم که برخی افراد باسواد که در بسیاری از مسائل علمی، فلسفی و غیره، و حتی الهیاتی، دانش آموخته‌اند به‌خاطر عدم آگاهی و دانش کافی در خصوص زندگی زناشویی نتوانسته‌اند در تشکیل خانواده موفق باشند. از سوی دیگر افرادی را دیده‌ایم که به‌خاطر شرایط زندگی فرصتی برای تحصیلات عالی و رسیدن به مدارج علمی بالا به‌دست نیاورده‌اند ولی برای شناخت شخصیت و دنیای همسر و فرزندانشان ذهن باز و روشنی داشته‌اند و در نتیجه به‌خاطر مطالعه و تحقیق و ارزش و اهمیتی که به خانواده داده‌اند در تشکیل خانواده موفق شده‌اند. پس در کنار سواد و دانش باید روشن‌بینی و ذهن باز را برای تجزیه و تحلیل صحیح مسائل که از خصوصیات همسر لایق و شایسته است در شمار آورد.

۴- ازدواج از روی ترحم و دلسوزی. عشق با ترحم و دلسوزی فرق می‌کند. ترحم و شفقت عامل مؤثری برای خدمت مفید به محرومین و دردمندان و مظلومان است ولی انگیزه صحیحی برای ازدواج و یک تن شدن زندگی نیست. افرادی را می‌شناسم که به‌خاطر ترحم و دلسوزی با کسی که مشکل روانی یا معلولیت جسمی یا فقر مالی و یا محرومیت دیگری داشته است ازدواج کرده‌اند و سپس چوب تصمیم نادرست خود را خورده‌اند. در ارائه خدمات مسیحی به دیگران باید رحم و شفقت داشته باشید ولی برای ازدواج به این انگیزه غیرعقلانه اتکا نکنید. چنین انگیزه‌ای به شخصی که شریک زندگیتان شده و همین‌طور به خودتان صدمه روحی و روانی و عاطفی وارد می‌کند. چنین انتخابی یک عمر مایه پشیمانی و شکست در انتخاب همسر است.

۵- ازدواجهای قومی و ملی. ازدواج بین اقوام و فرهنگ‌های متفاوت، اگر تمامی

جنبه‌های آن مورد سنجش قرار نگرفته و در مورد آن توافق حاصل نشده باشد، با مشکلات متعدد روبرو می‌شود. ما به‌طور طبیعی افراد را تشویق می‌کنیم که به‌خاطر جلوگیری از بروز مشکلات تا حد ممکن با فردی از ملیت و فرهنگ و زبان خودشان ازدواج کنند. حال سؤال اینجاست که اگر شخصی ایماندار پس از تحقیق و دعا نتوانست فردی از قوم یا ملیت خود بیابد یا طبق کلام خدا «یاوری مناسب» (پیدایش ۲: ۱۸) پیدا کند، چه باید بکند؟

متأسفانه برخی مسیحیان چنان تعصب ملی و نژادی دارند که گویی آیه‌ای برای آنها از کتاب مقدس نازل شده و آن را به‌منزله تکلیف و قانون به همه ابلاغ کرده است. چنین افرادی می‌گویند: "افراد غیرهم‌نژاد به هیچ وجه نباید با هم ازدواج کنند!" اینگونه افراد خود را دایهٔ دلسوزتر از مادر یا کاتولیک‌تر از پاپ می‌دانند، حال آنکه کتاب مقدس چنین دستوری نداده است. آنها به اشتباه رأی خود را بالاتر از کلام خدا قرار می‌دهند، و ترجیح می‌دهند فردی مسیحی با شخصی به‌ظاهر مسیحی ولی از ملیت خود ازدواج کند تا با شخصی ایماندار و قابل اعتماد اما از ملیتی متفاوت. گویا برای این افراد مهم نیست که شخص ایماندار به‌خاطر اینکه موقعیت ازدواج با فردی از ملیت خودش پیش نیامده ممکن است در گناه بیفتد، یا گرفتار بحرانهای فکری و افسردگی شود، و یا بعلت فشارهای جنسی کارهای خلاف قداست مسیحی انجام دهد. خوانندگان عزیز، بی‌پرده و رک و بدون انکار واقعیتهای موجود بگویم، ما در این جهان با محدودیتهایی روبرو هستیم.

محدودیت اول که در چارچوب کتاب مقدس قرار دارد، محدودیت ازدواج شخص مسیحی با شخصی غیرمسیحی است. به این ترتیب ایماندار مسیحی نباید با شخصی که تولد تازه نیافته ازدواج کند.

محدودیت دوم اجتماعی است، بدین مضمون که شخص براین باور است که نباید با غیرهموطن خود ازدواج کند. بدین ترتیب حوضهٔ انتخاب بیشتر محدود خواهد شد.

محدودیت‌های دیگری در جامعه نیز وجود دارند که عبارتند از معیارهای شخصی، توافق خانوادگی، مشکلات اقتصادی و کاری، مهاجرت، بخصوص برای ایرانیها که در همه جای دنیا پخش شده‌اند، اختلاف سنی، کمبود پسر و یا دختر ایماندار در جامعهٔ مسیحی، بی‌بندوباری و داشتن دوست پسر یا دوست دختر و روابط جنسی آزاد بدون ازدواج که در بسیاری از جوامع مرسوم شده است و مشکلات دیگر. آیا صحیح است که ما ایمانداران مسیحی که باید با دید و فکر باز به ازدواج بنگریم، با ایجاد محدودیتهای اضافی ازدواج را از آنچه هست دشوارتر کنیم؟ آیا در این مورد خدا هم مانند ما فکر

می‌کند؟

ازدواج و تشکیل خانواده در جهانی که ما زندگی می‌کنیم تبدیل به یک معضل و بحران بزرگ اجتماعی شده است که دولتمردان را نیز بسیار نگران کرده است. در برخی جوامع اروپائی رشد جمعیت روند معکوس دارد و به عبارت دیگر تعداد کسانی که می‌میرند بیشتر از تعداد کسانی است که بدنیا می‌آیند. در کنار اینها متأسفانه بعثت زیاد شدن گناه و انحطاط اخلاقی، تفکر ضد ازدواج قانونی نیز هر روز بیشتر می‌شود. بسیاری نیز نسبت به ازدواج بدبین هستند و از ازدواج کردن می‌ترسند. این افراد وقتی به آمار طلاق و جدائیهای اطراف خود می‌نگرند نمی‌خواهند جزو آسیب‌دیدگان باشند. کلیسا باید مراقب باشد و گرنه تفکر حاکم یعنی روش داشتن دوست پسر و دوست دختر توأم با رابطه جنسی و زندگی کردن در یک خانه و آن‌هم بدون ازدواج، در میان مسیحیان نیز شایع خواهد شد. بسیاری ترجیح می‌دهند مسئولیت ازدواج را بعهده نگیرند و با هر که دوست دارند تا زمانیکه به او علاقمند هستند به‌سر ببرند، و هر وقت هم از او خسته شدند، و یا نخواستند با هم باشند، سریع شخص دیگری را جایگزینش کنند. متأسفانه بررسی عواقب و نتایج شوم این نوع روابط ننگین در محدوده و حوصله این کتاب نمی‌گنجد. پس بیایید موانع و محدودیتهای اضافی را برداریم و به اصطلاح «خاک اره را اره نکنیم.»

با در نظر گرفتن همه این موضوعات سالمترین و مفیدترین روش که کلیسا کماکان باید به آن معتقد باشد و آن را تشویق کند همان روش خوب و سالم کتاب مقدس یعنی ازدواج است، ازدواجی که در آن "یاوری مناسب" از طرف خدا آماده شده است. ضمناً یکبار دیگر تکرار می‌کنم که بهتر است شخص با کسی از نژاد و ملیت خود وصلت کند ولی اگر این مقدور نبود زن و مردی که از نژاد و ملیت‌های مختلفند باید تمامی جوانب موضوع را بسنجند و با گرفتن مشورت صحیح به توافق لازم در زمینه‌های لازم دست یابند تا بدین ترتیب از اشتباهات و صدمات احتمالی بپرهیزند. اینگونه ازدواج‌ها نباید از طرف کلیسا محکوم و تنبیه شوند و یا مورد جفا قرار گیرند، زیرا چنین افرادی گناهی مرتکب نشده‌اند. طبق کلام خدا «همه باید ازدواج را محترم بشمارند و پیوند زناشویی را از آلودگی گناه دور نگاه دارند» (عبرانیان ۱۳:۴). پس نباید آنها را به خیانت قومی متهم کنیم و یا ارتباطمان را با آنها قطع نماییم، زیرا این کارها مورد پسند خدا نیست. برتری قومی و تبعیض نژادی در چارچوب تعالیم کتاب مقدس نمی‌گنجد.

ما در کتاب مقدس نمونه‌هایی از ازدواجهای موفق ولی مختلط با ملت‌های دیگر را نیز می‌بینیم. خدا برای قصد و هدفی خاص اجازه چنین ازدواج‌هایی را حتی به افراد

برجسته می‌دهد. کسانی مانند یوسف که با اسنات زنی مصری ازدواج کرد، موسی و زن حبشه‌ای، استر ملکه یهودی با اخشوروش پادشاه ایرانی. هر دو ازدواج روت موایی با اشخاصی غیر از قوم خودش بود. چنانچه خداوند با این ازدواج‌ها مخالفت نکرده، و اجازه داده است که در کلامش ثبت شوند ما نیز باید به این موضوع با دید و نگرش الهی که ورای همه چیز قرار دارد بنگریم و کاری خلاف اراده خدا انجام ندهیم. بخاطر بیاورید که خدا بعلت قضاوت غلط هارون و مریم در خصوص ازدواج موسی با زن حبشی آنها را توبیخ، و حتی مریم را که عامل اصلی این جنجال بود تنبیه کرد، و از موسی حمایت نمود. ضمناً فراموش نکنیم که عیسی مسیح فرموده است: «پیروان مرا از ثمرات زندگی ایشان خواهید شناخت» (متی ۷: ۲۰) نه از ملیت و قوم و فرهنگ‌شان. آیا شخصیت، روحانیت، اخلاقیات، انسانیت، نیک‌نامی، نحوه تفکر صحیح و نوع رفتار شخص مهم است یا تعلق او به ملتی خاص؟ اگر زن و مرد مسیحی و غیرهم‌قوم از سجایای روحانی و اخلاقی برخوردارند و تشخیصشان برای ازدواج صحیح است، انصاف نیست که ما با رد همه نکات مثبت فقط بر اختلافات قومی آنها انگشت بگذاریم.

بخاطر می‌آورم که حدود ۳۰ سال پیش با گروهی از ایمانداران مسیحی برای بشارت به شهر اراک رفته بودیم. ما ارامنه آن شهر را برای شنیدن پیغام انجیل به جلسات بشارتی که در کلیسا برگزار می‌شد دعوت می‌کردیم. یک روز مبشری آشوری‌زبان از تهران به عنوان میهمان به دیدن ما آمد. ایشان واعظ خوبی بود ولی چون زبان ارمنی نمی‌دانست از ایشان خواهش کردیم که انجیل را به زبان فارسی که ارامنه اراک نیز آن را می‌فهمیدند موعظه کند. پس از موعظه قوی ایشان و تأثیر خوب آن بر مردم چند نفر از ارامنه به‌ظاهر مسیحی و غیرایماندار که دچار تعصب قومی و زبانی بودند با این مبشر آشوری به بحث پرداختند. یکی از آنها که رهبرشان بود به این واعظ آشوری گفت: «می‌دانید آقا بهتر است شما دیگر به شهر ما نیائید چون اگر خون شما آشوریه‌ها را با خون ما ارامنه در یک دیگ بریزند و هفت شعله آتش نیز زیر آن روشن کنند این دو خون با یکدیگر نمی‌جوشند. موعظه شما آشوریه‌ها آن‌هم به زبان فارسی به درد ما ارامنه نمی‌خورد.» این خادم آشوری با فروتنی گفت: «ببخشید امیدوارم حمل بر جسارت نشود، ولی اگر یک قطره از خون عیسی مسیح را در آن دیگ بریزید و آتش روح‌القدس را زیر آن روشن کنید این دو خون را به هم جوش خواهد داد.» چه کلام زیبا و حکیمانه‌ای!

۶- ازدواج‌های ایده‌آلیستی که با واقعیت‌های زندگی شخص همخوانی ندارند. این موضوع یکی از مشکلات بزرگ و بسیار غیرمنطقی است که ما در کلیساها با آن مواجه می‌شویم. برخی بدون در نظر گرفتن موقعیت، ظاهر، سن و سال، شرایط جسمانی،



اخلاق، خانواده و وضع مادی و وضعیت روحانی و غیره خود را بسیار زیباتر، فهمیده‌تر، با فرهنگ‌تر، خوش‌اخلاق‌تر ... از دیگران می‌دانند. به هر خواستگاری که می‌آید و یا کسانی که به آنها پیشنهاد می‌شود با نظر تحقیر نگاه می‌کنند و آنها را پایین و خوار می‌شمارند. اینگونه افراد پرتوقع تفکر بسیار ایده‌آلیستی و رویائی دارند که با واقعیت‌های زندگی خودشان تطبیق نمی‌کند. می‌خواهم به شما عزیزان با صراحت بگویم که در ازدواج هیچ‌کس کامل و ایده‌آل نیست. همه خصوصیتی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم نسبی‌اند. کامل و ایده‌آل فقط خود خدا است و ما در مسیر کمال در حرکتیم. از اهداف ازدواج نیز آن است که بتوانیم یکدیگر را در سیر تکامل شخصیتی کمک کنیم. ولی اگر کسی فکر کند که خود مبرا از هر عیب و ایراد است و فقط طرف مقابل که به او درخواست ازدواج داده پر از ایراد و اشتباه است هیچوقت ازدواج نخواهد کرد. همین تفکرات بلندپروازانه سبب می‌شود که بحران و مشکل ازدواج هر روز سخت‌تر از گذشته شود. بنابراین از شما خواهش می‌کنم که موضوع را بیش از حد دشوار نسازید. اگر در رویاهای خود بر ابرها کاخ‌های طلائی درست کنید، که بی‌پایه‌اند، از واقعیت زندگی به دور خواهید ماند. اگر موانع اساسی برای ازدواج وجود ندارد برای رفع مشکلات و تفاوت‌های دیگر می‌توانید با اتکاء به روشها و اصولی که آموخته‌اید عمل کنید. اکنون با ذکر طنزی آموزنده مبحث ازدواج غیرمنطقی را به اتمام می‌رسانیم.

ملانصرالدین با یکی از دوستانش گفت‌وگو می‌کرد. یکی از دوستانش از او پرسید: «ملا هرگز به ازدواج فکر کرده‌ای؟» ملا جواب داد: «چرا یک بار به این فکر افتادم. در دوران جوانی تصمیم گرفتم یک زن کامل برای خودم پیدا کنم. به همین خاطر صحراها و بیابان‌ها را پشت سر گذاشتم تا به شهر دمشق رسیدم و با زنی آشنا شدم که بی‌نهایت مؤمن و زیبا بود. اما چیزی راجع به مسائل این دنیا نمی‌دانست. به سفر خود ادامه دادم و به اصفهان رسیدم در آنجا با زنی آشنا شدم که دنیا و مسائل روحانی را می‌شناخت اما زیبا نبود. لذا تصمیم گرفتم تا به شهر قاهره بروم و در آنجا بود که با دختری جوان و بسیار زیبا و دیندار و آگاه به حقایق این جهان آشنا شدم.» دوستش پرسید: «پس چرا با او ازدواج نکردی؟» ملا جواب داد: «بدبختانه او نیز به دنبال مردی کامل می‌گشت!»

همه به دنبال یافتن فرد دلخواه و کامل هستند اما کمتر کسی پیدا می‌شود که به این موضوع فکر کند و از خودش بپرسد که «آیا من برای فرد مقابل مناسب هستم یا خیر؟»

فصل ششم

مشورت با مشاور مسیحی باصلاحیت

اجازه بدهید ابتدا درباره لزوم و اهمیت مشورت چند آیه از کتاب مقدس را با هم بررسی کنیم و سپس به جنبه‌های دیگر موضوع مشورت خواهیم پرداخت.

۱- «بی‌نقشه، لشکر شکست می‌خورد، اما از کثرت مشاوران، پیروزی حاصل می‌شود» (امثال ۱۱:۱۴). در ترجمه تفسیری و ترجمه مژده این موضوع بسیار روشنتر بیان شده است. "بدون رهبری خردمندان، ملت در زحمت می‌افتد؛ اما وجود مشاوران زیاد امنیت کشور را تضمین می‌کند." یکی از خصوصیات رهبر موفق اینست که مشاوران حکیم و خردمند داشته باشد. نتیجه مشورت خوب، طبق این آیه، ایجاد امنیت و آرامش است. به تجربه دیده‌ایم که وقتی کسی نزد مشاور خوب رفته است پس از مشورت آرامش یافته، و متوجه شده است که خداوند توسط مشاور حکیم او را در مسیر صحیح هدایت می‌کند.

۲- «راه نادان در نظر خودش درست است، اما حکیم مشورت را می‌پذیرد» (امثال ۱۲:۱۵). یکی از خصوصیات مهم فرد حکیم نصیحت‌پذیری اوست: «آن حکمت که از بالا است، نصیحت‌پذیر است» (یعقوب ۳:۱۷). بر خلاف فرد حکیم شخص نادان حرف هیچکس را نمی‌پذیرد، از نصیحت روگردان و از نصیحت‌کننده فراری و متنفر است. چرا؟ زیرا تمامی افکار خود را صحیح می‌پندارد. ما تا چه حد در تصمیم‌گیری‌های مربوط به ازدواج و خانواده گوش شنوا داریم و به نصایح سازنده و مفید اطرافیان توجه می‌کنیم؟ شاید هم به‌علت نپذیرفتن نصایح گرانبهای عزیزانمان بارها چوب نادانی خود را خورده‌ایم. ازدواج موفق آن است که با مشورت خوب حکیمان انجام شده باشد. ضمناً آنان که مشورت را می‌پذیرند حکمت و فهمشان در خصوص مسائل زندگی بالا می‌رود. «گر خواهی سرانجام حکیم گردی مشورت را گوش بگیر و رهنمود را بپذیر.» (امثال ۱۹:۲۰)

ذکر این نکته ضروری است که باید به اندرزها و نصایح گرانبهای پدر و مادر توجه کنیم زیرا هم تجربه زندگی دارند و هم سعادت ما را می‌خواهند: «ای فرزند من، نصیحت پدر خود را بشنو و تعالیم مادرت را فراموش مکن. تعالیم و نصایح آنها مانند تاج عزت و جلال بر سرت و گردنبنند زیبایی و شکوه بر گردنت خواهند بود.» (امثال ۱:۹و۸).



ممکن است برخی از نصایح والدین با شرایط زندگی کنونی ما همخوانی نداشته باشد یا بر خلاف ایمان مسیحی ما باشد. ولی مواردی را که حق با آنهاست بدون مجادله و با قدردانی بپذیریم و سبب شادی قلبشان شویم و از آنها برکت مخصوص بگیریم. لطفاً حکم و فرمان پنجم را برای زندگی خود جدی بگیریم. «پدر و مادر خود را احترام کن تا عمر تو در سرزمینی که به تو می‌دهم طولانی شود.» (خروج ۲۰:۱۲)

۳- «بی‌مشورت، تدبیرها باطل می‌شود، با مشاوران بسیار، به ثمر می‌رسد» (امثال ۱۵:۲۲)؛ «با تدبیرهای نیکو می‌توان به جنگ رفت و با مشاوران بسیار می‌توان پیروز شد» (امثال ۶:۲۴). زندگی ما در این دنیا به میدان جنگ و نبرد تشبیه شده است. ما دشمنانی نامرئی داریم که برای ضربه‌زدن به زندگی شخصی و خانوادگی ما همیشه در کمین‌اند. یکی از راههای کسب پیروزی علیه حملاتی که به روابط شخصی و خانوادگی ما می‌شود توجه کردن به مشورتهای حکیمان است. افراد کوتاه‌نظر و کوتاه‌اندیش زود از مسیر درست منحرف می‌شوند زیرا ذهن خود را به روی هر اندیشه جدیدی بسته‌اند. ما به کمک کسانی نیاز داریم که بتوانند دید و نگرش ما را وسعت بخشند. بنابراین، از آشنایانی که گنجینه‌ای از تجربیات و دانش اندوخته‌اند مشورت بگیرید. آماده شنیدن پیشنهادات و عقاید جدیدی که خلاف معیارهای کلام خدا نیست باشید و به دقت آنها را بسنجید، زیرا این موفقیت بسیار نصیب شما خواهد ساخت.

۴- «نقشه‌هایت را بدون مشورت با دیگران عملی نکن و بدون تدبیر به جنگ نرو» (امثال ۱۸:۲۰). آبراهام لنکین می‌گوید: «وقتی برای انجام کاری یقین داشتی با اطمینان و شهامت قدم بردار و پیش برو.» ولی انسان چه زمانی می‌تواند اطمینان یابد که تصمیمش صحیح است؟ زمانی که به غیر از تأیید درونی، گواهی و مشورت دو یا سه نفر مشاور قابل اعتماد را به عنوان پشتوانه همراه خود دارد. شخصی گفته است: «اگر شما تنها کسی هستید که انجام کار خاصی را صحیح می‌دانید بهتر است از انجام آن خودداری کنید و درباره آن بیشتر دعا کنید تا لاقلاً تأیید یکی دو نفر با شما همراه شوند.» در ترجمه قدیمی فارسی، قسمت اول این آیه می‌گوید: «فکرها به مشورت محکم می‌شود.» به عبارت دیگر مشورت سبب استحکام و پایداری افکار ما برای به اجرا درآوردن طرح می‌باشد. یکی از خصوصیات هدایت الهی ثبات و پایداری است که در شخص هدایت‌شونده وجود دارد: «مشورت و نقشه‌های خداوند است که تا ابد پایدار می‌ماند» (مزامیر ۱۱:۳۳). به چنین هدایت پایداری می‌توانیم اعتماد کنیم و اساس زندگی خود را بر آن بنا نهیم.

۵- «آنگاه ذهن ایشان را روشن کرد (از طریق نبوتهای عهدعتیق) تا کتب را بفهمند»

(لوقا ۲۴: ۴۵). مشورت مفید سبب می‌شود ذهنتان برای درک برخی مسائل مبهم روشن شود. در اصطلاح روحانی روشن شدن ذهن را تنویر فکر می‌نامیم. عیسیای مسیح در روز قیام ذهن شاگردان را به وسیله نبوت‌های عهدعتیق و تحقق آنها در رستاخیز خود روشن نمود. خدا نیز از طریق مشاور روحانی حقایقی از کتاب مقدس را که به موضوع مورد مشورت ارتباط دارد روشن می‌سازد. از طرف دیگر در حین مشورتی که با دعا و طلب هدایت از خدا انجام می‌شود خدا افکار جدیدی در ذهن مشورت‌گیرنده قرار می‌دهد و او را از بن‌بست فکری و سرگردانی ذهنی رهائی می‌بخشد. گاهی نیز خدا بوسیله موعظه و تعلیم با قلب او صحبت می‌کند، و در زمینه‌ی مشکلی که دارد هدایتش می‌نماید. از مجموع این آیات می‌توانیم نتیجه بگیریم که انسان برای تصمیم‌گیری صحیح در عرصه‌های مختلف زندگی خود و مخصوصاً ازدواج و مسائل خانوادگی نیاز به مشاورین حکیم و باتجربه‌ی روحانی دارد. آیا شما خواننده عزیز که این کتاب را می‌خوانید از کمک مشاورین خوب برخوردارید؟ آیا اهمیت و تأثیر مشورت را برای خود درک کرده‌اید؟

۶- «از رهبران خود اطاعت کنید و تسلیم آنها باشید زیرا ایشان بر جانهای شما دیده‌بانی می‌کنند و باید حساب بدهند. پس بگذارید کار خود را با شادمانی انجام دهند نه با آه و ناله زیرا این به نفع شما خواهد بود» (عبرانیان ۱۳: ۱۷). خدا شبانان و رهبران را برای ارشاد و راهنمایی و مشورت به کلیسا هدیه داده است. آنها به سهم خود، برای خدمت به مردم به خدا پاسخ‌گو خواهند بود. اگر ما علیه آنها تمرد و طغیان کنیم آنها در موقع پاسخ‌گوئی به مسیح غمگین و رنجیده خواهند بود و اگر ما مسئول غم و اندوه رهبران خود باشیم مسیح نیز ما را مورد بازخواست و داوری قرار خواهد داد. متأسفانه امروزه بسیاری از افراد در کلیساها حاضر به اطاعت از رهبران خود نیستند، و برای شبانان خود احترام قائل نمی‌باشند. جوانان احترام افراد مسن را نگاه نمی‌دارند و از ایشان انتقاد می‌کنند. ولی این‌گونه رفتارها نباید در میان مسیحیان وجود داشته باشد. اگرچه رهبران کلیسا عاری از اشتباه و خطا نیستند ولی ما قاضی یا داور آنها نیستیم. ما موظفیم رهبران خود را اطاعت و احترام کنیم. ممکن است همه رهبران در زمینه ازدواج که کار تخصصی مشاوره‌ی شبانی است تجربه و دانش کافی نداشته باشند. ولی شبان ارشد کلیسا و یا کسانی که او تعیین می‌کند در امر ازدواج مشورت می‌دهند و دیگران نباید در کار آنها دخالت کنند. چه کسی می‌تواند بگوید که من به مشورت بزرگان و افراد باتجربه نیاز ندارم. قطعاً اشتباهات و شکست‌های چنین شخص تکرو و تک‌اندیشی بیش از افرادیست که به مشورت بزرگان اهمیت می‌دهند.

در فرهنگ ایرانی موضوع ازدواج همیشه داغ‌ترین بحث محافل و اجتماعات بوده

است. همه کنجکاوند بدانند چه کسانی می‌خواهند با هم ازدواج کنند، یا اینکه چه کسانی را به هم برسانند، یا چگونه با پیوند برخی دیگر مخالفت کنند. ممکن است زوجی که در حال آشنائی هستند و هنوز به نتیجه نرسیده‌اند صحبت‌های موافق و مخالف زیادی در مورد خود بشنوند که بیشتر جنبه دخالت، غیبت و فضولی دارد. بعضی بخاطر جهالت و برخی بعلت حسادت و عده‌ای نیز با انگیزه محبت نظریات و مشورت‌های متفاوتی می‌دهند که می‌تواند تأثیر منفی بر زوج‌ها بگذارد و مانع تصمیم‌گیری صحیح آنها شود. پیشنهاد ما به زوج‌های ایرانی اینست که تا زمانی که با هم به توافق قطعی نرسیده‌اند دیدارها و ارتباطات خصوصی خود را تحت نظر شبان یا مشاور ازدواج به صورت خصوصی انجام دهند تا از این‌گونه دخالت‌های دزدساز دور باشند. ازدواج شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین تصمیم زندگی یک فرد است که باید جنبه‌های محرمانه آن حفظ شود تا افراد فاقد صلاحیت فرصت نیابند در آن دخالت کنند.

کتاب مقدس همان‌گونه که درباره تأثیرات مشورت خوب صحبت می‌کند ما را از مشورت‌های کسانی که معیارهای غلط و مخرب دارند نیز برحذر می‌دارد: «خوشا به حال کسی که در مشورت شریان گام نزند و در ره گنهکاران نایستد و در محفل تمسخرگران ننشیند» (مزمور ۱:۱). به همین دلیل اگر نزد مشاوران متخصص غیرمسیحی نیز می‌روید ضمن استفاده از دانش آنها لازمست مشورت‌هایشان را از فیلتر کلام خدا عبور دهید و اگر مشکلی وجود نداشت آنها را به کار گیرید.

موانع دریافت مشاوره چیست؟

۱- **غرور و تکبر.** تکبر در این زمینه به صورت احساس عدم نیاز به کمک و مشورت دیگران ظاهر می‌شود. افراد متکبر به غلط مشورت را نشانه ضعف یا عدم رشد و اعتماد به نفس می‌دانند و گمان می‌کنند هر شخص باید بی‌نیاز و فقط متکی به خود باشد. منطق این افراد اینست که هر کسی خودش باید مشکلات زندگی‌اش را حل کند و نیازی به کمک گرفتن از دیگران نداشته باشد. اما خدا اجازه می‌دهد ما در زندگی با شرایطی مواجه شویم که در آن نیاز به مشورت دوستان قابل اعتماد و مشاوران صاحب نظر را تجربه کنیم. هیچ فردی به تنهایی نمی‌تواند تمام حقایق را ببیند. «همه چیز را همگان دانند.» به همین دلیل باید نصیحت سلیمان نبی را با فروتنی بپذیریم «خویشتن را حکیم میندار. همنشین حکیمان، حکیم گردد» (امثال ۲۳:۲۰). بنابراین، مشورت خواستن در مورد مسائل مهمی چون ادامه تحصیل، تعیین شغل، ازدواج و تربیت فرزندان و غیره نشانه ضعف و ناتوانی نیست. در واقع مشورت نخواستن نشانه حماقت است. بنده اعضا و حتی خادمینی را شبانی کرده‌ام که با وجود مشکلات

مختلف حتی یک بار نیز به من و یا هیچ شبان دیگری برای مشورت مراجعه نکرده‌اند چون گمان می‌کرده‌اند که همه چیز را می‌دانند. متأسفانه چنین افرادی حتی وقتی که ضربه می‌خورند نیز باز فروتن نمی‌شوند و به فکر درخواست کمک نمی‌افتند. وقتی به قصد کمک به این افراد نزدیک می‌شویم، از ما فاصله می‌گیرند. عدم مشورت‌خواهی و تکروی کردن و خود را فهیم دانستن از علائم بارز تکبر و غرور است.

هیچوقت از گفتن «اشتباه کردم، متأسفم، نمی‌دانم، معذرت می‌خواهم و...» نترسید. ندانستن عیب نیست، نپرسیدن عیب است. مشاورین نیز باید توجه داشته باشند که اگر پاسخ سئوالی را ندانند و به مراجع بگویند: «نمی‌دانم ولی تحقیق می‌کنم و پاسخ آنرا برایت می‌آورم» احترام بیشتری نزد مشورت‌گیرنده خواهد داشت. بنابراین، قبل از گرفتن هر تصمیم مهمی در جستجوی کسانی باشید که می‌توانند به شما مشورت صحیح بدهند.

حکیمی می‌گوید: «انسان باید آنقدر بزرگ باشد که اشتباهاتش را بپذیرد، آنقدر هوشمند و حکیم باشد که از آنها درس بگیرد، و آنقدر قوی باشد که بتواند آنها را اصلاح کند.» بنابراین، همانطور که غرور مانع مشورت گرفتن است فروتنی شرط مهم برخورداری از مشورتهای خوب و مفید است.

۲- سرکشی و ناطاعتی. اگر بدانم پسر من در مورد چیزی اعتنا نخواهد کرد و یا حتی خلاف آنرا انجام خواهد داد ترجیح می‌دهم از او چیزی نخواهم زیرا در آنصورت علاوه بر اینکه او را به گناه ناطاعتی واداشته‌ام، احترام خود را نیز پایین آورده‌ام و سبب دلشکستگی و حزن خود شده‌ام. خدا ما را خوب می‌شناسد و می‌داند که در بسیاری از موارد گرچه زبانا به او می‌گوئیم: «خدایا اراده‌ات را به من نشان بده و من از تو اطاعت خواهم کرد» ولی عملاً به دنبال راههای خود می‌رویم و از فرامین او و هدایتهای روح‌القدس ناطاعتی می‌کنیم. ارمیای نبی با چنین مردمی سر و کار داشت و از این موضوع خیلی رنج می‌کشید. آنها می‌خواستند برای رهائی از غضب نبوکدنصر پادشاه بابل به مصر فرار کنند ولی متوجه شدند که اول باید اراده خدا را بفهمند و به همین دلیل به ارمیا گفتند: «تمنا اینکه نزد بیهوه خدای خود مسئلت نمائی... تا بیهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم اعلام نماید» (ارمیا ۴۲:۳ و ۴). و حتی این را نیز گفتند: «خواه نیکو باشد خواه بد، کلام بیهوه خدای خود را... اطاعت خواهیم نمود» (ارمیا ۴۲:۶). آنها بقدری در سخنان خود صمیمی به نظر می‌رسیدند که ارمیا از خداوند مسئلت نمود و خدا پاسخ داد که مردم باید در بیهودیه بمانند و به مصر نروند. ارمیا پیام الهی را به آنها رساند ولی آنها ناگهان آوای دیگری سر

دادند: «تو دروغ می‌گوئی! بیهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگوئی به مصر مروید! ... و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند اطاعت نمودند.» (ارمیا ۴۳:۴۲)

در زمانهای قدیم که مردم زبان ناشنوایان را نمی‌دانستند و نحوه ایجاد ارتباط صحیح با آنها را بلد نبودند و نمی‌توانستند مقصود خود را به آنها تفهیم کنند، زن و شوهری با هم زندگی می‌کردند که دختر دم‌بختی داشتند. هر سه عضو این خانواده از نعمت شنوایی محروم بودند. یکروز مرد به خانه می‌آید و وقتی خوراک گرم و خانه نظافت‌شده را می‌بینید از همسرش برای خانه‌داری و تدارکی که دیده قدردانی می‌کند. همسرش که نمی‌دانست او چه می‌گوید پیش دخترش می‌رود و می‌گوید: «من هرکاری می‌کنم پدرت از من انتقاد می‌کند.» دختر که از حرفهای مادرش سر در نمی‌آورد به او می‌گوید: «شما هر چقدر هم مخالف کنید من بلاخره با آن پسر ازدواج می‌کنم!»

وقتی گوش شنوایی در کار نباشد هر کس چیز دیگری می‌شنود که با آنچه گفته شده تضاد دارد. ثانیاً هر کس بدون توجه به پیام دیگری به دنبال برنامه و راه خود می‌رود. ولی گوش شنوا و قلب مطیع درست در نقطه مقابل سرکشی و نافرمانی قرار دارند و راه را برای بهره‌گیری از نصایح سودمند باز می‌سازند. وقتی برای گرفتن مشورت صحیح آماده‌ایم و دعا کرده‌ایم که خدا از طریق آن با ما سخن بگوید، روح‌القدس به مشاور حکمت خواهد بخشید به‌گونه‌ای که بخشی از مشورت او برای ما تبدیل به پیغام خدا خواهد شد. لازم می‌دانم در مورد اطاعت به عنوان شرط اصلی درک اراده خدا و تشخیص صحیح برای گرفتن تصمیمات مهم زندگی این آیات را ذکر کنم: "همه راههای خداوند محبت و امانت است." ولی برای چه کسانی؟ «برای آنان که عهد و شهادت (احکام) او را نگاه می‌دارند» (مزمور ۱۰:۲۵)؛ «ما شاهدان این امور هستیم، چنانکه روح‌القدس نیز هست که خدا او را به همه مطیعان خود عطا کرده است» (اعمال ۵:۳۲)؛ «آیا خداوند به قربانی‌های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیه‌ها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتر است» (اول سموئیل ۱۵:۲۲)؛ «هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.» (مکاشفه ۷:۲ و ۱۱)

۳- ذهن کهنه و بسته. یکی از شرایط فهمیدن و درک اراده خدا و هدایت شدن از جانب روح‌القدس اینست که حاضر شویم افکار کهنه را که مانع درک اراده خدا می‌شود از خود دور کنیم. تا زمانی که گرفتار همان افکار کهنه هستیم و از آن دریچه به موضوعات نگاه می‌کنیم چگونه می‌خواهیم پیغام جدیدی از خدا بگیریم؟ باید در ذهن خود برای خدا و مشاوره که با او در ارتباط هستیم فضایی باز کنیم تا حقیقت جدیدی بر ما روشن شود. پولس به کلیسای رومیان می‌گوید: «دیگر همشکل این عصر

(دنیا) مشوید (یعنی مثل مردم این جهان فکر نکنید)، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید (یعنی اجازه بدهید که روح القدس افکارتان را عوض کند)». (رومیان ۱۲:۲). و سپس اضافه می کند «آنگاه قادر به تشخیص خواست خدا خواهید بود؛ خواست نیکو، پسندیده و کامل او» (آیه ۲). حال برای روشنتر شدن موضوع تفسیر این آیه را از دیدگاه مفسرین کمی بسط و تعمیم می دهیم: "از عقاید متداول مردم این دوره زمانه پیروی نکنید. از طرز رفتار و نحوه تفکر این جهان تقلید نکنید. اجازه ندهید جهان اطراف، شما را به قالب خود درآورد بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید، وجود شما باید بوسیله افکارتان تحول یابد."

با ذهن کهنه نمی شود اراده خدا را درک کرد بلکه ذهن تازه می تواند اراده خدا را درک کند. در تأیید این کلام، عیسیای مسیح می فرماید: «هیچ کس بر جامه کهنه وصله نو نمی چسباند و یا در مشک کهنه شراب تازه نمی ریزد» (مرقس ۲:۲۱ و ۲۲). شراب تازه (یا تعلیم و عمل جدید روح خدا) در مشک جدید (افکار جدید) ریخته می شود. اگر مایلیم طرز زندگی ما عوض شود باید نظام فکری و شیوه تفکر خود را تغییر بدهیم. در نتیجه افکار ما تازه می شود و بر نحوه تصمیم گیری های ما اثر خواهد گذاشت. وقتی در حضور خدا افکار خود را کاملاً باز و به دور از پیش فرضها نگه می داریم به روح القدس فرصت می دهیم تا حقیقت جدیدی را که قبلاً بدان فکر نمی کردیم، و یا حتی خلاف آن می اندیشیدیم، چه مستقیماً و چه از زبان مشاور بر ما روشن سازد. اگر لیوان آب را وارونه زیر شیر آب بگذاریم حتی اگر تا ابد نیز منتظر باشیم قطره ای آب در آن نمی ریزد. زیرا دهانه لیوان که آب باید از طریق آن وارد شود، بسته است. ما باید در حضور خدا، و مشاور به عنوان نماینده او، قلب و ذهنمان را باز نگه داریم، و یا به قول کتاب مقدس خود را تسلیم اراده خدا کنیم تا خدا ما را در مسیر صحیح هدایت کند.

اعتقادات و اندیشه های ما در حکم عینکی است که ما به چشم زده ایم و از پشت آن به دنیا نگاه می کنیم. لذا آنچه می بینیم نتیجه و بازتاب نوع اندیشه ای است که انتخاب کرده ایم. همه تحولات از افکار ما شروع می شود. اصل ترین و پایدارترین تغییرات، ایجاد تحول در اندیشه و افکار ماست: «انسان چنانکه در دل خود فکر می کند خود او نیز همچنان است» (امثال ۲۳:۷). ما اغلب به جای تغییر افکارمان شغل، دوستان و محیط کلیسا و مشاوران را عوض می کنیم در حالی که اگر ما تغییر نکنیم و افکار بسته ما باز نشود تا همه چیز را از منظر الهی ببینیم، چیزی تغییر نخواهد کرد. ذهن انسان مانند چتر می ماند. فقط زمانی به درد می خورد که باز باشد. وقتی از انیشتین پرسیدند که چه چیزی به او کمک کرد تا بتواند تئوری نسبیت را کشف کند پاسخ داد: «وقتی فهمیدم چطور باید راجع به مشکل فکر کنم راه برای حل مشکل باز شد.» برای روشن تر شدن

مفهوم ذهن باز به این طنز بامفهوم توجه کنید.

یک روز ملانصرالدین با یکی از دوستانش دربارهٔ همسایه‌اش درد و دل می‌کرد و از او شکایت کرده، می‌گفت: «باید ببینی که چقدر فرزندان و خانه‌اش کثیف هستند. مایه ننگ است که آدم چنین همسایه‌ای داشته باشد. به لباسهایی که روی طناب آویزان کرده‌اند نگاهی ببیند، لکه‌های روی ملافه و حوله‌ها را می‌بینی؟» دوست ملا به طرف پنجره رفت و گفت: «دوست عزیز فکر می‌کنم آن لباسها کاملاً تمییز هستند. این کثیفی از پنجرهٔ شماست! اگر شیشه پنجره را تمییز کنی لباس‌ها را تمییز خواهی دید.»

بیائید ما نیز مانند پولس رسول دعا کنیم «خداوند چشمان دل ما را روشن گرداند» (افسیان ۱۸:۱) تا در مشورتهایی که از خداوند و مشاوران دریافت می‌کنیم حقایق نوینی بر ما روشن شود. اگر در آنچه مشاور به ما می‌گوید عمیقاً تفکر کنیم حقایق بر ما روشن می‌شود زیرا خدا با افرادی که تأمل می‌کنند سخن می‌گوید. پولس رسول که مشاور روحانی تیموتائوس بود، برای اینکه او بتواند این تعالیم را درک کند چنین پندش می‌دهد: «در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید.» (۲ تیموتائوس ۲:۷)

۴- ترس و نگرانی. برخی به اشتباه به‌خاطر آبرو می‌ترسند پیش مشاور بروند و مشکلشان را با او درمیان بگذارند. آنها نگرانند که مبادا یکرز مشاور با آنها بد شود و اسرارشان را به کسی بگوید. برخی دیگر می‌ترسند مشاور آنها را محکوم کند و نسبت به آنها بدبین شود و آنها را شخصی غیرروحانی بداند. علت دیگر ترس آن است که افراد فکر می‌کنند ممکن است مشاور از آنها چیزی بخواهد که مطابق میلشان نباشد و یا بیش از آنچه آمادگی دارند از آنها انتظار داشته باشد. این افراد فکر می‌کنند که خدا می‌خواهد تمام چیزهایی را که دوست دارند از آنها بگیرد و آنها را به انجام کارهایی وادارد که دوست ندارند. تمام این ترسها به علت عدم اعتماد به مشاور ایجاد می‌شود. کلام خدا می‌گوید: «در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند» (۱ یوحنا ۴:۱۸). با شهامت و اعتماد پیش مشاور بروید و مطمئن باشید که خدا به شما تشخیص لازم را عطا خواهد کرد تا بتوانید از مشورتها بهترین بهره را ببرید. از طرف دیگر خدا از رنج دادن شما لذت نمی‌برد. اگر در برخی موارد نیز به شما پاسخ منفی می‌دهد به این علت است که چیزی بهتر از آنچه شما می‌خواهید برای تان آماده کرده است. خدا مایل است چیزهای نیکو به ما بدهد: «زیرا خداوند می‌گوید: فکری را که برای شما دارم می‌دانم که فکری سلامت می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم.» (ارمیا ۲۹:۱۱). اگر آرزوهای خود را به خدا بسپاریم او قسمتهای اضافی آن را

اصلاح خواهد کرد، و آرزوی دل‌مان را به ما عطا خواهد نمود. اگر آرزوهای ما بر خلاف اراده الهی باشد آنها را از ما خواهد گرفت و آرزوهای جدیدی مطابق اراده خود به ما خواهد بخشید. پس جای هیچگونه نگرانی نیست. چنانچه به خدا و خادم او اعتماد کنیم همه چیز را برای خیریت ما به کار خواهد گرفت.

سالها پیش شبانی که از دوستان نزدیک من بود جوان خوب و نجیب و نسبتاً خوش‌قیافه‌ای را پیش من فرستاد تا برای ازدواج به او مشورت بدهم و در امر ازدواج به او کمک کنم، زیرا در شهر خودشان دختر مناسبی برای ازدواج با او پیدا نمی‌شد. در شهری که من شبانی می‌کردم دختران ایماندار خوبی بودند. پس از دعا و مشورت یک نفر را که مناسب به نظر می‌رسید به آن جوان پیشنهاد کردیم. او نیز ظاهراً آن دختر را پذیرفت و قرار شد به‌طور خصوصی ملاقاتی را برای شروع آشنائی آن دو ترتیب دهیم. روز بعد با این دختر در منزل خودمان ملاقات کردم تا درباره این پسر با او صحبت کنم. در ابتدا در مورد آن پسر قدری اطلاعات به دختر دادم و به ایشان پیشنهاد کردم که درباره این موضوع فکر و دعا کند. ضمناً او را تشویق کردم تا یک‌بار با این پسر جوان در منزل ما ملاقات حضوری داشته باشد. این دختر آنقدر ناراحت شد، و به اصطلاح به او برخورد که وسط صحبت من ایستاد و با گریه گفت: «من هیچوقت فکر نمی‌کردم چنین شخصی را به من معرفی کنید! حتی فکر این موضوع حالم را بد می‌کند!» من از ایشان معذرت خواستم که سبب ناراحتی‌اش شدم و گفتم: «خواهر عزیز، ما قصد نداریم شما را به دفتر ثبت ازدواج ببریم و او را به شما تحمیل کنیم. این فقط یک دیدار معمولی برای آشنائی است.» و در حالی که در را باز کرد تا از خانه بیرون برود از او سئوالی پرسیدم: «آیا صحیح است که درباره کسی که ایداً از او شناختی ندارید اینگونه قضاوت کنید؟ آیا بهتر نبود او را می‌شناختید و بعداً تصمیم می‌گرفتید؟» ایشان سکوت کرد، و با ناراحتی از منزل ما بیرون رفت. سؤال من او را به فکر برده بود و سبب آزارش شده بود. چند ساعت بعد خواهری که برای آن دختر نقش مشاور داشت پیش من آمد و گفت: «او از برخورد عجولانه‌ای که با این موضوع داشته بسیار ناراحت و خجالت‌زده است، و حاضر است برای آشنائی این پسر را ببیند.» آن دو پس از چند بار ملاقات و گفتگو به شدت عاشق یکدیگر شدند و در کلیسا به لیلی و مجنون معروف گشتند. پس از ازدواجشان هر بار که برای ملاقات به شهر مقیم آنها سفر می‌کردم این خواهر از من برای معرفی این جوان تشکر می‌کرد و می‌گفت: «شوهرم گنج بزرگی است که خدا به من هدیه کرده است و من در کنار او خود را سعادت‌مند می‌بینم.» و با شرمندگی می‌گفت: «در ابتدا چشمانم بسته بود و از او خوشم نمی‌آمد! اما با شناخت بیشتر او متوجه شدم که خداوند چه نعمتی به من عطا کرده است.» بنابراین، نباید

از گرفتن مشورت درباره ازدواج نگران و مضطرب باشید زیرا قرار نیست چیزی به شما تحمیل شود. حتی اگر ابتدا به موضوع علاقمند نیستید مدتی مشورت را ادامه بدهید زیرا ممکن است تغییری در فکر و احساس شما به وجود آید.

۵- عدم صداقت و روراستی. برخی نزد مشاور موضوع را صادقانه مطرح نمی‌کنند. موضوع را می‌پیچانند، تفسیرهای ساختگی ذهن خود را مطرح می‌کنند، جایی که به نفع آنهاست موضوع را بزرگتر از آنچه که هست نشان می‌دهند، برای اینکه جرم خود را کاهش بدهند دیگران را محکوم می‌نمایند، و در قضاوت‌های خود انصاف را رعایت نمی‌کنند. این‌گونه افراد همه ابعاد موضوع را با مشاور در میان نمی‌گذارند. اگر می‌خواهید مشورت صحیح بگیرید باید با مشاور صادق باشید و حقایق را همان‌گونه که هست با او در میان بگذارید. مانند فرزندان نور صادقانه رفتار کنید تا خدایی که نور است و هیچ ظلمتی در او نیست شما را برکت دهد و طریقه‌های خود را بر شما آشکار سازد. در صورت لزوم طبق کلام خدا «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است.» (یعقوب ۵:۱۶)

ضمناً پس از بیان حقیقت برای درک و پذیرش پیام و اراده خدا نیز صادق باشید. خود را در حد وسط قرار دهید، نه آنطرف که میل به انجام آن دارید و نه آنطرف که مایل به انجام آن نیستید. مقصود اینست که خود را کاملاً باز و آزاد از هر نوع وابستگی قرار دهید. پولس رسول این نوع وقف و تسلیم برای درک اراده خدا را به گذراندن قربانی بر مذبح تشبیه می‌کند: «از شما استدعا می‌کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدّس و پسندیده خدا، به او تقدیم کنید» (رومیان ۱۲:۱). وقتی حیوانی را برای قربانی کردن می‌آوردند آن را کاملاً به خدا تقدیم می‌کردند، یعنی کاملاً به خدا می‌سپردند. آن قربانی دیگر به شخص قربانی‌کننده تعلق نداشت بلکه متعلق به خدا بود. خدا می‌توانست در مورد آن هر عملی که صلاح می‌دید انجام دهد. بهترین نمونه، انجام اراده خدای پدر توسط خداوند عیسیای مسیح است. او فرمود: «زیرا در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام خواست فرستنده خود را خواهانم. زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا خواست فرستنده خویش را به انجام رسانم» (یوحنا ۵:۲۹ و ۶:۳۸). خداوند با فداکاری و از خود خودگذشتی برای نوشیدن پیاله تلخ فرمود «نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود. زیرا مسیح در پی خوشنودی خود نبود.» (لوقا ۲۲:۴۲ رومیان ۱۵:۳)

وقتی چنین صادقانه و با خلوص عمل کنیم خدا اراده‌اش را بر ما مکشوف خواهد

نمود. خدا به قلب ما نگاه می‌کند. نیت‌ها و انگیزه‌های خوب ما در نظر خدا از دعاها و اعمال خوب ما با ارزش‌تر است. به عبارت دیگر خدا ابتدا نمی‌پرسد: «چه دعایی کردی؟ چه مقدار دعا کردی؟ چه کارهایی انجام دادی؟ چه قدر خدمت کردی؟» بلکه سؤال اصلی خدا این است: «با چه نیتی دعا کردی؟ انگیزه تو از این خدمات چه بوده است؟» در مشورت نیز همین سؤال مهم مطرح است «چرا می‌خواهی مشورت کنی؟ هدف و نیت تو از گرفتن مشورت چیست؟ آیا واقعاً و قلباً می‌خواهی آنچه را که صحیح و درست است بدانی؟» «اگر کسی به راستی بخواهد اراده او را به عمل آورد در خواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می‌گویم» (یوحنا ۷:۱۷). حال می‌بینید که چقدر مهم است که ما به راستی و با خلوص نیت در پی انجام اراده خدا باشیم؟ در مورد اجابت دعاها ما نیز بر این موضوع به‌عنوان یک شرط مهم تأکید شده است: «اما به دست نمی‌آورد از آن‌رو که درخواست نمی‌کنید. آنگاه نیز که درخواست می‌کنید نمی‌یابید زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید.» (یعقوب ۲:۴ و ۳)

نمونه دیگری که برای دریافت هدایت الهی نیت و انگیزه ناپاک داشت بلعام، از جادوگران عهدعتیق، بود. او در زمره کسانی است که می‌دانند خدا از آنها چه می‌خواهد ولی باز درخواست می‌کنند که اراده خود را بر آنها مکشوف سازد. فرستادگان پادشاه موآب از بلعام خواستند که همراه آنها برود و قوم اسرائیل را لعنت کند. خدا به بلعام فرمود: «با ایشان مرو» (اعداد ۲۲:۱۲). دستور خدا روشن و قاطع بود. ولی وقتی فرستادگان پادشاه برگشتند تا اصرار کنند و پول بیشتری به او بدهند بلعام گرفتار طمع شد و به آنها جواب داد: «امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت» (اعداد ۲۲:۱۹). بلعام می‌خواست به‌خاطر دست یافتن به پول بیشتر خدا را وادار سازد تا نقشه‌های او را تأیید کند. وقتی خدا دید که بلعام قلباً میل به اطاعت ندارد بار دوم در پاسخ به او گفت: «همراه ایشان برو اما کلامی را که من به تو می‌گویم به همان عمل نما» (اعداد ۲۲:۲۰). بلعام در طول سفر که در بابهای ۲۲-۲۴ کتاب اعداد آمده است، بسیار کوشید تا بر خلاف میل خدا، برای به چنگ آوردن پول قوم بنی‌اسرائیل را لعنت کند ولی خدا به طرق مختلف مانع شد و نبوتی را که برکت واقعی برای قوم اسرائیل بود نصیبشان ساخت. بلعام چون از این طریق به هدف خود نرسید طریق اشاعه فساد در بین قوم بنی‌اسرائیل را به بالاق پادشاه موآب آموخت و به قداست قوم خدا ضربه بزرگی وارد ساخت (نگاه کنید به اعداد باب ۲۵ و مکاشفه ۴:۱۴). بلعام مردی مقبول خدا نبود چون به اجبار و به‌خاطر ترس از تنبیه بر خلاف میل قلبی خود از خدا اطاعت کرد. ضمناً خدا به‌ندرت کسی را مانند بلعام به اطاعت از خود وادار می‌سازد.

خدا ما را آزاد آفریده، و طریق خود را پیش پای ما قرار داده است. خدا نتایج پیروی یا عدم پیروی از اراده‌اش را به ما اعلام می‌کند و سپس ما را دعوت به تصمیم‌گیری می‌نماید، و این کاریست که مشاورین نیز انجام می‌دهند. بسیاری از مردم اراده خدا را در زندگیشان نمی‌دانند زیرا می‌خواهند اراده خود را به انجام رسانند. تا وقتی که به راه خود می‌رویم نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم خدا راه خود را به ما نشان دهد ولی اگر با خلوص و راستی بخواهیم اراده خدا را انجام دهیم او اراده‌اش را بر ما آشکار می‌سازد.

خصوصیات مشاور خوب ازدواج چیست؟

برخی از افرادی که خود را مشاور ازدواج و خانواده می‌دانند عملاً با دادن مشورت‌های ناصحیح صدمات بسیاری به زوجها و خانواده‌ها وارد می‌سازند. حال باید دید که چگونه می‌توان در امور مربوط به ازدواج و خانواده مشاور خوب و بد را از هم تشخیص داد. آیا شرایط و اصول خاصی برای دادن مشورت صحیح، و شناخت مشاور خوب وجود دارد؟ در پاسخ به این سؤال به چند مورد اشاره می‌کنیم.

۱- مشاور مسیحی باید با کلام خدا و تعالیم آن خوب آشنا باشد. (مشاورین غیرمسیحی از این نکته مستثنی هستند و به همین جهت راهکارهایی که ارائه می‌کنند باید از فیلتر کلام خدا عبور داده شود) حتی اگر کتاب مقدس در مواردی سکوت کرده باشد مشورت مشاور نباید با روح کلام خدا و معیارهای ایمان مسیحی ضدیت داشته باشد. مشاور در مواردی که موضوعات مورد مشورت، مشکوک و پیچیده و مبهم می‌باشند، نباید عجولانه اظهارنظر کند بلکه باید با دیگر مشاورین حکیم و باتجربه (بدون ذکر نام مشورت‌خواه) مشورت نماید تا مشورتی پخته و سنجیده و موافق کلام خدا ارائه دهد: «به شریعت و شهادت توجه نمائید. اگر موافق این کلام سخن نگویند پس برای ایشان روشنائی نخواهد بود. کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است.» (اشعیا ۸:۲۰ و مزمور ۱۱۹:۱۰۵)

۲- مشاور باید در رابطه با امور زناشویی و خانواده آگاه و صاحب‌نظر باشد. هم‌اینطور لازم است که از فنون و روشهای مشاوره مسیحی آگاهی کافی داشته باشد. بسیار ضروری است که مشاور دوره‌های آموزشی را گذرانده باشد. مشاور باید در این زمینه مرتب کتابهای مفید مطالعه کند و دانش و تجربه خود را وسعت بخشد.

بنده شخصاً از دوران نوجوانی به موضوع ازدواج و خانواده علاقمند بوده‌ام. وقتی به کتابفروشی وارد می‌شدم اولین جایی که نظرم را به خود جلب می‌کرد غرفه کتابهای مربوط به ازدواج و خانواده بود. دوست دارم سمینارهای خانواده را که توسط

سخنرانان برجسته ارائه شده، بینم و بشنوم. کتابهای جدیدی را که در این رابطه به بازار می‌آید تهیه و مطالعه می‌کنم. من معتقدم که اگر در زمینه مسائل خانواده و روابط زناشویی خوراک فکری مفید و جدید بیابیم، شعله رابطه را در ذهن خود روشن و گرم نگه خواهیم داشت. به همین دلیل پیشنهاد من به مشاورین آن است که مرتب در این مورد مطالعه کنند و در یافتن پاسخ برای سئوالات پیچیده و دشوار مردم بکوشند تا بتوانند جوابهای قانع‌کننده و منطقی به آنها ارائه دهند. اگر مراجع پس از یکی دوبار متوجه شود که مشاور معلومات و تجربه چندانى ندارد دیگر سراغ او نخواهد رفت.

روزی پدر و پسری در جاده‌ای در حال قدم زدن بودند. پسر از پدر پرسید: «بابا، پرنده‌ها چطور می‌تونن پرواز کنن؟» پدر جواب داد: «سؤال خوبی کردی اما چون جوابش مفصله اجاره بده بعداً برات توضیح بدهم.» پسر پرسید: «بابا، چطوری رعد و برق می‌شه؟» پدر پاسخ داد: «پسر جان تو الان بچه‌ای و توضیحات من بی‌فایده است. بذار کمی که بزرگتر شدی بهت می‌گم.» پسر مجدداً پرسید: «بابا، ابرها چطوری تو آسمون درست می‌شن؟» پدر جواب داد: «راستش، جوابش نوک زبونم بود ولی الان یادم نمیداد!»

پس از رسیدن به مقصد، پسر به پدر گفت: «بابا جون ببخشید که با سئوالاتم وقت شما رو گرفتم.» پدر گفت: «نه پسرم اصلاً اینطور نیست، اگر نپرسی چطوری می‌تونى یاد بگیری؟»

۳- مشاور باید شخصی باتجربه و کاردان و اهل امداد باشد. تجربه در کنار دانش بسیار مفید و مؤثر است. مشاورین باتجربه فقط دانش و معلومات خود را به مراجعین منتقل نمی‌کنند بلکه راهکارهای عملی نیز به آنها ارائه می‌دهند تا آنها بدانند چه باید بکنند، و بتوانند از میان راههای مختلف بهترین راه‌حل ممکن را برگزینند. در مورد ضرورت علم و تجربه داستان معروفی وجود دارد که آموزنده است.

دانشمندی برای تفریح سوار قایق شد و از قایقران خواست تا او را روی دریا بگرداند. سپس از قایقران که شخصی ساده و کم‌سواد بود پرسید: «تو می‌دانی در اعماق اقیانوس چه اسراری نهفته است؟» قایقران پاسخ داد: «نه.» دانشمند با لحنی تمسخرآمیز پرسید: «آیا درباره ستاره‌ها چیزی می‌دانی؟» قایقران با شرمندگی گفت: «نه.» دانشمند با حالتی حاکی از غرور گفت: «نصف عمرت را باخته‌ای!» قایقران در مقابل دانش آن مرد خود را بسیار ناچیز دید و سکوت اختیار کرد. پس از چند دقیقه امواج سنگین بر قایق هجوم آورد و قایق در حال غرق شدن بود. این بار قایقران که مرد دریا و شناگر خوبی بود از دانشمند پرسید: «آیا شنا کردن می‌دانی؟» دانشمند با



ترس و لرز پاسخ داد: «نه!» قایقران گفت: «شما تمام عمر خود را باخته‌ای!»

بنابراین، علم و دانش مشاور به تنهایی کافی و پاسخ‌گو نیست، بلکه او باید فردی بالغ و روحانی باشد، و در رفع مشکلات خانواده و مسائل زناشویی تجربه اندوخته باشد. ضمناً به‌طور خاص برای مشاورین مسیحی اهمیت دارد که با روح‌القدس رابطه نزدیک داشته باشند. در کنار اصول و فنون علم مشاوره باید مسح روح‌القدس را که «روح مشورت و معرفت و حکمت و کشف» (اشعیا ۲:۱۱ و افسسیان ۱:۱۷) است، بسیار حائز اهمیت بدانیم. مشاور همیشه باید گوش به زنگ باشد تا مسیر مشورت را تحت هدایت و کنترل روح‌القدس پیش ببرد.

۴- مشاور باید شرایط زوجها را خوب درک کند و بر اساس واقعیتها و شرایط موجود به آنها مشورت بدهد. برخی مشاورین قدیمی خود را با شرایط روز تطبیق نمی‌دهند و فقط وقایع گذشته را در نظر می‌گیرند و واقعیتهای کنونی را نمی‌بینند. آیا می‌توان شرایط زندگی در سی سال پیش را با شرایط زندگی امروز یکی دانست؟ حتی شرایط زندگی در ده سال پیش با شرایط زمان حال متفاوت است. پس مشاورین باید مراقب باشند که ضمن استفاده از دانش و تجربیات خود شرایط شغلی، مالی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی زوجها را در زمان حال در نظر بگیرند. ممکن است آنقدر افکار کهنه فکر مشاور را پر کرده باشد که او نتواند واقعیتهای جهان فعلی را ببیند و در نتیجه از شرایط و مشکلات و نیازهای زوجها نیز با خبر نباشد. پس می‌بینیم که درک و حکمت مشاور بسیار مهم است. او باید فکر و بینش باز داشته باشد. فکر بسته نمی‌تواند مشورت خوب و سازنده بدهد. فکر بسته در چارچوب و قالبهای سنتی و فرهنگی و قومی اسیر و محدود است. ولی در فکر باز منطق و آگاهی وجود دارد و به همین دلیل طرز فکر مراجع، احساسات، معیارها و کشمکش‌های درونی او را خوب درک می‌کند. مراجع اگر از همان آغاز بفهمد که مشاور او را خوب درک می‌کند رابطه خوبی بینشان برقرار می‌شود، و راه برای رسیدن به مقصد باز می‌گردد. پولس به کلیسای قرنتس می‌گوید «ما بی‌پرده با شما سخن گفتیم و دل خود را بر شما گشودیم.» (دوم‌قرنتیان ۱۱:۶)

روزی مردی در جاده مشغول تعمیر اتومبیل خود بود که ناگهان ماهیگیری توجه او را به خود جلب کرد. سپس متوجه شد که او ماهیهای کوچک را نگه می‌دارد و ماهیهای بزرگ را در آب می‌اندازد. بالاخره کنجکاوی بر او غالب شد و از ماهیگیری پرسید: «چرا ماهیهای کوچک را نگه می‌داری و ماهیهای بزرگ را در آب می‌اندازی؟» ماهیگیر پاسخ داد: «واقعاً دلم نمی‌خواهد چنین کاری بکنم ولی چاره‌ای ندارم زیرا

ماهی تابه من کوچک است!»

آقای جان راجر می‌گوید: «اگر فنجانی کوچک زیر باران نگه دارید به اندازه همان فنجان به شما آب می‌رسد. اگر کاسه بزرگی نگه دارید به اندازه همان کاسه در آن آب جمع می‌شود.» حال شما چه ظرفی زیر باران رحمت الهی قرار داده‌اید؟ دید و ذهن باز و قلب وسیع از صفات مهم مشاور موفق است. چنین مشاور جنبه‌های مختلف موضوع را از دیدگاه صحیح می‌نگرد.

۵- مشاور از دواج باید بتواند مسائل را خوب تجزیه و تحلیل کند. مقصود از تجزیه و تحلیل چیست؟ یعنی اینکه او به همه جوانب موضوع بپردازد، و در نکات مثبت و منفی آن عمیقاً تأمل کند. تحت تأثیر حرفهای یک‌طرفه افراد قرار نگیرد. فقط به مسائل ظاهری توجه نکند بلکه در موضوع به‌طرزی عمیق و ریشه‌دار تعمق کند. باید به زمینه‌های قبلی زندگی زوج و وقایعی که در آن رخ داده توجه نماید. البته می‌پذیریم که دستیابی به ریشه مشکلات ساده نیست و گاهی برای رسیدن به نتیجه به زمان طولانی نیاز می‌باشد. ضمناً مشاور در برداشتهای خود باید بسیار منصف و عادل باشد. طرفداری و تبعیض یا غرض‌ورزی شخصی که از عوامل مخرب است نباید به مشاوره راه یابد.

برای درک بهتر موضوع تجزیه و تحلیل خوب می‌توان از بیمارستان مثال آورد. اگر پزشکان نتوانند بر بالین فرد مریض تشخیص دهند که عامل بیماری او چیست، برای ریشه‌یابی نوع بیماری انواع آزمایشات مختلف را از او به عمل می‌آورند، مانند: آزمایش خون و ادرار، آزمایش فشار و چربی خون، عکسبرداری، سونوگرافی، ام.آر.آی و غیره... و پس از ریشه‌یابی بیماری برای درمان آن شروع به اقدامات لازم می‌کنند. کار مشاور حکیم و حاذق نیز دقیقاً همین است. مشاور برای شناخت و درک عمیق مراجع باید وارد دنیای درونی او شود و سعی کند که خود را کاملاً در شرایط او قرار دهد، «همه‌کس را همه چیزگشتم (یعنی وارد دنیای حقیقی و درونی مردم شدم) تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم.» (اول‌قرن‌تین ۹:۲۲)

فرض کنید برای ضعف بینایی به چشم‌پزشک مراجعه کرده‌اید و او پس از شنیدن صحبت شما عینکی به شما می‌دهد و می‌گوید: «این عینک را امتحان کنید. سال‌ها از آن استفاده کرده‌ام و خیلی به من کمک کرده است. من عینک دیگری در خانه دارم و شما می‌توانید از این عینک استفاده کنید.» اما شما همین‌که عینک را به چشم می‌زنید همه چیز را تیره و تار می‌بینید، و می‌گویید: «همه چیز را تار می‌بینم!» دکتر می‌گوید: «نمی‌فهمم، مشکل چیست، این عینک برای من خیلی خوب بوده است.

بار دیگر آن را به چشم بزیند و بیشتر سعی کنید.» شما بار دیگر عینک را به چشم می‌زنید و می‌گوئید: «همه چیز تیره و تار است!» دکتر می‌گوید: «نمی‌دانم مشکل شما چیست! لطفاً کمی مثبت بیندیشید.» شما می‌گویید: «آقای دکتر با این که مثبت می‌اندیشم ولی چیزی نمی‌بینم!» ولی پزشک با ناراحتی می‌گوید: «شما قدرناشناسید! ارزش این همه کار و زحمت را نمی‌دانید!» بنابراین، اگر می‌خواهید مشاور خوبی باشید نه با عینک خودتان بلکه باید با عینک مراجع وارد دنیای او شوید و او را آنگونه که هست ببینید.

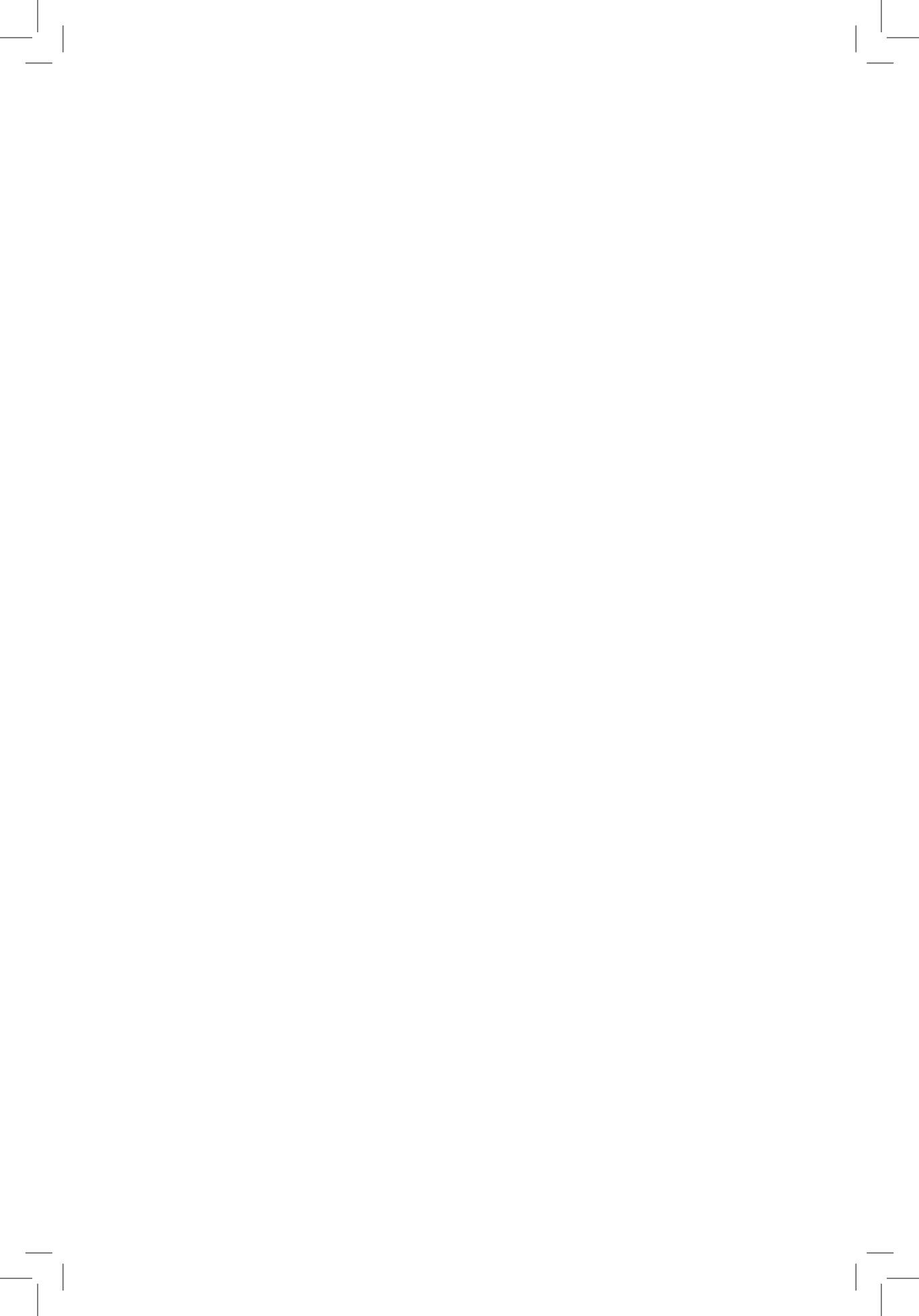
۶- مشاور راهنمایی است که مراجع را به سمت تصمیم‌گیری صحیح هدایت می‌کند. در حقیقت کار مشاور اینست که ذهن مشورت‌گیرنده را باز و روشن کند تا او بتواند برای انتخاب همسر یا تجدید رابطه، صحیح تصمیم‌گیری کند. مشاور نباید نقش حاکم و تصمیم‌گیرنده یا هدایت‌شونده برای مراجع داشته باشد. بسیاری می‌خواهند تصمیمی را که خودشان می‌گیرند برعهده مشاور قرار دهند تا اگر در آینده با مشکلی روبرو شدند بگویند که فلان مشاور برای آنها هدایت گرفته و یا آنها را بهم پیوند داده است، و تمام تقصیر را به گردن او بیاندازند. یکنفر از من پرسید: «آیا شما حاضرید ضمانت بدهید که دخترم از ازدواج با این مرد سعادت‌مند خواهد شد؟» پاسخ دادم: «من برای دختر شما و آن مرد آرزوی خوشبختی دارم و در این راستا آنها را کمک نیز کرده‌ام ولی بجای دختر و داماد شما نمی‌توانم تصمیم بگیرم.» اگر کسی به این حد از بلوغ نرسیده است که بتواند همسر خود را انتخاب کند و برای ازدواج با او تصمیم بگیرد هنوز برای ازدواج کردن آماده نیست.

در این مورد می‌خواهم به والدین نیز که می‌توانند مشاوران خوبی برای ازدواج فرزندان‌شان باشند نصیحتی بکنم. پندها و نصایح خود را از فرزندان‌تان دریغ نکنید. تجربیات و دانش خود را به آنها منتقل سازید. حقایق را با محبت اعلام کنید ولی مراقب باشید که مسئولیت انتخاب و تصمیم‌گیری را به‌عهده خود آنها بگذارید. گاهی والدین و اطرافیان با بیان مطالب نادرست با ازدواج فرزندان‌شان مخالفت می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «من از قیافه فلانی خوشم نمی‌آید. این ازدواج مثل استخوانی تیز به گلویم رفته! نمی‌توانم هضمش کنم. استخاره کردم خوب درنیامد. خانواده او به خانواده ما نمی‌خورد. من موافق نیستم دخترم یا پسرم با شخصی مسیحی و ایماندار ازدواج کند.» من خود به جلب رضایت والدین و گرفتن تأیید و برکت آنها معتقد هستم و همه کسانی را که قصد ازدواج دارند یا ازدواج کرده‌اند تشویق می‌کنم نهایت کوشش خود را برای جلب رضایت والدین‌شان بنمایند و سعی کنند با آنها به توافق برسند. ولی اگر والدین به‌خاطر احساسات و یا عقاید شخصی و تعصبات بی‌مورد دخالت می‌کنند

و دلایل اساسی برای جلوگیری از ازدواج ارائه نمی‌دهند و به اندازه کافی به آنها فرصت داده شده است، تا رضایت آنها جلب شود ولی دلایل اساسی برای جلوگیری از ازدواج ارائه نمی‌دهند! پس از تأیید کلیسا مانعی برای ازدواج وجود ندارد. متأسفانه ما مواردی داشته‌ایم که در آن به‌رغم تلاش کلیسا برای جلب رضایت والدین و خویشان عروس و داماد و عدم موفقیت در جلب رضایتشان به ناچار مراسم ازدواج را برگزار نموده‌ایم.

مشاوران و والدین پس از دادن راهنمایی‌های لازم باید تصمیم‌گیری در مورد ازدواج را به عهده زوج بگذارند زیرا وقتی زوج در آینده با مشکلات و اختلافات روبه‌رو می‌شوند در مرحله اول خودشان هستند که باید مشکلاتشان را با هم حل کنند. هیچکس به اندازه خود اشخاص نمی‌تواند در رفع اختلافات مؤثر واقع شود. ما وکیل مدافع حقوق زوجها نیستیم که همیشه و در همه قسمت‌ها آنها را کمک کنیم. البته اگر زوجی علی‌رغم مشورت مشاور یا والدین ازدواج کردند نباید با آنها دشمنی کرد و آنها را به هنگام نیاز در مشکلاتشان تنها گذاشت و یا از آنها انتقام گرفت. اگر به کمک شما احتیاج دارند نهایت کوشش خود را بکنید تا این خانواده از صدمات احتمالی محفوظ بماند.

۷- موفقیت خود مشاور در مسائل خانوادگی در امر مشورت دادن به دیگران بسیار مؤثر خواهد بود. گرچه افراد شکست‌خورده در ازدواج نیز می‌توانند با درس گرفتن از تجربیات تلخشان نکات آموزنده‌ای به دیگران تعلیم دهند ولی از آنجا که مشاوره خانواده تعلیمی عملی و تجربی است لازمست که مشاور در تشکیل خانواده و روابط زناشویی شخص موفق باشد. زیرا در غیر این صورت مشورت‌های چندین کارساز و مؤثر واقع نخواهد شد. اغلب مردم اگر به زبان نیز نیاورند اما پیش خود خواهند گفت: «اگر او راست می‌گوید چرا زندگی خودش خوب از آب درنیامد؟» مشاور خوب در ضمن مشورت باید از تجربیات خانوادگی نیز به افراد تعلیم عملی بدهد تا آنها بتوانند از روابط او الگو بگیرند. کلام خدا ابتدا به خادمین و معلمین کلیسا می‌گوید: «خود در همه چیز سرمشق اعمال نیکو باش.» سپس یادآوری می‌کند که «در تعلیم خود صداقت و جدیت به خرج ده.» (تیتس ۲:۷)



کسب آرامش و اطمینان قلبی

آرامش الهی که ثمره زندگی در حضور خدا است، یک اصل مهم روحانی در تأیید هدایت شدن در ازدواج است. اگر کسی در خصوص این نشانه دانش و تجربه کافی نداشته باشد همین علامت برای او فریبنده خواهد شد. گاهی می‌بینیم که فردی ایماندار در مورد تصمیم‌گیری برای ازدواج آرامش دارد و گاهی نیز آرامش او برهم می‌خورد و نمی‌داند چه باید بکند. برای روشن شدن این موضوع می‌خواهم ابتدا دو علامت از خصوصیت مهم آرامش الهی معرفی کنم تا آرامش خود را با آنها بسنجید.

۱- آرامش و اطمینان قلبی پایدار.

در آیاتی که از امثال و اشعیا نقل می‌کنیم، چهار بار به استواری و پایداری فکر و قلب اشاره می‌شود که آن را از خدا دریافت می‌داریم. برای تاکید بر این کلمات زیر آنها خط می‌کشیم:

«تدبیرهای دل از آن انسان است، اما پاسخ زبان از جانب خداوند می‌آید. همه راههای انسان در نظر وی پاک می‌نماید، اما خداوند است که انگیزه‌ها را می‌آزماید. کارهای خویش را به خداوند بسپار که تدبیرهای استوار خواهد شد. دل آدمی به راههایش می‌اندیشد، اما خداوند است که قدمهایش را استوار می‌سازد. فکرهای بسیار در دل انسان است اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است. دل ثابت را در سلامتی کامل (آرامش کامل) نگاه خواهی داشت زیرا که بر تو توکل دارد.» (امثال ۱۶: ۱-۳ و ۹ و ۱۹: ۲۱ و اشعیا ۲۶: ۳)

مطابق این آیات زمانی می‌توانیم دارای تفکر استوار و آرامش پایدار باشیم که برنامه‌ها و نقشه‌های خود را عملاً به خداوند بسپاریم و به او توکل کنیم، و او در مسیر اراده خود به ما آرامش درونی و اطمینان خواهد بخشید. ویژگی آرامش، تأیید درونی است که از حضور خدا بدست می‌آید و با احساسات زودگذر متفاوت است. من مسیحیان بسیاری را دیده‌ام که دائم در حال کسب هدایتهای مختلف هستند. برخی می‌گویند امروز از جانب خدا هدایتی دریافت کرده‌ام و شب می‌خوابم و صبح بر خلاف هدایت قبلی هدایت جدیدی می‌گیرند. مجدداً چند روز دیگر وقتی شرایط زندگیشان با هدایتهای آنها جور در نمی‌آید هدایت جدید دیگری بر خلاف هدایتهای قبلی دریافت

می‌کنند. در مورد این افراد چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان به آنچه که آنها هدایت و پیغام خدا می‌گویند اعتماد کرد؟ طبیعی است که نمی‌توان به هدایت‌هایی که متغیر، متضاد و مخالف یکدیگر هستند اطمینان کرد و آنها را از خدا دانست. ریشه این نوع هدایت‌ها گاهی احساسات انسانی است، و گاهی نیز از دیگران و یا حتی از شیطان نشأت می‌گیرد.

هدایتی که از طرف خدا باشد دارای ثبات و پایداری است. در مورد دانیال می‌خوانیم که وقتی متوجه شد که نباید خود را با طعام پادشاه و شرابی که او می‌نوشد نجس سازد «در دل خود قصد نمود (مصمم شد) که موافق اراده خدا عمل نماید» (دانیال ۱: ۸). خداوند ما عیسای مسیح نیز برای هدفی که به این جهان آمده بود (مصلوب شدن) «روی خود را به عزم ثابت (تصمیم راسخ) بسوی اورشلیم نهاد» (لوقا ۹: ۵۱)؛ بعبارتی عزم او جزم بود.

در یک کنفرانس جوانان دختر زیبایی شرکت داشت که نظر افراد مختلف را به سمت خود جلب کرده بود. در طی هفته کنفرانس چهار نفر جداگانه پیش مدیر کنفرانس و رهبر گروه جوانان رفتند و اعلام کردند که ما برای ازدواج با این دختر از طرف خدا هدایت شده‌ایم. هر کدام از این چهار نفر از هدایت اشخاص دیگر باخبر نبودند. مدیر جوانان پیش من آمد و گفت: «من از این هدایت‌های احساسی جوانان تعجب می‌کنم، و به فرد فرد آنها بدون اینکه اسامی هدایت‌شدگان دیگر را بیاورم گفتم: یا هر چهار نفر شما اشتباه می‌کنید و یا لااقل یکی از شما راست می‌گوید. خدا که چهار نفر را برای ازدواج یک دختر هدایت نمی‌کند.» جالب این بود که خود دختر بعداً با هیچ‌یک از آن چهار نفر ازدواج نکرد بلکه با کسی که مسیحی نبود و در کنفرانس نیز حضور نداشت ازدواج نمود.

باید مراقب احساسات متغیر و زودگذر باشیم که برای بسیاری از افراد مشکلاتی ایجاد کرده است. در نظر داشته باشید که آرامش همراه با اطمینان در قلب دو نفری که می‌خواهند ازدواج کنند، تنها مبنای تشخیص صحیح برای ازدواج نیست. بلکه یکی از معیارهای ده‌گانه است. بنابراین همه ابعاد را باید بسنجید و کنار هم بگذارید تا بتوانید تصمیم درستی بگیرید.

۲- آرامش و اطمینان تعیین‌کننده است.

«صلح (آرامش) مسیح بر دل‌هایتان حکمفرما باشد» (کولسیان ۳: ۱۵). در زبان یونانی کلمه "حکمفرما" که در ترجمه قدیمی "مسلط" نوشته شده به معنای داور بازی‌های

ورزشی است. در مسابقات ورزشی تصمیم نهائی به‌عهدهٔ داور است. وقتی داور در مسابقه سوت می‌زند بازی باید متوقف شود، چون خطائی صورت گرفته، و اگر سوت نزنند بازی باید ادامه پیدا کند چون از دید او خطائی صورت نگرفته است. روح‌القدس در درون ما داوری است که سوت به‌دست دارد و در قلب ما با آرامش الهی گواهی می‌کند که آیا باید کاری را انجام دهیم یا از انجام آن صرف‌نظر کنیم. در نتیجه، تصمیم‌گیریهایی ما تحت کنترل و هدایت روح خدا قرار می‌گیرد. از آنجا که موضوع آرامش به عواطف و احساسات ما نیز ارتباط دارد می‌خواهم به سئوالات ظریفی پاسخ بدهم که اغلب مردم می‌پرسند. به این امید که هم از جنبه مثبت موضوع بهره ببرید و هم از جنبه منفی و فریبنده آن محفوظ بمانید.

سؤال اول: آیا شخص مسیحی همیشه در مواردی که مطابق اراده خدا برای ازدواج خود تصمیم می‌گیرد از آرامش استوار الهی برخوردار خواهد بود؟ آیا ممکن است گاهی در تصمیم صحیح نیز ناآرامی و اضطراب بوجود آید و آرامش شخص ایماندار را برهم بزند؟

پاسخ: من قبول دارم که تصمیم‌گیری و قدم برداشتن برای ازدواج مطابق ارادهٔ خدا آسان نیست. ازدواج ریسک بزرگی است و گاهی ممکن است بی‌دلیل و یا به‌خاطر مسائل نه چندان مهم، آرامش شخص ایماندار برهم بخورد. ممکن است مواردی پیش آید که شخص با تمایل جدی و آرامش جذب نامزد یا همسر آینده‌اش بشود و گاهی نیز از دست او عصبانی شود یا از دیدنش مضطرب و ناآرام گردد. گاهی برای ازدواج با او محکم و پابرجا بایستد و گاهی نیز جرأت و اعتمادش برای این تصمیم مهم تضعیف شود و در ناآرامی و تلاطمات قرار گیرد. می‌خواهم این نکته را تاکید کنم: **ناآرامی همیشه دلیلی برای انجام ندادن تصمیمی صحیح از جانب خدا نیست.** گاهی برای انجام اراده خدا تلاطم و طوفان و جنگ وجود دارد. در زندگی کسی که می‌خواهد تصمیم درستی برای ازدواج بگیرد جنگ جدی وجود دارد. بین اراده خدا و اراده انسان، بین تمایلات روحانی و تمایلات دنیوی، و بین نقشه الهی و نقشه شیطان مبارزه و جنگی جدی در جریان است.

شخصی مسیحی در رویا دیده بود که شیطان افسار بزرگی در دست گرفته و میلیونها نفر در پی او می‌دوند. کسی که کنار شیطان می‌دوید از او پرسید: «چرا افسارت را دور گردن آنها که پشت سرت می‌دوند نمی‌بندی؟» شیطان در پاسخ گفت: «این عده خودشان تصمیم گرفتند دنبال من بیایند. این افسار برای انداختن به دور گردن کسانی است که نمی‌خواهند تسلیم و مطیع من باشند.»



شیطان از ازدواج موفق و عشق پایداری که می‌تواند به ضرر حکومت او و به نفع پادشاهی خدا باشد خوشحال نمی‌شود و با آن می‌جنگد. تصور نکنید که اگر امری مطابق اراده خدا باشد همه چیز در راه انجام آن راحت خواهد بود، و با هیچ مانع و مشکل درونی و بیرونی مواجه نخواهید شد. روشن است که دشمن روح و جان و جسم ما از پیوند دو تن که می‌خواهند مطابق اراده خدا و برای جلال نام او پیمان زناشوئی ببندند به شدت عصبانی و ناراحت است. بنابراین «دزدی که کارش دزدیدن و هلاک کردن است» (یوحنا ۱۰:۱۰) نهایت تلاش خود را خواهد کرد تا در راه ازدواج موفق تفرقه، جدائی، ناآرامی و اضطراب ایجاد کند.

نویسنده کتاب "درک نقشه الهی" کشیش ریچارد استراوس در رابطه با این موضوع مطالب مهمی را بیان می‌کند که بی‌مناسبت نمی‌دانم قسمتی از آن را نقل قول کنم: «آیا امکان دارد کسی یا چیزی غیر از خدا بتواند آرامش الهی ما را مختل سازد و از این طریق ما را از مسیر خدا منحرف کند؟ بلی امکان دارد. من حتی گاهی در مواردی که در مورد اراده خدا اطمینان داشتم احساس ناراحتی می‌کردم زیرا می‌ترسیدم کار را خراب کنم و نزد دیگران تحقیر شوم. غرورم باعث می‌شد که آرامشم از بین برود. برخی مواقع ممکن است علت ناراحتی ما این باشد که نمی‌خواهیم بیش از حد خرابکاری کنیم، و از کارهای مشکل می‌پرهیزیم و از خطرات جسمانی دوری می‌گزینیم. موضوع دیگری که غالباً آرامش ایماندارانی را که در جستجوی اراده الهی هستند بر هم می‌زند تأخیر در گرفتن جواب دعا است. هر یک از عوامل فوق می‌تواند باعث ناراحتی و اضطراب ما بشود و ما متوجه نباشیم که علت گم کردن آرامش مان چیست؟ در اینگونه موارد چگونه می‌توانیم به آرامش باطنی که از جانب خدا است، که همانا داور قابل اعتماد است، متکی باشیم؟ همانطور که قبلاً اشاره شد قدم زدن مطابق نقشه الهی همیشه آسان نیست و بر هم خوردن آرامش باطنی ممکن است یکی از مشکلات در این راه باشد. پس بهتر است در این مورد بررسی بیشتری انجام دهیم، یا عبارتی دیگر فقط با استناد به آرامش یا ناآرامی احساسی عمل نکنیم بلکه سایر علائم هدایت الهی را نیز در این رابطه در نظر بگیریم.»

سؤال دوم: آیا ممکن است ازدواجی مطابق اراده خدا نباشد ولی شخص مسیحی برای انجام تصمیمی که فکر می‌کند از جانب خداست آرامش و اطمینان داشته باشد؟

پاسخ: متأسفانه پاسخ من بلی است. گاهی ما مصریم تصمیمی را که گرفته‌ایم به عمل آوریم، یا فرد خاصی را که به او علاقمند شده‌ایم به هر قیمتی به دست آوریم،

و یا از هر طریقی که شده به کشوری که برای مهاجرت انتخاب کرده‌ایم برسیم و غیره. در چنین شرایطی ممکن است ظاهراً با خوش‌خیالی و رویاهایی که در افکار خود می‌پرورانیم آرامش کاذبی بیابیم که از جانب خدا نیست. در این‌گونه موارد با دلایلی ساخته و پرداخته ذهن‌مان به خودمان می‌قبولانیم که تصمیمی که گرفته‌ایم با اراده خدا تضادی ندارد، ولی در دراز مدت چوب سنگین زندگی خلاف اراده خدا را می‌خوریم. بنابراین، اگر احساس آرامش یگانه عامل هدایت ما باشد درک اراده خدا کاملاً شخصی و غیر قابل اعتماد خواهد شد.

سال‌ها پیش زوجی پیش من آمدند که وجودشان در ایران مفید و پر برکت بود و هیچ‌گونه مشکلی نداشتند که مانع زندگی آنها در ایران باشد. این زوج عزیز از من خواستند که برای مهاجرتشان به خارج دعا کنم تا خدا آنها و دو فرزند نوجوانشان را برکت بدهد و محافظت نماید. از آنها پرسیدم: «آیا می‌خواهید قبل از اینکه دنبال فروش خانه و وسائل و تهیه ویزا و بلیط هواپیما و غیره باشید دعا کنیم تا اراده خدا برای شما روشن شود؟» با کمال تعجب دیدم خندیدند و گفتند: «همه کارها انجام شده، ویزا و بلیط را هم تهیه کرده‌ایم. چمدانها را نیز بسته‌ایم و پس‌فردا پرواز داریم. فقط دعای برکت شما را می‌خواهیم.» دوباره سؤال کردم: «آیا شما مطمئن هستید که تصمیم شما مطابق اراده خدا است؟» پاسخ دادند: «ما آرامش خاصی داریم، می‌دانیم که خدا با ماست، همه جا ملک خدا است و او ما را ترک نمی‌کند.» اگرچه آنها به گفته خودشان آرامش داشتند ولی من برای آنها نگران بودم. متأسفانه سه سال پس از مهاجرتشان به اروپا خبر جدائی آن زوج را شنیدیم. پس از آن هر دو فرزندشان از خدا دور شدند و در گناه افتادند. آن مرد کارش را از دست داد و دچار ورشکستگی شد. مردی که همیشه لبخند بر لب داشت پر از غم و اندوه شده بود. وقتی او را پس از این وقایع تلخ ملاقات کردم با شکستگی اعتراف کرد که «ما هیچوقت برای مهاجرت به خارج دعا نکردیم چون می‌ترسیدیم که شاید تصمیم ما مطابق اراده خدا نباشد، و خود را با آرامشی کاذب فریب داده بودیم. به همین دلیل نیز برکت از زندگی من و خانواده‌ام بیرون رفته، و چوب پیروی از تصمیم نادرست خود را می‌خوریم.»

سؤال سوم: آیا می‌توانید نمونه‌هایی از شخصیت‌های کتاب مقدس را نام ببرید که برای انجام کاری که خلاف اراده خدا بوده است آرامش کاذب و غیرواقعی داشته‌اند؟

پاسخ: کتاب مقدس کتاب واقعیت‌هاست. خوشبختانه هم نمونه‌های مثبت از مردان و زنان ایمان در آن یافت می‌شود و هم نمونه‌های منفی. این کتاب با هیچکس حتی پیامبران خدا نیز تعارف ندارد. خدا به‌خاطر طرفداری و حفظ آبروی دوستدارانش

اشتباهات و خرابکاری‌های آنها را کتمان نکرده و نپوشانده است، و به اصطلاح گناهان آنها را ماست مالی نکرده است. کتاب مقدس حقیقت را در مورد زندگی هر کس چه تلخ و چه شیرین بی‌پرده بیان می‌کند تا ما از هر دو نمونه عبرت بگیریم. در مورد سؤال فوق نیز می‌خواهم مختصراً سه نمونه از زندگی کسانی را نام ببرم که خلاف اراده خدا عمل کردند ولی ظاهراً آرامش خاطر نیز داشته‌اند، به این امید که هشدار باشد برای ما.

نمونه اول: یونس نبی

خدا در خصوص مردم شهر نینوا به او مأموریتی داد ولی یونس از انجام آن خشنود نبود و از فرمان خدا ناطاعتی کرد. او با کشتی به سمت ترشیش یعنی درست نقطه مخالف مکانی که خدا به او گفته بود فرار کرد. کشتی به دام توفان افتاد و ملاحان هرچه کردند آرامش برقرار نشد. آنها نزد خدایان خود دعا کردند ولی نتیجه‌ای نبخشید. عجیب است که یونس با وجود تلاطم و تکانهای شدید کشتی چنان آرامشی داشت که در کف کشتی به خواب عمیقی فرو رفته بود. ملاحان او را از خواب شیرین بیدار کردند و گفتند: «چگونه می‌توانی در این توفان مرگ‌بار بخوابی؟ تو هم از خدایت بخواه که این توفان و تلاطم را آرام کند.» وقتی آنها از دعاها و تلاشهای خود نتیجه‌ای نگرفتند به این فکر افتادند که شاید کسی بین آنها مقصر و گناهکار باشد که خدا به خاطر او دیگران را نیز تنبیه کرده است. طبق رسم آن زمان باید برای پیدا کردن شخص گناهکار قرعه می‌انداختند. پس قرعه به نام یونس افتاد، و از او پرسیدند: «چه گناهی کرده‌ای که کشتی دچار تلاطم شده است؟» ناآرامی یونس از همان جا آغاز شد. یونس گناه خود را اعتراف کرد و از آنها خواست او را به دریا بیاندازند تا آرامش برقرار شود. سپس در بقیه داستان می‌بینیم که چگونه یونس در شکم ماهی و در فشار و ناآرامی و تنگنایی که بدان گرفتار شده بود توبه می‌کند و با خدا پیمان جدیدی برای اطاعت از او می‌بندد. سپس ماهی طبق فرمان خدا یونس را به سلامت بر خشکی قی می‌کند. خدا از سر لطف خود فرصتی مجدد به یونس می‌دهد تا بتواند گناه خود را جبران بکند.

(برای مطالعه داستان به کتاب یونس نبی از کتب عهدعتیق مراجعه کنید)

پس می‌بینید که آرامش انسانی موقت و زودگذر است و عاری از ثبات و پایداری است. علاج کار این نیست که خود را فریب دهیم و به اصطلاح الکی خوش باشیم یا داروی مسکن به خودمان تزریق کنیم. تا زمانی که ریشه مشکل، که همانا نافرمانی از اراده خداست کنده نشود، از آرامش پایدار الهی برخوردار نخواهیم شد: «اما شریران (نامطیعان) مثل دریای متلاطم‌اند که نمی‌تواند آرام گیرد آبهایش گل و لجن برمی‌اندازند. خدای من می‌گوید که شریران را سلامتی (آرامی) نیست.» (اشعیا ۵۷: ۲۰ و ۲۱)



نمونه دوم: لوط

در کتاب پیدایش می‌خوانیم که به‌علت تنگی جا و اختلافات موجود بین شبانان لوط و ابراهیم، برای لوط فرصتی پیش آمد تا طبق انتخاب خود از ابراهیم جدا شود و به مکانی جدید برود. او به تحریک و سوسه‌ای که از دیدن آغاز شد فریب ظاهر زیبا و پر زرق و برق شهر سدوم و عموره را خورد و آن شهر را برای سکونت انتخاب کرد: «خیمه خود را تا سدوم انتقال داد» (پیدایش ۱۳:۱۲). کلام خدا درباره فاسد بودن مردم سدوم چنین می‌گوید: «لیکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خدا خطا کار بودند» (پیدایش ۱۳:۱۳). قطعاً لوط موقع انتخاب و سکونت در سدوم بسیار خوشحال و راضی به‌نظر می‌آمد و شاید از اینکه در آن شهر فرصت ترقی و پیشرفت در امور کاری و مالی را نیز به‌دست می‌آورد آرامش داشت. لوط با وجود اینکه در شهر سدوم مقام و منصبی به‌دست آورده بود ولی در نتیجه انتخاب غلط که مورد تأیید خداوند نبود دچار بلا و مصیبت شد. ابتدا دو دختر و دامادهای بی‌ایمانش پیغام او را برای خروج از سدوم به هنگام نزول غضب الهی نپذیرفتند و «او را مسخره کردند» (پیدایش ۱۹:۱۴). سپس همسرش به‌علت نافرمانی از دستور خدا و دلبستگی به سدوم به عقب برگشت و تبدیل به مجسمه نمک شد (پیدایش ۱۹:۲۶). پس از آن دو دختر باکره‌اش با مست کردن پدرشان و همخواب شدن با او برای تولید مثل، ننگ دیگری برای پدر و خانواده خود به‌بار آوردند، و نسلی که از آنها پدید آمد از دشمنان همیشگی قوم اسرائیل شدند (پیدایش ۱۹:۳۰-۳۸). در نهایت تمام دارائی و اموال و خانه و کاشانه او در آتش غضب الهی از بین رفت (پیدایش ۱۹:۲۴-۲۵). همه این بلاها در نتیجه تصمیم‌گیری و انتخاب اشتباه لوط بود که با شادی و رضایت خاطر شروع شد ولی با غم و درد و رسوائی به پایان رسید.

نمونه سوم: شمشون قهرمان

او به هنگام ازدواج با زنی از فلسطینیان بت‌پرست که دشمن قوم خدا بودند ظاهراً شادی و آرامش داشت؛ عاشق نیز شده بود و خود را خوشبخت می‌دید. کلام خدا در این مورد می‌فرماید: «شمشون به تمنه فرود آمده، زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دید. و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: "زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرد." پدر و مادرش وی را گفتند: "آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟" شمشون به پدر خود گفت: "او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد." (به عبارتی عاشق او شدم و از ازدواج با او خوشحالم)»

(داوران ۱۴:۱-۳). کاش شمشون از خود می‌پرسید: آیا این کسیکه در نظرم پسند آمده است مورد پسند خدا نیز هست؟

شمشون نیز داروی مُسکن آرامش‌ظاهری و موقت را سرکشید و در عالم بی‌خیالی و بی‌بندوباری تسلیم هوسهای جسمانی خویش گردید، و با زن فلسطینی ازدواج کرد. سپس در همان باب چهاردهم کتاب داوران می‌بینیم که این زن فلسطینی پس از مدت کوتاهی چگونه راز شوهرش را برملا می‌کند. شمشون دیگر نمی‌توانست به همسرش اعتماد کند. سپس او را به دوست شمشون به زنی دادند (داوران ۱۴:۱۵-۲۰). پس می‌بینیم که چگونه شمشون قهرمان به‌رغم مسح الهی و قدرت جسمانی فوق‌العاده‌ای که داشت به‌خاطر ضعف در کنترل هوسهای جسمانی خود، که آنرا به دروغ عشق می‌نامید، و ارتباط با زنهای فاسد دیگر، از مسیر خدا دور شد تا اینکه آخرین معشوقه‌اش، دلیله، او را گرفتار خود ساخت. شمشون عاشق او شد و آلت دست دشمنان قرار گرفت و راز قدرتش کشف گردید و به چنگ دشمنانش افتاد، و بدین ترتیب دلیله ضربه نهائی را به او زد. همان زنی که شمشون را در دام عشق خود گرفتار کرده بود او را به بدبختی و ذلتی بزرگ کشاند که در باب شانزدهم کتاب داوران درباره آن می‌خوانیم. شمشون وقتی که عاشق زنهای مختلف می‌شد ابتدا خود را آرام و خوشبخت می‌دید، و همین احساس فریبنده سبب سقوط او می‌شد. برخی می‌گویند: «اگر خدا نخواهد آن کار انجام نمی‌شود»، ولی این اصل صد در صد درست نیست زیرا بسیاری چیزها در دنیا و حتی در زندگی ایمانداران اتفاق می‌افتد که خواست خدا نیست ولی وقتی انسان موافق راههای خود و بدون مشورت با خدا عمل می‌کند بلا و مصیبت را بر خود نازل می‌آورد. خدا برای انتخاب خوب و بد به ما اراده آزاد داده است. او هیچوقت نمی‌خواهد اراده خود را بر ما تحمیل کند. بنابراین تصمیم و انتخاب آزاد ما در انجام اراده خدا یا خلاف آن نقش تعیین‌کننده دارد. اکنون می‌خواهم در مورد نقطه مقابل این موضوع سئوالی مطرح کنم.

سئوال چهارم: آیا در کتاب مقدس با شخصیت‌هایی روبرو می‌شویم که برای انجام اراده خدا با ناآرامی و تلاطمات روبرو شده‌اند؟

پاسخ آن بلی است. در کتاب مقدس می‌بینیم که بسیاری از مردان و زنان ایمان در این مورد وارد جنگ روحانی می‌شوند ولی وقتی خود را تسلیم اراده خدا می‌سازند و به او توکل می‌کنند «آرامش خدا که فوق از تمامی عقل (ورای درک و منطق بشر) است دلها و ذهنهای آنها را در بر می‌گیرد» (فلیپیان ۴:۷و۶). در اینجا به چهار نمونه اشاره می‌کنیم.



نمونه اول: عیسیای مسیح خداوند در باغ جتسیمانی.

عیسای مسیح برای نوشیدن پیاله غضب خدا علیه گناه، مبارزه بزرگی در باغ جتسیمانی در پیش داشت. او پیش از شروع دعا «بی‌نهایت غمگین و دردناک شد» (متی ۲۶:۳۷). سپس به شاگردان خود گفت «از فرط اندوه به حال مرگ افتاده‌ام» (متی ۲۶:۳۸). از حالت دعای او می‌توان فهمید که تا چه حد تحت فشار شدید قرار داشت و برایش بسیار دشوار بود که گناه جهان را بر خود بگیرد «پس چون در رنجی جانکاه بود با جدیتی بیشتر دعا کرد و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می‌چکید» (لوقا ۲۲:۴۴). ولی پس از سه بار اعلام تسلیم به اراده پدر «فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت کرد.» (لوقا ۲۲:۴۳). قطعاً عیسیای مسیح در نتیجه تسلیم شدن به اراده خدا قوت و آرامش لازم را برای تحمل رنج صلیب به دست آورد، چنانکه سکوت و آرامش مسیح در مقابل سران یهود و سپس پیلاتس و هیروودیس سبب تعجب آنها شده بود. بنابراین، اگر در پیروی از عیسیای مسیح و انجام اراده پدر گاهی از مبارزه سختی عبور می‌کنیم نباید تعجب کنیم زیرا «پس از اندک زمانی زحمت، خدای همه فیضها که شما را به جلال ابدی خود در مسیح فرا خوانده است، خود شما را احیا و استوار و نیرومند و پایدار خواهد ساخت.» (اول پطرس ۵:۱۰)

نمونه دوم: ارمیا.

او معروف به پیامبر گریان است، زیرا نبوتهای او در مورد قوم اسرائیل موافق میل پادشاه و روسای قوم یهود نبود و در نتیجه به او جفا می‌رساندند. بارها او را کتک زدند و به زندان انداختند. در کتاب مرثی ارمیا ناله و شیون او ثبت شده است. او حتی از خدا نیز برای اینکه اجازه داده تا مصیبت‌های مختلف بر او وارد آید شکایت می‌کند. ارمیا چند بار تصمیم گرفت که از خدمت به خدا استعفا بدهد ولی خدا هر بار در مصیبت‌ها او را تقویت کرده، مجدداً برای ادامه خدمت قوت می‌بخشید. خدا به ارمیا آموخت که برای انجام اراده او و مأموریتی که به وی سپرده است باید انتظار مشکلات و سختی‌ها را داشته باشد. گاهی فشارهای دوران خدمت بر آرامش فکری، روانی و جسمی اثر می‌گذارد ولی مبارکند کسانی که حاضرند برای به کمال رساندن مأموریت الهی هر نوع بهائی بپردازند، زیرا تحمل زحمات در طریق اراده خدا قسمتی از نقشه الهی برای رشد ما است. کلام خدا در این مورد می‌گوید: «پس چون مسیح در عرصه جسم رنج کشید شما نیز به همین عزم مسلح شدید زیرا آن کس را در عرصه جسم رنج کشیده دیگر با گناه کاری نیست، در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام اراده خدا می‌گذارند» (اول پطرس ۴:۱۰). یکی از مردان برجسته خدا می‌گوید:



«بنده بارها تحت فشارهای سخت تصمیم گرفته‌ام استعفا بدهم ولی وقتی وارد حضور عمیق خدا شده‌ام دوباره استعفای خود را پس گرفته با آرامش خاطر خدمت را دنبال کرده‌ام.»

نمونه سوم: شاگردان مسیح در دریای طوفانی.

مسیح به شاگردان خود دستور می‌دهد سوار قایق شوند و به آن طرف دریای جلیل بروند. او خود بالای کوه رفت تا دعا کند (متی ۱۴: ۲۲ و ۲۳). وقت شام او در آنجا تنها بود ولی کشتی میان دریا به سبب باد مخالف که می‌وزید گرفتار امواج شده بود (متی ۱۴: ۲۳ و ۲۴). شاگردان به دستور مسیح به دریا رفته بودند. آنها در مسیر اراده خدا قرار داشتند، ولی زندگیشان در خطر بود، پس ترس و ناآرامی آنها را فرو گرفت. بادهای مخالف در دریای طوفانی نمی‌توانند دلیلی باشند بر اینکه ما از مسیر اراده الهی خارج شده‌ایم. حتی ممکن است فشارهای شدید طوری بر عواطف ما اثر بگذارد که حضور خدا را، اگرچه با ماست، احساس نکنیم و مثل ایوب در شرایط ناگوار بگوئیم «اینک از پیش من می‌گذرد و او را نمی‌بینم، و عبور می‌کند و او را احساس نمی‌نمایم» (ایوب ۹: ۱۱). ما باید به هنگام آزمایش‌های سخت ایمان به واقعیت‌های کلام خدا که ورای احساسات ما عمل می‌کند پایبند باشیم و خدا را در احساسات ناپایدار و منفی خود محدود نسازیم.

نمونه چهارم: هوشع نبی.

این نمونه بسیار عجیب و تکان‌دهنده‌ای است که به موضوع ازدواج برمی‌گردد. هوشع زنی داشت که به او خیانت کرده، و رسماً روسپی شده بود. پیغام خدا به هوشع در این چند عبارت خلاصه می‌شود: «برو و این زن روسپی را مجدداً برای خودت بعنوان همسر انتخاب کن و برای به‌دست آوردنش بهای گزافی نیز پرداز تا او بداند برایش چقدر ارزش قائل هستی، او را محبت کن و به خانه خودت ببر، تقدیس نما، خیانت‌های او را ببخش و فراموش کن. اگر کسی این صحنه را ببیند و از تو بپرسد: چگونه حاضر شدی زنی روسپی را به همسری خود بپذیری؟ به آنها چنین بگو: شما نیز ای قوم بنی‌اسرائیل نسبت به خدای (شوهر روحانی) خود خیانت ورزیده، و از لحاظ روحانی زناکار و فاسد شده‌اید ولی من شما را محبت کرده، بهای سنگینی برای‌تان پرداختم، و شما را برای خود خریدم تا از آن من شوید و در قدوسیت زندگی کنید.»

کتاب هوشع در حقیقت انجیل عهدعتیق است و بیانگر فیض و محبت عجیب خدا نسبت به انسان فاسد و گناهکار است که به هیچ وجه لیاقت بخشش و پذیرش ندارد ولی محض محبت و فیض خدا پذیرفته می‌شود. هیچ کتابی از عهدعتیق مانند

کتاب هوشع محبت خدا را اینگونه با تمثیلی عجیب نسبت به قومی خائن و بدکار به تصویر نمی کشد. آنچه به موضوع ما مربوط می شود این سؤال است: «آیا برای هوشع انجام این مأموریت در شرایطی که او زندگی می کرد آسان بود؟ آیا او با ناآرامی و جنگ درونی و بیرونی، یعنی غرور مردانه، حیثیت خانوادگی، خجالت، ترس از طرف مردم، بی آبرویی و مشکلات دیگر مواجه نشد؟ قطعاً به عنوان یک انسان و آن هم پیامبر با این موارد روبرو شد ولی وقتی تسلیم اراده خدا شد از آرامش الهی برای انجام این مأموریت سخت برخوردار گردید.

ما درباره آرامش کاذبی که گاهی انسان اشتهاً آنرا هدایت خدا قلمداد می کند نمونه‌هایی ذکر کردیم. همینطور از ناآرامی و تلاطماتی که گاهی در مسیر انجام اراده خدا بر انسان هجوم می آورند نیز نمونه‌هایی آوردیم. ولی سؤال مهمی که به نظر من برای همه پیش می آید این است:

سؤال چهارم: ما چگونه می توانیم آرامش حقیقی را از آرامش غیرواقعی و کاذب تشخیص دهیم؟

پاسخی که برای این سؤال وجود دارد مستقیماً به رابطه شخصی ما با خدا مربوط می شود. در نتیجه ماندن در حضور خدا و حفظ ارتباط صمیمانه با او و پری از روح القدس، یعنی زندگی تحت کنترل روح خدا، برای تشخیص صحیح آرامش و اطمینان به دست می آوریم. در کلام خدا می خوانیم که چه کسانی می توانند از اطمینان و آرامش الهی برخوردار شوند «برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش» (مزمور ۱۴:۲۷). زمانی دل‌های ما در حضور خدا تقویت می شود و آرامش الهی کسب می کنیم که فرصت کافی برای ماندن و مشارکت عمیق با خدا داشته باشیم. دعا کردن فقط به معنای صحبت کردن با خدا نیست بلکه به معنای شنیدن از خدا نیز هست. وقتی با وقف و تسلیم جدی به خدا، و در سکوت عمیق و با گوش دل در حضور خدا انتظار می کشیم خدا با قلبهای ما سخن می گوید «نزد خداوند ساکت و منتظر او باش.» (مزمور ۷:۳۷)

خطری که برای همه ما در این عصر ماشین و تکنولوژی وجود دارد اینست که می خواهیم با فشار دادن چند دکمه با سرعت وارد عمق‌های خدا شویم. اینگونه دعا‌های سرپائی بیشتر جنبه انجام وظیفه دارد و از سر عادت است و برای رفع تکلیف مذهبی و ارضای وجدان انجام می شود. اغلب مسیحیان هنر ماندن در حضور خدا را نیاموخته‌اند و می خواهند همه چیز را با عجله و سریع به دست آورند. ولی افرادی که معنی انتظار کشیدن در حضور خدا را آموخته‌اند با او ارتباط برقرار می کنند و صدای

ملايم و درونی او را برای زندگی خود می‌شنوند. در نتیجه از آرامش و یقین الهی که واقعی و پایرجاست لبریز می‌شوند، و در تصمیم‌گیری برای ازدواج و مسائل مربوط به زندگی زناشوئی شک و اضطراب بر آنها حاکم نمی‌شود. ما در این دنیای پر از سر و صدا بسیار به خلوت کردن با خدا در سکوت و انتظار کشیدن برای او نیاز داریم، «خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد» (مراثی ارمیا ۳: ۲۷). دانشمندان برای کشف اسرار علمی مدت‌ها برای تحقیق و بررسی وقت صرف می‌کنند. ما برای درک اراده الهی و آنچه مربوط به زندگی و آینده ماست چقدر حاضریم در حضور خدا وقت صرف کنیم؟

یکی از دوستان بسیار خوب من در ایران از کشیشان روحانی کلیسای کاتولیک است. یک روز برای مسافرت دو ماهه از من خداحافظی کرد. او قصد داشت در این دو ماه چهل روز را در مکانی ساکت و آرام مانند دیری دورافتاده بگذراند. او تصمیم گرفته بود در آن چهل روز روزه سکوت بگیرد. همه کسانی که به آنجا می‌آمدند نیز افراد وقف شده به خدا بودند که به منظور دعا و روزه سکوت در آنجا خلوت می‌گزیدند. از دوستم پرسیدم: «شما در این چهل روز سکوت به خدا چه می‌خواهید بگوئید؟» ایشان لبخندی زد و گفت: «اولاً اینقدر با خدا کار دارم که وقت کم می‌آورم. ثانیاً من برای اینکه چیزهای زیادی به خدا بگویم به آنجا نمی‌روم، بلکه مایلم چیزهایی را که خدا می‌خواهد به من بگوید بشنوم زیرا بدون شنیدن از خدا چه دارم که با مردم در میان بگذارم؟»

شخص عاشق مایل است با معشوق خود که صمیمی‌ترین دوست اوست ساعتهای طولانی وقت صرف کند. هر چه بیشتر در حضور هم باشند یکدیگر را عمیقتر خواهد شناخت و هر چه شناخت آنها عمیق‌تر شود در عشق بیشتر رشد خواهند کرد و در نتیجه عشق اعتماد و در نتیجه اعتماد آرامش پایدار خواهند یافت. می‌خواهم در پایان این بخش از میان نمونه‌های متعدد به اختصار به چند نمونه معروف اشاره کنم که برای غلبه بر اضطراب و ناآرامی و رسیدن به آرامش الهی، درس ماندن در حضور خدا و مصاحبت عمیق با او را به‌خوبی آموخته بودند.

نمونه اول: داوود نبی.

برای نمونه به یکی از بحرانهای دوران سخت زندگی داوود نبی که جنبه خانوادگی نیز داشت اشاره می‌کنم. (لطفاً به ۱ سموئیل ۳۰: ۱-۶ نگاه کنید) داوود همراه خانواده و دوستان وفادارش از جانب شائول پادشاه تحت تعقیب و جفا قرار داشت. وقتی داوود و دوستانش که ۶۰۰ نفر بودند به شهر صقلغ رسیدند، که زنان و فرزندانشان در آن



ساکن بودند، با چند واقعه ناگوار روبرو شدند:

(الف) شهر صقلغ و مکان زندگیشان به آتش سوزانده شده بود.

(ب) زنان و فرزندان داوود و دوستانش و همه کسانی که در آن شهر ساکن بودند به دست دشمنان ناشناس به اسارت برده شده بودند. بعبارت دیگر نمی دانستند چه دشمنی عزیزانشان را در چه مکانی به اسارت برده است.

(ج) فشار روحی و روانی و عاطفی بر داوود و دوستانش به قدری شدید بود که این مردان شجاع با صدای بلند گریه می کردند چنانکه اشکی بر چشمانشان باقی نمانده بود.

(د) دوستان داوود از شدت ناراحتی و فشاری که بر آنها وارد شده بود به قدری تلخ و منفی شده بودند که تصمیم گرفتند رهبرشان داوود را که خود نیز گرفتار همان مصیبت بود سنگسار کنند. علت این بود که داوود را عامل و مسبب بدبختی خود می دانستند.

(ه) ولی داوود در اوج پریشانی و اضطراب با دوستانش وارد بحث نشد بلکه بهترین انتخاب را برای غلبه بر این بحران بزرگ انجام داد. او در خلوت شخصاً خود را در حضور خدا تقویت نمود و در این حضور تسلی و آرامش یافت: «اما داوود خویشتن را از پیهوه، خدای خود، تقویت می نمود.» (اول سموئیل ۶:۳۰)

حال ببینیم که برای داوود چند نوع بحران پیش آمده بود: بحران تعقیب توسط دشمن حسود و کینه توزی مانند شائول، بحران مالی (خانه و کاشانه و اموالشان سوزانده شده بود)، بحران عاطفی و روانی برای خانواده (زیرا زن و فرزندان به اسارت رفتند) و بحران بلا تکلیفی (زیرا نه دشمن و نه محل اسارت خانوادهایشان معلوم بود). چه سرگردانی وحشتناکی! بحران ارتباطی (دوستان داوود می خواستند او را سنگسار بکنند)، بحران تنهائی داوود (غیر از حضور خدا هیچکس مایه تسلی و آرامش او نبود). اما می دانید نتیجه وارد شدن داوود در حضور تقویت کننده خدا چه بود؟ پس از کسب آرامش و قوت قلب از حضور آرامبخش الهی خدا به طرز عجیبی راههایی برای پیدا کردن دشمن، خانواده های گمشده، و اموال به سرقت رفته به داوود نشان داد و سپس چه پیروزی بزرگی به آنها بخشید (لطفاً ادامه داستان را در ۱ سموئیل ۳۰ از باب ۶ به بعد بخوانید). مطمئن باشید که حضور خدا در بحرانهای خانوادگی و دیگر قسمتهای زندگی ما نه تنها تقویت کننده و آرامبخش است بلکه هدایت کننده نیز خواهد بود. خدا در بنیستهای زندگی ما راهی برای رهایی ما مهیا می سازد. جایی که راه نیست خدا راهی مهیا می سازد و ما را از سرگردانی و بلا تکلیفی می رهاند.

نمونه دوم: ایلای نبی.

در اول پادشاهان باب ۱۹ می‌خوانیم که ایلایا، قهرمان ایمان، که شجاعانه در برابر اخاب پادشاه و بت‌پرستان ایستاده بود گرفتار تنهائی و افسردگی و بحران روحی شدید شده بود. او در بیابان میان غاری مخفی شده بود و از خدا طلب مرگ می‌کرد. بعد از چهل روز خلوت گرفتن با خدا در کوه حوریب بالاخره موفق شد «صدای ملایم و آرام خدا را بشنود» (اول پادشاهان ۱۹:۱۲). وقتی خدا با ایلایا سخن گفت طوفانهای درونی او خوابید. دوران افسردگی و ترس و انزوا و تنهائی ایلایا به پایان رسید. خدا راه‌حلی برای آینده به ایلایا نشان داد و او را در مرحله جدیدی از خدمات مهم که در همین باب درباره‌اش می‌خوانیم وارد کرد و در پایان با شکوه و جلال بسیار او را به آسمان برد. دقت کنید ایلایا بلافاصله در همان شروع خلوت گرفتن با خدا به این مرحله نرسید بلکه پس از چهل روز گذراندن وقت در حضور خدا از او پیام و خطمشی روشنی گرفت و بر بحران‌های خود پیروز شد. اگر انتخاب همسر که مستلزم یک عمر زندگی مشترک است، و یا رفع بحران ارتباطی و خانوادگی برای ما اهمیت جدی دارد، ما نیز باید حاضر شویم اینگونه در حضور خدا بمانیم تا بتوانیم از آرامش و ثبات الهی برخوردار شویم و از اضطراب و یا حتی آرامش کاذب رهایی یابیم.

نمونه سوم: موسای نبی.

با شناختی که از شخصیت موسی بر مبنای چهل سال اول زندگی او در مصر داریم می‌دانیم که او فردی ناآرام و عجول بود، به همین دلیل نیز نتوانست ظلم یک مصری را در حق یک یهودی تحمل کند و او را کشت و به سرزمین مدیان فرار کرد. خدا ضمن ملاقات با موسی در بیابان چهل سال روی شخصیت او کار کرد و سپس او را برای انجام مأموریت رهائی قوم بنی‌اسرائیل از دست فرعون آماده ساخت. وضعیت روحانی و اخلاقی قوم بنی‌اسرائیل بارها خشم خدا را برانگیخته بود، و بارها با شکایت و بی‌وفائی خود سبب اذیت و آزار موسی شده بودند ولی از آنجا که او ماندن در حضور خدا را خوب آموخته بود تبدیل به حلیم‌ترین و آرام‌ترین مرد روی زمین شده بود (اعداد ۱۲:۳). حتی زمانی که خدا تصمیم گرفت این قوم گردنکش را نابود کند و از نسل موسی قومی دیگر به‌وجود آورد شفاعت‌های جدی و دلسوزانه موسی خشم خدا را فرو نشاند. خدا به موسی گفت: «من فرشته‌ای پیش روی تو خواهم فرستاد و... اما من در میان شما نخواهم آمد، زیرا قوم گردنکشی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم» (خروج ۲۳:۳۳). موسی شفاعت خود را در حضور خدا مصرانه ادامه داد و از خدا خواهش کرد که خودش شخصاً آنها را رهبری کند و بالاخره ایستادگی و اشتیاق موسی برای



این حضور، خدا را وادار کرد که این وعده گرانقدر را به موسی بدهد: «روی من (حضور من) خواهد آمد و ترا آرامی خواهد بخشید» (خروج ۳۳: ۱۴). این دقیقاً همان برکتی است که ما به آن احتیاج داریم. بنابراین برای تشخیص آرامش واقعی از کاذب، روشن است که چه باید بکنید. اگر شما مانند مردان و زنان ایمان طالب و تشنه حضور خدا باشید و در این حضور بمانید صدای خدا را از صداهای دیگر تشخیص خواهید داد. عیسیای مسیح در این رابطه می‌فرماید: «چون همه گوسفندان خود را بیرون برد، پیشاپیش آنها گام برمی‌دارد و گوسفندان از پی او می‌روند، زیرا صدایش را می‌شناسند. اما هرگز از پی بیگانه نمی‌روند، بلکه از او می‌گریزند، زیرا صدای بیگانگان را نمی‌شناسند» (یوحنا ۱۰: ۵ و ۴).

هر چه رابطه شخصی ما با خدا نزدیکتر و صمیمی‌تر باشد و مانند موسی با خدا دوست باشیم همان مقدار تشخیص ما در مورد هدایت صحیح از ناصحیح قوی‌تر خواهد بود.

در اوایل دوران ایمانم به مسیح، با وجود اینکه نوجوان بودم ولی شرایط زندگی سبب شده بود در گناه غوطه‌ور شوم. با وجود اینکه در منزل برادر ست توبه کرده و به مسیح ایمان آورده بودم و همه مرا ایماندار خوبی می‌دانستند ولی من خودم را می‌شناختم و می‌دانستم که هنوز مشکلات شخصیتی و روحانی دارم که مانع وقف و تسلیم کامل من به خداوند می‌شد. یک شب مادرم همراه برادر بزرگم (برادر هایک) برای جلسه عبادتی به منزل برادر ست رفتند و دو برادر کوچک من را که خوابیده بودند پیش من گذاشتند تا مراقب آنها باشم. من با بی‌حوصلگی روی صندلی نشستم و کتاب مقدس ارمنی را باز کردم و به جای خواندن آنرا ورق می‌زدم و با بی‌تفاوتی به شماره‌ها و صفحات آن نگاه می‌کردم. ناگهان صدای شدیدی از امواج دریا همراه با یک سنفونی موسیقی قوی وارد اطاق شد. این صدا آنقدر قوی بود که من بشدت از روی صندلی به زمین افتادم. از میان این صدا فقط یک عبارت کوتاه چهار کلمه‌ای به زبان مادری خودم، یعنی زبان ارمنی، به این مضمون شنیدم «در حضور من بمان». تمام آنچه اتفاق افتاد فقط چند ثانیه طول کشید. من به شدت ترسیده بودم و گریه می‌کردم و تمام بدنم می‌لرزید و نمی‌توانستم روی پاهای خود بایستم. سپس سینه‌خیز خودم را جلوی در اطاق رساندم و با پا در را باز کردم و به سرعت از اطاق بیرون آمدم. نفس راحتی کشیدم ولی حضور نیرومند خدا بیرون اطاق نیز تمام وجود مرا در بر گرفته بود.

ابتدا فکر می‌کردم چون این صدا بسیار قوی بوده تمام شهر تهران باید آنرا شنیده باشند، و منتظر بودم ببینم واکنش مردم در برابر آن چیست؟ ولی وقتی به همسایه روبروئی نگاه کردم شنیدم که زن و شوهر با هم بحث و جدل می‌کردند. به مغازه خواربار فروشی پائین نگاه کردم دیدم مشتری با صاحب مغازه سرگرافروشی بحث می‌کند. به افراد دیگر در خیابان نگاه کردم و متوجه شدم که کسی این صدا و پیغام را

نشیده است. وقتی فهمیدم این ملاقات اختصاصی خدا برای من بوده، ترس و هیجان بیشتری در من پدید آمد. از طرف دیگر به شدت در مقابل این حضور مقدس خود را ناقابل و شرمنده می‌دانستم. از خود می‌پرسیدم: «آیا خدا به ملاقات فرد بی‌ارزش و گناهکاری مثل من آمده است؟» بعد از حدود بیست دقیقه کلنجار رفتن با خودم جرأت کردم با فروتنی و احترام در اطاق را باز کنم. در آنجا به روی خود بر زمین افتادم و دو ساعت و نیم یعنی تا آمدن مادرم و برادر هایت در حضور خدا ماندم و توبه واقعی کردم. تحول جدی زندگی من از آن تاریخ شروع شد و هیچوقت نیز این ملاقات و پیغام خدا را فراموش نکردم. با وجود فراز و نشیب‌های زندگی‌ام کوشیده‌ام تا حضور خدا را بر هر چیز دیگر مقدم بدانم. این حضور سبب آرامش و قوت قلب من شده. هر وقت مقداری از این حضور فاصله گرفته‌ام ناآرام و سرگردان و مضطرب در خلاء گرفتار شده‌ام. خدا افراد مختلف را به طرق مختلف ملاقات می‌کند. بنده نیز به طرق مختلف از جانب خدا ملاقات شده‌ام و معتقدم پیامی که خدا در شروع زندگی مسیحی به من داد فقط برای من نیست بلکه او به فرد فرد ما می‌گوید «در حضور من بمان».

نمونه چهارم: پولس رسول.

روح‌القدس پولس را در سفرهای بشارتی و خدمتی هدایت کرده، به او پیغام داده بود که به اورشلیم برود. به او گفته بود که در آنجا سختی‌ها و زندان در انتظار اوست، در کلیسای قیصریه نیز نبوت شده بود که جفای سختی در اورشلیم برای پولس پیش خواهد آمد. کلیسا نیز با التماس و گریه از پولس خواستند تا به اورشلیم نرود ولی پولس با وجود اینکه می‌دانست در اورشلیم چه بر سر او خواهد آمد از اطمینان و آرامش الهی برای این سفر خطرناک برخوردار بود. علت چه بود؟ چون در نتیجه صمیمیت با پدر آسمانی و پسرش عیسی‌ای مسیح و روح‌القدس اطمینان داشت که تصمیم او درست است و خدا برای او در آنجا برنامه و نقشه‌ای دارد. به پاسخ قاطع او به عزیزانش که می‌خواستند مانع سفر او به اورشلیم شوند توجه کنید: «این چه کار است که می‌کنید؟ چرا با گریه خود دل مرا می‌شکنید؟ من آماده‌ام به خاطر نام خداوند عیسی نه تنها به زندان روم، بلکه در اورشلیم جان بسپارم.»

(اعمال ۱۳:۲۱)

بنابراین، عزیزان، به علامت هفتم در خصوص تشخیص صحیح هدایت الهی برای انتخاب همسر یا تجدید رابطه با همسری که انتخاب کرده‌اید اهمیت بدهید. اراده خدا اینست که آرامش الهی بر روابط شما حاکم باشد و از حضور یکدیگر استراحت و آرامش قلبی بیابید. پیشنهاد من به شما اینست که برای پرهیز از اشتباه، از لحاظ

روحانی و در زمینه رابطه با خدا رشد کنید. اگر در صمیمیت با خدا رشد کنید و از پری روح او بهره‌مند شوید آرامش درونتان نسبت به کسی که می‌خواهید با او ازدواج کنید یا تجدید رابطه کنید در طول زمان قویتر و پایدارتر خواهد شد. این خود یکی از علائم مثبتی است که خدا شما را در مورد صحیح بودن کاری که می‌خواهید انجام دهید اطمینان می‌بخشد. ولی اگر با ماندن در حضور خدا و پیر شدن از روح او در مورد ازدواج خود ناآرامید و دچار شک می‌شوید در تصمیم‌گیری عجله نکنید زیرا به وقت نیاز دارید. همینطور برای گرفتن مشورت در مورد وضعیت خود به مشاوره مسیحی و باتجربه مراجعه کنید و موضوع را با او در میان بگذارید. گاهی بدون دلیل روشن و کافی گرفتار ناآرامی و اضطراب بی‌مورد می‌شویم. برخی افراد در زمینه تصمیم‌گیری مشکل شخصیتی دارند. اینگونه افراد برای هر کاری که می‌خواهند انجام بدهند بدون دلیل منطقی دودل، بی‌ثبات و مضطربند. اگر دلایل روشن و اساسی برای ناآرامی خود ندارید یکی از این دو دلیل می‌تواند عامل آن باشد: یا مشکل شخصیتی وجود دارد که با دعا و کمک مشاور باتجربه و روحانی باید در حل آن بکوشید و یا اینکه از طرف شیطان به شما حمله‌ای شده است، زیرا مایل نیست این پیوند بین شما و نامزد یا همسرتان صورت بگیرد. در اینصورت باید با پری روح خدا و با استفاده از اقتدار الهی (که بعداً درباره آن صحبت خواهیم کرد) به مقابله با این مشکل بروید و آنرا رفع کنید. در این مورد شهادت واقعی یک زوج را که شخصاً آنها را خوب می‌شناسم برای شما تعریف می‌کنم و امیدوارم تجربه آنها برای شما نیز مؤثر واقع شود.

بنده جوان ایماندار خوبی را می‌شناسم که دو سال پس از دوران نامزدی خود با یک دختر بسیار مناسب و خوب دچار اضطراب و سرگردانی شد. او هنوز نمی‌دانست که نامزدش را دوست دارد یا نه. گاهی عاشق نامزدش بود و زمانی نسبت به او بی‌تفاوت می‌شد و از این احساس دوگانه غیرطبیعی بسیار زجر می‌کشید. این جوان خجالت می‌کشید که مشکل خود را با نامزدش مطرح کند، هرچند هیچگونه مشکل اساسی و جدی با نامزدش نداشت. نامزدش بسیار شخص روحانی، حکیم، بامحبت، فروتن و خوشنام و مورد تأیید شبان و رهبران کلیسا بود. این دو نفر پس از آشنائی طولانی یکدیگر را خوب می‌شناختند و در جنبه‌های مختلف زندگی با هم به توافق رسیده بودند.

تا آنکه یک‌روز رازی بر این پسر جوان مکشوف شد. وقتی او در وضعیت روحانی خوبی بود و از روح‌القدس پر می‌شد عاشق نامزدش بود و همه چیز به‌خوبی پیش می‌رفت. اما زمانی که از لحاظ روحانی ضعیف می‌شد و تحت کنترل روح خدا زندگی نمی‌کرد نسبت به نامزدش بی‌تفاوت می‌شد. چندین بار این موضوع تکرار شد تا آنکه



بلاخره پی برد که بین ارتباط عاشقانه او با خدا و ارتباط عاطفی با نامزدش رابطه مستقیمی وجود دارد. بنابراین تصمیم گرفت که مرتب در مسیر پری روح خدا به سر ببرد. یک بار که در موقع دعا پیر از روح خدا بود و در خصوص ازدواج و نامزدش آرامش داشت به خدا گفت: «خدایا من چه باید بکنم تا نسبت به نامزدم دچار اضطراب و ناآرامی نشوم؟» روح القدس پیامی نبوتی بدین مضمون در قلب او گذاشت: «اضطراب و ناآرامی از جانب من نیست. آنها را نپذیر، حمله دشمن را با اقتدار الهی دفع کن.» این جوان از آن پس با پری روح خدا هر وقت با چنین مشکلی مواجه می شد، ناآرامی را که دشمن در او ایجاد کرده بود را با اقتدار فرمان می داد، و با استفاده تمرین مداوم از این روش بر این مشکل بزرگ خود پیروز شد. بدین سان، این زوج در پیروزی و اقتدار الهی ازدواج کردند و خانواده بسیار پر ثمر و مبارکی تشکیل دادند که نمونه زیبایی از یک خانواده مسیحی می باشد.

فصل هشتم

ایجاد رابطهٔ دوستانه و صمیمی متقابل

ایجاد و حفظ دوستی و صمیمیت با یکدیگر از مهمترین اصول سعادت و خوشبختی در رابطهٔ یک زوج است. اگر با کاندید ازدواج، دوستی و صمیمیتِ رو به رشد دارید، یکی از علائم و نشانه‌های هدایت الهی را برای پیوند با او به دست آورده‌اید. البته منظور این نیست که هر کس با فردی دوستی نزدیک دارد باید با او ازدواج کند. ممکن است کسی با شخصی دوست صمیمی باشد، ولی نسبت به او احساس عاشقانه‌ای نداشته باشد و او را به چشم همسر آیندهٔ خود نبیند. ولی اگر می‌خواهید ازدواجی سعادت‌مند و موفقیت‌آمیز داشته باشید، پیش از ازدواج، باید دوستی و صمیمیت بر رابطهٔ شما حاکم باشد. بسیاری از زوجها زن و شوهر هستند ولی متأسفانه با هم دوست صمیمی نیستند. حتی ممکن است وظائف زناشویی را در حق یکدیگر انجام دهند، ولی همچنان در این زمینه مشکل جدی داشته باشند. فقدان رابطهٔ دوستانه به رابطهٔ زوج و نیز به رابطهٔ آنها با فرزندان‌شان صدمات بسیاری وارد می‌کند. متأسفانه برخی از زوجها با دیگران بیشتر صمیمی هستند تا شریک زندگی‌شان. حرف دلشان را به دوستان و همکاران و بستگان می‌گویند، ولی از کسی که با او یک‌تن شده‌اند مطالب بسیاری را مخفی می‌کنند و با او باز و راحت نیستند.

در فرهنگ لغات، صمیمیت به معنای یکپارچگی، یکرنگی و برقراری رابطه شفاف تعریف شده است. یعنی اینکه شخص بتواند پیش دوست خود بدون هیچ‌گونه به‌اصطلاح شیله‌پله‌ای خودش باشد، و افکار و احساس خود را بدون اینکه مورد قضاوت و محکومیت قرار گیرد با او در میان بگذارد. ذکر این نکته ضروری است که هیچ‌کس، دوست، همکار، پدر و مادر، قوم و خویش، فرزند، عضو کلیسا، و ... نباید جای همسر را در زندگی شما بگیرد، و شما بیش از همه باید همسران صمیمی باشید. پس از خداوند که در رأس همه قرار دارد، شما باید اول با همسران و سپس فرزندان‌تان و پس از آن با سایر اعضای خانواده و دیگر دوستان صمیمی باشید. اگر غیر از این باشد، مشکلی ریشه‌ای در رابطهٔ شما و همسران وجود دارد که باید درمان شود.

در این باره طنزی وجود دارد که حقیقت مهمی در آن نهفته است. می‌گویند: «آدم و حوا با هم در باغ عدن عاشقانه قدم می‌زدند، حوا با حالتی عاشقانه از آدم پرسید:



عزیزم تو منو دوست داری؟ آدم با بی تفاوتی نگاهی به اطراف خود کرده و به حوا گفت: عزیزم مگه انتخاب دیگه‌ای هم دارم؟! چون کس دیگری نیست که دوستش داشته باشم!» به عبارت دیگر، اگر زن دیگری وجود داشت احتمال آن بود که آدم نسبت به او تمایل پیدا کند. ولی خدا برای آدم فقط یک زن خلق کرد و نه بیشتر، و برای حوا نیز یک مرد آفرید تا هر دو به یکدیگر بعنوان همسر متکی شوند. در کتاب ملاکی ۱۵:۲ می‌گوید: «آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را می‌داشت و از چه سبب یک را (فقط آفرید)؟ از این جهت که ذریت الهی را طلب می‌کرد. پس از روح‌های خود باحذر باشید و زنه‌ار احدی به زوجه جوانی خود خیانت نوزد.» اگرچه می‌توانیم با افراد مختلف دوست و صمیمی باشیم، ولی مقام و جایگاه همسر را به هیچ‌کس ندهید. قبل از بسط موضوع صمیمیت، می‌خواهم واقعه‌ عجیبی را در تأیید این مطلب ذکر کنم.

سال‌ها پیش در تهران زن و شوهری به دفتر من آمدند. آنها پس از سال‌ها زندگی زناشویی تصمیم جدی داشتند که از یکدیگر جدا شوند. از آنجا که رسالت کلیسا تحکیم پیوند دادن خانواده است و نه جدا کردن آن، سعی کردم موضوع را ریشه‌یابی کنم تا بتوانم آنها را یاری دهم. برخلاف زوج‌هایی که با هم اختلاف دارند و به یکدیگر معترض‌اند، این دو نفر نه تنها از یکدیگر بد نگفتند بلکه حتی کارهای خوب یکدیگر را نیز تأیید کردند و از آنها تعریف و تمجید نمودند. شوهر این خانم قبول می‌کرد که همسرش خانه‌دار و کدبانو و مادری خوب برای فرزندانش هست. و برای رفاه و آسایش خانواده کوشیده و وظائف زناشویی را خوب انجام داده است.

آن زن نیز شهادت‌های مشابه‌ای در مورد شوهرش به‌زبان آورد: «او مرد بسیار خوبی است، شوهر و همسر وظیفه‌شناسی است. زحمت‌کش است و نیازهای خانواده را رفع می‌کند، و از لحاظ اخلاق و رفتار نیز با من و بچه‌ها بسیار خوب است.» من با کمال تعجب پرسیدم: «پس چرا به فکر جدائی و طلاق افتاده‌اید؟» پس از ریشه‌یابی موضوع، که مدتی طول کشید، متوجه شدم که این زن و شوهر آنقدر با وظائف زناشویی مشغول بوده‌اند که روابط زناشویی را فراموش کرده‌اند. به عبارت دیگر ضوابط بر روابط مقدم شده بود. آنها در اجرای وظائف همسری، هر یک سهم خود را انجام داده بودند و انجام این وظائف چنان وقت و انرژی آنها را گرفته بود که دیگر وقت و توانی برای مشارکت، دوستی و صحبت‌هایی که رابطه‌ صمیمانه ایجاد می‌کنند باقی نگذاشته بود. در نتیجه هر دو از زندگی ناراضی و خسته بودند و احساس تنهائی می‌کردند. زندگی زناشویی فقط در این خلاصه نمی‌شود که هر دو مثل آدم‌ماشینی از صبح تا شب کار کنند و شب که به خانه می‌روند خسته و کوفته نای حرف زدن نداشته باشند. مدتی با این زوج عزیز ریشه‌ مشکل را بررسی کردیم، و خوشبختانه آنها روش خود را عوض

کردند و با هم دو هفته به مرخصی رفتند و تصمیم گرفتند رابطه صمیمانه را بر ضوابط زندگی مقدم بدانند. از آن پس، مرحله‌ای جدید از عشق و دوستی در زندگی آنها آغاز شد. حقیقتاً هیچ چیز جای دوستی صمیمانه را نمی‌گیرد. خدا نیز اول وجود ما و رابطه و مشارکت ما را می‌خواهد، و سپس خدمت ما را.

عیسی مسیح در این رابطه فرمود: «انسان تنها محض نان زیست نمی‌کند» (متی ۴:۴). زندگی سعادت‌مند فقط در خوردن و نوشیدن، پوشاک، آسایش، امنیت، تهیه وسایل زندگی، امکانات مرفه و داشتن رابطه جنسی خلاصه نمی‌شود. از مهمترین اصول زندگی زناشویی، و باارزش‌ترین آنها، همانا دوستی، شناخت عمیق و بامعنی و هدفمند است. جامعه‌شناسان و متخصصین امور خانواده می‌گویند: «بزرگ‌ترین مشکل زوجها رابطه جنسی، مادیات، کار و یا آینده فرزندان نیست، بلکه نداشتن رابطه نزدیک با یکدیگر است.»

راه‌های ایجاد دوستی و صمیمیت و بین زن و شوهر چیست؟

۱- به ایجاد رابطه صمیمی اهمیت بدهید، و آن را در الویت بگذارید.

کلام خدا به ایجاد رابطه سالم بین زن و شوهر بسیار اهمیت می‌دهد، و این رابطه را مهمتر از دعاهای آنها می‌داند، تا بدان حد که اگر این رابطه خوب حفظ نشود، مانعی برای اجابت دعاهای آنها خواهد شد. (اول پطرس ۳:۷و۶). اگر می‌خواهید دعاهای تان مستجاب شود یکی از شرایط مهم آن ایجاد رابطه سالم با همسر تان است. عیسی مسیح در موعظه بالای کوه تأکید فرمود: «وقتی می‌خواهید برای خدا قربانی (پرستش مقبول) بگذارید اول با برادر (خواهر یا همسر و...) خود صلح کنید و سپس رابطه شایسته با خدا را ادامه بدهید تا مقبول خدا واقع شوید.» همچنین کلام خدا با ایماندارانی که به موضوع ارتباط با خانواده و رفع نیازهای مختلف آنها توجه نمی‌کنند برخورد بسیار سختی می‌کند. «ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است» (اول تیموتائوس ۵:۸). موفقیت ما در خانواده، بستگی به اهمیتی دارد که به این موضوع می‌دهیم. چه فایده دارد که انسان تمام دنیا را تصاحب کند ولی خانواده‌اش را از دست بدهد. حال آنکه خداوند اولین رسالتی که به ما داده، آن است که خدمت را اول «از اورشلیم (خانه خود) شروع کنیم.» (اعمال ۱:۸) امرسون نویسنده معروف نیز این‌طور می‌گوید: «ما مراقب سلامتی خود هستیم، برای روز مبادا پس انداز می‌کنیم، سقف خانه را تعمیر می‌کنیم، لباس کافی می‌پوشیم، برای خوراکی خوب زحمت می‌کشیم، ولی کیست که در قید و بند این باشد که بهترین



دارایی، یعنی دوست خوب را بیابد و به‌طور جدی او را حفظ کند؟»

همسر انسان بهترین دوست او است، و هر کس باید در حفظ این سرمایه‌گران به‌جا بکوشد. امروزه، زندگی ماشینی در کشورهای صنعتی و پیشرفته باعث می‌شود ارتباطات خانوادگی ضعیف و سست شوند. آمار جدائی و طلاق و خیانت رو به افزایش است. در غرب، بسیاری از زن و شوهرها و فرزندان صبح زود فقط به هم می‌گویند: «سلام» و به‌دنبال کار خود می‌روند و شب هنگام، با گفتن «شب‌به‌خیر» به بستر می‌روند. این نوع زندگی ماشینی و بی‌روح در درازمدت نتایج مخربی دارد. فاصله کشورهای جهان با ظهور وسائل مدرن و سریع مسافرتی هر روز کمتر می‌شود، ولی در عوض قلب‌های مردم روز به روز از یکدیگر دورتر می‌شود، و این فاجعه بزرگی است که خانواده‌ها را تهدید می‌کند. به‌قول اشعیاى نبی: «جمع ما مثل گوسفندان، گمراه گشته هر یکی از ما به راه خود برگشته است» (اشعیا ۵۵:۶). برای رفع این مشکل، باید جایگاه و ارزش خانواده را مهم بدانید، و پس از ارتباط با خدا حفظ روابط خانوادگی را در رأس قرار دهید.

۲- برای ایجاد رابطه نزدیک و مشارکت صمیمانه به همسر تان وقت کافی اختصاص

بدهید.

کلام خدا واضحاً می‌گوید: «برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است.» (جامعه ۱:۳). زن و شوهر می‌توانند با یک برنامه‌ریزی خوب زمان‌هایی را به مشارکت صمیمانه اختصاص دهند. کسی که به موضوعی اهمیت می‌دهد، قطعاً وقت لازم را نیز برای آن پیدا خواهد کرد. برای اینکه به خانواده وقت کافی بدهیم، با وجود برنامه‌ها و مشغله بسیار و ترافیک و کامپیوتر و ملاقات فامیل و دوستان و غیره...، باید بهترین وقت را برای مشارکت و ایجاد رابطه صمیمانه با همسر و فرزندانمان تعیین کنیم. آنان که به دیگران می‌گویند: «وقت ندارم»، بهتر است بگویند: «علاقه ندارم، یا موضوع برایم چندان اهمیتی ندارد.» چه‌طور ممکن است ما به شخصی علاقمند باشیم، ولی برای مشارکت با او وقت نداشته باشیم؟ عشق و علاقه وقت پیدا می‌کند. افرادی که برنامه زندگی خود را آنقدر پر کرده‌اند که حتی به همسر و فرزندان‌شان وقت نمی‌دهند، شاید بدون اینکه خودشان نیز متوجه باشند به خانواده خیانت می‌کنند و صدمات جبران‌ناپذیری به آنها وارد می‌سازند. این‌گونه افراد وقتی به مشکل جدی برمی‌خورند، بیدار می‌شوند اما دیگر بسیار دیر شده است و پشیمانی نیز سودی ندارد. منظور از وقت دادن، اختصاص دادن اوقاتی هدفمند و مفید است که در آن به‌طور خاص با تک‌تک اعضای خانواده وقت می‌گذرانیم. نباید فقط به مشارکت‌های

جمعی خانوادگی، یا میهمانی و میهمانداری از خویشان و دوستان اکتفا کنید. گرچه مشارکت‌ها، دید و بازدیدها و میهمانی‌ها و شرکت در جلسات و برنامه‌های کلیسایی به همراه خانواده لازم و مفید است، ولی به هیچ وجه جای ارتباط شخصی و صحبت‌های خصوصی با همسر و اعضای خانواده را نخواهد گرفت. بدون داشتن وقت اختصاصی، شناخت و صمیمیت عمیق ایجاد نخواهد شد. بنابراین، به موضوع مشارکت داشتن با تک‌تک افراد خانواده اهمیت بدهید و برای این کار وقت خود را خوب تنظیم کنید. به هنگام مشارکت نیز اجازه ندهید چیزهایی مانند تلفن، تلویزیون، کامپیوتر و غیره... مزاحمت ایجاد کنند، بلکه کاملاً متمرکز همسر و فرزندان‌تان شوید، و به دنیای درونی آنها راه یابید.

پسر بچه کوچکی هر شب تا دیروقت منتظر آمدن پدرش بود. خیلی دوست داشت با پدرش رابطهٔ صمیمی داشته باشد، ولی پدرش شدیداً مشغول کار بود. یک شب پدر خسته و عصبانی از سر کار به خانه آمد. پسرک که جلوی در به انتظار پدر نشسته بود، گفت: «بابا یه سؤال بپرسم؟»

پدرش گفت: «بپرس پسر»

پسر پرسید: «برای هر ساعت کار چقدر پول می‌گیری؟»

پدرش پاسخ داد: «چرا اینو می‌پرسی؟»

پسر گفت: «فقط می‌خواهم بدونم. برای هر ساعت کار چقدر پول می‌گیری؟»

پدرش گفت: «ساعتی ۲۰ دلار»

پسرک در حالی که سرش پایین بود آه کشید، بعد به پدرش نگاه کرده و گفت: «می‌شه لطفاً ۱۰ دلار به من بدی؟»

پدر عصبانی شد و گفت: اگر دلیلت برای پرسیدن این بود که از من پول بگیری تا یک اسباب‌بازی مزخرف بخری فراموشش کن. حالا زود به اوقات برو و به این فکر کن که چرا اینقدر خودخواه هستی؟ من خیلی خسته‌ام و برای این رفتارهای بچه‌گانه وقت ندارم.»

پسرک آرام به اطاقش رفت و در را بست.

پدر نشست و باز هم عصبانی‌تر شد، پیش خود گفت: «چه‌طور به خودش اجازه می‌ده فقط برای گرفتن پول از من این سؤال رو بپرسه؟»

ساعتی بعد پدر آرام‌تر شد و احساس کرد که با پسر کوچکش خیلی تند برخورد کرده

است، زیرا احتمالاً نیازی داشته که ۱۰ دلار درخواست کرده است. به خصوص اینکه خیلی کم پیش می‌آمد پسرک از او پول درخواست کند. سپس به اطاق پسر رفت و در را باز کرد و گفت: «پسرم، ببخش که با تو بد رفتار کردم، امروز کارم سخت و طولانی بود و همه ناراحتیم را سر تو خالی کردم. بیا این هم ۱۰ دلاری که خواسته بودی.»

پسرک خندید و فریاد زد: «مرسی بابا!» بعد دستش را زیر بالش برد و از زیر آن دو اسکناس ۵ دلاری مچاله شده درآورد. پدر وقتی دید او پول داشته دوباره عصبانی شد و گفت: «با اینکه خودت پول داشتی چرا دوباره از من پول خواستی؟»

پسرک گفت: «برای اینکه پولم کافی نبود ولی الان ۲۰ دلار دارم. آیا می‌تونم یه ساعت از وقت کارتو بخرم تا فردا یه ساعت زودتر خونه بیایی و با ما شام بخوری؟»

زوج عزیز، هیچ چیز به اندازه وقتی که برای مشارکت و دوستی به همسر و فرزندان تان اختصاص می‌دهید برای آنها با ارزش نیست. زوجها علاوه بر وقت‌های اختصاصی که بطور مرتب با یکدیگر و فرزندان و دیگر اعضای خانواده می‌گذرانند، باید ترتیبی بدهند که از قانون کلام خدا در خصوص استراحت و یک روز مرخصی در هفته اطاعت کنند، و از آن وقت نیز برای ایجاد مشارکت‌های صمیمانه خانوادگی نهایت استفاده را بنمایند. اعضای خانواده نباید در زمینه مشارکت و دوستی صمیمانه با یکدیگر احساس کمبود کنند، و از نعمت حضور و وجود فعال و مفید یکدیگر محروم شوند.

۳- با همسر تان ارتباط کلامی برقرار کنید، با او مرتباً گفتگو کنید.

«وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن» (جامعه ۷:۴)، «سخنی که در مجلس گفته شود

مثل سیب‌های طلا در مرصع‌کاری نقره است.» (امثال ۱۱:۲۵)

سال‌ها پیش در تهران، در مجلس عقدی که قرار بود طی آن بنده یکی از شماسان کلیسا را با همسرش به عقد مسیحی درآورم، از کشیش میهمان، جناب سارو خاچیکی، دعوت کردیم موعظه کنند. ایشان قبل از پایان موعظه گفتند که «در پایان می‌خواهم، به عروس و داماد عزیز نصیحتی بکنم که باید آن را آویزه گوش‌های خود سازند. حتی اگر موعظه امشب مرا فراموش کردند، امیدوارم این نصیحت آخر را همیشه به یاد آورند و تا پایان عمر رعایت کنند. سپس به جماعت نیز گفتم: این نصیحت مهم به درد همه شما حاضرین در این جلسه نیز می‌خورد.» ایشان پس از مکثی کوتاه و در حالی که همه سرا پا گوش منتظر شنیدن نصیحت مهم او بودند به سادگی تمام این عبارت را بیان کرد، و موعظه را به اتمام رساند: «عروس و داماد عزیز، فراموش نکنید که در طول زندگی با هم حرف بزنید، با هم حرف بزنید، با هم حرف بزنید.»

من پس از این صحبت علائم تعجب و حیرت را در چهره جماعت، و مخصوصاً میهمانان جدید دیدم، و متوجه شدم که اکثر آنها اهمیت و ارزش نصیحت فوق را که سه بار نیز تکرار شد درک نکرده بودند و انتظار شنیدن سخنان برجستهٔ دیگری داشتند. ولی همهٔ ما به اهمیت برقراری ارتباط صحیح کلامی در نزدیک‌تر ساختن زن و شوهر به یکدیگر واقفیم. پس از مراسم عقد فرصتی دست داد تا با برخی از بستگان عروس و داماد دربارهٔ ارتباط کلامی بین یک زوج، تبادل افکار داشته باشیم. از عمو عروس که بزرگ خانواده آنها بود پرسیدم: «آیا شما با همسران به اندازهٔ کافی صحبت می‌کنید؟» او گفت: «البته که صحبت می‌کنیم.» پرسیدم: «چه نوع صحبت‌هایی می‌کنید؟» گفت: «وقتی از سر کار می‌آیم، می‌پرسم: خانم غذا چه پختی؟ قیض آب و برق را پرداخت کردی؟ امروز کی تلفن کردی؟ و از فلانی چه خبر؟ هوا چقدر گرمه و صحبت‌های روزمره دیگر.»

پرسیدم: «آیا شما دوستان صمیمی نیز دارید؟» او که از مردان قدیمی تهران بود گفت: «چند تا دوست دارم که آنها را با هیچکس عوض نمی‌کنم.» پرسیدم: «امیدوارم حمل بر جسارت نشود، ولی با آنها راجع به چه چیزهایی صحبت می‌کنید؟»

گفت: «صحبتی که با دوستانم می‌کنم با صحبتی که با همسرم دارم فرق می‌کند. با آنها حرف دلم را می‌زنم که پیش هیچکس دیگر نمی‌شود زد. اینها صحبت‌های مردانه و دوستانه، و بسیار لذت‌بخش است.»

گفتم: «آیا نمی‌توانید با همسران چنین صحبت‌های صمیمانه داشته باشید؟» در جواب گفت: «ابداً، خانم‌ها ظرفیت ندارند که با آنها چنین صحبت‌هایی بکنیم. از طرف دیگر برای ما مردها کسرشأن است که با همسرمان این‌طور صمیمی باشیم!»

اینجا بود که با ایشان و دیگر دوستان دربارهٔ اهمیت ارتباط کلامی با همسر صحبت‌های مفیدی کردیم، و در خصوص فجایعی که فقدان صمیمیت بین زن و شوهر ایجاد می‌کند، هشدارهایی دادم. اگر زن و شوهر نتوانند افکار و احساسات قلبی خود را به یکدیگر ابراز کنند، و یا یکی از آنها به ارتباط کلامی علاقمند نباشد و اهمیت این موضوع را درک نکند، طرف مقابل با شخص دیگری دوستی برقرار می‌کند و صحبت‌هایی را که باید با همسرش مطرح می‌کرد، به او می‌گوید. و به این ترتیب، به جای برقراری ارتباط صمیمی با همسر، با شخص سومی رابطه برقرار می‌شود و بین زن و شوهر فاصله می‌افتد. برخی از خیانت‌ها از این موضوع ناشی شده که شخصی به علت عدم صمیمیت با همسرش، در محل کار یا همسایگی با شخصی از جنس مخالف دوستی نزدیک برقرار کرده، و به تدریج به او علاقمند شده، و از این طریق فاجعه‌ای در

خانواده به وجود آمده است.

در ایران، زنی را می‌شناختم که با شوهرش به‌طور جدی مشکل ارتباطی داشت و به‌علت عدم اعتماد به او، هیچ‌وقت نمی‌توانست مسائلی را با وی مطرح کند. او برای من تعریف کرد که: «به‌همراه شوهرم با اتومبیل از تهران به مشهد رفتیم که حدود ۱۴ ساعت طول کشید. این سفر چیزی نبود جز رنج و اندوه. ما در طول ۱۴ ساعت، که برای من به اندازه یک عمر گذشت، در مجموع ۱۵ دقیقه هم صحبت نکردیم، آن هم صحبت‌های بی‌اهمیت و پیش‌پا افتاده. اصلاً موضوع مشترک و دلنشین و خودجوشی از دل‌مان بیرون نمی‌آمد، و باید این سکوت مرگبار و زجرآور را تحمل می‌کردیم.» جای تعجب نبود که این زوج پس از مدت کوتاهی با ناراحتی فراوان از یکدیگر جدا شدند.

بنابراین، در زمینه وقت دادن به همسر فقط رعایت اصل اول و دوم کافی نیست بلکه باید از این فرصت‌ها برای ایجاد صمیمیت بیشتر که روابط شما را عمیق‌تر می‌سازد، کمال استفاده را بکنید. زوجی صمیمی هستند که بتوانند خیلی راحت حرف دلشان را به یکدیگر بگویند. باید بتوانند آزادانه عقاید، خواسته‌ها، انتظارات، دردها، بحران‌ها، شکست و پیروزی، شادی و غم، نیازها و کمبودها، اهداف و دیدگاه و بالاخره رازهای درونی خود را با یکدیگر در میان بگذارند. شخص باید اعتماد کامل داشته باشد که همسرش او را درک می‌کند و محکوم نمی‌نماید. این همان نوع دوستی است که عیسی مسیح با شاگردانش داشت، «دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده (غلام) از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می‌خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساخته‌ام» (یوحنا ۱۵:۱۵). رابطه دوستانه و صمیمی زن و شوهر در نور است و آنها هیچ چیز را از یکدیگر مخفی نمی‌سازند.

در کتاب مقدس می‌خوانیم که ابراهیم دوست خدا نامیده شد (یعقوب ۲:۲۳)، و از این جهت خدا درباره او اینگونه شهادت می‌دهد: «و خداوند گفت: آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟» (پیدایش ۱۸:۱۷)، در رابطه با موسی هم نوشته شده است: «خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن می‌گوید» (خروج ۳۳:۱۱). «با وی (موسی) روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می‌گویم» (اعداد ۱۲:۸). دعوت خدا از زوج مسیحی این است که با هم دو دوست صمیمی باشند و آن نوع صمیمیتی را با هم برقرار کنند که کتاب مقدس توصیف آن را نموده است.

اکنون می‌خواهیم ارتباط کلامی بین زن و شوهر را که به پنج شکل نمایان می‌شود بررسی کنیم.



۱- صمیمیت فکری (انتقال افکار)، شامل سه نوع ارتباط کلامی می‌شود.

الف) تبادل افکار بین زن و شوهر. دانستن و درک افکار یکدیگر برای زن و شوهری که می‌خواهند ارتباط دوستانه و صمیمی برقرار کنند بسیار اهمیت دارد. امرسون در این رابطه می‌گوید: «دوست واقعی کسی است که بتوانم با او صمیمی باشم و پیش او با صدای بلند فکر کنم.» یعنی اینکه دوست من به علت صمیمیتش با من بدون اینکه چیزی بگویم، بدانند در افکارم چه می‌گذرد. داوود نبی این موضوع را در رابطهٔ خود با خدا این‌گونه بیان کرده است: «تو از نشستن و برخاستنم آگاهی، حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانم آید تو، ای خداوند، به تمامی از آن آگاهی. و اندیشه‌هایم را از دور می‌دانی. خدایا، اندیشه‌های تو برایم چه ارجمند است! جملهٔ آنها چه عظیم است!» (مزمور ۱۳۹: ۲ و ۴ و ۱۷)

روزی زن و شوهر سالخورده‌ای که سالیان دراز را با عشق و دوستی سپری کرده بودند، و به معنای واقعی یکی شده بودند، در خانه نشسته بودند. مرد روزنامه می‌خواند و زن بافندگی می‌کرد، و هیچکس حرفی نمی‌زد. مرد عمیقاً به خانمش نگاه کرد و گفت: «عزیزم من کاملاً با آنچه که فکر می‌کنی موافقم.» او بدون اینکه همسرش سخنی بگوید از حالت چهرهٔ او فهمید که در افکارش چه می‌گذرد. بنابراین، همه چیز حتی با گفتن حل نمی‌شود. ما باید با افکار همسرمان و دنیای درونی او آشنا باشیم و در این شناخت رشد کنیم.

من زوج‌هایی را می‌شناسم که بعد از نیم قرن زندگی مشترک اغلب با ناراحتی و اندوه به یکدیگر می‌گویند: «متأسفم که بعد از این همه سال هنوز منو نشناختی!» به همین علت آمار طلاق حتی در زوج‌های میان‌سال نیز بیشتر شده است. چنین زوج‌هایی، به‌جای اینکه در طول زمان با هم یکی شده باشند از یکدیگر فاصله گرفته‌اند، و درک متقابل بین آنها وجود ندارد. بنابراین، زن و شوهر باید مرتب عقاید و افکارشان را با یکدیگر در میان بگذارند تا از دیدگاه‌های هم باخبر باشند. وقتی شخصی افکار همسرش را بشناسد و او را همان‌گونه که هست بپذیرد و درک کند، محکومش نخواهد کرد و خوارش نخواهد شمرد.

حال اگر زن و شوهری در همهٔ موارد هم‌عقیده نباشد، که امری طبیعی است، چه باید بکنند؟ پاسخ ساده در این سه عبارت است: اولاً باید افکار یکدیگر را خوب درک کنند. ثانیاً به افکار یکدیگر احترام بگذارند، و ثالثاً همسر خود را با افکار متفاوتش چنان که هست بپذیرند. بنابراین، نصیحت بنده به زن و شوهرها اینست که برای تبادل افکار با یکدیگر وقت کافی صرف کنند، زیرا دوستیشان را عمیق‌تر خواهد ساخت.

ب) بحث آزاد و سازنده. زوجها برای صمیمیت بیشتر باید درباره مطالب مختلف زندگی بحث‌های آزاد و سازنده داشته باشند. به‌عنوان مثال، با هم کتابی را بخوانند و درباره مطالب آن بحث و گفتگو کنند. مخصوصاً کتاب مقدس را با هم بخوانند و درباره موضوعات مختلف دیدگاه‌های خود را مطرح کنند، و درباره موضوعاتی که تفسیر روشنی ندارند، تحقیق کنند و آن را از جوانب مختلف بررسی نمایند. با هم فیلمی ببینند و آن را نقد و بررسی کنند. نه تنها درباره امور روحانی بلکه درباره موضوعات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانشناسی، هنری، ورزشی و غیره نیز می‌توانند تبادل افکار کنند. در این راستا برای اینکه گفتگویشان تبدیل به جر و بحث مخرب نشود باید هر دو با دید باز و روشن آمادگی شنیدن عقاید مخالف را نیز داشته باشند، و به نظریات و دلائل ارائه شده توجه کنند.

مواظب باشید که به عقاید یکدیگر، حتی اگر آنرا نمی‌پذیرید، توهین نکنید. ممکن است حتی برخی مباحث شما را به نتیجه خاصی نرساند و آنرا اتلاف وقت بدانید ولی اگر به‌طرزی صحیح و محترمانه انجام شود، شما را با هم صمیمی‌تر و نزدیک‌تر می‌سازد. بنابراین، ارزش دارد که با هم این‌گونه صحبت کنید.

در دنیای پیشرفته امروز، جلساتی که در آن افراد با عقاید مختلف گرد هم می‌آیند و دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کنند، زیاد است، و هیچکس نیز از کسی نمی‌رنجد. این نوع گفتگوها سبب رشد فکری می‌شود. نباید فکر کنیم که افکار و اندیشه ما حقیقت مطلق است. زیرا حقیقت مانند الماسی است که ابعاد درخشان مختلفی دارد، و ما نباید فقط از ابعادی که به آن عادت کرده‌ایم به حقایق بنگریم. حتی خدا در کتاب مقدس به ما اجازه داده است که با او مباحثه سازنده‌ای داشته باشیم. خداوند می‌گوید «بیاید تا با یکدیگر محاجه نماییم» (اشعیا ۱: ۱۸). به‌عنوان مثال، موسی با خدا برای تصمیم او مبنی بر تنبیه نهائی قوم بنی‌اسرائیل مباحثه کرد و با ذکر دلائل خدا را مجاب کرد و او از تصمیم خود برای تنبیه آنها منصرف شد (خروج ۷: ۱۴-۳۲). بنابراین، زوج‌های عزیز، از بحث و گفتگوی آموزنده و مفید حتی اگر بی‌نتیجه باشد، دوری نکنید. زیرا بهترین نتیجه آن اینست که شما را به یکدیگر نزدیک‌تر می‌سازد، و ضمناً محیط خانه را نیز از سکوت مرگبار و رابطه سرد و بی‌روح رها می‌سازد.

ج) مشورت با یکدیگر. قبلاً درباره اهمیت مشورت در خانواده از دیدگاه کتاب مقدس، که یکی از راه‌های هدایت الهی است، صحبت کردیم، ولی اکنون در رابطه با صمیمیت، بر مشورت زن و شوهر در امور مختلف زندگی تأکید می‌کنیم. آیا می‌دانید بهترین عبارتی که بوسیله آن ارزش و احترام خود را نسبت به همسران

ابراز می‌کنید چیست؟ «عزیزم عقیدهٔ تو دربارهٔ این موضوع چیست؟» وقتی شما به همسرتان می‌گوئید: «من به مشورت و کمک فکری تو نیاز دارم»، نه تنها برای شخصیت او ارزش خاصی قائل شده‌اید بلکه مشورت با ایشان، شما را در رابطهٔ با او صمیمی‌تر می‌سازد. دوست واقعی کسی است که مشاور خوبی برای دوست خود باشد. سلیمان در این رابطه می‌گوید: «عطر و بوی خوش، دل را شاد می‌سازد، مشورت خالص، به دوستی شیرینی می‌بخشد» (امثال ۲۷:۹). «چون تدبیر می‌کنی، مشورت بخواه؛ با کسب هدایت به جنگ برو» (امثال ۱۸:۲۰)، «با تدبیرهای نیکو می‌توان به جنگ رفت، و با مشاوران بسیار می‌توان پیروز شد» (امثال ۲۴:۶). بنابراین، برای اداره بهتر خانواده، تقسیم کار، دخل و خرج، تربیت فرزندان، رفع نیازهای خانه، میهمانی دادن، برنامه‌ریزی برای آینده، خدمت روحانی، تغییر در روش زندگی و بسیاری مطالب دیگر، با هم مشورت کنید. در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی تکیه نکنید. سؤالات مفیدی برای مشورت مطرح کنید. ذیل برخی از این سؤالات را برای نمونه ذکر می‌کنیم.

«چه کار کنیم که عشق و علاقهٔ ما نسبت به هم بیشتر شود؟» یا «چه چیزهایی عشق ما را تضعیف کرده است؟» «برای حل مشکل چه راه‌هایی وجود دارد؟» «درآمد ماهیانه را چگونه تنظیم کنیم؟» «میهمانی‌ها را چگونه برنامه‌ریزی کنیم؟» «چه خدمات مفیدتری برای کلیسا انجام بدهیم؟» «با فلان فرزندمان چگونه رفتار کنیم که رشد سالمتری را داشته باشد، و در عین حال از ما نیز فاصله نگیرد؟» «چه‌طور بر فلان ضعف خود غالب شویم؟» «چه برنامه‌های متنوع و سازنده‌ای می‌توانیم با هم داشته باشیم؟» و بسیاری سؤالات دیگر.

در این مشورته‌ها همه جوانب را بررسی کنید. همه راه‌حل‌ها را بنویسید. نقاط قوت و ضعف یک موضوع را در نظر بگیرید. ضمناً اگر مطمئن هستید همسرتان در قسمتی تصمیم اشتباهی می‌گیرد، چون او را دوست دارید با محبت و با ذکر دلائل منطقی اشتباهش را به او گوشزد کنید و اعلام آمادگی کنید که حاضرید او را کمک کنید. دوست واقعی کسی است که با اشتباهات دوستش با محبت برخورد می‌کند، و او را اصلاح و مرمت می‌نماید. این‌گونه مشورته‌ها زن و شوهر را صمیمی‌تر می‌کند، و برعکس تکیه روی و تک‌اندیشی صمیمیت آنها را از بین می‌برد، و مابین آنها فاصله می‌اندازد. تن دادن به مشورت زوج را فروتنی می‌سازد، و برعکس، تکیه روی و تک‌اندیشی که ثمره غرور است بین آنها فاصله می‌اندازد.

۲- صمیمیت احساسی

در خصوص ابراز احساسات قلبی به وسیله کلمات، به سه مورد اشاره می‌کنیم:

الف) اظهار عشق و علاقه به یکدیگر. خداوند بارها عشق و محبتش را نسبت به ما انسان‌ها ابراز کرده است. به عنوان نمونه به ارمیا ۳:۳۱ نگاه کنید. «خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت: با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم.» خدا حتی به قوم بی‌وفای خود می‌گوید: «ای افرایم چگونه تو را ترک نمایم و ای اسرائیل چگونه تو را (به دشمن) تسلیم نمایم؟» «دل من در اندرونم منقلب شده و رقت‌های من با هم مشتعل شده است» (یعنی عشق تو مثل آتش تمام درون مرا می‌سوزاند). چگونه ممکن است ما خدای عشق و محبت را بشناسیم و در رابطه با یکدیگر عشق‌مان را ابراز نکنیم؟ به یاد داشته باشید که خدا از ما نیز خواسته که با تمام وجود عاشق او باشیم. (مرقس ۱۲:۳۰)

یکبار از مردی پرسیدم: «آیا شما هر روز عشق خود را به همسران ابراز می‌کنید؟» او با تعجب و کمی عصبانیت گفت: «من از این لوس‌بازی‌ها که در شأن یک مرد نیست خوشم نمی‌آید.» و افزود: «ما که نمی‌خواهیم فیلم عاشقانه بازی کنیم. زندگی فیلم نیست و ما هم هنرپیشه نیستیم!» از خانمی همین سؤال را پرسیدم و او در جواب گفت: «اگر عشقم را ابراز کنم شوهر خیلی پررو خواهد شد و از محبت من سوءاستفاده خواهد کرد. زن باید متانت خود را حفظ کند!» برخی نیز در پاسخ به این سؤال گفتند: «با گفتن نیست، بلکه باید در عمل عشق خود را نشان بدهیم. من با تظاهر به عشق مخالفم، عشق واقعی عشق قلبی است!»

اگرچه در پاسخ‌های فوق رگه‌هایی از حقیقت می‌بینیم ولی ابراز احساسات قلبی و به‌جا و به‌اندازه به همسر نه تنها سبک‌سری و تظاهر نیست بلکه نشان عشق و شهامت و وقار فردی است که احساس قلبی خود را به زبان نیز بیان می‌کند. تظاهر و ریاکاری وقتی است که شما کسی را قلباً دوست ندارید ولی به‌خاطر تعارف و از روی تملق او را فریب می‌دهید و نسبت به او ابراز احساسات می‌کنید. هیچکس مخالف علاقه قلبی نیست، ولی عشقی که از قلب نشأت می‌گیرد به زبان نیز جاری می‌شود. «زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید» (متی ۱۲:۳۴). البته منظور این نیست که فقط به زبان ابراز عشق و علاقه کنید ولی عملاً آن را نشان ندهید، زیرا چنین عشقی ظاهری و ناپسندیده است. عشق واقعی را هم در زبان و هم در عمل باید ابراز کرد. ابراز احساسات قدرتی دارد که عشق را زنده نگه می‌دارد و سبب رشد و تقویت آن می‌شود. ابراز احساسات سبب دلگرمی و قوت قلب همسر می‌شود. مثل مخزن اتومبیل که وقتی

آن را پر کردید، تمام روز می‌توانید با آن رانندگی کنید، ولی روز بعد نیز دوباره باید آنرا پر کنید. برخی به اشتباه فکر می‌کنند که صحبت‌های عاشقانه فقط مربوط به همان روزهای نامزدی و دوران ماه عسل است، و بعد از این دوران دیگر تمام می‌شود و باید به امور دیگر زندگی پرداخت.

من بنا به تجربه، به تأثیر ابراز احساسات عاشقانه بسیار معتقدم و آنرا کاملاً کتاب‌مقدسی می‌دانم. به‌عنوان مثال، کتاب غزل غزل‌های سلیمان مملو از اظهارات عاشقانهٔ محبوب و محبوبه به یکدیگر است. من در تمام دوران تأهل، چه صبح که از خواب برمی‌خیزم و چه شب پیش از رفتن به بستر، به همسرم گفته‌ام: «عزیزم خیلی دوستت دارم.» و سعی کرده‌ام در زمان کار و خدمت‌م نیز تلفنی عشق خود را نسبت به او ابراز کنم. چقدر زیباست که زوج پس از چند ساعت که یکدیگر را ندیده‌اند وقتی به هم میرسند یکدیگر را در آغوش گرفته ببوسند و به هم ابراز عشق و علاقه کنند. این موضوع یکی از رازهای موفقیت من در رابطه با همسرم بوده است. توصیه من به همه زوج‌ها اینست که به این موضوع اهمیت بدهند. خود را به ابراز احساسات که مایهٔ تحکیم رابطه است عادت بدهید، و از ثمرات نیرومند آن چه در رابطه با همسر و چه سایر اعضای خانواده بهره‌مند شوید.

ب) تشویق، قدردانی، تحسین. «زنان بسیار کارهای شایسته کرده‌اند، اما تو بر آنها همه پیشی گرفته‌ای» (امثال ۳۱:۲۹). خدا بارها در کلام خود در مورد قومش که برای او همچون عروس و همسری روحانی می‌باشد با کلمات تشویق‌آمیز و دلگرم‌کننده سخن گفته است: «چونکه در نظر من گرانبها و مکرم بودی و من تو را دوست می‌داشتم.» «من تو را فراموش نخواهم نمود. اینک تو را برکف دستهای خود نقش نمودم و حصارهایت دائماً در نظر من است» (اشعیا ۴۳:۴ و ۴۹:۱۵ و ۱۶). چه کسی می‌تواند تأثیرات مثبت تشویق را انکار کند؟ قدردانی و تشویق معجزه‌ای می‌کند که هیچ چیز دیگر قادر به انجام آن نیست. درست نیست که ما مرتب از یکدیگر ایراد بگیریم و یکدیگر را محکوم کنیم. باید بیشتر از یکدیگر قدردانی و تشکر کنیم. چشمان ما باید شفا یابد تا به‌جای دیدن مشکلات و معایب، محسنات و چیزهای خوب و مثبت یکدیگر را ببینیم و برای وجود یکدیگر، به‌عنوان هدایای گرانقدر الهی، قلباً شکرگزار باشیم. «مردی که همسری بیابد، چیز نیکو یافته و خشنودی خداوند را به دست آورده است» (امثال ۱۸:۲۲). تشویق سبب می‌شود زن و مرد بر ضعف‌ها و نکات منفی شخصیت خود غالب شوند، و برای پذیرفتن نصایح محبت‌آمیز آمادگی پیدا کنند. بهترین راه پیروزی بر نکات منفی زندگی، تفکر در امور مثبت است. تاریکی را فقط به‌وسیلهٔ روشنائی می‌توان محو کرد، وگرنه با جنگ و جدال تاریکی بیرون نخواهد رفت.



یکی از معلمین کانون شادی پس از تعلیم دادن به بچه‌ها می‌خواست از آنها امتحان بگیرد. به آنها گفت: «بچه‌ها یک ساعت وقت دارید. نیم‌ساعت درباره عیسی مسیح بنویسید و نیم ساعت دیگر را درباره شیطان که دشمن او است.» همه شروع به نوشتن کردند، یک ساعت گذشت و همه انشای خود را تحویل دادند ولی یکی از بچه‌ها هنوز می‌نوشت. بالاخره معلم به او گفت: «هر چی نوشتی کافی است»، و بعد به انشای او نگاهی کرد و متوجه شد که تمام یک ساعت را درباره عیسی مسیح نوشته، و عاشقانه از او تجلیل و تمجید کرده است. معلم از شاگرد پرسید: «بچه جون مگه قرار نبود نیم‌ساعت هم درباره شیطان بنویسی؟» شاگرد در پاسخ گفت: «خانم دیگه وقتی برای شیطان باقی نمود» و سپس اضافه کرد: «عیسی مسیح اونقدر شیرینه که وقتی به اون فکر می‌کنم شیطان رو فراموش می‌کنم.» یک‌بار هم از بچه دیگری پرسیدند: «اگه شیطان بیاید و در خونه شما رو بزنه چه کار می‌کنی؟» او پاسخ داد: «عیسی مسیح رو می‌فرستم درو باز کنه!»

امیدوارم زوج‌ها به فیض خدا تشویق و تحسین و قدردانی کردن را چه در عمل و چه با زبان پیشه خود کنند. در پایان این بخش دو نمونه از تشویق‌های پولس به کلیسا را یادآوری می‌کنم. باشد تا همسران نیز بتوانند از این نمونه‌های عالی برای تشویق و تقویت یکدیگر استفاده کنند.

«محبت تو مرا سخت شاد و دلگرم کرده است، چه تو به دل‌های مقدسان طراوت و تازگی بخشیده‌ای.» (رساله فلیمون ۷:۱). زن و شوهر می‌توانند از وجود یکدیگر شاد و دلگرم بشوند، و به‌جای اینکه سوهان روح هم باشند سبب شادی و آرامش یکدیگر شوند.

«زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندمان عیسی هنگامی که بازگردد؟ مگر شما نیستید؟ (خطاب به همسر) براستی که شما بید جلال و شادی ما.»
(اول تسالونیکان ۲:۱۹ و ۲۰)

اگر پولس می‌توانست این کلام تشویق‌آمیز را در رابطه با کلیسا بیان کند، آیا مرد نمی‌تواند به همسرش، که نمونه کلیساست، و زن به مرد که نمونه مسیح برای اوست، این کلمات را ابراز کند؟ وقتی این کلام با تمام قلب گفته شود بر دل نیز می‌نشیند «آنچه از دل برآید بر دل نشیند.» موضوع تعریف و تمجید به تفکر زن و شوهر بستگی دارد. وقتی اهمیت این موضوع برای شما روشن می‌شود باید خود را به این شیوه پسندیده عادت دهید. اگر به‌طور مرتب این‌گونه کلمات را بر زبان نیاورید به مرور بیان آن دشوار خواهد شد ولی با تمرین مداوم خود را در این مسیر قرار بدهید. از این طریق می‌توانید برای ایجاد رابطه گرم و صمیمی تحول بزرگی در قلب همسران

به وجود آورید.

ج) شریک شدن در شادی و غم یکدیگر (ابراز احساسات). «خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان» (رومیان ۱۲: ۱۵). زن و شوهر باید بتوانند به راحتی احساس شادی و غم خود را با یکدیگر در میان بگذارند. و به عبارتی، قلبشان را به روی یکدیگر باز کنند و احساسات قلبی خود را به هم ابراز نمایند. برای مثال اگر یکی از آنها ناراحت و افسرده است باید بتواند راحت پیش همسرش درد دل کند و بداند که مورد قضاوت و سرزنش او قرار نخواهد گرفت. به عنوان مثال: «دلَم خیلی شور میزنه! از فلان چیز خجالت کشیدم و ناراحت شدم. از این صحبت تو خوشم نیومد، و احساس خواری کردم. می‌خوام گریه کنم. دلَم گرفته! خیلی در فشارم و ...» بعضی وقتها مردها، مخصوصاً مردانی که زیاد اهل احساس نیستند و زنان را خوب درک نمی‌کنند، با بی‌تفاوتی و بی‌توجهی احساس همسر خود را نادیده می‌گیرند. برخی نیز با عباراتی نظیر این او را سرزنش می‌کنند: «باز شروع کردی؟ چقدر گریه می‌کنی؟ از گریه و ناله‌ات خسته شدم! با زندگی خوبی که برات فراهم کردم غم و غصه چه معنی داره؟ تو که بچه نیستی، چرا گریه می‌کنی؟ و ...» چنین عباراتی احساسات شریک زندگی را سرکوب می‌کند، و باعث می‌شود او دیگر احساسش را با همسری که شرایط عاطفی او را درک نمی‌کند در میان نگذارد، و در نتیجه بین آنها فاصله ایجاد می‌شود. برعکس عبارات فوق باید چنین جملاتی به کار برد: «متأسفم که اینطور شده! من خوب درکت می‌کنم. من کنارت هستم. تو رو برای صبر و استقامتت تحسین می‌کنم و ...»

همسر حکیم و فهیم باید در موقع غم و اندوه کنار شریک زندگی‌اش باشد و به او روحیه بدهد و سبب تسلی او شود. خدمت تسلی همان کاری است که روح‌القدس به عنوان تسلی‌دهنده برای ما انجام می‌دهد. تسلی‌دهنده در زبان یونانی به معنای پشتیبان، حامی، وکیل و مدافع حقوق انسان است. نقش همسر همان نقش تسلی‌دهنده است، بخصوص در هنگام غم و تنگی. او کنار همسرش می‌ایستد و او را تنها نمی‌گذارد و به او روحیه می‌بخشد و سبب امیدواری و تسلی قلبی او می‌شود. در صورتیکه همسرتان نیاز دارد با شما درد دل کند، با دقت و توجه به حرف‌هایش گوش دهید. صحبت او را قطع نکنید، خود را در جای او قرار دهید و درکش کنید. با او همدردی کنید، و تأییدش نمائید، و لطفاً در این‌گونه مواقع برایش موعظه نکنید. به او نصیحتی ندهید که دال بر محکومیتش باشد. شخص دردمند در چنین شرایطی سنگ صبوری نیاز دارد که دلش را پیش او خالی کند. برای همسرتان تکیه‌گاه باشید. ممکن است به هنگام ناراحتی کلمات تلخ به زبان آورد و غیبت نماید و حتی مشکلات را بزرگتر از آنچه هست نشان دهد. ولی در تمام این موارد اجازه دهید که او کاملاً پیش شما از

لحاظ احساسی تخلیه شود، زیرا این کار در حضور همسرش به او آرامش می‌دهد، و نقش درمانی دارد. «به‌ظاهر داورى مکنید، بلکه به‌حق داورى کنید (تشخیص دهید)» (یوحنا ۷:۲۴). چنین رابطه‌ای صمیمیت و دوستی همسران را افزایش می‌دهد، و آنها را به هم نزدیکتر می‌سازد. به همین ترتیب به همسران اجازه دهید در ابراز احساسات و هیجان در کنار شما آزاد باشد و هر طور مایل است شادی خود را بروز دهد. با شادی او شادی کنید تا او بداند شما در موفقیت‌های او نیز خود را کاملاً در کنارش خوشبخت می‌دانید. زندگی زناشویی بدون شریک شدن زوج در شادی و غم یکدیگر معنای خود را از دست می‌دهد. زوج همدم و موفق زن و شوهری هستند که می‌توانند با تمام وجود با شادی یکدیگر شادی کنند و در غم یکدیگر گریه کرده، ماتم کنند.

۳- صمیمیت روحانی- شامل چهار نوع ارتباط کلامی است:

الف) مشارکت روحانی- بنا و تقویت یکدیگر در امور روحانی

مشارکت به چه معنا است؟ مشارکت یعنی شریک شدن و رابطه متقابل برقرار کردن. در کلمه مشارکت مفهوم گفت و شنود وجود دارد. خالی شدن و پرشدن، محبت کردن و محبت شدن، سؤال و جواب، دادن و گرفتن و به قول اصفهانی‌ها «بده بستون» داشتن. زن و شوهر در امور روحانی نیز باید با هم مشارکت داشته باشند و سبب بنا و تقویت روحانی یکدیگر شوند. برای مثال هر از گاهی با هم کتاب مقدس بخوانند و برکاتی را که از آن می‌گیرند با یکدیگر در میان بگذارند. به عبارتی، لقمه‌های روحانی به یکدیگر هدیه بدهند. برکاتی را که در رازگهان و عبادت شخصی می‌یابند مختصراً برای بنای هم، و دیگر اعضای خانواده در میان بگذارند. این نوع مشارکتها مانع ظهور بسیاری از غیبت‌ها، قضاوت‌ها و صحبت‌های باطل و اضافی می‌شود.

به ایمانداران گفته شده است: «وقتی که جمع می‌شوید (می‌تواند اشاره به جمع خانواده نیز باشد) هر یکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه‌ای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه به جهت بنا باشد.» (اول قرن‌تینان ۱۴:۲۶)

دقت می‌فرمایید می‌گویید: هر یکی از شما- وقتی زن و شوهر و سپس فرزندان عادت می‌کنند این دستور کلام خدا را رعایت کنند خانواده بسیار پر برکت می‌شود. رعایت این موضوع علاوه بر تقویت روحانی، در ایجاد ارتباطات صمیمی خانواده و مشارکت با هم نیز مؤثر است.

ب) دعای متحد با هم (عبادت خانوادگی)

«من و خاندان من (خانواده‌ام) یهوه را عبادت خواهیم نمود» (یوشع ۲۴:۱۵). عبارت

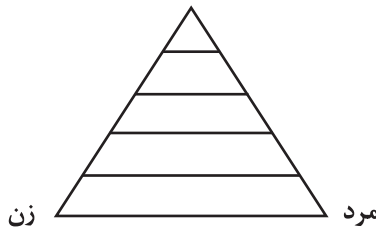
معروفی است که می‌گوید: «خانواده‌ای که با هم دعا می‌کنند با هم استوار نیز می‌مانند.» به نظر من زیباترین صحنهٔ خانواده زمانی است که ابتدا زن و شوهر و سپس فرزندان با هم در حضور خالق آسمان و زمین زانو زده، او را پرستش می‌کنند، و با فروتنی مسائل خود را زیر پاهای او می‌ریزند. هیچ صحنه‌ای مبارک‌تر و لذت‌بخش‌تر از این وجود ندارد. متأسفانه اکثر خانواده‌های مسیحی عبادت خانوادگی و منظم ندارند، و از همین دریچه باز که به سمت دشمن گشوده می‌شود صدمه می‌خورند. عبادت خانوادگی مانند حصار است که خانواده را از حملات شریر محفوظ نگاه می‌دارد. به همین دلیل شیطان از اتحاد زن و شوهر و بقیهٔ اعضای خانواده بسیار وحشت دارد و تمام سعی خود را می‌کند تا موانعی ایجاد کند که مذبح خانواده روشن نماند. من دیده‌ام که برای بسیاری دعا کردن با بقیه ایمانداران و حتی غریبه‌ها آسانتر است تا اعضای خانواده، و کاملاً مشخص است که در جبههٔ عبادت خانوادگی جنگ روحانی سختی وجود دارد. نباید تسلیم خواسته‌های دشمن یا بی‌نظمی، تنبلی و بی‌میلی نفس خود شویم. هیچ چیز به اندازه دعا و عبادت خانواده نمی‌تواند فضا و جو خانه را عوض کند. در دعا و عبادت متحد خانواده قدرت عجیبی وجود دارد که می‌تواند راه را برای ظهور کارهای عظیم خدا باز کند.

من در آغاز خدمت نوجوانی شانزده‌ساله بودم و با برادر بزرگوارم شهید گرانقدر هایک هوسپیان که شبان کلیسا بود خدمت می‌کردم. ما دفتر دعا داشتیم و بیش از شصت موضوع مختلف شخصی، خانوادگی و کلیسایی را در با ذکر تاریخ شروع دعا در آن نوشته بودیم، و برای آن موارد دعا می‌کردیم. مواردی همچون نجات پدرم، ازدواج برادر هایک، موفقیت در تحصیلات، آینده و ... ما در اتحاد یک به یک برای تمام موضوعات دعا می‌کردیم. در انتهای دفتر نیز پاسخ دعاها را با ذکر تاریخ آن یادداشت می‌کردیم. پس از ۲ سال خدمت، پاسخ اکثر دعا‌های متحد را از خدا گرفته، و در انتهای دفترمان قید کرده بودیم. پاسخ برخی از دعاها، نظیر دعا برای نجات پدرم را، طی سالهای آینده دریافت کردیم. پس از ازدواج نیز خدا بسیاری از دعاها را زمانی که با همسر و فرزندانم متحداً و بطور مرتب به حضور او آوردیم، پاسخ داد.

من به همین دلایل، به قدرت دعای متحد و مستمر خانواده بسیار معتقد هستم و تشویق می‌کنم شما را که بدون ناامیدی دعای خانوادگی را بطور مرتب ادامه دهید. «به شما می‌گویم که هرگاه دو نفر از شما بر روی زمین دربارهٔ هر مسئله‌ای که در خصوص آن سؤال می‌کنند با هم موافق باشند، همانا از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان به انجام خواهد رسید» (متی ۱۸:۱۹). ممکن است کسی بپرسد: «دعای متحد خانواده به موضوع ارتباط کلامی بین یک زوج چه ربطی دارد؟ ما با خدا صحبت

می‌کنیم نه با همسر و فرزندان پس چگونه ما را به یکدیگر نزدیکتر می‌سازد؟» درست است که به هنگام دعا عضوی از خانواده با صدای رسا با خدا ارتباط برقرار می‌کند ولی سایر اعضای خانواده نیز با دقت به دعای او گوش می‌دهند و عمیقاً با درخواست یا پرستش او متحد می‌شوند و قلباً به آن آمین می‌گویند. این دعا نه تنها رابطه آنها با خدا بلکه رابطه آنها را با یکدیگر نیز نزدیکتر می‌سازد. هیچ مکانی به اندازه حضور خدا ما را به یکدیگر نزدیکتر نمی‌سازد. بنابراین، زوج‌های عزیز، اگر می‌خواهید بین شما صمیمیت و اتحاد بیشتری ایجاد شود مشارکت مرتب با خدا را از طریق دعا حفظ کنید. برای روشن شدن موضوع به شکل مثلث زیر توجه کنید. هر چه زن و شوهر به مسیح نزدیکتر شوند به یکدیگر نیز نزدیکتر خواهند شد.

مسیح



ج) نصیحت و اصلاح یکدیگر. آیا شما ترجیح می‌دهید غریبه‌ها معایب‌تان را به شما بگویند یا دوستی خوب و صمیمی چون همسرتان؟ کدام روش مؤثرتر است؟ کسی که اجازه می‌دهد همسرش ایراد و اشتباه او را گوشزد کند، فرد موفق است. اگر از سرِ غرور از نصیحت همسرتان برنجید و با او مجادله و قهر کنید ممکن است او برای جلوگیری از جنگ و آشوب سکوت اختیار کند، اما شما در اشتباه خود باقی خواهید ماند، و احتمال دارد مورد تمسخر و یا قضاوت دیگران قرار بگیرید. انگیزه همسرتان از نصیحت و اصلاح کوبیدن شما نیست بلکه می‌خواهد شما را در مسیری هدایت کند که سبب عزت و افتخار خانواده شوید. ما باید خود را عادت بدهیم، و به عبارتی دستگاه گیرنده درونی خود را روشن نگه داریم تا نصیحت‌پذیر باشیم و گرنه رشد و ترقی نخواهیم کرد. داوود نبی می‌گوید: «مرد عادل (یا زن عادل) مرا بزند، که محبت خواهد بود در حَقم، و توبیخم کند، که روغن خواهد بود بر سرم؛ و سر من از آن ابا نخواهد داشت» (مزمو ۱۴۱: ۵). خداوند در رساله به عبرانیان برای نصیحت و توبیخ و اصلاح ما می‌فرماید: «و آن سخن تشویق‌آمیز را از یاد برده‌اید که شما را پسران خطاب کرده، می‌گوید: ای پسر، تأدیب خداوند را خوار مشمار، و چون ملامتت کند، دل‌سرد مشو. زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، و هر فرزند خود را که مورد لطف اوست، تنبیه می‌نماید» (عبرانیان ۱۲: ۶ و ۵). در این آیه به دو عکس‌العمل منفی در مورد نصایح و توبیخ الهی اشاره شده است. ابتدا می‌گوید: «خوار مشمار» یا نسبت به نصیحت بی‌اعتنا و

بی‌توجه مباش، و آنرا بی‌ارزش ندان و پشت گوش نیانداز. دوم اینکه: «خسته‌خاطر مشو» یا به عبارتی از نصیحت و ملامت الهی دلسرد مشو. ناامید مباش یا حساسیت منفی نشان نده. هر دو عکس‌العمل اشتباه است. گاهی ما آنچه را که همسرمان می‌گوید، و ممکن است پیغام خدا برای ما باشد، بی‌ارزش و خوار می‌شماریم و روش خود را دنبال می‌کنیم. این روش بسیار بد و مخرب است، و هیچوقت سبب تغییر ما نمی‌شود. گاهی نیز در مقابل هر تذکر و نصیحتی که می‌شنویم عصبانی می‌شویم، و قهر می‌کنیم. یا اینکه سرخورده و مأیوس می‌شویم و چون حساس (یا مغرور) هستیم و نمی‌خواهیم کسی کمتر از گل به ما بگوید، حتی ظرفیت شنیدن نصیحت صحیح را نیز نداریم. هر دو عکس‌العمل اشتباه و زیانبار است و مانع ارتباطات صمیمی و همینطور مانع اصلاح و رشد و تغییر ما می‌شود. ولی خدا را شکر که برخورد سوم، یا برخورد مثبت را، در آیهٔ هفتم همین باب روشن ساخته است: «سختیها را به‌منزلهٔ تأدیب تحمل کنید؛ خدا با شما همچون پسران (فرزندان) رفتار می‌کند. زیرا کدام پسر (فرزند) است که پدرش او را تأدیب نکند؟» عبارت کوتاه «به‌منزلهٔ تأدیب تحمل کنید» (به معنای تأدیب را بپذیرید و اجرا کنید)، به‌کارگیری این روش سازنده و مثبت، در قبال نصایح و توبیخی که می‌شنویم، سبب اصلاح و رشد شخصیت ما می‌شود. طبیعی است که هر نصیحت و توبیخی ابتدا خوش‌آیند نیست بلکه دردناک است، اما بعد برای کسانی که بوسیلهٔ آن تربیت شده‌اند میوه آرامش و پارسائی را به‌بار می‌آورد» (عبرانیان ۱۲:۱۱). مانند عمل جراحی عمیقی می‌ماند که پزشک انجام می‌دهد. او می‌خواهد چیزی مُضر و اضافی را از بدن بیمار بیرون آورد و ممکن است بیمار مدتی در درد و رنج قرار بگیرد، ولی با پذیرش و تحمل همین درهاست که سلامتی را به‌دست خواهد آورد. نصیحت و اصلاح اغلب در رابطهٔ زن و شوهر تنش، اختلاف و حتی جدائی به‌وجود می‌آورد، و افراد به‌ندرت نسبت به آن واکنش مثبت نشان می‌دهند. به همین جهت نمونه‌ای از یک خانوادهٔ موفق ذکر می‌کنم، یعنی خانوادهٔ شهید اسقف هایک هوسپیان برادرم و ناظر اسبق کلیسای جماعت ربانی ایران، به این امید که مؤثر واقع شود. امیدوارم این نمونهٔ خوبی برای همهٔ خانواده‌های مسیحی باشد.

برادر هایک و همسرش خواهر تاکوش و چهار فرزندشان در خانه برنامهٔ خوبی داشتند که به میزگرد خانواده معروف بود. این میزگرد سالی چند بار تشکیل می‌شد و محیطی بسیار شاد و صمیمی برای آنها ایجاد می‌کرد. بنده افتخار داشتم یکی دو بار به‌عنوان میهمان در این جلسات حضور داشته باشم و از روش آموزندهٔ آن لذت ببرم. در این میزگرد پدر و مادر و هر چهار فرزند دوستانه دور هم می‌نشستند و ابتدا جلسه با تشویق و تحسین پدر خانواده شروع می‌شد. خواهر تاکوش و بچه‌ها از محسنات و

نکات مثبت پدر خانواده می‌گفتند و مثال‌هایی نیز برای تأیید موضوع ذکر می‌کردند. سپس نوبت به بیان نقطه‌ضعف‌ها بود و مجدداً از پدر خانواده شروع می‌شد و به مادر خانواده و از آن پس به ترتیب به فرزندان می‌رسید. آنچه برای من بیش از همه آموزنده بود صمیمیت و صفائی بود که حتی موقع بیان ضعف‌ها و اشتباهات بر آن فضا حاکم بود. آنها با احترام و شادی و خلوص مشکلات یکدیگر را مطرح می‌کردند و هیچکس نیز از کسی دلگیر نمی‌شد و به اصطلاح خودمان جلسه بدون درگیری و در نهایت با دوستی و صمیمیت و شادی و خنده به اتمام می‌رسید. آیا می‌توان در روابط خانوادگی از چنین نمونه‌های خوبی، که ما را به یکدیگر نزدیکتر می‌سازد، بهره برد؟

(د) اعتراف به گناهان خود نزد یکدیگر. «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد.» (یعقوب ۵:۱۶)

این سخت‌ترین قسمت در رابطه کلامی زن و شوهر است، و از طرف دیگر اوج صمیمیت و دوستی نیز در همین قسمت نمایان می‌شود. برای انجام این کار باید فروتن و افتاده باشیم. وقتی از حاکمیت نفس آزاد می‌شویم آمادگی می‌یابیم تا نزد کسانی (یا همسرمان) که در حق آنها اشتباهی مرتکب شده‌ایم گناه خود را اعتراف کنیم و با تمام وجود از آنها معذرت بخواهیم. از عمل خود توبه کنیم و سپس از آنها درخواست کنیم برای ما دعا کنند تا از تأثیرات بد این خطا رها شویم و شفا و آزادی به‌دست آوریم. در آن صورت است که خدا به فروتنی ما احترام می‌گذارد و به دعای ما قویاً پاسخ می‌دهد «دعای مرد عادل در عمل قدرت بسیار دارد.» من زوج‌هایی را می‌شناسم که به قول معروف اگر صد چوب هم به آنها بزنند باز به خاطر اشتباهاتشان از یکدیگر عذرخواهی نمی‌کنند. البته زوج‌هایی را هم می‌شناسم که هر روز از یکدیگر معذرت‌خواهی می‌کنند ولی تغییری در رفتارشان نمی‌دهند. اعتراف به گناه باید قلبی، واقعی و عملی باشد. «هر که گناه خود را بیوشاند، برخوردار (موفق) نخواهد شد؛ اما هر که آنرا اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت. (خدا بر او رحم خواهد کرد)» (امثال ۲۸:۱۳)

کسی که همسرش نزد او اعتراف می‌کند، به‌جای محکوم یا بی‌آبرو کردنش، که کار بسیار ناپسندی است، باید او را ببخشد و فرصت اصلاح و تقدیس را به او عطا کند. هیچوقت نگذارید رفع مشکلی که در رابطه با همسرتان پیش می‌آید زیاد طول بکشد بلکه خیلی زود آنرا برطرف کنید. لطفاً به ترتیب، افسسیان ۴:۲۶ و ۲۷ و ۳۱ را مطالعه کنید. در آیه ۳۱ می‌گوید: «هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را



از خود دور کنید.» و در آیهٔ ۲۶ می‌گوید: «هنگامی که خشمگین می‌شوید، گناه نکنید.» یعنی وقتی عصبانی می‌شوید مواظب باشید مرتکب گناه نشوید و یا به عبارتی «بر خشم خود مسلط باشید.» و ادامه می‌هد: «مگذارید روزتان در خشم به سر رسد.» یعنی اینکه اگر خشم تبدیل به غیظ (کدورت و تلخی) شود، مرتکب گناه شده‌اید، پس نباید آنرا در خود نگه دارید. «مواظب باشید... هیچ ریشهٔ تلخی نمو نکنند، مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند (گسترش یابد)» (عبرانیان ۱۲:۱۵). رعایت این موضوع سبب می‌شود که «به ابلیس مجال ندهید» (افسیسیان ۴:۲۷) (یعنی به شیطان اطلاق خالی یا جای پا ندهید). رعایت این اصول در ایجاد رابطهٔ شفاف زناشویی بسیار موثر است.

سالها پیش شبانی از کشور اندونزی به ایران آمد. ایشان در مورد رابطه‌اش با همسرش تجربهٔ آموزنده‌ای بیان کرد: «یکبار در حین مجادله لفظی به همسرم گفتم: تو چقدر زشتی!» این عبارت به هیچ وجه برازندهٔ زن‌ها نیست و مردان باید در به‌کار بردن کلمات ادب و نزاکت را رعایت کنند، زیرا زنان نسبت به این‌گونه عبارات حساس‌اند. شبان ادامه داد: «دل همسرم شکست و چشمانش پر از اشک شد و برای شستن ظرف‌ها به آشپزخانه رفت. من نیز برای دعا به اطاقم رفتم، ولی متوجه شدم که روح‌القدس مرا برای حرف زشتی که به همسرم زده بودم توبیخ می‌کند، و نمی‌توانم با خدا ارتباط برقرار کنم. جهالت خودم را در حضور خدا اعتراف کرده، از آن توبه نمودم. سپس به همسرم نگاه کردم و پیش خودم گفتم: کجای او زشته؟ چرا چنین حرفی زدم؟ باز در حضور خدا دعا کردم و دیگر بار به او نگاه کردم، و به خودم گفتم: واقعاً که همسرم زیباست. دفعهٔ سوم اجازه دادم روح‌القدس مرا بیشتر پیر کند و باز دوباره به همسرم نگریستم و این بار پیش او رفتم و گفتم: اولاً خواهش می‌کنم مرا ببخش که حرف ناپسندی زدم، و کج‌ذهنی‌ام را عفو کن. ثانیاً، تو برای من زیباترین زن جهان هستی، هرگز حاضر نیستم ترا با هیچکس دیگر عوض کنم.» پس می‌بینید که اعتراف به گناه و سپس جبران عمل خطا در رفع مشکلی که می‌توانست ممرات و ثمرات بد تولید کند، چقدر سریع و قوی مؤثر واقع می‌شود. چرا از این روش که می‌تواند قلب‌هایمان را به هم نزدیکتر سازد استفاده نکنیم؟

۴- صمیمیت اجتماعی - مشارکت زوج در اتفاقات زندگی که دیگران را نیز در بر می‌گیرد.

زن و شوهر پس از پیوندشان باید این درک و احساس مشترک را داشته باشند که یک واحد اجتماعی را تشکیل داده‌اند. می‌گویند خانواده کوچکترین واحد جامعه است. صمیمیت اجتماعی در دو نوع ارتباط کلامی خلاصه می‌شود.



الف) برنامه‌ریزی برای انواع مشارکت‌ها. مشارکت با خویشان، دوستان، همکاران که می‌تواند در قالب میهمانی، مسافرت، جلسهٔ کلیسایی، کنفرانس، سمینار و یا برنامه‌های تفریحی متنوع مانند رفتن به سینما، تئاتر، کنسرت، پارک، رستوران، و غیره باشد. صحیح است که زن و شوهر قبل از هر چیز باید به مشارکت شخصی خودشان اهمیت بدهند ولی پس از آن به‌خاطر ارتباطشان با مردم باید در طول سال و ماه برنامه‌ریزی متعادل و خوبی داشته باشند تا دیگران را فراموش نکنند. اگر این ارتباطات با برنامه‌ریزی و هماهنگی و توافق قبلی برقرار شود، مایهٔ آرامش خاطر است. ولی بی‌نظمی و عدم برنامه‌ریزی به آرامش و ارتباط سالم صدمه می‌زند.

ب) برنامه‌ریزی برای خدماتی که زوج با هم می‌توانند در کلیسا و اجتماع انجام دهند. اگر به‌خاطر داشته باشید یکی از اهداف هشتگانه ازدواج این بود که زوج بتوانند برای جامعه و اطرافیان خود مفید باشند. زوجها در راستای تحقق بخشیدن به چنین هدفی فرصت می‌یابند تا محبت الهی را در خدمت به دیگران منعکس سازند. این نوع خدمات متحد زن و شوهر نه تنها برای دیگران سودمند است بلکه به زوج حس مفید بودن می‌بخشد و رابطه‌شان را تقویت می‌کند و آنها را به هم نزدیکتر می‌سازد. یک زوج برای ارائهٔ خدمات مشترک در کلیسا و اجتماع باید بر اساس توانایی، صلاحیت و وقتشان برنامه‌ریزی صحیحی انجام دهند. بسیار ضروری است که در مورد نوع خدماتی که قصد دارند به تنهایی یا مشترکاً، و یا خانوادگی، انجام دهند، به توافق برسند. باید زمانی را به این خدمات اختصاص دهند و وقتی مسئولیتی می‌پذیرند به بهترین نحو آنرا برای جلال خدا و بنای کلیسا انجام دهند. یکی از طرق ایجاد صمیمیت جمعی و گروهی برای زوجها آن است که در بیرون از خانه فعالیت مشترک داشته باشند، چنانکه در دوم‌قرن‌تیم ۴:۸ آمده است: «از ما خواهش کردند که در این خدمت به مقدسان سهیم باشند.»

پرسکلا و آکیلا در عهدجدید بی‌تردید زوجی نمونه بودند که متحد و فعال خدمات ارزنده‌ای ارائه می‌دادند. پولس رسول درباره خدمات آنها می‌گوید: «به پرسکلا و آکیلا همکاران من در مسیح عیسی سلام برسانید آنان جان خود را به خاطر من به خطر انداختند. (چه دوستان فداکاری بودند) و نه تنها من بلکه همه کلیساهای غیریهودیان از آنان سپاسگزارند (چه شهادت خوبی از خود در کلیسا باقی گذاشته بودند) همچنین به کلیسایی که در خانه آنها بر پا می‌شود (چقدر خود و خانه‌شان را برای عبادت و مشارکت فرزندان خدا وقف کرده بودند)» (رومیان ۱۶:۳-۵). در زمینهٔ تعلیم کلام خدا و تربیت خادم نیز افراد موفق بودند و توانستند معلمین برجسته‌ای چون اپلس را به کلیسا تقدیم کنند. «چون پرسکلا و آکیلا سخنانش را شنیدند (اشاره به اپلس است که با حرارت

روح‌القدس درباره مسیح سخن می‌گفت ولی دانش چندانی از کتاب مقدس نداشت) او را به خانه خود بردند و طریق خدا را دقیقتر به وی آموختند» (اعمال ۱۸: ۲۵ و ۲۶). باشد که خداوند زوجهائی مانند پرسکلا و آکیلای متحد و صمیمی برای خدمت به مردم به کلیسا اهدا کند.

۵- صمیمیت در رابطه‌ی جنسی

از آنجا که زن و مرد از لحاظ جسمی و نیاز جنسی بسیار متفاوتند، دستیابی به صمیمیت و توافق جنسی نیز برای آنها فرق دارد. از بین روشهای متعدد سه راه برای ایجاد ارتباط کلامی به منظور هماهنگی لازم در این زمینه ارائه می‌دهیم.

الف) زن و شوهر باید بتوانند راحت و آزاد با هم درباره رابطه‌ی جنسی گفتگو کنند و به این ترتیب اطلاعات خود را در این زمینه مهم گسترش دهند. متأسفانه در فرهنگ ما این موضوع زننده و خجلت‌آور جلوه داده شده است. بسیاری از والدین قبل از ازدواج فرزندان‌شان در مورد مسائل جنسی با آنها صحبت نمی‌کنند و در نتیجه دختر و پسر، که زن و شوهر آینده‌اند، در این زمینه اطلاعات صحیحی به دست نمی‌آورند. این سبب می‌شود تا زندگی زناشویی متعادلی نداشته باشند و در آغاز زندگی مشترک گرفتار مشکلات عمده‌ای شوند. برخی نیز به اشتباه فکر می‌کنند که این موضوع آنقدر کم‌اهمیت و قبیح است که نباید درباره آن صحبت کرد. زوج‌هایی را می‌شناسم که نه تنها صحبت در این مورد را جایز نمی‌دانند بلکه هر وقت رابطه‌ی جنسی برقرار می‌کنند، چنانکه گویی کار قبیحی انجام داده‌اند، احساس گناه می‌نمایند. برخی دیگر نیز از روی خجالت و حجب و حیا در این مورد حرف نمی‌زنند. شخصی به من گفت: «صحبت کردن درباره این موضوع با همسرم ارزش و احترام من را در نظر او پایین می‌آورد. من از صحبت کردن درباره این موضوع فرار می‌کنم، و به همسرم نیز حالت بد و تهوع‌آوری دست می‌دهد.» در حالیکه من معتقدم زن و مرد باید در این رابطه لااقل چند کتاب مفید مطالعه کنند و درباره آنها با هم تبادل افکار نمایند. هیچ اشکالی ندارد که زوج در این رابطه به متخصصین و مشاورین باتجربه مراجعه کنند و از دانش آنها در زمینه امور جنسی بهره بگیرند. آموزش در مورد این موضوع مهم مانند سایر موضوعات علمی دیگر ضروری است. همینطور از تجربیات دوستان مورد اطمینان خود که متأهل هستند و زندگی زناشویی موفق دارند، بهره بگیرند.

بنابراین، زن و شوهر باید به اندازه کافی در مورد رابطه‌ی جنسی مطالعه و آگاهی داشته باشند و در مورد آن با هم صمیمانه صحبت کنند و به توافق لازم برسند.



ب) زن و شوهر باید درباره مشکلات، تمایلات و روش‌های ارضاء جنسی مناسب خود با هم سخن بگویند.

اگر زن و شوهر برای آموختن اینکه چگونه می‌توانند باعث ارضاء جنسی یکدیگر شوند وقت صرف کنند، به صمیمیت جنسی خواهند رسید. زیرا کوتاهی در این زمینه باعث ایجاد سرخوردگی جنسی و احساس ناکامی و نارضایتی در طرفین خواهد شد. باید بتوانید راحت درباره خواسته و تمایل جنسی خود با همسران سخن بگوئید و او نیز تمایل و روش مورد علاقه خود را با شما در میان بگذارد. در این مورد هر یک رعایت حال دیگری را بکنید و سبب رضایت او شوید. در این صورت رابطه جنسی، مطلوب، عاطفی و توأم با نشاط خواهد شد و صرفاً عملی فیزیکی، خسته‌کننده و یکنواخت نخواهد بود. هیچ‌یک نباید فقط به فکر ارضای خود باشند بلکه باید به خواست و سلیقه طرف مقابل در برقراری رابطه جنسی و ارضای او اهمیت بدهند: «مرد باید وظیفه زناشوئی خود را نسبت به زنش بجا آورد و زن نیز باید وظیفه زناشوئی خود را نسبت به شوهرش ادا کند» (اول‌قرن‌تین ۷:۳). سپس در همین باب می‌گوید که مرد و زن متأهل در کنار طلبیدن رضامندی خدا به فکر خشنود ساختن یا راضی نگه داشتن یکدیگر نیز باشند: «مرد می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد و زن نیز می‌اندیشد که چگونه شوهر خود را خوش بسازد» (آیه ۳۳ و ۳۴) «با همسر روزگار جوانی خویش شادمان باش.» (امثال ۵:۱۸)

از آنجا که زن و مرد دو جنس با دو طبیعت متفاوتند، به‌طور خاص در امور جنسی نیز هر یک باید شرایط و دنیای طرف مقابل را خوب درک کنند. به اعتقاد بسیاری از متخصصین امور زناشوئی عمده‌ترین مشکل زوجها از اطاق خواب سرچشمه می‌گیرد. اگر در آنجا جو مطلوبی حاکم باشد بقیه مشکلات را راحت‌تر می‌توانند تحمل کنند. ولی برای غلبه بر مشکلات مربوط به رابطه جنسی باید رابطه فکری، روحی و عاطفی و سپس کلامی ایجاد کرد تا زمینه برای رابطه جنسی مطلوب نیز فراهم شود.

دانشمندان جانورشناس می‌گویند که جوجه‌تیغی‌های نر و ماده باید شب‌ها به یکدیگر بچسبند تا از گرمای بدن یکدیگر به خواب بروند و گرنه سرما در بدنشان نفوذ می‌کند و مانع استراحت آنها می‌شود. اما تیغ‌های یکی به بدن دیگری فرو می‌رود و این سبب اذیت و آزار آنها و مانع خوابیدنشان می‌شود. راه‌حل این مشکل در اینست که مدام تلاش و تمرین کنند تا تیغ‌ها طوری به هم بچسبند و قفل شوند که به گوشت هیچکدام فرو نروند. به این می‌گویند پیدا کردن قلق‌های یکدیگر. در مورد رابطه جنسی بین زن و شوهر نیز دقیقاً همین‌طور است. زن و مرد باید خلق و خو و قلق‌های



خاص یکدیگر را بجویند و کشف کنند. حکیمی می‌گوید: «نزدیک شدن به قلب هر کس کلید مخصوص خود را دارد.»

ج) زوج باید سخنان شیرین و مهربانگیز و حاکی از عشق و علاقه به زبان بیاورند و شرایط روحی، روانی و عاطفی را برای برقراری رابطهٔ جنسی فراهم کنند.

کتاب غزل غزل‌ها، که تأییدی الهی بر تجربه‌ای اصیل و انسانی است، مملو از سخنان عاشقانهٔ یک زوج به یکدیگر است. سخنان عاشقانه را خارج از بستر نیز باید ابراز کرد ولی به هنگام برقراری رابطهٔ جنسی ضروری است زیرا عشق‌بازی در سکوت بخصوص برای زنان جذاب نیست. می‌گویند که مرد بیشتر با دیدن، و زن با شنیدن تحریک می‌شود. مرد اغلب برای رابطهٔ جنسی آماده است (مگر در شرایط روحی و روانی خاص) ولی زن اغلب باید از طرف شوهرش برای این رابطه آماده شود. اگر آمادگی حاصل نشود رابطهٔ جنسی تبدیل به وظیفه خواهد شد. ممکن است یکی از طرفین آماده نباشد ولی همسرش مایل باشد، در این حالت آنکه آماده نیست باید بکوشد تا دین خود را نسبت به همسرش ادا کند. ولی اگر این حالت وظیفه‌گونه و عاری از ارتباط و آمادگی مرتب به همین صورت ادامه یابد، رابطهٔ جنسی نه تنها لذت‌بخش نخواهد بود بلکه در کسی که آماده نیست اکراه و سرخوردگی شدید ایجاد خواهد کرد.

بنابراین، پیش از برقراری رابطهٔ جنسی باید با اخلاق و رفتار مساعد و رضایت‌بخش زمینهٔ خوبی برای همسران ایجاد کنید تا از لحاظ روانی آرامش بیابد و احساس شادی کند، و اضطراب و افکار پراکنده که تمرکز او را بر هم می‌زنند از بین برود. سپس با سخنان مهربان و عاشقانه و برانگیزاننده، و با نوازش و بوسه‌های عاشقانه، او را برای این رابطه آماده کنید. هر دو در جستجوی راه‌های متنوع و جدید و جذابی باشید که بستر عشق را از حالت خشک و یکنواخت بیرون می‌آورد. از طریق کتاب و برخی فیلم‌های آموزشی که در این زمینه تهیه شده است می‌توانید بیشتر در زمینهٔ برقراری ارتباط جنسی اطلاع بیابید. برخی افراد سردمزاج و بی‌احساس‌اند و هیچ‌گونه هیجان و جنبشی در این رابطه از خود نشان نمی‌دهند. برخی نیز ساکت و بی‌تحرکند و طرف مقابل هر چقدر هم بکوشد ارتباط جنسی‌شان یکطرفه است. اگر این حالت مرتب ادامه یابد خسته‌کننده می‌شود. به قول شاعر:

گر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

اگر زن و شوهر پس از مدتی مشکلاتشان در زمینهٔ مسائل جنسی حل نشد باید به متخصصین باتجربه مراجعه کنند.

یکی از همسایگان ما فردی مذهبی بود. اگر به هنگام عبادت، همسرش حرفی می‌زد یا کاری انجام می‌داد که برخلاف میل او بود، با صدای بلند اعتراض می‌کرد و گاهی وسط عبادت به او دشنام می‌داد. به او گفتم: «حداقل اجازه بدهید عبادت تمام شود بعد صحبت کنید، زیرا این کار اهانت به خداست.» ایشان در پاسخ گفت: «آقا هر چیزی جای خودشو داره. عبادت جای خود، فحش هم جای خود!» همسر او بارها به خانم من گفته بود: «همسرم در طول روز با زبان و رفتار بد خود قلب من را می‌شکند، به من بی‌احترامی می‌کند و شب در بستر از من انتظار دارد او را خوب ارضا کنم. به او می‌گویم: تو با من دعوا می‌کنی، به من اهانت می‌کنی! من چطور برای رابطه جنسی آمادگی داشته باشم؟ او می‌گوید: این اختلافات و دعاواها ربطی به رابطه جنسی نداره! هر چیزی جای خودش! هر وقت که خواستم تو باید با روی باز و آماده از من که شوهرت هستم استقبال کنی!» آیا چنین فردی از دنیای همسر خود، که از جنس مخالف است، درک و شناخت صحیحی دارد؟ برخی از مردها زن خود را از دیدگاه مردانه می‌نگرند، و برخی از زنان نیز شوهر خود را از دیدگاه زنانه. کاش هر دو نفر می‌توانستند وارد دنیای یکدیگر شوند و یکدیگر را در امور جنسی درست درک کنند.

چند سال پیش دکتری روانشناس، که از آشنایان ما است، درباره کشف تازه‌ای که در مورد دوران قاعدگی زنان انجام شده، و از لحاظ علمی نیز به اثبات رسیده است، برای من توضیح داد. او گفت: «ثابت شده است که زنان ده روز مانده به قاعدگی ماهانه کمی بدحال به‌نظر می‌رسند. در طول ده روز دوران قاعدگی حالشان از لحاظ جسمی و عاطفی و روانی اصلاً خوب نیست. حساس و زودرنج می‌شوند و اغلب به رابطه جنسی میلی ندارند. ولی ده روز پس از پایان دوران قاعدگی بهترین و شادترین روزهای زندگیشان است. مثلاً عشقشان در این ده روز به‌اصطلاح گل می‌کند. برای بچه‌دار شدن، در این ده روز بیشترین آمادگی را دارند. این ده روز برای رابطه جنسی نیز مساعدتر از روزهای قبل و بعد از آن هستند، و به‌طور کلی در این روزها حال و حوصله گردش و تفریح و دلگرمی به زندگی در آنها قوی است.»

این روانشناس می‌گفت: «ما مردها که چنین دوره ماهانه‌ای نداریم و از تغییرات هورمونی و جسمی خانم‌ها بی‌خبریم اغلب در مورد تغییر روحیه و خلق‌وخوی آنها قضاوت‌های ظاهری و نادرستی می‌کنیم. مردان باید در همه قسمت‌ها، و به‌طور خاص در امور جنسی، دنیای پیچیده زن را بهتر درک کنند. البته دوره یائسگی زن (یعنی دوران میان‌سالی که در آن قاعدگی ماهانه زن به پایان می‌رسد) نیز شرایط خاص خود را دارد که مطالعه در این قسمت را به مردانی که همسرشان به آن دوره رسیده‌اند پیشنهاد می‌کنم. به همین ترتیب زنان نیز باید در شناخت دنیای مرد دانش خود را

افزایش دهند. اگر زن و مرد شرایط و خواسته‌ها و تمایلات جنسی یکدیگر را بهتر درک کنند هر دو با رعایت حال هم و بدون قضاوت و توقعات بی جا و غیرمعقول، نیازهای یکدیگر را در امور جنسی برآورده خواهند کرد.

مفهوم رابطهٔ جنسی از دیدگاه کتاب مقدس چیست؟

رابطهٔ جنسی با همسر به معنای یک تن شدن با او است. در اول قرن‌تین ۱۶:۶ دربارهٔ گناه زناکاری اینگونه بیان شده است که «آیا نمی‌دانید کسی که با فاحشه‌ای می‌پیوندد، با او یک تن می‌شود؟ زیرا نوشته شده است آن دو یک تن خواهند شد». «از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش می‌پیوندد و آن دو یک تن می‌گردند» (پیدایش ۲:۲۴). این کلام مقتدر یکی از دلائل مهم منع خیانت به همسر است. بدنی که ابتدا به مسیح و سپس به همسر تعلق دارد نباید به زن/مرد دیگری بپیوندد. آیا می‌توان با فاحشه یا زناکار یک تن شد؟ حتی تصور آن نیز غیرممکن است. زن و مردی که به هم پیوسته‌اند در رابطهٔ جنسی نیز فقط با هم می‌توانند یک تن شوند، نه با هیچکس دیگر. بنابراین، پیش از یک تن شدن، باید از لحاظ فکری، احساسی و روحی نیز با هم یکی باشند، تا یک تن شدن از لحاظ جسمی نیز جایگاه خود را بیابد.

در پایان این بحث، زوجها را به مطالعهٔ کتب مفیدی که در مورد رابطهٔ جنسی نوشته شده است تشویق می‌کنیم. رابطهٔ جنسی بدون در نظر گرفتن عوامل فوق صرفاً عملی فیزیکی خواهد بود، و هیچ پیشرفتی در صمیمیت و بقای خانواده ایجاد نخواهد کرد.

سؤال: نتایج دوستی و صمیمیت زوج چیست؟ (۵ رابطهٔ کلامی که بیان شد)

۱- احساس تعلق خاطر و متعلق بودن به یکدیگر. زوج صمیمی احساس تنهائی نمی‌کنند و خود را بی‌کس نمی‌بینند. زن/شوهر حس می‌کند که در این دنیای بزرگ و به اصطلاح بی‌در و پیکر، میان انسان‌ها یکنفر هست که او را بخاطر خودش دوست دارد و می‌پذیرد و صمیمی‌ترین دوست اوست، و می‌تواند روی او حساب باز کند.

۲- صمیمیت زوجها خلاء زندگیشان را پر می‌سازد. در دوستی و صمیمیت زن و شوهر از کمبود و خلاء رها می‌شوند. خلاء وقتی ایجاد می‌شود که شخص می‌فهمد هیچکس او را درک نمی‌کند و از درون او باخبر نیست. ولی در کنار همسر صمیمی و در فضایی حاکی از تفاهم این کمبود رفع می‌شود.

۳- صمیمیت زوج سبب رشد و ترقی زندگیشان می‌شود. یأس و دلسردی مانع پیشرفت، و شکوفائی عطایای است که خدا به ما بخشیده است ولی زوج صمیمی

دلگرمند و به‌سوی شکوفایی می‌روند. اتحاد و توافق زن و شوهر به آنها قدرت می‌بخشد تا بر ناامیدی غلبه کنند، و با کمک و اتکا به خداوند در زندگی در مسیر رشد گام بردارند.

۴- صمیمیت عشق و محبت زوج را افزایش می‌دهد. طبیعی است که زن و شوهر هرچه بیشتر به هم نزدیکتر شوند عشق و علاقه‌شان نیز نسبت به هم بیشتر می‌شود. آنها مثل مرغ عشق می‌مانند، که وقتی یکی از آنها گم می‌شود و یا می‌میرد دیگری نمی‌تواند بخواند و افسرده می‌شود و می‌میرد.

۵- صمیمیت زوج سبب می‌شود فرزندان خانواده نیز احساس امنیت کنند. بچه‌ها در چنین خانواده‌ای خود را بسیار راحت و آزاد می‌بینند. احساساتشان را به راحتی بروز می‌دهند. آنها از صمیمیت والدین خود الگو می‌گیرند و با آنها و با یکدیگر دوست و صمیمی می‌شوند. همچنین در آینده از الگویی که آموخته‌اند بهره می‌گیرند و با همسرشان نیز رابطه صمیمی برقرار می‌کنند.

رعایت احترام در رابطه زن و شوهر

سؤال اول: معنی احترام چیست؟

در فرهنگ لغات، احترام به معنای عزت نهادن، ارج نهادن، بزرگ و گرامی داشتن است. به زن و شوهر دستور داده شده است که همسر خود را محترم بشمارند: «هر زنی باید شوهرش را محترم بشمارد» (افسیان ۵: ۳۳)، «و شما نیز ای شوهران... با عزت و احترام با همسرانتان رفتار کنید.» (اول پطرس ۳: ۷)

ما در فصلهای پیش ویژگی‌های مهم و کلیدی تشخیص هدایت صحیح، و رابطه زن و شوهر را به ترتیب بررسی کردیم. ویژگی‌هایی چون: ۱- هماهنگی از لحاظ ایمان ۲- آمادگی (رشد و بلوغ) ۳- شناخت متقابل ۴- توافق در معیارها ۵- تشخیص عقل و منطق ۶- مشورت با مشاورین ۷- آرامش و یقین ۸- صمیمیت و دوستی.

در این فصل، (۹) مفهوم احترام در رابطه زن و شوهر، و در فصل بعد (۱۰) مفاهیم عشق و محبت در رابطه یک زوج را به تفصیل (و در ۳ بخش) بررسی خواهیم کرد. اگر این ۱۰ اصل مهم کلیدی که مبنای تشخیص صحیح انتخاب و حفظ همسرند به معنای واقعی کلمه در رابطه یک زوج حفظ شوند، ملکوت خدا بر خانواده‌های ما حاکم خواهد شد.

سؤال دوم: معنی احترام به همسر از دیدگاه کتاب مقدس چیست؟

یعنی اینکه جایگاه همسر در مقام شریک و همراه در همه جنبه‌ها و زمینه‌های مشترک مشخص و حفظ شود. زیباترین و با مفهوم‌ترین عنوان را خود خدا برای اولین بار پس از خلقت حوا برگزید: «پس یاوری مناسب برای او می‌سازم» (پیدایش ۲: ۱۸). بار دیگر خدا برای زن و شوهر مقامی تعیین فرمود: «آنها یک تن خواهند بود (شریک زندگی یکدیگر خواهند بود)» (پیدایش ۲: ۲۴). تا زمانی که جایگاه و مقام همسر شناخته نشود اهمیت موضوع احترام روشن نخواهد شد. چنانکه قبلاً گفتیم همسر (چه مرد و چه زن) در کتاب مقدس آشپز، کارگر، رخت‌شور، نظافت‌چی، کارمند، مسئول تأمین

نیازهای زندگی، رئیس یا مرئوس معرفی نشده است. گرچه اینها همه جزو وظایف زن و شوهرند ولی نقش و مقام آنها بعنوان شریک و یار مناسب چیز دیگری است. آنها در همه قسمت‌ها زندگی شریک و یارند: در امور روحانی، در عواطف و احساسات، در امور مادی، در مسائل فرهنگی، در رابطه با خویشان و بستگان، در تفکرات، در رابطه جنسی، در تولید و تربیت فرزندان، در ایمان و عبادت و خدمت به خداوند، در اهداف مهم زندگی و غیره ...

در کلام خدا به مردان گفته شده است که «همسران در فیض حیات با شما سهیم و شریک می‌باشند (ترجمه مژده)، همپای شما وارث هدیه سخاوتمندانه حیاتند (ترجمه هزاره)» (اول پطرس ۳:۷). بنابراین از دیدگاه الهی و از لحاظ روحانی بین زن و شوهر برتری وجود ندارد. «زیرا شما همگی مرد و زن در مسیح عیسی یکی هستید» (غلاطیان ۳:۲۸). بدین‌سان، دیدگاه کتاب مقدس در مورد مقام والای زن و شوهر بسیار روشن است. وقتی ما مقام یکدیگر را همان‌گونه که کلام خدا می‌گوید، یعنی «یار و شریک»، می‌پذیریم، یکدیگر را محترم شمرده‌ایم.

سؤال سوم: مظاهر و جلوه‌های عملی احترام زن و شوهر نسبت به یکدیگر چیست؟ یا احترام به همسر عملاً چگونه ظاهر می‌شود؟

۱- نسبت به همسران در کلام و رفتار ادب و نزاکت را رعایت کنید.

خواری و پستی متضاد کلمه احترام است. پس همسر خود را خوار و حقیر نشمارید زیرا سبب دلشکستگی او می‌شوید و قلبش را عمیقاً جریحه‌دار می‌سازید. هیچ‌گونه حرف زشت و ناسزا نباید نسبت به همسران از دهانتان بیرون بیاید: «دهانتان به هیچ سخن بدگشوده نشود بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند» (افسیان ۴:۲۹). دادن القاب نامناسب به یکدیگر، حتی محض شوخی و خنده، شایسته و محترمانه نیست. بارها دیده‌ام که مرد یا زنی در اشاره به همسرش بجای بکار بردن اسم او یا کلمه «ایشان»، وی را «اون» یا «این» یا «اوهوی خانم» یا «هی آقا» صدا کرده است. گاهی نیز کلماتی چون نادان، خنگ، هالو و یا اسامی بعضی حیوانات را به کار برده‌اند که شایسته همسر فهمیده و عاقل نیست. نباید دوستی و صمیمیت سبب گردد که پرده حیا و عزت دریده شود، و رفتارشان با نزدیکترین و عزیزترین شخص زندگیشان از نزاکت و ادب به دور باشد. زنان نیز باید نسبت به مردان نزاکت را رعایت کنند. در رابطه با زنان که جنس حساس‌تر و ظریف‌ترند

به مردان سفارش شده است که «در رابطه با همسرانتان (زنان) با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید» (اول پطرس ۷:۳). کلمات زشت و توهین آمیز در روحیه زنان که طبیعت ظریفتر و حساس تری دارند اثر عمیقتری می گذارد و سبب دلشکستگی آنها می شود. حتی وقتی شوهرشان را می بخشند نیز دوباره به یاد می آورند که او چه گفته است و عمیقاً متأثر و غمگین می شوند. پس ضروری است که مردان در بکار بردن الفاظ و کلمات حتی بیشتر از خود زنان رعایت حال آنها را بکنند و البته زنان نیز باید حیثیت و غرور مردانه را در نظر بگیرند و مراقب سخنان نیش دار و طعنه آمیزی که در زمان ناراحتی به همسرشان می گویند باشند. ضرب المثل معروفی می گوید: «زخم شمشیر خوب می شود ولی زخم زبان باقی می ماند.» اگر در رابطه با همسران نزاکت را رعایت نکردید فوراً پیش او بروید و ضمن عذرخواهی به وی قول دهید که دیگر کلام خلاف ادب به او نگویند. اگر با دید الهی به همسران نگاه کنید نگرش شما نسبت به او تغییر خواهد کرد.

۲- احترام بدین معناست که در حضور و غیاب همسران از او به نیکی یاد کنید.

تمسخر، انتقاد در جمع، محکومیت، بدگوئی و اهانت به همسران را جداً ترک کنید. آنچه نباید در حق یکدیگر انجام دهیم در افسسیان ۴:۳۱ آمده است: «هرگونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگوئی، هر نوع بدخواهی (بدگوئی) را از خود دور کنید.» و آنچه باید در حق یکدیگر انجام دهیم در امثال ۲۹:۳۱ در قالب کلام تشویق آمیز مرد نسبت به همسرش بیان شده است: «زنان بسیار کارهای شایسته کرده اند اما تو بر آنها پیشی گرفته ای. بر جمیع ایشان برتری داری.» در غزل غزلها ۲:۳ کلام عاشقانه و تحسین آمیز زن نسبت به شوهرش چنین آمده است: «چنانکه سیب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه وی به شادمانی نشستم و میوه اش برای کامم شیرین بود.»

وقتی می توانیم کلمات تشویق آمیز و دلنشین به همسرمان بگوئیم چرا باید با کلام تلخ و منفی او را خوار کنیم و از خود دور سازیم؟ یکی از بدترین و زشت ترین رفتارها تمسخر همسر، به خصوص در جمع است. اگر در حضور شخص یا جمعی از همسران انتقاد کنید و او را تمسخر نمائید، این مزاح ظاهری و لحظه ای در نهایت سبب غم و اندوه شما خواهد شد. فراموش نکنید که از بهترین خدمات شما به همسران اینست که آبرو و حیثیت او را حفظ کنید و حتی در مواردی که در جمع اشتباهی از او سر زد، با درایت و محبت نقص او را بپوشانید و پیش دیگران حرمتش را حفظ کنید: «محبت باعث می شود تقصیرهای بی شمار یکدیگر را نادیده بگیرید» (اول پطرس ۴: ۹ ترجمه

تفسیری). هیچ چیز به اندازه از دست رفتن آبرو و حیثیت یک شخص، آن‌هم از طرف همسرش او را خوار و بی‌ارزش نمی‌سازد. بی‌آبرو شدن همچون ریختن آب بر زمین است که دیگر نمی‌توان آنرا جمع کرد. رسوا کردن همسران پیش دیگران چه ثمری خواهد داشت؟ این موفقیت ظاهری که ثمره آن دلشکستگی، خجلت و سرافکنندگی همسران است چه نفعی برای شما خواهد داشت؟

شاعر می‌گوید:

تا توانی دلی را بدست آور که دل شکستن هنر نمی‌باشد

مراقب باشید که با رفتارهای سبک و تحقیرآمیز پرده حرمت و احترام را پاره نکنید و اگر قسمتهائی نیز دریده شده آنرا از نو ترمیم کنید تا خرابی بیشتری به بار نیاید. اگر پشت سر همسران که پاره تن شماست غیبت و بدگویی کنید و معایب او را عیان سازید نه تنها به او بلکه به خود بی‌احترامی کرده‌اید زیرا با او یک تن هستید. در کتاب کیمیای سعادت آمده است که کسی نزد حکیمی رفت و گفت: «فلان کس در حق تو چنین گفته است.» حکیم گفت: «با این گفته سه خیانت کردی: برادری (خواهری) را در نظرم تیره کردی. دل فارغ مرا مشغول نمودی، و خود را نزد من فاسق و متهم گردانیدی.» یقین داشته باشید که با غیبت کردن پشت سر همسران نه تنها مشکلی را حل نخواهید کرد بلکه رابطه بین شما نیز تیره‌تر خواهد شد. می‌گویند: "شخص غیبت‌گو همچون زنبوری است که نیش می‌زند ولی عسل نمی‌دهد." پس این عادت زشت و گناه‌آلود را ترک کنید. اگر نیاز می‌بینید که درباره مشکلاتی که با همسران دارید با کسی صحبت کنید با توافق او نزد مشاوره با تجربه و قابل اعتماد بروید و پیش او منصفانه و صادقانه مشکل را مطرح کنید و آماده شنیدن راه‌حل مناسب از جانب او باشید.

مورد ناشایسته دیگر که خلاف ادب و احترام است، محکوم کردن همسر می‌باشد. در فرمایشات مسیح و رسولان قضاوت و محکوم کردن به عنوان گناه به شدت مذمت شده است. این عمل از حس برتری و حاکمیت بر دیگران سرچشمه می‌گیرد. کلمه حکم و حاکم هم‌ریشه‌اند، بدین معنا که وقتی ما خود را بر زندگی کسی حاکم می‌دانیم می‌خواهیم همه چیز شخص محکوم‌شده را تحت سلطه و بندگی خود درآوریم. قضاوت و محکومیت در خانواده غالباً منجر به درگیری لفظی شدید، توهین به یکدیگر، لجبازی، مقصر دانستن یکدیگر، قهر و ناراحتی و در نهایت تنفر و دشمنی می‌شود. آیا صحیح است که ما با وجود آگاهی از چنین ثمرات بدی باز بخواهیم قضاوت‌های خود را ادامه بدهیم؟ اصولاً افراد از خود-راضی که معایب دیگران را می‌بینند ولی



از عیبهای خود غافل اند یا آنها را می پوشانند در قضاوت کردن خوب رشد می کنند.

بنده دیده ام که اغلب قضاوتها بعلت عدم درک شناخت یک زوج از یکدیگر سرچشمه می گیرد. وقتی زن و شوهر نسبت به یکدیگر درک و شناخت کافی نداشته باشند گرفتار سوء تفاهم و سوء ظن می شوند. من شخصی را می شناسم که ایماندار بسیار خوبی است و جزو رهبران کلیسا نیز بود. پدر ایشان پیر و بیمار در بستر بود، و به مسیح نیز ایمان نداشت. یکروز از پسرش خواهش می کند که وقتی از کلیسا برمی گردد برای او سیگار و مشروب بخرد. پسرش به پاس احترام به پدر همین کار را می کند. وقتی از مغازه بیرون می آید یکی از اعضای غیبت گو و شایعه ساز کلیسا او را می بیند، و تا شب همه جا بین مردم پخش می شود که فلان رهبر که ضد سیگار و مشروب موعظه می کند خودش هم سیگاری و هم مشروب خوار حرفه ای است! بنابراین، قضاوت عجولانه، آن هم بر حسب ظاهر و بدون تعمق، که از عدم بلوغ فکری سرچشمه می گیرد، بسیار مخرب است. به جای قضاوت و محکوم کردن بر اساس ظواهر امر، باید بکوشید نکات مثبت شخصیت همسران را بیاد آورید و آنها را به او نیز یادآوری کنید، و از او تعریف و تمجید نمائید و خدا را برای وجودش شکرگزار باشید. سپس با محبت و آرامش به او بگوئید: «عزیزم اگر این مشکل را برطرف کنی بسیار از تو ممنون می شوم، ولی حتی اگر مایل یا قادر به انجام آن نیستی باز در عشق من نسبت به تو تأثیری نخواهد گذاشت.» مطمئن باشید که این روش، که آزموده شده نیز است، به نتایج مطلوب خواهد رسید. اگر شریعت مآبی و امر به معروف و نهی از منکر می توانست انسان را تغییر بدهد عیسی مسیح با فیض و محبت، که بوسیله آن ما را شرمنده و مدیون خویش ساخته، به این جهان نمی آمد.

۳- احترام به همسر در پذیرش شخصیت همسران نمایان می شود.

یکی دیگر از جلوه های احترام آن است که شخصیت همسران را چنانکه هست بپذیرید: «پس همانگونه که مسیح شما را پذیرفت شما نیز یکدیگر را بپذیرید» (رومیان ۷:۱۵). از جلوه های مهم احترام به شخصیت همسر اینست که هیچوقت او را با دیگران مقایسه نکنید و مرتب نقاط قوت آنها را به رخ همسر خود نکشید و شخصیت او را خرد نکنید. شما وقتی همسران را محترم می شمارید که به او کمک می کنید خودش باشد، خودش را باور کند، و تواناییها و عطایای نهفته و خدادادی اش را کشف کند و بکار گیرد، نه اینکه در نقش و قالب دیگران فرو برود. حال به چند نکته اشاره می کنیم که نتیجه مقایسه کردن همسر با دیگران است:

الف: سبب تحریک حسادت او می شوید و او را با شخصی که از او تعریف می کنید

دشمن می‌سازید. احتمال دارد دچار بدبینی شود و فکر کند که شما آرزو داشتید با کسی ازدواج کنید که او را با وی مقایسه می‌کنید.

ب: از خود ناامید می‌شود و گمان می‌برد که به درد هیچ چیز نمی‌خورد.

ج: اعتماد به نفس او از بین می‌رود و به این وسیله صفات خوب و پنهانش نیز نابود می‌شود.

د: او را وادار می‌کنید شخص دیگری باشد و هویت خود را از دست بدهد.

فیلم «دو زن» که سالها پیش به کارگردانی خانم «تهمینه میلانی» و بازیگری «نیکی کریمی» روی پرده رفت، شرح حال زنی است تحصیل کرده و روشنفکر که مطالعه کتب علمی، و پیشرفت را دوست دارد. او با مردی ازدواج می‌کند که بسیار مستبد است و تنها انتظارش از زن خانه‌داری، بچه‌داری و همسرداری است. او مخالف رشد و ترقی همسرش و نیز ادامه تحصیل او و حتی مطالعه کتاب است. کتابهای همسرش را دور می‌ریزد و همسرش مخفیانه کتاب تهیه و مطالعه می‌کند. این مخفی‌کاری و جنگ و گریز به شدت ادامه می‌یابد طوری که زن در نتیجه فشارهای وارده آمده از جانب شوهرش تعادل روانی و روحی و عاطفی خود را از دست می‌دهد و از لحاظ شخصیتی تبدیل به دو زن می‌شود. زن اول هویت اصلی‌اش بود و زن دوم همسری که شوهرش می‌خواست. زن که در این تضاد درونی گرفتار شده، می‌گوید: «نمی‌دانم چه کسی هستم، هویت خود را از دست داده‌ام، بر خلاف شخصیت و هویت خودم زندگی می‌کنم، همه علایقم کشته شده است، من دیگر خودم نیستم!» نتیجه این تنش افسردگی و غم عظیمی بود که تمام وجود او را فرا گرفته بود و مانع ارتباط و ادامه زندگی او با شوهرش شده بود؛ مردی که هویت و صفات نیک این زن را نابود کرده بود. اگر می‌خواهید همسران را محترم بشمارید خصوصیات نیکوی او را کشف کنید. علائق درونی او را کشف کنید و به او فرصت دهید در چیزهای خوب و سالم، رشد و ترقی کند و مانع پیشرفت او نشوید.

۴- احترام به همسر در حفظ و رعایت حقوق فردی و آزادیهای مشروع او نمایان می‌شود. (اختیارات و حقوق همسران را پایمال نکنید).

رعایت دموکراسی و حفظ آزادیهای مشروع فردی نه تنها در جامعه و عرصه سیاست بلکه در خانواده نیز نتیجه بسیار مؤثری دارد. هر زن و شوهری دوست دارند در کنار تعهد، احساس مسئولیت و انجام وظایف نسبت به همسر و خانواده آزادیهای فردی خود را نیز حفظ کنند. مثلاً هر کس دوست دارد به تفریحات مورد علاقه‌اش بپردازد، دوستانی دارد که می‌خواهد با آنها وقت بگذراند، مایل است برای خود وقت مطالعه،

گردش، ورزش، خرید و غیره داشته باشد. زن و شوهر نباید استقلال فردی یکدیگر را پایمال کنند و گمان برند که همیشه باید همه چیز را همه جا با هم انجام دهند. برخی فکر می‌کنند چون ازدواج کرده‌اند باید در همه چیز همسر خود را تحت کنترل داشته باشند و مرتب مانند یک بازجو او را سؤال پیچ کنند و با رفتار زورگویانه به او بفهمانند که مرتب تحت نظر است و بدون اجازه حق آب خوردن نیز ندارد، چنانکه گویی برده یا اسیر گرفته‌اند. اگر به همسر خود اعتماد دارید به تفکرات شخصی او احترام بگذارید. اگر می‌خواهید ارزش، احترام و تازگی رابطه خود را حفظ کنید و همسرتان از دست شما خسته نشود و به ستوه نیاید او را راحت بگذارید، بر او خداوندی نکنید، و مزاحم آسایش همسرتان نشوید. اجازه دهید او کمی هم برای خودش نفس بکشد. زیرا در وقت فراغت شخصی نیروی بیشتری پیدا می‌کند تا همسر بهتر و شاداب‌تری برای شما باشد. طبیعی است که این اوقات فردی و آزادیهای شخصی باید به‌گونه‌ای از هر دو طرف برنامه‌ریزی و هماهنگ شود که به وحدت و نظم خانواده خدش‌های وارد نسازد. برای مثال می‌توانید هفته‌ای یکروز را کامل در اختیار همسرتان قرار دهید تا او فارغ از برنامه‌های معمول خانواده، هر طور علاقمند است وقت خود را بگذراند، و یا در طول هفته ساعات مختلفی را از قبل تنظیم کنید و برنامه‌های خود را به همسرتان اطلاع دهید. علاوه بر آن لازم است هفته‌ای یک روز را، که اغلب روزهای تعطیل است، به استراحت، مشارکت و تفریح خانوادگی اختصاص دهید. آزادی فردی نعمتی است که خدا به انسان بخشیده است و هر کس که همسرش را محترم می‌شمارد نباید او را از این نعمت الهی محروم سازد: «ما به آزادی فرا خوانده‌ایم به شرطی که آزادی خود را فرصتی برای ارضای نفس نسازیم (مرتکب گناه نشویم) بلکه با محبت یکدیگر را خدمت بکنیم.» (غلاطیان ۵:۱۳)

۵- احترام به همسر در توجه به خواسته‌ها و انتظارات او آشکار می‌شود.

شما در مقام همسر باید بدانید که انتظارات و مطالبات شریک زندگیتان از شما چیست؟ برای انجام این کار پیشنهاد می‌کنم کاغذی بردارید و همین‌الآن فهرستی از خواسته‌های همسرتان (کوچک یا بزرگ) تهیه کنید و روی هر یک از آنها جداگانه تعمق نمایید و سپس از خود بپرسید: «من چقدر کوشیده‌ام که خواسته‌های همسرم را برآورده کنم؟ کدامیک از خواسته‌های او را بجا نیاورده‌ام؟ با انجام چه کارهایی می‌توانم همسرم را خوشحال و راضی نگه دارم؟» وقتی پاسخ این سئوالات را پیدا کردید انجام آنها را به آینده و حتی فردا موکول نکنید. همین امروز یکی از خواسته‌های او را برآورده سازید. بنابراین، با آنچه در توان دارید بکوشید تا خواسته‌های همسرتان را برآورده سازید. اگر همسرتان از شما انتظاری دارد که اکنون قادر به انجام آن نیستید

با محبت و منطق درباره آن با او صحبت کنید تا بداند که نسبت به او بی توجه نیستید. لیستی را که از خواسته‌ها و انتظارات او تهیه کرده‌اید دور نیندازید بلکه در جایی امن نگه دارید و برای اینکه فراموش نکنید مرتب آنرا مرور کنید و خواسته‌های جدید را بر آن اضافه کنید و به این ترتیب با اهمیت دادن به علائق همسران عملاً نشان دهید که برای او ارزش و احترام خاصی قائل‌اید. کلام خدا به ما تعلیم می‌دهد که ما یا نباید ازدواج کنیم و یا اگر ازدواج کردیم باید رضایت و شادمانی همسرمان را مد نظر قرار دهیم، زن و شوهر باید در جلب رضایت و خشنودی یکدیگر خود را مسئول و متعهد ببینند. (اول قرن‌تین ۷: ۳۳ و ۳۴)

برادر عزیزم، شهید گرامی اسقف هایک، تعریف می‌کرد که همسرش مثل بسیاری از زن‌ها به گل بسیار علاقه داشت. هر وقت که از مسافرت برمی‌گشت و برای او چند شاخه گل زیبا می‌آورد صدای شادی و خنده‌اش بالا می‌رفت، گویی با ارزش گذاشتن به این خواسته‌اش گنج بزرگی به او تقدیم کرده بود. ایشان می‌گفت: «یک روز در حین بازگشت از شمال کشور، برای استراحت در جای زیبایی توقف کردم. روبرویم گل‌های صحرایی زیبا و رنگارنگی دیدم و چند شاخه از آنها چیدم تا برای همسرم ببرم زیرا فکر کردم که شاید تا به تهران برسم مغازه گل فروشی بسته باشد و نتوانم گل بخرم. ضمناً پیش خود فکر کردم که گل است و با هم فرقی نمی‌کند. وقتی به خانه رسیدم و همسرم گلها را دید که کمی پلاسیده نیز شده بود اگرچه از من تشکر کرد ولی گفت: دوست دارم شوهرم برایم ارزش قائل شود و گل‌های تر و تازه برایم بخرد. آنروز فهمیدم که حتی بهای ناچیزی که برای خریدن گل می‌پرداختم تا چه حد در ارزش گذاشتن به همسرم تأثیر داشت.» من داستان قربانی کردن داوود نبی را به یاد می‌آورم که با وجود اینکه دوستش ارونه به او گفت: "مجاناً از گاوان و گوسفندان من برای قربانی کردن و رفع غضب الهی استفاده کن" ولی داوود برای احترام گذاشتن به خداوند در جواب گفت: «نی بلکه البته به قیمت از تو قربانیها را خواهم گرفت و برای بیهوه خدای خود قربانیهای سوختنی بی‌قیمت نخواهم گذرانید» (دوم سموئیل ۲۴: ۲۲ و ۲۳). به همین صورت احترام به همسر یعنی تقدیم قربانی برای او به همراه پرداختن بها، چه مالی، و چه صرف وقت و انرژی و تقدیم هر چیز خوب دیگر.

۶- احترام به همسر یعنی توجه به حساسیت‌های او.

شما باید از انجام آنچه می‌دانید همسران نسبت به آن حساسیت دارد و سبب دلگیری او می‌شود جداً خودداری کنید. آیا واقعاً ممکن است کسی همسرش را دوست داشته باشد و عمداً کاری کند که سبب ناراحتی و دلشکستگی او شود؟ غالباً بعضی

حساسیتهای زنان برای مردان پیش پا افتاده و بی ارزش محسوب می شود. علت اینست که زنان نکته سنج و ریزبین هستند، و به نکات کوچک اهمیت می دهند ولی آقایان بسیار کلی نگرند و فقط چیزهای بزرگ را می بینند و حساسیتهای کوچک زنان برای آنها بی اهمیت و حتی خنده دار به نظر می آید. اگر مردان طبیعت زنان را خوب بشناسند متوجه خواهند شد که رد شدن از کنار نکاتی که آنها مهم می دانند چه بی احترامی بزرگی نسبت به آنهاست. همینطور زنان نیز باید بدانند که برخی صفات در مردان وجود دارد که جزو خصلت مردانه است و عدم رعایت آنها از طرف زنان سبب ناراحتی و عصبانیت مردان می شود.

مجدداً می خواهیم به شما پیشنهاد بدهم که کاغذ و قلم به دست بگیرید و همین الان فهرستی از حساسیت های همسرتان را که از آنها دلگیر است (چه کوچک چه بزرگ) یادداشت کنید و پس از تعمق درباره هر یک از آنها از خود بپرسید: کدام یک از کارهای من سبب ناراحتی همسر می شود؟ در توجه به حساسیتهای همسرم چقدر کوشیده ام؟ چه کارهایی می توانم انجام دهم تا از فشارهای عصبی و حساسیتهای همسرم کاسته شود؟» وقتی پاسخ این سئوالات را یافتید نباید انجام آنرا به آینده و یا حتی فردا موکول کنید. همین امروز برای کاستن از یکی از حساسیتهای او اقدام کنید، و فردا برای دیگری و... و به این ترتیب آنچه را که در توان دارید انجام دهید تا بقیه ناراحتیهای همسرتان را کاهش دهید. شما نباید سبب اندوه و دلشکستگی شریک زندگی و پاره تنتان شوید، کسی که خدا او را به عنوان هدیه به شما عطا کرده است.

دعوت شما اینست که سبب تسلی، آرامش، شادی و دلگرمی همسرتان بشوید: «ولی اگر به گزیدن و دریدن بدن یکدیگر ادامه دهید مواظب باشید که بدست یکدیگر از میان نروید. خود پسند نباشیم. از خشم آوردن یکدیگر و حسادت به هم دست برداریم» (غلاطیان ۵: ۱۵ و ۲۶). مجدداً از شما خواهش می کنم که لیستی را که از حساسیتهای ناراحتیهای همسرتان نوشته اید در جای امنی نگه دارید و برای اینکه فراموش نکنید مرتب آنرا مرور کنید و حساسیتهای جدید همسرتان را در آن ثبت کنید. به این ترتیب با اهمیت دادن به مواردی که همسرتان از آن ناراحت می شود عملاً نشان دهید که نسبت به حساسیتهای او بی تفاوت نیستید و برای رفعشان تلاش می کنید. رعایت این مورد از موارد مهم ارزش و احترام گذاشتن به همسر است.

دکتر باربارا آنجلیس نویسنده معروفی که درباره ازدواج و رابطه زن و شوهر کتابهای ارزشمندی نوشته است که برخی از آنها به فارسی نیز ترجمه شده اند می گوید: «اخیراً پس از یک سخنرانی درباره شناخت دنیای زنان، حین جلسه پرسش و پاسخ مردی

بلند شد و گفت: طبق گفته‌های شما من مردی بدون احساسات زنانه هستم و به نظر می‌رسد شما می‌خواهید ما مردان مثل زنان فکر کنیم، حرف بزنییم و عمل کنیم، یعنی در یک کلمه زن بشویم. از او پرسیدم: آیا فکر می‌کنید منظور من این است که شما شبیه زنان بشوید؟ مرد جواب داد: خوب اگر مدام طبق خواسته‌های همسر رفتار کنم و به برآورده کردن نیازهای اصلی او بپردازم و این کار و آن کار را برای خوشحالی او انجام دهم آیا تبدیل به یک زن نمی‌شوم؟ جواب دادم: اجازه بدهید سئوالی از شما بکنم. آیا شما اتومبیل دارید؟ مرد سرش را به علامت تأیید تکان داد. آیا می‌خواهید از این اتومبیل سال‌ها استفاده کنید؟ مرد گفت: بله چون اتومبیل خوب و زیبایی است. بسیار خوب، آیا شما هنگام خرید این اتومبیل دفترچه راهنمای آن را هم گرفتید؟ مرد پاسخ داد: بله! ادامه دادم: در این دفترچه شما با قسمت‌های مختلف اتومبیل آشنا می‌شوید و می‌فهمید که از چه سوختی باید برای آن استفاده کنید، با چراغ‌های هشدارنده آن که نشان می‌دهند اتومبیل چه مشکلی دارد یا اینکه چه موقع باید آن را برای تنظیم پیش مکانیک ببرید و غیره آشنایی پیدا می‌کنید. درست است؟ مرد جواب داد: بله، کاملاً درست است. من با لبخندی شیطنت‌آمیز گفتم: آیا شما با آموختن اصول کار با اتومبیل، شبیه آن شده‌اید؟ آیا از وقتی که این دفترچه را خوانده‌اید احساس می‌کنید که بیشتر شبیه اتومبیلتان هستید تا یک مرد؟ آیا وقتی فروشنده ماشین این دفترچه را به شما داد حالت دفاعی به خود گرفتید و گفتید: آیا می‌خواهید من هم مثل اتومبیل شوم و ... حاضرین در جلسه خندیدند و مرد نیز همراه آنان خندید، زیرا جوابی برای سئوالات منطقی من نداشت! «بعداً خانم باربارا خصوصی به این مرد گفته بود که «ارزش همسر شما بسیار بالاتر از اتومبیلتان است! موضوع یک عمر زندگی زیر یک سقف است. پس چرا نباید اصول صحبت کردن با او و روش خشنود کردنش را بدانید و علل ناراحتی او را کشف و رفع نمائید؟»

۷- احترام به همسر در تشکر و قدردانی از او برای خدمات و زحماتش نمودار

می‌شود.

با تشکر و قدردانی، شخصیت همسران را ارج نهاده گرامی بدارید. هیچوقت به کارهایی که همسران برای شما و خانواده انجام می‌دهد بصورت انجام وظیفه نگاه نکنید. برای مثال به او نگوئید: «وظیفه توست که این کار را انجام بدهی، و باید این کارها را انجام می‌دادی. فکر نکن که کار شاقی انجام دادی.» خود را عادت بدهید که مؤدبانه و محترمانه از اصطلاحات زیبای ایرانی که از قلبتان نشأت می‌گیرد برای قدردانی، تشکر و تشویق استفاده کنید، مانند: «قربون دستت برم، دستت درد نکند، خدا برکت بدهد، خدا سایه ترا در این خانه بالای سر ما حفظ کند، به وجودت افتخار

می‌کنم، اگر ترا نداشتیم چه کار می‌کردم، واقعاً بسیار زحمت می‌کشی، من قدر ترا می‌دانم، هیچوقت محبت‌های ترا فراموش نمی‌کنم، چه غذای خوشمزه‌ای تهیه کردی، چه خانه تمیز و مرتبی درست کردی، چقدر این رنگ و مدل مو و آرایش برازنده توست، چقدر این لباس زیباست، تو خیلی خوشگلی (خوش‌تیپی) تو بی‌نظیری، خدا را برای وجودت شکر می‌کنم و...» مخصوصاً عبارات بیشتری را به کار بردم تا کمیودی در بکار بردن جملاتی نظیر آنها نداشته باشید.

ممکن است فکر کنید که این اظهارات تعارف، تظاهر و ریاکاری باشد، ولی اگر شما آنها را با تمام قلب بگوئید و به آنچه می‌گوئید معتقد باشید دیگر تعارف و تظاهر نیست بلکه قدردانی و تشکری است که از عشق و احترام نشأت می‌گیرد. لطفاً به فرزندانان نیز بیاموزید که همیشه از زحمات پدر مادر خود در کلام و عمل قدردانی و تشکر کنند. خود شما هم از فرزندانان برای خدماتی که در خانه انجام می‌دهند تشکر کنید. و به این ترتیب فضائی از شادی و دلگرمی و عشق و احترام در خانواده بوجود آورید. تشویق و قدردانی معجزه‌ای می‌کند که هیچ چیز دیگری قادر به انجام آن نیست. ممکن است برخی فکر کنند که ستاره‌ای معروف یا پزشکی حاذق یا ورزشکاری محبوب و یا میلیونری خوشبخت به قدردانی کردن از همسرش چندان اهمیتی ندهد اما این موضوع حقیقت ندارد. خواننده معروفی می‌گوید: «باور کردنش دشوار است اما هیچ‌یک از افتخاراتی که بدست آورده‌ام به اندازه قدردانی از همسرم برای غذائی که می‌پزم و تربیت فرزندانم و پیشنهادات مفیدی که درباره شغلم به من می‌دهد لذت‌بخش نیست، گوئی ده‌ها جایزه بزرگ موسیقی را به من داده‌اند. زیرا دیدگاه و نظر همسرم برای من واقعاً اهمیت دارد.»

۸- احترام به همسر به معنای درک روحیه و شرایط ناگواری است که برای او پیش می‌آید.

شما نمی‌توانید در این جهان کسی را پیدا کنید که همیشه سرحال باشد. ما در زندگی با فراز و نشیب‌های مختلف روبرو می‌شویم. یک روز هوا ابری، و روز بعد آفتابی است. یک روز به اصطلاح از دنده راسخ از بستر خواب برمی‌خیزیم و روز بعد از دنده چپ. یک روز فشار خونمان بالاست و یکروز دیگر پائین. امروز خبر خوب می‌شنویم و بسیار خوشحال می‌شویم و فردا خبر بد و ناگوار که مایه اندوه است. زمانی در کار موفقیم و گاه در محیط کار مشکلی پیش می‌آید که بر اعصاب مان فشار می‌آورد. ما باید در نظر داشته باشیم که عیسی مسیح هنوز بازنگشته و ما در بهشت زندگی نمی‌کنیم. طبق پیشگویی‌های کلام خدا در روزهای آخر وضع دنیا روز به روز بدتر می‌شود و ما نیز

جزو جهانی هستیم که وقایع ناگوار بر آن اثر می‌گذارد. بنابراین، همه ما از بحرانهایی نظیر بیماری، یأس و افسردگی، خستگی، درگیری و ناراحتی، بی‌وفائی، مشکلات کاری و مالی و سرکشی فرزندان، دلتنگی برای عزیزان، سرگردانی و بلا تکلیفی و وقایع ناگوار دیگر رنج می‌بریم.

زن/مرد حکیم به هنگام بحران همسرش، بدون آنکه محکومش کند، باید بکوشد تا او را عمیقاً درک نماید. باید با او مدارا نماید، تنه‌ایش نگذارد، مایه تسلی و آرامش او شود، او را با عشق تحمل کند، تا این دوران بگذرد و امور به حالت طبیعی و آرام برگردد. بخصوص به هنگام بیماری و زمانی که سلامتی همسران در خطر است با توجه خاص و توأم با محبت از او حمایت کنید و عملاً به او نشان دهید که سلامتی‌ش برای شما اهمیت بالایی دارد.

مدت‌ها پیش شنیدم که شخصی دچار مشکلی شده است. دکتر او در ناحیه گردنش چیز مشکوکی مشاهده می‌کند و از او می‌خواهد برای تشخیص دقیق این مشکل چندین آزمایش بدهد. این خانم در دوره آزمایشات پزشکی حال و روز خوشی نداشت. شب قبل از گرفتن پاسخ آزمایشات بسیار نگران بود و می‌ترسید که مبادا نتایج آزمایشات حاکی از بیماری خطرناکی چون سرطان باشد. برعکس شوهرش خیلی خونسرد و بی‌توجه به نظر می‌رسید و به جای روحیه دادن به او، همسرش را به عنوان شخصی ضعیف، ترسو و بدبین که همیشه افکار منفی دارد محکوم می‌کرد. این زن با دیدن رفتار شوهرش خود را بیشتر تنها احساس می‌کرد. روز بعد با دلهره و نگرانی بیدار می‌شود و تنها پیش دکتر می‌رود. کار شوهرش آنقدر برای او مهم بود که با وجود دیدن اضطراب و ترس همسرش حاضر نمی‌شود لااقل چند ساعت مرخصی بگیرد و در آن شرایط با او به بیمارستان برود. خوشبختانه دکترش به او خبر می‌دهد که جواب تمام آزمایشات منفی بوده و جای هیچ‌گونه نگرانی نیست. این زن بسیار خوشحال می‌شود و آن شب شام مخصوصی درست می‌کند و منتظر برگشتن همسرش می‌شود. ولی همسرش خبر می‌دهد که کارش زیاد است و دیر به خانه می‌رسد. پس از انتظار طولانی مرد با چهره خسته و گرفته به خانه می‌رسد و هنوز وارد نشده می‌گوید: «تلویزیون را روشن کن، امشب یک فیلم هیجان‌انگیز پخش می‌شود.» این زن احساس می‌کند که قلبش هزار تکه شده است. اشک از چشمانش سرازیر می‌شود، زیرا همسرش از ملاقات او با دکتر و حال او چیزی نمی‌پرسد. گویا جواب آزمایش‌ها برای او مهم نبوده. آنقدر در بحر کار و فیلم فرو رفته بود که فراموش کرده بود همسرش پیش دکتر رفته. این خانم انتظار داشت که همسرش پس از آن رفتارهای بی‌تفاوت لااقل آنشب زودتر به خانه بیاید و برای سلامتی او جشن بگیرد و شکرگزاری کند. او نه در غم بیماری همسرش شریک

بود و نه در شادی و سلامتی‌اش. این زن پیش مشاور می‌رود و شکوه می‌کند که: «احساس می‌کنم سلامتی من برای همسر مهمیتی ندارد. اگر مرا دوست داشت و برای او اهمیت داشتم هرگز با من در طول این مدت بحرانی اینگونه رفتار نمی‌کرد!» امیدوارم با خواندن اینگونه داستانهای واقعی عبرت بگیریم و مخصوصاً در شرایط سخت، همسرمان را هرگز تنها نگذاریم.

۹- کسی همسرش را محترم می‌شمارد که در رابطه‌اش با او آداب و معاشرت و قواعد بهداشتی را رعایت می‌کند.

رعایت این اصل در نظافت و پاکیزگی بدن، تناسب رنگ لباس، آرایش نسبی، توجه به ظاهر و معطر بودن بدن نمایان می‌شود. رعایت اصول سلامت و بهداشت و نظافت فردی به مثابه احترام به همسر است. ما باید از مواردی که خلاف احترام و ادب است بطور جدی پرهیز کنیم. مواردی همچون بوی بد پا و دهان و تن، مسواک نزدن، رعایت نکردن آداب سفره، میان حرف کسی پریدن، زیاد صحبت کردن در جمع و مجال ندادن به همسر، در موقع استراحت همسر یا اعضای خانواده با صدای بلند صحبت کردن، و یا بلند کردن صدای تلویزیون و رادیو، شلختگی و بی‌نظمی، تمیز نگه نداشتن لباسهای زیر و رو، کمک نکردن در کارهای خانه و تنها گذاشتن همسر زیر فشار کار خانه و ... همه اینها نشانه عدم رعایت احترام و ادب و درک متقابل است. کلام خدا می‌گوید: «محبت رفتار ناشایسته ندارد.» (اول قرنیتان ۱۳:۵)

در غرب می‌گویند: «خانمها مقدم‌اند.» آقایان در فرهنگ مسیحی باید با رعایت این اصل حق تقدم را به خانمها بدهند. در موقع خروج از خانه یا ورود به میهمانی و یا سوار و پیاده شدن از اتومبیل، در را باز کنند و در پوشیدن یا درآوردن پالتو به آنها کمک کنند، و سر میز پذیرایی صندلی را برای نشستن آنها نگه دارند. زن که جنس ظریف و زیبا و لطیف است باید توسط شوهرش که پشتیبان و حامی اوست مقدم شمرده شود. وقتی در محفلی اعلانی می‌کنند، چه به زبان فارسی چه به انگلیسی و هر زبان دیگر، اول خانمها را خطاب قرار می‌دهند و سپس آقایان را. مانند: «خانمها، آقایان لطفاً توجه کنید.» من تعجب می‌کنم وقتی می‌بینم که در برخی فرهنگها مردان چند قدم جلوتر و سپس همسر و فرزندان با حفظ فاصله به دنبالشان می‌روند. در فرهنگ مسیحی به‌خاطر پشتیبانی و حمایت ابتدا زن و سپس همسرش پشت سر او ورود و خروج می‌کنند، و البته به هنگام پیاده‌روی کنار هم راه می‌روند. اگر زنی بار سنگینی به‌دست گرفته مرد بلافاصله باید پیشقدم شود و آن بار را از دست او بگیرد. در خرید و تهیه نیازهای خانه مرد همیشه باید آماده باشد تا همسرش را یاری دهد مبادا

برای حمل بار بر او فشار بیاید. مردان باید عملاً نشان دهند که به سلامتی، زیبایی و طراوت همسرشان علاقمندند. احترام یعنی رعایت عدالت و انصاف. وقتی یکدیگر را در قسمتهای مختلف یاری دهیم بار بر دوش یک نفر نخواهد بود بلکه آنرا بین خود تقسیم خواهیم کرد.

شما وقتی احساس مسئولیت می‌کنید که همسرتان را کمک کنید و بارهای او را حمل نمایید. این سبب می‌شود که همسرتان خود را بی‌کس و تنها نبیند. پشتیبانی شما به او دلگرمی می‌بخشد و پی می‌برد که وجودش برای شما ارزش خاصی دارد، و از اینکه عملاً به فکرش هستید و تنهانش نمی‌گذارید خود را مدیون محبت شما می‌داند. رعایت این نکات کوچک و ظریف در حفظ رابطهٔ محترمانه و تقویت عشق بسیار مؤثر است.

۱۰- احترام به همسر در توجه و خدمت کردن و اهمیت دادن به خانواده و خویشان و دوستان او نمایان می‌شود.

ازدواج در فرهنگ ایرانی اغلب به معنای پیوند با خانوادهٔ همسر است. هر کسی نسبت به خانواده خود علاقمند است و برای آن غیرت دارد. ولی از آنجا که زنان در مقایسه با مردان به والدین وفادارترند حساسیت بیشتری نسبت به آنها نشان می‌دهند و مراقبند تا از طرف شوهرشان مورد بی‌احترامی و بی‌توجهی قرار نگیرند. طبیعی است مردان نیز همین انتظار را از همسرشان دارند. یکی از راههایی که می‌توانید قلب همسرتان را بدست آورید و رضایت او را جلب کنید احترام گذاشتن به خانوادهٔ او است. باید مراقب باشید که در مباحثات خود از بکار بردن کلمات ناشایسته و غیرمحترمانه نسبت به اعضای خانواده یکدیگر جداً بپرهیزید. زن و شوهر هر دو باید شرایط زندگی خویشان و مخصوصاً والدین خود را بخوبی درک کنند و فراموش نکنند که یکروز خودشان نیز در آن جایگاه قرار می‌گیرند. هر طور که ما با والدین خود رفتار بکنیم فرزندان ما نیز با ما عمل خواهند نمود: «انسان هر چه بکارد همان را خواهد دروید» (غلاطیان ۷:۶). فرمان پنجم، از ده فرمان هنوز هم چون گذشته به قوت خود باقی است و منسوخ نشده است: «پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که بیهوه خدایت به تو می‌بخشد دراز شود» (خروج ۲۰:۱۲). ما نباید با والدین در مورد آنچه با آنها اختلاف نظر داریم بحث و جدل کنیم، بلکه باید آنها را محترم شمرده، محبت و خدمت کنیم. ضمناً با احترام به والدین همسر عملاً به آنها نشان دهیم که نه تنها فرزند خود را پس از ازدواجش از دست نداده‌اند بلکه فرزند جدیدی نیز بدست آورده‌اند. اگر زن و شوهر با هم صمیمی و عاشق و متحد باشند راه‌حلهایی خواهند یافت تا بر مشکلات

احتمالی که با مادرشوهر، مادرزن، خواهرشوهر، خواهرزن و غیره پیدا می‌کنند، غالب شوند.

۱۱- اگر همسرتان را محترم می‌شمارید هیچوقت و در هیچ شرایطی اسرار او را پیش کس دیگری فاش نسازید.

سلیمان حکیم در این رابطه ما را چنین پند می‌دهد: «سخن چین رازها را فاش می‌کند. پس با مرد پرگو همنشینی مکن. مشاجره‌ات را مستقیم با همسایه‌ات بکن ولی اسرار دیگری را فاش منما» (امثال ۱۹:۲۰ و ۹:۲۵). زن و شوهر اغلب مسائل شخصی و خانوادگی دارند که نمی‌خواهند کسی از آنها باخبر باشد، و رعایت نکردن این موضوع از طرف یکی از آنها سبب بی‌احترامی و خوار شمردن طرف مقابل می‌شود. اگر اصل رازداری را در روابط زناشویی رعایت نکنید اعتماد و حرمت همسرتان را از دست خواهید داد و سبب می‌شوید مخفی‌کاری کند و مسائل خصوصی زندگی خود را با شما در میان نگذارد. هیچ مرد یا زنی دوست ندارد همسرش دهن‌لق باشد و نتواند جلوی دهانش را بگیرد. عدم رعایت این موضوع بین زن و شوهر فاصله ایجاد می‌کند و به رابطه شفاف و صمیمی آنها صدمه می‌زند. دو نمونه تلخ از این موضوع را در زندگی شمشون، در کتاب داوران، می‌بینیم که در آن همسرانش بوسیله فاش کردن رازش به او صدمه زدند. اولی که زن رسمی شمشون بود راز او را برای رقیبانش فاش کرد و سبب جدائی شمشون از او شد (داوران باب ۱۴)، و دیگری دلیل، معشوقه او بود که با پیدا کردن راز قدرت شمشون و گفتنش به دشمنان او گرفتاری بزرگی برای این قهرمان شجاع به وجود آورد.

یک بار در کلاس آموزش الهیات که ۴۵ نفر در آن حضور داشتند شرکت کردم. استاد برای فهماندن اثرات تلخ غیبت و شایعه‌سازی مثالی عملی و فراموش‌نشدنی آورد که بسیار آموزنده بود. او در گوش اولین نفری که در ردیف جلو بود یکی دو عبارت گفت و سپس از او خواست آن را به شخص کنار دستی خود بگوید و او نیز به شخص سوم و تا الی آخر. پس از ده دقیقه پی بردیم که آنچه نفر چهل و پنجم شنیده بود کاملاً با آنچه که اولین نفر گفته بود فرق می‌کرد. استاد گفت: «اکثر مطالبی که بصورت غیبت و شایعه می‌شنویم همین حالت را دارد. هر کسی در زندگی خود دوستِ محرمی دارد، که ممکن است راز دیگری را فقط پیش یک نفر بر ملا کند. نفر دوم نیز آن راز را فقط به محرم خود می‌گوید، و در نتیجه همه محرمها، یعنی همه مردم، از رازهای یکدیگر نه به‌طور صحیح بلکه با تعبیر و تفسیر و شاخ و برگ اضافی، باخبر می‌شوند. همه ما قطعاً نمونه‌های دردناکی را دیده یا شنیده‌ایم که در آن فاش نمودن رازهای همسر و خانواده

چگونه به حرمت و اعتماد در روابط خانوادگی صدمات جبران‌ناپذیری وارد کرده است، و در مواردی نیز سبب جدائی و طلاق شده است.

وقتی با همسران کدورت پیدا می‌کنید مراقب باشید که در حین عصبانیت کنترل خود را از دست ندهید و آبرو و حیثیت او را پیش دیگران پایمال نسازید. زیرا وقتی مجدداً با هم آشتی کنید و در صلح و صفا به سر برید چگونه می‌توانید آبروی رفته را بازگردانید؟ پس لطفاً این اشتباه بزرگ را در هیچ شرایطی در مورد همسر و دیگر اعضای خانواده انجام ندهید. بنده حتی به زوجهایی که از هم جدا شده‌اند نیز نصیحت می‌کنم که به پاس احترام به سالهایی که با عشق و وفاداری زندگی کرده‌اند آبروی یکدیگر را حفظ کنند و فراموش نکنند که شخص مقابل قبلاً همسر، و در صورت وجود فرزندان، پدر یا مادر فرزندان‌شان بوده است. بدگویی از همسر پیشین احترام شما را در نظر شنوندگان پائین می‌آورد و سبب می‌شود نسبت به صداقت شما در قضاوت‌هایی یک‌طرفه‌ای که می‌کنید به شک بیفتند. بنابراین، بدگویی نه به نفع شما است و نه به نفع همسر قبلی و فرزندان شما، و نه حتی به نفع شنوندگان است، و از همه بدتر اینکه سبب می‌شود مرتکب گناه شوید و روح خدا را محزون سازید. بنابراین، احترام همسران را حتی در صورت جدائی و طلاق نیز حفظ کنید تا خداوند نیز شما را محترم بشمارد و زندگیتان را مبارک سازد.

۱۲- مشورت با همسر و نظرخواهی از او نشانه ارزش گذاشتن به او و محترم شمردنش می‌باشد.

تک‌روی و بی‌توجهی به نظریات همسر نشانه بی‌احترامی نسبت به او است. یکی از محترمانه‌ترین عبارات در رابطه با همسران این است که از او بپرسید: «عزیزم نظر تو نسبت به این موضوع چیست؟» حتی اگر در مواردی راه‌حل را نیز می‌دانید بهتر است رأی و نظر موافق همسران را جلب نمایید. وقتی همسران بدانند که شما برای عقیده و نظر او احترام قائلید اعتماد به نفس می‌یابد و شخصیت خود را باور می‌کند. به علاوه رابطه او با شما نزدیکتر می‌شود. از طرف دیگر عملاً با این روش مفید درس مشورت‌خواهی را به او می‌آموزید. در نتیجه او نیز با شما همان رفتار محترمانه را خواهد کرد و از تک‌روی و تک‌اندیشی رها خواهد شد. افرادی که به مشورت و همفکری اعتقادی ندارند بهتر است به فکر ازدواج نیفتند. چگونه ممکن است زن و شوهری که یک‌تن شده‌اند و یک‌رأی و یک‌دل‌اند بدون مشورت و همفکری بخواهند خانواده موفق و مبارکی تشکیل دهند؟ متأسفانه برخی افراد حتی سالها پس از ازدواج نیز هنوز مانند دوران تجرد، چون فردی مستقل عمل می‌کنند. در چنین خانواده‌هایی

تصمیم‌گیرنده نهائی دو نفر نیستند بلکه یک نفر است که به اصطلاح می‌برد و می‌دوزد و دیگری چاره‌ای جز تسلیم و اطاعت ندارد.

تصور کنید برای پختن کباب مقداری زغال روشن کرده‌اید. اگر یکی از این زغالهای افروخته را از منقل بیرون بیاورید و روی زمین بگذارید سرخی و حرارت آن از بین خواهد رفت، اما تا وقتی که با زغالهای افروخته دیگر است سرخی و حرارت خود را حفظ می‌کند. خانواده نیز مانند آتشدانی است که شخص گرمی و حرارت خود را از آن می‌گیرد. هر کس در وحله اول باید با همسر و در صورت نیاز با فرزندان مشورت کند. اگر آنها را از حوضه مشورت و نظرخواهی خارج کنید مانند آن زغال سرد خواهید شد. در نتیجه هر کس به راه خود می‌رود و با دیگری کاری نخواهد داشت و ارتباطات گرم خانوادگی مفهوم خود را از دست خواهد داد.

پیشنهاد می‌کنم زوجها به همراه فرزندان هر از گاهی «جلسه خانگی» تشکیل بدهند. و در این جلسات که جوی صمیمی و راحت دارد، تحت مدیریت مادر خانواده، که بیشتر مسئول امور خانه است، درباره وظایف اعضا و انتظاراتی که از یکدیگر دارند، نحوه ارتباط و تقسیم کار تبادل نظر و تصمیم‌گیری کنند. به این ترتیب همه اعضا خود را نسبت به امور خانواده دلگرم، مسئول و متعهد خواهند دانست.

۱۳- احترام به همسر به معنای پر ساختن خلاء و تنهائی اوست.

بسیار مهم است که شریک زندگیتان بداند که در این دنیای پهناور و شلوغ علاوه بر حمایت خداوند از لحاظ انسانی نیز تنها و بی‌کس نیست بلکه حامی و پشتیبان قابل اعتمادی چون شما دارد. خداوند نیز به آدم نگفت که من با تو هستم و حضور من با تو کافیست. بلکه فرمود: «خوب نیست که آدم تنها بماند»، و برای او همسری آفرید. بنابراین همانطور که در درس اهداف ازدواج بررسی کردیم یکی از اهداف مهم خداوند از تشکیل خانواده پر کردن خلاء روحی، عاطفی، روانی و جسمی انسان است.

از نقطه نظر روانپزشکی تنهائی بشر بزرگترین درد و ریشه بسیاری از مصیبت‌های اوست. طبیعی است که اگر ازدواج مناسب و معقول نباشد نه فقط تنهائی شخص را پر نمی‌سازد بلکه آن‌را تشدید می‌کند و شخص با وجود داشتن همسر و حتی فرزندان خود را تنها و بی‌کس می‌بیند. از دیدگاه روانپزشکان عوامل چندی برای تنهائی وجود دارد که فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- * وقتی شخص مورد توجه همسر یا نامزدش قرار نمی‌گیرد.
- * وقتی در خانواده مورد پذیرش و تأیید همسر و فرزندان نیست.
- * وقتی هیچکس، حتی همسر و نزدیکانش عمیقاً او را درک نمی‌کنند.

- * وقتی شخص با فقدان عشق و محبت، و یا بی‌وفائی و بی‌اعتنایی از جانب کسانی که در حق آنها محبت داشته روبه‌رو می‌شود.
- * وقتی زحمات و تلاش‌هایش را (مخصوصاً در رابطه با همسر و خانواده) بی‌ثمر می‌بیند.
- * وقتی مورد قضاوت و محکومیت همسر و اعضای خانواده قرار می‌گیرد.
- * وقتی حتی با وجود رفاه بالای زندگی ولی عدم برخورداری از عشق واقعی دچار خلاء درونی می‌شود.

همه این عوامل سبب می‌شود شخص خود را تنها ببیند ولی اگر همسر خوبی داشته باشد که نسبت به موارد ذکر شده آگاه باشد و آنها را رعایت کند تنهایی او را پر خواهد ساخت. زیرا همسر شخص نزدیکترین کسی است که می‌تواند تنهایی او را رفع یا عمیق‌تر سازد.

یکی از دوستان خوبم که او نیز مشاور امور خانواده است داستان زندگی زنی را تعریف می‌کرد که پس از ۲۱ سال زندگی زناشویی بطور جدی تصمیم می‌گیرد از همسرش جدا شود، ولی تغییراتی که در شوهرش پدید می‌آید مانع فروپاشی این خانواده می‌گردد. این زن برای دوستم چنین تعریف کرده بود: «من با یک دنیا عشق و امید با شوهرم ازدواج کردم. سه فرزند خوب داریم، از همه امکانات زندگی نیز بطور نسبی برخورداریم ولی من بسیار غمگین بودم.» دوستم از او می‌پرسد: «مشکل شما با شوهرتان چیست؟» او در پاسخ می‌گوید: «یک کلمه، و آن هم "بی‌توجهی"! شوهرم آدم خوبی است، نیازهای من و خانواده را از لحاظ مالی برآورده می‌کند، و در کارش موفق است. عاداتهای بدی چون مستی، فحاشی، قمار، خیانت و خشونت ندارد. حتی سیگار هم نمی‌کشد ولی فقط به امور مربوط به خودش توجه می‌کند. بی‌اعتنائی و بی‌توجهی او نسبت به من، مرا کلافه کرده است. بارها پیش او گریه کرده و از او خواهش کرده‌ام که بطور جدی فکری برای گرم شدن رابطه‌مان بکند. دوست دارم با هم صمیمانه صحبت و تبادل نظر کنیم، کلمات عاشقانه به هم بگوئیم و در مورد علائق و خواسته‌ها و انتظاراتمان با هم صحبت کنیم، ولی او در خانه نیز با مسائل کاری، کامپیوتر، تلویزیون، تلفن و غیره سرگرم است.» او با گریه می‌گفت: «من خودم را در این خانه بسیار تنها و در خلاء می‌بینم. مجبور شدم به شوهرم هشدار جدی بدهم که اگر در رابطه خود با من تجدیدنظر نکند از او جدا خواهم شد. ولی چون ۲۱ سال است که این وضع را تحمل می‌کنم او اخطار مرا جدی نگرفت. یک شب که کاسه صبرم لبریز شده بود، وقتی همسرم از سر کار آمد و روی کاناپه دراز کشید و با کامپیوتر شخصی خود مشغول کار شد، چمدانم را بستم، لباس پوشیده و آماده جلوی او ایستادم و گفتم: تا

چند دقیقه دیگر تا کسی می آید و من از این خانه می روم. من دیگر نمی توانم این وضع را تحمل بکنم. فکر کنم طلاق بهترین راه برای هر دوی ما باشد.»

«ناگهان دیدم همسر من که شوک جدی بر او وارد شده بود از جایش بلند شد و گفت: چی گفتی؟ می خواهی از من جدا شوی؟ متوجه هستی چه می گوئی؟ مگر از من چه بدی دیدی؟ به او گفتم: تو چطور می توانی این سؤال را از من بکنی؟ من سالهاست که به تو التماس کرده ام که برای بهبود رابطه مان کاری بکنیم. فریاد زدم که من از این رابطه راضی نیستم، ولی تو هیچ توجهی به من نمی کنی. شوهرم گفت: من هر شب از سر کار به خانه می آیم و پیش تو هستم. از او پرسیدم: تو پیش من هستی؟ جسم تو اینجاست ولی فکر، قلب و روح تو جای دیگری است. نمی توانم با تو ارتباط برقرار کنم. او گفت: همه زحماتم و آنچه به دست می آورم برای تأمین احتیاجات تو و بچه هاست. به او گفتم: آیا وسائل زندگی، اموال و جواهرات می تواند جای همسر و رابطه را بگیرد؟ جای عشق، صمیمیت و دوستی را بگیرد؟ متأسفم که از همسر و همسر داری چیزی نفهمیده ای! تا کسی آمد و من خانه را ترک کردم. با بچه هایم مرتب در ارتباط بودم و آنها را جداگانه می دیدم. همسر من دانست من کجا هستم. همسر من طی دو هفته بعد برای اولین بار دی وی دی های دوره ازدواج و خانواده را که در خانه داشتیم می بیند (دی وی دی ها مربوط به کتابی است که اکنون مطالعه می کنید) و با گریه در حضور خدا توبه می کند و برای من پیغامی بدین مضمون می فرستد: من اعتراف می کنم که به ریشه مشکل مان پی برده ام. در این هفته برای احیای رابطه مان در من بیداری جدیدی آغاز شده، من دیگر شخص سابق نیستم. برگرد تا از نو شروع کنیم. می خواهم آنچه را که با بی تفاوتی و بی توجهی خراب کرده ام، و در نتیجه آن سبب آزر دنت شده ام، مرمت کنم.» این خانم با شادمانی شهادت می دهد که چگونه این پیوند مجدد که در احترام و توجه همسرش نسبت به او نمایان می شود خلاء او را پر می سازد و رابطه شان را شفا می بخشد.

۱۴ - احترام به همسر یعنی اینکه اجازه ندهید دیگران در رابطه شما با او شکافی ایجاد کنند و با مطرح کردن چیزهای منفی در اتحاد و یکدلی شما خللی بوجود آورند.

فرض کنید در یک روز آفتابی و فرح بخش سقف اتومبیل را باز گذاشته اید و شیشه را پائین کشیده اید و در حال رانندگی هستید، و در پشت چراغ قرمز توقف می کنید. ناگهان شخصی از اتومبیل کناری آشغال و ته مانده های چیپس و سیگار و غیره را به داخل اتومبیلتان می اندازد. شما چه می کنید؟ طبیعی است که عصبانی می شوید و

احتمالاً آشغالها را برداشته به درون اتومبیل خودش خواهید انداخت و با عصبانیت به او می‌گوئید: چرا این کار را کردی؟ ما هر چند دوست نداریم دیگران زباله‌هایشان را به درون اتومبیل یا منزلمان بیندازند ولی به آنها اجازه می‌دهیم زباله‌های فکریشان را که شامل افکار منفی، یأس و ناامیدی، بدبینی و تلخی و کدورت و غیره است در ذهن ما سرازیر کنند.

ما ایرانیها در زندگی یکدیگر بیش از حد مداخله می‌کنیم. ما کنجکاویم بدانیم که فلان کس یا فلان زوج چه کار می‌کنند؟ چه اختلافی با هم دارند؟ شغلشان چیست؟ چقدر درآمد دارند؟ چه وسائل جدیدی خریده‌اند؟ برای مرخصی کجا رفته‌اند و در چه هتلی اقامت کرده‌اند؟ فرزندانشان در چه وضعیتی هستند؟ به کدام مدرسه و دانشگاه می‌روند و چه مقدار هزینه صرف آنها می‌شود؟ رابطه مرد با مادرزن و زن با مادرشوهر و بقیه اعضای خانواده‌شان چگونه است؟ و ...

وقتی به هم می‌رسیم ناخودآگاه می‌پرسیم: «خوب تازه چه خبر؟» بعد ادامه می‌دهیم: «شنیدی فلان کس با شوهرش اختلاف جدی دارد؟ شنیدی فلانی به همسرش خیانت کرده؟ شنیدی فلانی بچه فلانی معتاد شده است؟ شنیدی فلان کس کار خلاف و طلاق بگیرد؟ شنیدی بچه فلانی معتاد شده است؟ شنیدی فلانی دوست‌پسر یا دوست‌دختر جدید پیدا کرده؟ و غیره...» متأسفانه اکثر چیزهایی که ما می‌شنویم و درباره‌اش غیبت و قضاوت می‌کنیم اولاً اخبار بد و منفی است، زیرا ما اغلب برای شنیدن وقایع خوب و مثبت زندگی دیگران چندان رغبتی نشان نمی‌دهیم. ثانیاً کنجکاویم درباره آنچه که می‌دانیم از افراد مختلف اطلاعات جدیدی بدست آوریم، و این‌گونه عده‌ای را نیز شریک گناهمان می‌سازیم. ثالثاً این‌گونه اخبار اغلب با واقعیت‌های موجود تضاد دارد. رابعاً ما مطالبی را که اصلاً به ما ارتباطی ندارد با شوق و هیجان برای دیگران تعریف می‌کنیم و مردم را محکوم می‌سازیم. حالا اگر کسی با شما همان‌گونه عمل کند چه حال و روزی پیدا خواهید کرد؟ معمولاً ما دوست داریم وقایع بد زندگی خود را بیوشانیم ولی مایلیم از وقایع ناگوار زندگی دیگران باخبر شویم و آنرا پخش کنیم.

غیبت، فضولی و دخالت افراد شایعه‌ساز و سخن‌چین از عمده‌ترین دلایل تفرقه، اختلاف، درگیری، جدائی و فروپاشی خانواده‌ها است. اگر با همسرتان مشکلی دارید باید مراقب باشد که آن را بین خودتان حل کنید، و دیگران را در مسائل خصوصی زندگی خود داخل نسازید. اگر مرتکب این اشتباه شدید و دیگران از آن باخبر شدند

اشتباه فحیح دوم را مرتکب نشوید، یعنی به خاطر دلسوزی و محبت و همدردی ظاهری دیگران اجازه ندهید سعی در حل مشکل شما کنند. اگر همسران را دوست دارید و او را احترام می‌کنید به مجرد اینکه کسی علیه او چیزی می‌گوید در کمال ادب به او بگویید: «ما هر مشکلی داشته باشیم آن را بین خودمان حل می‌کنیم.» به این ترتیب از همان ابتدا حصار محکمی به دور خود و خانواده‌تان بکشید تا هیچ چیز منفی و ویرانگری نتواند به رابطه شما راه یابد. چنانچه خود نتوانستید مشکلاتان را حل کنید، با هم نزد مشاوره متخصص و قابل اعتماد بروید و مشکل را با او در میان بگذارید. شما وقتی می‌توانید با مشاورتان درباره مطلب خاصی صحبت کنید که قبلاً با همسران در مورد آن به توافق رسیده باشید. لطفاً فریب ظاهر دلسوزانه دیگران را نخورید و مسائل خصوصی زندگی‌تان را به کسی که به او مربوط نمی‌شود نگوئید.

۱۵ - احترام به همسر یعنی ایستادگی روی قول و وعده‌ای که به او می‌دهید.

بسیاری از مردم از من می‌پرسند: «چرا قولی را که به همسر می‌دهم باور نمی‌کند و با شک و تردید به آن نگاه می‌کند؟» دلیل آن است که شما بارها به قولی که به او داده‌اید وفا نکرده‌اید، (مگر آنکه همسران گرفتار بیماری بدبینی و سوءظن باشد). خودتان سبب شده‌اید که قول و وعده‌تان در نظر همسران بی‌ارزش و بی‌اعتبار شود. من به شخصی که باورش نمی‌شد، یا بهتر است بگویم در انجام وعده‌هایی که به همسرش داده بود گرفتار فراموشکاری شده بود، یک هفته فرصت دادم تا خود را تفتیش کند و ببیند که از آغاز دوران ازدواج چه قولهایی به همسرش داده و کدامیک را به عمل نیاورده است. او پس از یک هفته تعمق دوازده مورد را بیاد آورد که به همسرش وعده داده، ولی هیچوقت به آنها وفا نکرده بود. ولی همسرش به خاطر خصلت زنانه، برعکس او قولهایش را فراموش نکرده بود و بدین سبب به خاطر وعده‌های توخالی شوهرش دل شکسته و زخم‌خورده بود. در نتیجه، نه تنها نسبت به شوهرش احترام چندانی قائل نبود بلکه او را دروغگو می‌دانست، و نیز پی برده بود که خود نیز در نظر شوهرش احترام چندانی ندارد. شوهرش بارها خواسته یا ناخواسته با دادن وعده‌های سر خرمن به او دروغ گفته بود. وقتی شوهرش به او قولی می‌داد در چشم او همچون چوپان دروغگو بود و نمی‌توانست به وعده او اعتماد کند.

به‌عنوان مثال شوهرش به او قول داده بود که وزن کم کند و لاغر شود ولی چند کیلو اضافه وزن نیز پیدا کرده بود! چند سال پیش به او قول داده بود که برایش اتومبیل بخرد ولی هیچوقت به وعده خود وفا نکرده بود. قول داده بود برای مرخصی و تفریح، او را به جای خوش‌آب و هوایی ببرد ولی او فقط در خواب این مکان را می‌دید و

غیره... بنده بطور جدی این مرد را نصیحت کردم و به او گفتم که با بدقولی‌هایش، که نوعی دروغ گفتن است، اساس رابطه زناشویی یعنی اعتماد را برهم زده است، و باید از همه آنها واقعاً توبه کند، و از آن پس به قولهایی که به همسرش می‌دهی عمل نماید. همچنین برای او این آیات را خواندم: «بهتر است که نذر نمایی (قول ندهی) از اینکه نذر نموده، وفا نکنی. مگذار که دهانت جسد تو را (بدن ترا) خطا کار سازد» (جامعه ۵: ۶۰ و ۵: ۶۰)؛ «پس "بله" شما همان "بله" باشد و "نه" شما "نه"، زیرا افزون بر این، شیطانی است» (متی ۵: ۳۷). خوشبختانه در این مرد تحولی جدی آغاز شد و دیگر هیچوقت قولهایی را که به همسرش می‌داد فراموش نمی‌کرد، و قولهای گذشته را نیز یکی پس از دیگری انجام داد و احترام و عزت میان این زوج دوباره برقرار شد.

وقتی با همسرتان قرار ملاقات می‌گذارید به موقع حاضر باشید و هیچوقت او را در این قسمت منتظر یا قال نگذارید. اگر از همسرتان احترام و آرامش انتظار دارید لطفاً نظم و انضباط را در این قسمت رعایت کنید و در قرارهایی که با او می‌گذارید سر وقت حاضر شوید. یکی از راههای مهم حفظ آرامش در روابط زناشویی رعایت نظم و ترتیب است: «لیکن همه چیز به شایستگی و انتظام (نظم و ترتیب) باشد» (اول قرنتیان ۱۴: ۴۰). البته گاهی مواردی استثنائی پیش می‌آید که قابل پیش‌بینی نیست، مانند: ترافیک شدید، تصادف، بیماری و غیره که قطعاً زن و شوهر حکیم آن را درک می‌کنند. ولی اگر بی‌نظمی و بدقولی برای شما عادت شده است بدانید که همین چیزهای به‌ظاهر کوچک در روابط عاشقانه و حفظ آرامش و احترام تأثیر منفی می‌گذارند و آنرا تضعیف می‌کنند. بنابراین، تصمیم جدی بگیرید که به هیچ وجه به همسر یا به نامزد خود، یا کسی که قرار است با او ازدواج کنید دروغ نگوئید، و به قولی که به او می‌دهید عمل کنید.

۱۶- زن‌سالاری یا مردسالاری، یا زن‌ذلیل و مردذلیل بودن مانع ایجاد رابطه زناشویی توأم با احترام است.

مطابق کتاب مقدس، زن و مرد باید در همان جایگاهی قرار بگیرند که خدا برای آنها در نظر دارد. خدا مرد را مرد، و زن را زن آفریده است. مرد نباید جای زن و زن نباید جای مرد را بگیرد زیرا خلاف نظام آفرینش است. هیچ مردی دوست ندارد همسرش خصلت‌های مردانه داشته باشد و ظرافت و لطافت زنانه‌اش را از دست بدهد، و یا به زن‌سالاری معروف باشد، و مرد خود را خوار بشمارد. به همین صورت، هیچ زنی نیز راغب نخواهد بود با مردی ازدواج کند که خصلت زنانه داشته باشد و هیبت و استقامت مردانه را از دست بدهد. در عین حال زنان دوست ندارند که شوهرانشان از اقتدار

مردانه به شکلی دیکتاتور مآبانه استفاده کنند و با زورگوئی حقوق آنها را ضایع نمایند. زیرا در آن خانواده مردسالاری حاکم خواهد بود و زن، مردذلیل شمرده خواهد شد. هر فردی باید با حفظ موجودیت، تفاوت‌های جنس مخالف را محترم بشمارد و خود را برتر و فهیم‌تر از او نداند. ما با یکدیگر متفاوتیم ولی این موضوع دال بر برتری ما نسبت به همسرمان نیست. تفاوت‌های ما باید سبب درک بیشتر و تکمیل شخصیت‌مان شود نه مایه تکبر و اختلاف و درگیری با یکدیگر. بی‌احترامی در رابطه زناشویی وقتی به اوج می‌رسد که هر یک می‌خواهند فرمانده و همه‌کاره باشند، و با زورگوئی و استبداد عقاید و تفکرات خود را به دیگری تحمیل کنند.

اگر نسبت به موضوع خاصی دیدگاه و عقیده‌ای دارید که مورد پذیرش همسر و خانواده‌تان نیست، با صبر و آرامش آن را برایشان تشریح کنید تا صحت عقیده شما برای آنها نیز روشن شود. همسر خود را برای پذیرش عقایدتان تحت فشار نگذارید و چیزی را به او تحمیل نکنید. اگر او در زمینه‌هایی با شما هم‌عقیده نیست سعی کنید، اولاً عقایدش را با دقت و فکر باز بشنوید، و آن‌را درست درک کنید. ثانیاً، اگر عقاید او مطابق میل شما نیست آنرا خوار نشمارید چون عقیده هر کس برای خودش محترم است. ثالثاً، همسر خود را با همان عقیده متفاوتش، همان‌گونه که هست بپذیرید و محبت کنید و اجازه ندهید تفاوت عقیده در ارتباط عاشقانه‌تان تأثیر بد بگذارد. رابعاً، زوج مسیحی باید با هم متحداً دعا کنند تا خدا به آنها حکمت لازم را عطا کند، و بوسیله روح‌القدس آنها را در جهت اخذ تصمیم صحیح و مطابق اراده خدا هدایت نماید. حضور خدا به زن و شوهر اتحاد و یکدلی می‌بخشد. و بالاخره، زن و شوهر باید بکوشند تا با حکمتی که از خدا دریافت می‌کنند بین عقایدشان تعادل و توازن ایجاد کنند. زمانی می‌توانید با هم به توافق برسید که هر دو فروتن شوید و در تصمیم‌گیری به توافق برسید. ممکن است هر یک در موردی خاص به این نتیجه برسید که اختیار را به طرف مقابل بدهید و بگویید: «هر طور صلاح می‌بینی عمل کن.» مهم‌ترین اصل در رسیدن به توافق در روابط خانوادگی رعایت اصل تعادل است. وقتی شخص ببیند که کفه ترازو همیشه به نفع دیگری است، و عقیده او ابداً مورد توجه قرار نمی‌گیرد عکس‌العمل منفی نشان می‌دهد. کلام خدا در این رابطه ما را تشویق کرده است که «به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح خداست به مدد رشته صلح حفظ نمائید.»



۱۷- وقتی همسران را محترم می‌شمارید که در آنچه مربوط به وظایف و مسئولیتهای او است، دخالت نکنید.

بهترین روش اداره خانه تقسیم وظایف و مسئولیتهای بین زن و شوهر، و در آینده میان فرزندان، است. هر کسی در خانه باید وظایف خود را به خوبی انجام دهد. طبیعی است که مسئولیتهای و وظایف بر اساس توانائی و صلاحیت افراد بین آنها تقسیم می‌شود. کتاب مقدس بصورت کلی درباره وظایف زن و مرد تعلیم داده است، ولی جزئیات امور را خودشان باید تشریح کنند و وظایف و مسئولیتهای را بین خود تقسیم نمایند، و با میل و رغبت سهم خود را انجام دهند. برای مثال ظرفها را چه کسی و در کدام روز می‌شوید؟ زباله‌ها را چه کسی بیرون می‌برد؟ مسئول امور فنی ساختمان کیست؟ نظافت خانه چگونه تقسیم می‌شود؟ خرید خانه را چه کسی و در چه روزی انجام می‌دهد؟ هر چند وقت یکبار میهمانی می‌گیرند؟ چه کسی میهمانان را دعوت می‌کند؟ سهم هر کس در برنامه میهمانی چیست؟ آیا برای نگهداری و تربیت فرزندان توافق حاصل شده است؟ و غیره... اگر کارها تقسیم نشوند هرج و مرج و بی‌نظمی بوجود می‌آید. آنکه بیشتر کار می‌کند تحت فشار اضافی و در درازمدت از پا می‌افتد، و آنکه بی‌کار است، به تن‌پروری می‌پردازد که البته با عدل و انصاف سازگار نیست. در خانواده هر کس باید مدیریت وظایف مربوط به خود را بر عهده داشته باشد نه مدیریت وظایف دیگران را. همسر و فرزندان باید در قسمتهای تحت نظر مدیر با او همکاری کنند. مدیر ممکن است در مواردی از افرادی غیر از اعضای خانواده برای امور فنی یا آشپزی و نظافت و غیره استفاده کند. دخالت کردن و وارد شدن به حوضه مدیریت همسر یا دیگر اعضای خانواده بی‌احترامی به شخصیت و نوع خدمت اوست، مگر اینکه او قبلاً به شما چنین اجازه یا مأموریتی داده باشد. فراموش نکنید سپردن مسئولیت به همسر و فرزندان بدون بخشیدن اختیارات کافی به آنها بی‌معنی است. بنابراین، باز تأکید می‌کنیم که وقتی مسئولیتهای را تقسیم می‌کنید به اختیارات و حریم یکدیگر احترام بگذارید و بدون هماهنگی با دیگران در کارشان مداخله نکنید و باعث ایجاد بی‌نظمی و ناخوشنودی شخص مسئول نشوید. فراموش نکنید که خدای ما خدای نظم و ترتیب است و به ما نیز دستور داده است که در روابط خود با یکدیگر همین صفت زیبا را پیروی کنیم.

۱۸- از مظاهر مهم محترم شمردن همسر آنست که به نیازهای جنسی او با گرمی پاسخ بدهید، و این غریزه طبیعی و خدادای را ارج بگذارید.

بی‌رغبتی، بی‌توجهی، بی‌اعتنائی و سردمزاجی در امور جنسی از طرف زن یا

شوهر سبب سردی رابطه و بی‌ارزش شمردن دیگری می‌شود. همانطور که قبلاً نیز خاطرنشان کرده بودم، اغلب مشاورین امور زناشویی معتقدند که ریشه بسیاری از مشکلات زن و مرد از اطاق خواب شروع می‌شود. اگر زوجی در روابط جنسیشان مشکل اساسی داشته باشند، برای کوچکترین موارد زندگی عذر و بهانه می‌آورند و با هم اختلاف پیدا می‌کنند. ولی اگر در کل از رابطه جنسی با همسرشان راضی باشند بقیه مشکلات زندگی را آسانتر تحمل می‌کنند. راه‌حل این مشکل آن است که زوج حکیم در حله اول در این زمینه کتابهای مفید مطالعه کنند؛ درباره امور جنسی اطلاعات بیشتری کسب کنند و در این باره با یکدیگر تبادل افکار نمایند. ثانیاً، در صورت نیاز از مشاور و دکتر متخصص در این زمینه کمک بگیرند. خوشبختانه بسیاری از ناتوانیها، بحرانها و بیماریهای جنسی با توصیه و ارائه راهکارهای طبی قابل درمان است. ثالثاً، و از همه مهمتر، زن و مرد در رابطه با این موضوع باید با یکدیگر صمیمانه گفتگو کنند. باید درباره مشکلات، حساسیتهای، میزان رابطه جنسی، راههای جذب و ارضا و طرق مختلف نزدیکی، با یکدیگر صحبت کنند. زیرا در غیر این صورت آنکه راغب به رابطه جنسی هست ولی از طرف مقابل رغبتی نمی‌بیند دچار مشکل می‌شود. شاید پیش خود فکر کند که "همسر من مرا دوست ندارد. من برای او تازگی ندارم. حتماً از من خسته شده است و من برای او جذاب نیستم. من دیگر نمیتوانم همسر من را در این قسمت جذب کنم و سبب ارضای او شوم. نکند او از لحاظ عاطفی به شخص دیگری وابسته شده و نمی‌تواند به من فکر کند!"

چنین شخصی زیر بار مشکلات فکری ناشی از این موضوع بتدریج از خود ناامید می‌شود، و احساس خواری، پستی و طردشدگی می‌کند، زیرا به همسرش نزدیک می‌شود ولی از طرف او پس رانده می‌شود و یا در صورت پذیرش با سردی و بی‌میلی او روبرو می‌شود و به‌مرور از این رابطه یک‌طرفه خسته و بیزار می‌گردد. اگر این موضوع به‌موقع حل نشود همسر راغب نیز میل و اشتیاق خود را در رابطه جنسی از دست می‌دهد و ممکن است جذب شخص دیگری شود و یا به فیلمهای مبتذل و خودارضائی و غیره روی آورد. اگر زن و شوهر برای مدت طولانی رابطه جنسی نداشته باشند این میل و رغبت را از دست خواهند داد. و این زنگ خطری است برای پیش‌گیری از خیانت، جدائی و طلاق. انسان به سه علت میل جنسی خود را از دست می‌دهد:

الف: مشکلات رابطه بر عواطف و نیاز جنسی اثر منفی می‌گذارد. زن و شوهر باید مشکلاتشان را با گفتگو و برداشتن قدمهای عملی حل کنند. زن‌ها در این مورد آسیب‌پذیرترند. وقتی زن از لحاظ فکری و عاطفی صدمه می‌بیند جسمش نیز آمادگی برقراری رابطه جنسی را از دست می‌دهد. به همین دلیل، مرد باید ابتدا ذهن همسرش

را آماده کند و سپس دلش را به دست آورد و راغبش سازد تا او جسمش را نیز در اختیار وی قرار دهد. البته مشکل مرد نیز تنها با برقراری رابطه جنسی حل نمی‌شود و باید آن را با همسرش به‌طور ریشه‌ای حل کند تا برای رابطه جنسی مطلوب آمادگی لازم را بدست آورد.

ب: مشکلات فیزیولوژیک یا اختلالات هورمونی، و یا فشارهای روحی و جسمی و روانی سبب می‌شود زن و مرد نتوانند رابطه جنسی مطلوبی داشته باشند. برخی مواقع تغییرات هورمونی و یا نزدیک شدن به روزهای عادات ماهانه، یائسگی، خستگی، پراکندگی و تشویش فکر و برخی بیماریها مانع ایجاد رابطه جنسی می‌شود. در چنین مواردی، شخصی که دچار مشکل است ضمن اینکه برای جلوگیری از ایجاد سوءتفاهم همسرش را از طرق مختلف محبت می‌کند و رابطه عاشقانه خود را با او حفظ می‌نماید، برای او روشن می‌سازد که عدم آمادگی او برای رابطه جنسی به این علت نیست که او را دوست ندارد. شخص می‌تواند از همسرش بخواهد که او را در این شرایط درک و تحمل کند و به او فرصت بدهد تا از این مرحله بگذرد. وقتی همسرش سخنان او را بشنود و مطمئن شود که مورد عشق و محبت قرار دارد، قطعاً با قلبی باز و با خوشحالی می‌پذیرد که در روزهای بحرانی همسرش در کنار او به‌سر ببرد و بدون محکوم کردن او، از وی حمایت کند تا بهبود یابد. رابطه صمیمی و گفتگو با همسر مانع بروز سوءتفاهم و بحرانهای دیگر می‌شود. بنابراین، اگرچه ممکن است رابطه جنسی مدتی به دلایل فوق قطع شود ولی در کنار آن رابطه عاشقانه می‌تواند ادامه یابد و خلاء روحی شخص را پر سازد.

ج: حوادث و وقایع ناگوار بر آمادگی و رغبت شخص نسبت به رابطه جنسی تأثیر منفی می‌گذارد. فوت بستگان، از دست دادن کار، درگیری با یکی از دوستان و خویشان، مشکل فرزندان، ورشکستگی مالی، از دست دادن موقعیت اجتماعی، بروز بیماری خطرناک و هر حادثه غیرمنتظره‌ای ممکن است برای مدتی تمایل به رابطه جنسی را کاهش دهد. یکی از مفاهیم احترام گذاشتن به شریک زندگی اینست که در بحران روحی و فکریش، او را درک کنید و بیش از پیش او را محبت نمایید. عشق و محبت به طرق مختلف ظهور می‌کند، و الزاماً همیشه نباید در رابطه جنسی تجلی یابد. شخص بحران‌زده که مایل به برقراری رابطه جنسی نیست نباید از طرف همسرش تحت فشار قرار گیرد و یا محکوم شود. وقتی شخص می‌بیند که همسرش بدون توجه به شرایط روحی، روانی و عاطفی او فقط از جسمش به عنوان وسیله‌ای برای ارضای جنسی بهره می‌برد نه تنها خود را خوار و زبون می‌بیند بلکه وجهه و احترام همسرش نیز نزد او پائین می‌آید. خودخواهی در رابطه جنسی مخرب است. زن و مرد

باید عشق و محبت خود را که ورای رابطه جنسی است به طرق مختلف به یکدیگر نشان دهند. اشخاص محبت و درک همسرشان را، مخصوصاً در شرایط خاص، هرگز فراموش نمی‌کنند و عملاً محبت‌های او را جبران خواهند نمود.

۱۹- محترم شمردن همسر یعنی پرهیز از پرخاشگری.

سرزنش، شماتت، خشونت و پرخاشگری همگی از علائم بی‌احترامی به همسر است. شما حق ندارید سر همسرتان داد بکشید. قطعاً همسرتان ضعفها و اشتباهاتی دارد که باعث عصبانیت شما می‌شود. او شخص کاملی نیست چنانچه شما نیز شخص کاملی نیستید. شما باید با صبر و آرامش و ملایمت به او کمک کنید تا بر ضعفهای خود غالب شود: «بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را بجا آورید» (غلاطیان ۲:۶). زن و شوهر در کنار همسرداری شبان یکدیگرند و باید اصول مربوط به رابطه شبانی را در مورد یکدیگر رعایت کنند. اگر همسرتان بداند که شما نسبت به او روحیه شبانی دارید و او را خوب درک می‌کنید و با عشق تحملش می‌نمایید، خود را بیشتر مدیون محبت شما خواهد دانست. این روش کمک می‌کند که او نیز به تدریج بر ضعفهای خود غالب شود. تجربه نشان داده است که این سبب احترام بیشتر همسر می‌شود و در تغییر شخصیت او نتیجه بهتری می‌دهد. مؤثرترین روش برای تغییر، دیدن الگو و نمونه خوب است. با داد و قال و لجبازی نه تنها مشکل حل نمی‌شود بلکه بدتر نیز می‌شود.

فرض کنید در کابینت آشپزخانه را باز می‌کنید تا ظرفی بردارید و دست‌تان به ظرف زیبایی می‌خورد و به زمین می‌افتد و می‌شکند. در همان حال که خیلی ناراحتید همسرتان سر می‌رسد و می‌گوید: «فدای سرت، غصه نخور عزیزم از این چیزها برای همه پیش می‌آید. ما نباید برای این چیزها اوقات خود را تلخ کنیم. اگر ظرف نشکند سازندگان نمی‌توانند زندگی کنند.» و سپس جارو می‌آورد و آشپزخانه را تمیز می‌کند. قطعاً این عکس‌العمل همسرتان سبب خواهد شد بیشتر تحت تأثیر احترام و محبت او قرار بگیرید و در آینده بیشتر مراقب باشید که این اشتباه را تکرار نکنید. از طرف دیگر می‌دانید که باید با اشتباهات همسرتان نیز همان‌گونه رفتار کنید که او با شما رفتار کرد. این بهترین درس عملی از رفتار محترمانه است که هیچوقت فراموش نیز نمی‌شود. ولی حالا فرض کنید همسرتان داد و قال کند و بگوید: «چه خبرته! مگه چشم نداری ببینی. تو همیشه شلخته و بی‌توجه هستی. هیچوقت هم درست نمی‌شوی و...» غالباً عکس‌العمل طبیعی شما نیز این خواهد بود که بگویید: «حالا چرا داد می‌زنی. فکر می‌کنی نوکرت هستم که اینطور با من حرف می‌زنی؟ تو هم خیلی

اشتباه می‌کنی و ...» بعد مجسم کنید که همسرتان چه جوابی خواهد داد و الی آخر... یک اشتباه کوچک که می‌توانست خوب به پایان برسد باعث بروز مشکلات دردناک دیگری می‌شود و بی‌احترامی، پرخاشگری و توهین به همراه می‌آورد، قلبها را می‌شکند و روابط را بر هم می‌زند. وقتی می‌توانیم با روش خوب جلوی عصبانیت، آشوب و بی‌احترامی را بگیریم و عملاً درس آرامش و احترام و برخورد خوب را بیاموزیم، پس چرا به روشهای مضر و مخرب که بارها امتحان کرده‌ایم و نتیجه خوبی از آن نگرفتیم متکی شویم؟ کلام خدا واضحاً به ما می‌گوید: «مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز.» (رومیان ۱۲:۲۱)

۲۰- محترم شمردن همسر به معنای اینست که او را بر همه کس و همه چیز، مقدم بشماریم.

اگر می‌خواهید زندگی زناشویی موفق داشته باشید باید پس از خداوند، که در رأس زندگی ما است، همسر خود را بر هر کس و هر چیز دیگر مقدم بدانید. خداوند آنقدر به موضوع اتحاد و پیوند زن و شوهر اهمیت می‌دهد که در کلام خود می‌فرماید زن و مرد برای یک تن شدن و تشکیل خانواده مستقل، باید پدر و مادر خود را که خانواده درجه یک آنها محسوب می‌شوند، ترک کرده به همسر خود بپیوندند. اصطلاح "یک تن شدن یا یکی شدن" برای هیچ عضو دیگری از خانواده غیر از زن و شوهر بکار نرفته است، و برای این که یکی شدن عملاً تحقق یابد باید حاضر به پرداخت هر بهائی باشیم. این اصل حتی در خصوص فرزندان ما نیز که پاره تن مان می‌باشند صادق است. حتی به فرزندان مان نیز نباید اجازه دهیم در اتحاد ما خللی ایجاد کنند. وقتی زن و شوهر بیشترین توجه، نیرو، وقت و احساس خود را صرف فرزندان می‌کنند و آنها را جایگزین رابطه با همسر می‌سازند ضربه بزرگی به پیوند زناشویی خود می‌زنند. زیرا وقتی فرزندان بزرگ می‌شوند و برای ادامه تحصیل و یا ازدواج از پیش آنها می‌روند، زن و شوهر خود را نسبت به هم غریبه می‌بینند چون مدت‌ها است که رابطه صمیمانه و عاشقانه‌شان پایان یافته است. چرا این رابطه از بین رفته است؟ به این علت که فرزندان جای همسر را گرفته‌اند و تمام عشق و صمیمیت را جذب خود ساخته‌اند. چنین زوجی فرزندان بالغ ولی زندگی زناشویی مرده‌ای دارند. هیچوقت مرتکب چنین اشتباهی نشوید و حق همسر را به فرزندان ندهید. مطمئن باشید چنانچه اصل تقدم را در رابطه با همسرتان رعایت کنید و کمبود و خلاء او را در این قسمت پر سازید او نیز با نیرو و دلگرمی بیشتر و برنامه‌ریزی بهتری فرزندان خود را محبت خواهد کرد و هیچ محرومیتی برای آنها به وجود نخواهد آمد، «مرد باید وظیفه زناشویی خود را نسبت به زنش به جا آورد و زن نیز وظیفه زناشویی خود را نسبت به شوهرش ادا بکند» (اول قرنیتان ۷:۳). بطور کلی در

رابطه با احترام متقابل زن و مرد، که هرکدام از آنها خطاب به یکدیگر می‌توانند بگویند، در این عبارت زیبا می‌توان خلاصه کرد که: «تو اولین من باش و من دومین تو». ضمن تشکر از خانم دکتر باربارا آنجلیس، در رابطه با مقدم دانستن همسر بر فرزندان می‌خواهم از یکی از سمینارهای ایشان که آن را در کتاب "رازهایی درباره زنان" شرح داده‌اند نقل قول بیاورم:

«مردی بنام والتر همراه همسرش گریس و چهار فرزند نوجوانشان در سمینار خانواده شرکت کرده بودند. در یک نگاه همه فکر می‌کردند که آنها زوجی سعادت‌مند و کاملند و دارای فرزندان خوب و لایقی هستند. وقتی در سمینار درباره این موضوع که چگونه مردان اغلب نامزد یا همسرشان را دچار کمبود عشق می‌سازند صحبت می‌کردم، ناگهان متوجه شدم که خانم گریس بسیار بی‌تاب و ناراحت است. او دستش را بالا گرفت و می‌خواست صحبت کند. وقتی او را صدا کردم بلافاصله بلند شد و با چشمان اشکبار گفت: همه فکر می‌کنند که ما خانواده‌ای خوشبختیم اما من واقعاً هیچ چیز از تعطیلات آخر هفته نصیب نمی‌شود. باید حقیقت را به خودم و کسانی که دوستشان دارم بگویم. حقیقت این است که من خوشحال و راضی نیستم. و سپس خطاب به شوهرش گفت: من تو و بچه‌ها را دوست دارم اما تو هرگز مرا در الویت قرار نمی‌دهی. از زمانی که بچه اول ما جسی به دنیا آمد تو او را در جای اول قرار دادی و سپس وقتی فرزند چهارم ما بدنیا آمد تمام توجه و عشق تو به سمت آنها جذب شد. تو به فرزندانمان گفتی که چقدر به آنان افتخار می‌کنی و هیچ چیز را با آنها عوض نمی‌کنی. جمله‌هایی که من هم دوست داشتم بشنوم ولی تو مرا بتدریج از عشق و توجه محروم کردی و اکنون این محرومیت به اوج رسیده است. بچه‌ها تو را بهترین پدر می‌دانند و من هم همینطور فکر می‌کنم، اما متأسفانه تو شوهر خوبی نیستی. وقتی با بچه‌ها می‌بینمت، به آنها حسودیم می‌شود و احساس بدبختی و تهی بودن می‌کنم!»

«همان‌طور که گریس با حق‌گریه می‌کرد و حرف می‌زد والتر از سرجایش بلند شد و او را در آغوش گرفت. چهار فرزند آنها هم صورتشان را با دستهایشان پوشانده بودند و گریه می‌کردند. من از والتر پرسیدم: آیا می‌دانستی که گریس چنین فکر و احساسی دارد؟ والتر هنگام پاسخ دادن در حالیکه می‌لرزید گفت: در عمق دلم چیزهایی را حدس می‌زدم اما هرگز تصور نمی‌کردم باعث اذیت و آزار گریس بشوم، و سپس رو کرد به همسرش و گفت: متأسفم عزیزم، من فقط سعی می‌کردم پدر خوبی برای فرزندانمان باشم اما نمی‌خواستم احساس کنی که تو را دوست ندارم چون واقعاً دوستت دارم. از والتر پرسیدم: گریس درست می‌گوید که شما به بچه‌ها بیشتر اهمیت

می‌دهی؟ والتر مظلومانه سری تکان داد و گفت: بله همین‌طور است. وقتی بچه بودم پدرم هرگز در خانه نبود و فکر می‌کردم با این رفتار اشتباه پدرم را جبران می‌کنم، برای همین می‌خواستم بهترین پدر باشم می‌خواستم ثابت کنم که ما می‌توانیم خانواده‌ای نمونه‌ای باشیم. ولی متأسفانه در کنار پدر بودن شوهر بودن را فراموش کردم. به آنها گفتم: چه فایده دارد که فرزندان شما احساس محبت و عشق کنند ولی شما از آن محروم باشید؟ بعد رو به گریس کردم و از او پرسیدم: تو از والتر چه توقعی داری؟ گریس نگاه پراحساسی به شوهرش انداخت و گفت: از اینکه در جای دوم قرار داشته باشم خسته شده‌ام و دوست دارم در الویت باشم. ناگهان چیزی به ذهنم رسید، از بچه‌ها خواستم بلند شوند و روبروی پدر و مادرشان بایستند. بعد از آنها پرسیدم: اجازه بدهید از شما سئوالی بکنم. آیا موافقید که از این به بعد مادرتان در درجه اول اهمیت قرار داشته باشد و شما پس از او قرار بگیرید؟ بچه‌ها خندیدند و فریادزنان گفتند: "بله". گفتم: خوب، والتر دوست دارم به گریس بگوئی که از حالا به بعد او در زندگی تو شخص اول است. هرگز آن برق خوشحالی را که در چهره گریس دیدم فراموش نمی‌کنم. وقتی والتر روبروی همه حاضران دستان گریس را گرفت و گفت: عزیزم، به تو قول می‌دهم که از حالا به بعد تو نفر اول زندگی من باشی. شرکت‌کنندگان در سمینار هورا کشیدند و دست زدند. سپس گفتم: کمی صبر کنید، یک قسمت کار هنوز مانده است. اکنون می‌خواهم به بچه‌ها بگوئی که از حالا به بعد مادرشان نفر اول است. والتر به بچه‌ها نگاه کرد و با صدائی محکم و بلند گفت: بچه‌ها من شما را خیلی دوست دارم، اما از حالا به بعد مادرتان نفر اول خانواده است. چهار نوجوان به طرف پدر و مادرشان رفتند و همه یکدیگر را در آغوش گرفتند، و در آن موقع خانواده‌ای کامل شدند. در آن روز والتر دوباره با همسرش عهد و پیمان جدیدی بست و خوشبختی جدیدی در رابطه این زوج شروع شد. «باشد که این داستان آموزنده به ما کمک کند تا جایگاه همسرمان را محترم بشماریم.

۲۱- احترام به همسر یعنی عدم سوءاستفاده از او.

یعنی به همسرتان اطمینان خاطر دهید که از محبت، شیرینی، صمیمیت و سخاوتش به نفع خود و بر خلاف منافع او بهره‌برداری نمی‌کنید. زرنگی و سیاست‌بازی در رابطه زن و شوهر جایز نیست. عده‌ای فرمایش مسیح را مبنی بر اینکه: «همچون مار هشیار باشید و مانند کبوتر ساده دل» (متی ۱۰:۱۶)، به زندگی زناشوئی ارتباط می‌دهند و آن‌را چنین تفسیر می‌کنند که «در رابطه با همسر نیز باید همچون مار هشیار بود!» اما مسیح این کلام را به شاگردان خود و در رابطه با اعزام آنها برای بشارت دادن به مخالفین (گرگان) فرمود. این موضوع هیچ ربطی به رابطه زناشوئی ندارد. شخصی که

با همسرش صمیمی و یک تن شده است چگونه می‌تواند مانند ماری موذی عمل کند؟ مگر آنکه قصد فریب دادن یا ضربه زدن به او را داشته باشد یا دائم نگران ضربه خوردن از او باشد. طبیعی است که باید در رابطه با همسر خود با حکمت عمل کنیم و رفتار عاقلانه داشته باشیم، ولی در عین حال باید مانند کودک شفاف و بی‌غل و غش باشیم و در راستی و نور رفتار کنیم. هیچگونه پنهان کاری و دغل بازی در این رابطه جایی ندارد، «ای برادران در درک و فهم کودک نباشید بلکه در بدی کردن کودک باشید.» (اول‌قرنیتان ۲۰:۱۴). در اینجا به خاطر روشن تر شدن موضوع به برخی از سوءاستفاده‌ها اشاره می‌کنم که خود دیده و یا از زبان زوج‌ها شنیده‌ام:

* "تا کمی به همسرم لبخند می‌زنم بدون رعایت زمان و مکان و موقعیت می‌خواهد با من رابطه جنسی برقرار کند."

* "وقتی همسرم از من پول می‌خواهد خوش‌اخلاق و مهربان می‌شود ولی در بقیه اوقات با من بسیار خشک و جدی برخورد می‌کند."

* "وقتی می‌خواهیم به دیدار پدر و مادرش برویم خیلی خوشحال و راضی به نظر می‌آید ولی به محض اینکه صحبت از دیدار پدر و مادر من می‌شود اخم‌هایش در هم می‌رود و دنبال بهانه‌ای می‌گردد که این دیدار را برهم بزند، یا خودش از آن معاف شود."

* "وقتی کاری خلاف میل من می‌کند و یا مخفیانه و بدون هماهنگی قبلی مرا در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهد با من بسیار محبت‌آمیز رفتار می‌کند تا من در قبال آن سکوت کنم. من در این‌گونه مواقع نسبت به محبت ظاهری و غیرخالص همسرم به شک می‌افتم و از خود می‌پرسم: چه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است؟ چه کلکی در کارش هست؟ یا چه برنامه و نقشه‌ای در ذهن دارد که با من این‌طور خوب شده است؟ من جداً از این نوع محبت‌های ریاکارانه خسته شده‌ام. آیا همسرم باید با زرنگی و سیاست سرم را کلاه بگذارد و فرییم دهد؟"

* "از زمانی که پدرم فوت کرده او دائم در پی این بوده است که بدانند از اموال پدرم چقدر به من ارث می‌رسد، و مصر است که این پول را در اختیار او قرار بدهم تا با آن کار کند."

* "برای اینکه حرف خودش را به کرسی بنشانند بچه‌ها، یا یکی از آنها را به سمت خودش جلب می‌کند تا در مقابل من پایگاه قوی‌تری داشته باشد."

* "از وسائل شخصی من مانند اتومبیل، پول، جواهرات، موبایل و کارت بانکی بدون اطلاع من استفاده می‌کند و وقتی اعتراض می‌کنم در پاسخ می‌گوید:

مگر من و تو یکی نشده‌ایم؟ مگر تو به من اعتماد نداری؟ در حالیکه من دوست دارم در زندگی شخصی و خانوادگی ما نظم و ترتیب حاکم باشد. اگر من بدون اجازه او به وسایلش دست بزنم جنجال به پا می‌کند!"

* "همیشه بهترین و گرانترین جنس‌ها را برای خود می‌خرم ولی به من که می‌رسد می‌گوید: پول نداریم، زیاد خرج نکن، در فشار مالی هستیم و غیره."

* "در مهمانی و محافل مختلف در حضور همکاران، خویشان و دوستان با من محترمانه رفتار می‌کند تا همگی فکر کنند من بهترین همسر دنیا را دارم، ولی در رابطه خصوصی‌اش با من احترامی از او نمی‌بینم. من بسیار ناراحتم که او از من برای حفظ آبروی خود یا نشان دادن چهره غیرواقعی‌اش سوءاستفاده می‌کند."

دهها نمونه دیگر را نیز می‌توان نام برد. از همه این موارد نتیجه می‌گیریم که چنین روشهای خودخواهانه‌ای که فرد طی آن فقط به دنبال منافع شخصی خود می‌باشد با رابطه شفاف عاشقانه و محترمانه تضاد دارد و سبب ایجاد فاصله عمیق بین زن و شوهر می‌شود.

۲۲- احترام در رابطه زن و شوهر وقتی نمایان می‌شود که آنها مناسبت‌های خاص زندگیشان را به خاطر بیاورند.

مخصوصاً برای خانمها بسیار مهم است که روزها و مناسبت‌های خاص زندگی را به یاد آورند و با همسر و با بقیه اعضای خانواده وقت خصوصی داشته باشند. مناسبت‌های خاص عبارتند از روز تولد همسر و اعضای خانواده، سالگرد ازدواج، روز یادبود عزیزان از دست رفته، روز عشاق (والنتاین)، موفقیت‌های خاص مانند پیدا کردن شغل و سمت جدید، خرید خانه، فارغ‌التحصیلی و غیره. متأسفانه بسیاری از مردان به خاطر کلی‌نگری و دقت نکردن به نکات ظریف زندگی این مناسبت‌های مهم را جدی نمی‌گیرند و آنها را فراموش می‌کنند. اما زنان مراسم بزرگداشت و جشن گرفتن برای مناسبت‌های خاص را به مثابه محترم شمرده شدن از جانب همسر می‌دانند. رعایت این موضوع به حفظ روابط شاد خانوادگی و بهبود روابط عاطفی کمک مؤثری می‌کند. توصیه من به آقایان اینست که برای به خاطر سپردن روزهای مهم، آنها را در تقویم خود یادداشت کنند و قبل از یادآوری همسرشان، هدیه مناسب و کارت تبریک تهیه کنند و در آن جملات عاشقانه و تحسین‌آمیز بنویسند و همسرشان را غافلگیر نمایند.

می‌خواهم به شما یادآوری کنم که نه تنها در مناسبت‌های خاص بلکه هر روز عهد و پیمان خود را با همسرتان تجدید کنید. به قول دیل کارنگی "هر روز برای مرد عاقل

آغاز تازه‌ای است." بسیار زیبا و محترمانه است که انسان اول صبح که چشم باز می‌کند به همسر خود سلام بگوید و با خوشروئی و ابراز عشق روز خود را شروع کنند. پس از صحبتی صمیمانه با یکدیگر و شکرگزاری از خداوند برای روز جدید و سپردن زندگی به او با شادی و نیروی جدیدی روز را آغاز کنید. در طول روز مشغول هر کاری که هستید با همسران ارتباط برقرار کنید. همسران باید بدانند که شما به فکرش هستید و به او توجه لازم را می‌کنید. شبها نیز قبل از خواب، با سپردن مجدد خودتان به خدا، به یکدیگر شب‌بخیر بگویید و در صلح و آرامش بخوابید. خود را عادت بدهید که به هنگام ورود به خانه با خوشروئی و بوسه به همسران سلام کنید و به هنگام خارج شدن از خانه از او خداحافظی نمایید. اجازه ندهید رابطه شما با همسران یکنواخت و کسالت‌آور شود بلکه با رعایت اصول ارتباطی، این رابطه را همیشه تر و تازه و شاداب نگه دارید.

۲۳- محترم شمردن همسر یعنی اینکه زن و شوهر یکدیگر را به عنوان برکت و هدیه‌ای بزرگ از جانب خدا بپذیرند.

چند سال پیش بیوه‌زن جوانی را ملاقات کردم که برای مشاوره پیش من آمده بود. او گفت: «با وجود اینکه هشت سال از فوت شوهرم می‌گذرد ولی گرفتار عذاب وجدان هستم. من ارزش او را درک نکرده بودم و مرتب از او ایراد می‌گرفتم و عیب‌جوئی می‌کردم. یکروز او به من گفت: تو چوب ناشکری خود را می‌خوری، و به علت قدرناشناسی من را از دست خواهی داد. این خانم می‌گفت: من الآن بسیار پشیمانم چون متوجه شدم که همسرم چه سجایای والائی داشت و من ارزش این هدیه الهی را نفهمیدم. خدا مرا تنبیه کرد و او را از من گرفت چونکه لایقش نبودم.» بسیار سعی کردم این زن را دلداری دهم ولی در تمام مدت صحبت او به یاد افراد ناسپاس و منفی افتادم که بدین ترتیب به زندگی خود و خانواده‌شان صدمه وارد کرده‌اند. مهمترین دلیل تنبیه قوم بنی‌اسرائیل از جانب خدا شکایت و تلخی و روحیه منفی آنها بود. بیائید تصمیم بگیریم و بکوشیم تا خود و خانواده‌مان را از حاکمیت غرغر و شکوه رها کنیم. همسران باید بیاموزند که رضایت و شادمانی خود را از وجود یکدیگر ابراز کنند و برای وجود یکدیگر خدا را شکر گویند.

امرسون می‌گوید: «وقتی می‌بینم کسی در قسمتهائی بر من برتری دارد، می‌کوشم از او نکاتی بیاموزم، و او را برای سجایائی که دارد تحسین می‌کنم.» آیا شما با همین دید و نگرش به همسر خود نگاه می‌کنید؟ من اغلب به جوانان نصیحت می‌کنم که "تا هنر تعریف و تحسین کردن را نیاموخته‌اید هرگز به ازدواج فکر نکنید." زیرا تشویق و

تحسین باعث بقا و سعادت خانواده می‌شود. تشویق معجزه‌ای می‌کند که هیچ چیز دیگر قادر به انجام آن نیست. بهترین روش برای ایجاد انگیزه جهت انجام عمل مثبت، تشویق و تحسین است. تشویق روحیه و دلگرمی می‌بخشد، اعتماد به نفس و حس ارزشمندی بوجود می‌آورد و به انسان نیرو می‌دهد تا با تمام قلب و به بهترین نحو در کار خود پیشرفت کند. آیا کسی هست که به تشویق و تحسین نیاز نداشته باشد؟ پس چرا از این روش در ارتباط با نزدیکترین فرد زندگی خود و دیگر اعضای خانواده استفاده نکنیم؟

شوآب می‌گوید: "در دیدارهایی که در طول زندگی با افراد مختلف و شخصیت‌های مهم در نقاط مختلف جهان داشته‌ام هیچکس را ندیده‌ام که حتی به‌رغم عدم شایستگی برای مقامی که دارد ولی تحت تأثیر تشویق کارش را بهتر انجام ندهد باشد." انسان واقعاً بیش از خوراک و پوشاک به تشویق و تحسین نیاز دارد. البته مقصود من از تشویق تملق و چاپلوسی نیست. تملق تهی، باطل و خالی از صمیمیت است، و طبیعی است که شنونده آن را نمی‌پذیرد. بین تحسین و تمجید که از قلب پاک نشأت می‌گیرد و چاپلوسی و تملق تفاوت بسیار وجود دارد. چنانچه زوج خود را عادت دهند که محاسن یکدیگر را کشف و تشویق کنند خوشبخت خواهند بود و در دوران سالمندی نیز خود را در ماه عسل و روزهای شیرین زندگی خواهند دید. برای درک اهمیت این موضوع لطفاً به آنچه سلیمان حکیم در این رابطه می‌گوید توجه کنید:

«زن شایسته تاج سر شوهر است» (امثال ۱۲:۴)؛ «مردی که همسری بیاید چیز نیکویی یافته است و خوشنودی خداوند را بدست آورده است» (امثال ۱۸:۲۲)؛ «فرزندانش نیز برخاسته او را مبارک می‌خوانند و شوهرش او را می‌ستاید و می‌گوید زنان بسیار کارهای شایسته کرده‌اند اما تو بر همه آنها پیشه گرفته‌ای» (امثال ۳۱:۲۸ و ۲۹)؛ «اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من تخت ما هم سبز است» (غزل غزلها ۱:۱۶)، «چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است. چنانکه سیب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است» (غزل غزلها ۲:۲ و ۳)؛ «من از آن محبوبم هستم و اشتیاق وی بر من است.» (غزل غزلها ۷:۱۰)

دعای من برای شما زوجهای عزیز اینست که در رابطه خود همیشه عبارات فوق را بر زبان آورید و آنرا با تمام قلب تقدیم یکدیگر کنید.

۲۴- به خاطر احترام به همسران گاهی زندگی خود را با ایجاد تغییر و تحول لازم از یکنواختی بیرون آورید.

بزرگترین دعوتی که در کتاب مقدس از ما به عنوان مسیحیان به عمل آمده است

در این عبارت خلاصه می‌شود: «... به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزونتر دگرگون می‌شویم» (دوم قرن‌تین ۱۸:۳) بزرگترین هدف نجات و دعوت روحانی ما این است که شبیه عیسی مسیح بگردیم. «زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد» (رومیان ۸:۲۹). چنانچه شبیه شدن به عیسی مسیح را به عنوان هدف دنبال کنیم در همه قسمت‌های زندگی متعادل و صحیح عمل خواهیم کرد. برخی گمان می‌برند که عیسی مسیح تارک دنیا، منزوی و گوشه‌گیر بود، نه می‌خندید، نه تفریح می‌کرد و نه از زندگی در این دنیا لذت می‌برد. غذای درست و حسابی نمی‌خورد، در مهمانیها شرکت نمی‌کرد، از اجتماع دوری می‌کرد و در لاک خود فرو می‌رفت! اینها گمان می‌کنند که مسیح فقط دعا می‌کرد و روزه می‌گرفت و معجزه می‌نمود، و درباره امور ملکوتی دوردست که با این جهان ربطی نداشت تعلیم می‌داد. در حالی که اگر ما عیسی مسیح را درست شناخته باشیم می‌بینیم که او در همه قسمت‌های زندگی متعادل و معقول عمل می‌کرد. برای نمونه مسیح در مجلس عزا شرکت کرد؛ اگرچه قدرت داشت مردگان را قیام بخشد، با صاحبان عزا گریست و همدردی نمود. در مجلس عروسی که محیط شاد و با نشاطی بود شرکت کرد و با تبدیل آب به شراب نیاز مجلس را رفع کرد و آن را رونق بخشید. برای بسیاری معجزه تبدیل آب به شراب عجیب به نظر می‌رسد ولی مسیح نیاز این مجلس را درست تشخیص داد و در زمان مناسب آنرا رفع نمود. یا وقتی دید جماعت چند هزار نفره مدتی طولانی با او هستند نخواست آنها را گرسنه به خانه‌هاشان بفرستد و با برکت دادن پنج نان و دو ماهی نیاز جسمانی آنها را برآورده ساخت. مسیح در میهمانیها مخصوصاً با کسانی که جزو گناهکاران و طردشدگان جامعه بودند شرکت می‌کرد و با دوستی و محبت و ارزش قائل شدن برای گناهکاران به آنها هویت واقعی می‌بخشید و آنها را به سمت امور الهی جذب می‌نمود. او به موقع می‌خورد و می‌نوشید و استراحت می‌کرد. خواب او آنقدر عمیق بود که قایق طوفان‌زده نیز نتوانست او را بیدار کند. به شاگردان خود گفت: «با من به خلوت‌گاهی دورافتاده بیائید و اندکی بیارامید» (مرقس ۶:۳۱). رابطه مسیح با مردم آنقدر ملکوتی و دور از ذهن نبود که نتوانند او را درک کنند. او حقایق عمیق را با مثل‌ها شرح می‌داد چنانکه همه مشتاقان بتوانند آنرا درک کنند. عیسی مسیح در همه مصائب و رنجهای بشری ما شریک شد، و به همین علت وضع ما را بسیار خوب می‌فهمد. او از هر جهت شریک دنیای ما شد، بی‌آنکه گناه کند. عیسی مسیح بالاترین نمونه ماست و ما نیز در خانواده باید مانند او متعادل و معقول باشیم. اگرچه مسیح به خاطر دعوت و خدمتی که داشت از لحاظ جسمانی ازدواج نکرد ولی به عنوان داماد آسمانی صاحب عروس



یعنی کلیسا است، و از اصول صحیح رابطه داماد با عروس آگاهی کامل دارد.

متأسفانه برخی مسیحیان قسمتهائی از زندگی خود را روحانی و مهمتر از چیزهای دیگر می‌دانند (مانند رازگهان، دعا، مطالعه کتاب مقدس، تعلیم، شرکت در جلسات کلیسایی، موعظه کردن یا شنیدن، بشارت، خدمت به محتاجان و دردمندان و غیره) و قسمتهائی را نیز غیرروحانی و کم‌اهمیت می‌شمارند (مانند کار، آشپزی، نظافت، میهمانی دادن، گردش و مسافرت، رابطه جنسی، ورزش و هنر، ظرف شستن، اطو کردن، رسیدگی به درس و مشق فرزندان، تغییر دادن دکور خانه و تهیه وسائل جدید و غیره).

یک‌بار مردی پیش من آمد که به مسیح علاقمند بود ولی هنوز ایمان نیاورده بود، ولی همسرش عضو فعال کلیسا بود. او به من گفت: «همسرم در خانه وظایفش را نسبت به من و فرزندان خوب انجام نمی‌دهد ولی برای کلیسا، و به‌قول خودش امور روحانی، همیشه وقت و نیروی لازم را دارد و برای آن بیشترین بها را می‌پردازد. دلیلش هم اینست که او خانه‌داری، همسرداری، بچه‌داری و میهمانداری را امور جسمانی می‌داند و کارهای کلیسایی و پرستش را امور روحانی و مقدم بر هر چیز!» این خانم در گروه پرستش نیز شخص فعالی بود. بنده با این خانم ملاقات کردم و از او پرسیدم: «شما مفهوم پرستش را چه می‌دانید؟» پاسخ داد: «آنچه در عبادت فردی و کلیسایی به‌صورت سرود و موسیقی و شکرگزاری در حضور خدا انجام می‌دهیم پرستش نامیده می‌شود.» گفتم: «آیا فکر می‌کنید پرستش خدا به همین چیزها محدود است؟ آیا فکر نمی‌کنید چای تازه‌ای که برای شوهر و فرزندان دم می‌کنید و یا خوراک لذیذی که برایشان می‌پزید جزو پرستش و عبادت شما است و بوی مطبوع آن خدا را نیز خوشنود می‌سازد؟» پرسید: «جدی می‌گویید؟ آیا این چیزها هم جزو پرستش است؟ من تا به حال این‌گونه به موضوع پرستش نگاه نکرده بودم!» به ایشان گفتم: «طبق کلام خدا انجام وظایف و کارهای ما در حضور خدا روحانی است و جزو پرستش ما محسوب می‌شود.» «پس هر چه می‌کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و خواه هر کار دیگر، همه را برای جلال خدا بکنید» (اول‌قرنتیان ۱۰:۳۱) لازم به توضیح است که واژه عبری "پرستش" هم به معنای ستایش است و هم به معنای خدمت کردن. ما پیش از رفتن به کلیسا باید پرستش خود را در خانه و در همه زمینه‌ها خوب به‌جا آوریم. ما نباید امور زندگی را به روحانی و جسمانی تفکیک کنیم و بین آنها تبعیض قائل شویم.

مسیحی متعادل کسی است که حکمت این آیه از کلام خدا را درک کرده است: «برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است» (جامعه ۳:۱). این اصل

در خانواده و در رابطه زوج و فرزندان نیز باید رعایت شود. ما فقط روح نیستیم، خدا به ما جسم و جان نیز عطا کرده است، و باید به مجموعه نیازهای خود رسیدگی کنیم. زندگی در این دنیا بعضاً به اندازه کافی یکنواخت و خسته کننده است. بنابراین، برای پاسخ دادن به نیازهای خود و خانواده‌تان برنامه‌های متنوع و مفید ترتیب دهید. همان‌گونه که خانواده به دعا و فعالیت‌های کلیسایی نیاز دارد به گردش و تفریح، مسافرت، رفتن به رستوران، تماشای فیلم خوب، شرکت در برنامه‌های هنری، روابط فامیلی، ایجاد دوستی، میهمانی و رفت و آمد و چیزهای متنوع دیگر نیز نیاز دارد. باید فضای خانه را تبدیل به محیطی گرم، بانشاط، صمیمی و دلنشین بسازیم. باید برنامه‌هایی طرح کنیم که اعضای خانواده را به یکدیگر نزدیکتر می‌سازند. متأسفانه برخی افراد در خانواده مثل همخانه یا همسایه با هم زندگی می‌کنند و کاری به یکدیگر ندارند، و هر یک مشغول کار و برنامه و تفریح خود هستند. والدین باید علائق مشترک را شناسایی کنند و رابطه اعضای خانواده را گرم و مطبوع نگاه دارند. هیچوقت اجازه ندهید در خانواده ضوابط جای روابط را بگیرد. حاضر باشید به یکدیگر وقت بدهید، و بهترین‌ها را تقدیم یکدیگر کنید.

دخترکی به دفتر کار پدرش می‌رود و کنار میز او می‌ایستد. پدر سخت مشغول کار و زیر و رو کردن انبوهی از کاغذها و نوشتن است و اصلاً متوجه حضور دخترش نمی‌شود تا اینکه دخترک می‌گوید: «بابا چه کار می‌کنی؟» پدر پاسخ می‌دهد: «برنامه‌هامو مرتب می‌کنم. اینا اسم افراد مهمیه که باید با اونا ملاقات کنم.» دخترک پس از کمی تأمل می‌پرسد: «آیا اسم منم جزو اوناست؟» استیفان کاری می‌گوید: «خانواده مهمترین و اساسی‌ترین نهاد دنیاست. موفقیت ما به عنوان فردی از جامعه وابسته به آن چیزی است که در خانه می‌گذرد.»

۲۵- کسی همسرش را محترم می‌شمارد که در زمینه شناخت جنس مخالف و دنیای او آگاهی و دانش خود را افزایش می‌دهد.

بنده به تجربه دیده‌ام که ریشه بسیاری از مشکلات زوجها در اینست که مردها در شناخت زن و زنان در شناخت مرد بسیار ضعیفند و هر یک از دریچه دید و جنسیت خود به شخص مقابل می‌نگرند، و به جای توجه به عمق مشکل به ظواهر امر توجه می‌کنند. در دروس گذشته این مطلب را بیشتر توضیح دادیم که امیدواریم مؤثر واقع شود. ایجاد احترام متقابل درک و شناخت متقابل نیز می‌طلبد. پیشنهاد من اینست که آقایان بیشتر در مورد زن و دنیای او مطالعه کنند و زنان بیشتر در خصوص مرد و دنیای او. این به هر دو کمک خواهد کرد که نحوه برخورد با جنس مخالف را در دوران

آشنائی، نامزدی و پس از ازدواج بهتر بیاموزند و در نتیجه در تفاهم، صلح و سعادت به سر برند. توصیه من اینست که کتابهای نویسندگان معروفی چون دکتر جان گری، دکتر گری چاپمن و باربارا آنجیلیس را که به زبان فارسی ترجمه نیز شده‌اند در این زمینه مطالعه کنید.

فصل دهم (قسمت اول)

عشق و علاقه نسبی متقابل

عشق و علاقه مهمترین عامل پیوند یک زوج است. در مبحث آخر به هیجان‌انگیزترین و ضمناً بحث‌انگیزترین قسمت ازدواج، یعنی "عشق" رسیدیم. لطفاً برای درک بهتر مفهوم عشق که مهمترین و بزرگترین ویژگی رابطه زن و شوهر است به ۱ قرن‌تیان باب سیزدهم مراجعه کنید. کتاب غزل غزلها نیز یکی از زیباترین و پاکترین عشقها را بین محبوب و محبوبه یا یار و یاور توصیف می‌کند. مهمترین ویژگی‌ای که کتاب مقدس بیش از هر چیز دیگر در خصوص روابط بر آن تأکید نموده، محبت است.

وقتی کسی تصمیم به ازدواج می‌گیرد، اولین سئوالی که دوستان و اطرافیان از او می‌پرسند این است که «دوستش داری؟ عاشقش هستی؟ چقدر دوستش داری؟» حال سئوال اینجاست که اگر عشق و علاقه مهمترین ویژگی در ارتباطات یک زوج است، چرا در این کتاب بعنوان آخرین عامل تشخیص انتخاب بیان شده است؟ به قول رئیس مجلس عروسی قانای جلیلی «چرا شراب خوب را تا حال نگاه داشتید؟» (یوحنا ۲: ۱۰). چرا در شروع بحث ازدواج، عشق را بعنوان اولین و مهمترین عامل مطرح نکردید و آنرا در آخر آوردید؟ آیا به مقام و عظمت عشق توهین نشده است که آن را در ردیف آخر قرار دادیم؟ پاسخ بنده این است که ابتدا باید از ۹ فیلتر قبلی که درباره آنها صحبت کردیم عبور کنید و سپس به خود اجازه دهید از لحاظ عاطفی پایبند و عاشق شوید.

عشق واقعی آنست که آگاهانه و با درک و شناخت کافی به وجود آید، چنانکه پولس رسول برای کلیسای فیلیپی دعا کرده، می‌گوید: «برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت (شناخت) و کمال فهم (آگاهی) بسیار افزون‌تر شود» (فلیپیان ۱: ۹). کسی که از ۹ مرحله قبلی عبور نکند و از همان شروع آشنائی عاشق شود، ترتیب صحیح را رعایت نکرده است. جوانان اغلب اول عاشق می‌شوند و بعد تازه می‌خواهند محبوب خود را بشناسند. طبیعی است که این شناخت، واقعی و درست نخواهد بود. به اینگونه عشق‌ها است که می‌گویند، عشق کور. در مسیحیت و تعالیم کتاب مقدس عشق کور جایی ندارد. عشق واقعی، بینا و بینانگر است. انسان باید بداند عاشق چه کسی است. ضرب‌المثل معروفی می‌گوید: «قبل از ازدواج خوب چشمات را باز کن (یعنی بدان چه می‌کنی) ولی پس از ازدواج کمی چشمات را ببند (یعنی گذشت داشته باش و زیاد

سخت نگیر)». دقت کنید، عاشق شدن آن قدر هم دشوار نیست. انسان اگر بر احساس خود کنترل نداشته باشد، می‌تواند مرتب عاشق افراد مختلف شود. به همین علت، پولس رسول عشق و محبتی را که قابل کنترل است تأیید می‌کند: «اپفراس ما را نیز از محبت شما که در روح است (یعنی تحت کنترل روح القدس است) خبر داد» (کولسیان ۸:۱). بعضی افراد تمایل جنسی و شیفتگی نسبت به زیبایی ظاهری را با عشق واقعی برابر می‌دانند. اینگونه اشخاص مرتب عاشق افراد مختلف می‌شوند، و یا دائم در پی یافتن محبوب یا محبوبه جدیدند.

یک‌بار یکی از دوستان، صادقانه مشکل خود را با من مطرح کرد و گفت: «برادر ادوارد من یک ضعف شخصی دارم و نمی‌دانم با آن چه کار کنم.» پرسیدم: «ضعف شما چیست؟» گفت: «مشکل من این است که خواهران کلیسا را خیلی دوست دارم. نمی‌دانم چه کار کنم! دائم عاشق این و آن می‌شوم. یک روز فلان کس نظرم را جلب می‌کند و بعد از مدتی یکنفر دیگر را می‌بینم و به خودم می‌گویم این یکی بهتر است، و عاشق او می‌شوم. پس از مدتی در کلیسائی دیگر، شخص دیگری را می‌بینم و چشمم به من می‌گردد که این یکی از همه زیباتر است، و عاشق او می‌شوم.»

من هم در دوران نوجوانی چند بار عاشق شدم، بدون اینکه به طرف مقابل یا به کس دیگری چیزی بگویم، و حالا وقتی به یاد می‌آورم که عاشق چه کسانی شده بودم، با شناختی که از آنها به دست آوردم، خدا را شکر می‌کنم که این عشق‌ها سرانجام نداشته است. حتی بعضی از افراد با تماشای فیلم، عاشق هنرپیشه‌ها می‌شوند. عکسشان را می‌خرند و به دیوار می‌چسبانند، اشک می‌ریزند، با او حرف می‌زنند، و کاخ‌های طلائی در ذهن خود می‌سازند که بی‌پایه و اساس است.

آیا می‌شود روی چنین عشقی خیالی و بی‌پایه‌ای که از فیلتر مراحل قبلی عبور نکرده است، به‌طور جدی حساب کرد؟ عشق واقعی آن است که از ۹ مرحله قبلی عبور کرده و در طول زمان نسبت به آن شناخت به‌دست آمده باشد. سپس انسان می‌تواند در قلب و عواطف خود را با آرامش خیال و با اطمینان به‌سوی محبوب یا محبوبه خود بگشاید و او را برای همیشه در آنجا مسکن دهد. بنابراین مجدداً نصیحت من به شما این است که تا از این مراحل نه‌گانه عبور نکرده‌اید، خودتان را گرفتار مسائل عاطفی نسازید. بر احساسات خود تسلط داشته باشید؛ حتی اگر شخص مقابل را دوست دارید، این احساس را سریع بروز ندهید. در این زمینه شتاب و تعجیل نکنید زیرا بسیاری به همین علت صدمه دیده‌اند. اگر زودتر از موعد لازم به طرف مقابل بگویید: «دوستت دارم، و مایلیم با تو ازدواج کنم»، برای خود و او دردسر بزرگی به‌وجود آورده‌اید. اگر

بعداً پشیمان بشوید و رابطه را برهم بزنید سبب عذاب وجدان خواهید شد، زیرا با عواطف یک شخص بازی کرده‌اید، و ضربه روحی و عاطفی به او وارد ساخته‌اید. ضمناً اگر پس از ابراز عشق و بی‌نتیجه ماندن آن رابطه دوستی‌تان برهم بخورد، دیگر مانند گذشته دوستی صمیمانه نخواهید داشت و نزد مردم نمونه خوبی از صداقت و وفاداری در عشق باقی نخواهید گذاشت. شخص مسیحی باید مطابق فرمایش مسیح عمل کند که فرمود: «بلی شما بلی باشد و نه شما نه، چون زیاده بر این از شریر است» (متی ۵: ۳۷). روش مسیحی بالغ آن نیست که امروز عاشق کسی شود و چنان با او در ارتباط باشد که همه فکر کنند با هم ازدواج خواهند کرد ولی بعد رابطه‌شان را برهم بزند و عاشق شخصی دیگر شود و الی آخر... اگر بدان حد از بلوغ نرسیده‌اید که روی قولی که می‌دهید باستید، بهتر است به فکر ازدواج نباشید. صحیح نیست که اسم خود را روی کسی بگذارید و بدون اینکه از ازدواج با او مطمئن باشید آن را اعلام کنید و با حیثیت شخصی که برای آینده و زندگی‌اش روی شما حساب کرده، بازی کنید. ضرب‌المثل معروفی می‌گوید: «بهتر است چشم آدم درآید تا اسمش».

برخی در مورد عنوان فصل دهم، یعنی "عشق نسبی" از من پرسیده‌اند: «چرا می‌گوئید عشق نسبی؟ چرا نمی‌گوئید که برای ازدواج به عشق آتشین نیاز داریم؟» پاسخ بنده این است که عشق، اول مانند بذری در قلب شخص کاشته می‌شود و سپس به مرور جوانه می‌زند و رشد می‌کند و تبدیل به نهال و درخت می‌شود. بر خلاف آنچه در بین مردم رایج است، که می‌گویند: «عشق در ابتدا خیلی خوب است، یا ۶ ماه اول خیلی داغ است و بعد به مرور سرد و عادی می‌شود»، در کتاب مقدس می‌خوانیم که عشق طبیعی ممکن است در ابتدا ضعیف باشد ولی به تدریج و با تصمیم‌گیری برای ازدواج رشد می‌کند و پس از آن به مرور قوی‌تر می‌شود. بنابراین، عشق واقعی رو به رشد است، چنانکه جرقه‌ای می‌تواند آتشی شعله‌ور شود.

زوجهای موفق پس از سال‌ها زندگی مشترک گواهی می‌دهند که با وجود میان‌سال‌ی یا پیری، بیماری‌های جسمانی و غیره، در مقایسه با سال‌های اول ازدواج عشقشان نسبت به هم به مراتب عمیق‌تر و پخته‌تر است. کتاب مقدس نیز عشق و محبت رو به رشد را تأیید کرده است: «خداوند شما را نمو دهد و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد» (اول تسالونیکیان ۳: ۱۲)؛ «برای این دعا می‌کنم تا محبت شما... بسیار افزون‌تر شود» (فلپییان ۱: ۹)؛ «طریق پارسایان همچون طلوع سپیده‌دمان است، که تا روشنایی نیمروز، نور آن هر دم فزونی می‌گیرد» (امثال ۴: ۱۸). بارها از افرادی که از عشق ضربه خورده‌اند و نسبت به آن بدبین شده‌اند این سئوالات را شنیده‌ام: «چرا بسیاری از عشقها که داغ و آتشین هم شروع می‌شوند، دوام ندارند؟ مگر نمی‌گویند که عشق

هرگز نمی‌میرد و تا ابد زنده است؟ پس چرا عشق بسیاری از بین رفته؟ آیا به این علت نیست که وجود عشق فریبی بیش نیست و با واقعیت‌های زندگی ما همسو نمی‌باشد؟»

اینگونه اشخاص عشق را دروغ محض می‌دانند، و مخصوصاً عشق به جنس مخالف را احساسی زودگذر و فانی برای رسیدن به مقاصد خودخواهانه می‌پندارند. در پاسخ به این افراد باید بگوییم که عشق مثل گل‌دان یا باغچه‌ای است که اگر به آن نرسیم پژمرده می‌شود و از بین می‌رود. اگر به باغچه منزل نرسید، آن را آبیاری نکنید، علفهای هرز را نزنید، و برای محافظت در برابر آفات گیاهی آن را سم‌پاشی نکنید، و...، پرواضح است که چه عاقبتی در انتظار آن خواهد بود. به همین ترتیب، و بسیار دقیقتر و جدی‌تر از آن، باید از عشق خود مراقبت کنید و توجه لازم را به آن بنمایید، تا زنده و باطراوت باقی بماند. مشکل بسیاری از افراد اینست که عاشق می‌شوند ولی عشق خود را حفظ نمی‌کنند. اینگونه افراد فقط یادگرفته‌اند که چگونه عاشق شوند ولی در نگهداری از عشق خود هیچ تخصصی ندارند. بنابراین، اگر عشق صحیح و رو به رشد در شما به وجود آمده است، بدانید که علامت خوبی برای ازدواج است. انتظار نداشته باشید که از همان روز اول مانند، رومئو و ژولیت، یا لیلی و مجنون باشید. نگوئید «عاشق شب‌ها نمی‌خوابد، ولی من می‌خوابم. پس نکند من عاشق نیستم.» یا می‌گویند: «عاشق همیشه خواب‌های پلائی می‌بیند، من که سیاه و سفیدش را هم نمی‌بینم! چرا اشتهای فلان شخص که عاشق است بریده شده و اشتهای من از زمانی که عاشق شدم، بیشتر شده است!» و غیره. زیاد دنبال مسائل ظاهری نباشید، البته بنده به جنبه‌های لطیف و شاعرانه و رومانیک عشق معتقدم، ولی علائم بروز آن در شخصیت‌های مختلف یکسان نیست. عشق را نباید به حال خود رها کرد. کسی که عاشق می‌شود باید در ریشه زدن و عمق بخشیدن به عشق خود بکوشد و آن را به مقصد برساند، وگرنه بهتر است که عاشق نشود زیرا در غیر این صورت برای خود و دیگری مشکلات جدی به وجود می‌آورد. خداوند ما عیسی مسیح نیز به ما آموخته است که اگر شخصی می‌خواهد برجی یا عمارتی بنا کند (یا در این زمینه، خانواده‌ای تشکیل دهد) باید از ابتدا همه چیز آن را حساب کند، در غیر این صورت شخص عاقلی نیست و مورد تمسخر مردم واقع می‌شود. (لطفاً به لوقا ۱۴: ۲۸-۳۰ مراجعه کنید)

بنده در مورد کسانی که زندگی‌شان به جدائی و طلاق کشیده شده است، تحقیقی کرده‌ام و متوجه شده‌ام که اکثر طلاق‌گرفتگان جزو افرادی هستند که پیوندشان را با عشق شدید آغاز کرده، و آن را با نفرت شدید نیز قطع کرده‌اند. این افراد عشق را فقط به دوران آغاز آشنائی، نامزدی یا ماه عسل محدود کرده‌اند. متأسفانه بعد از ازدواج به مرور شعله عشق در آنها فروکشیده، و خاموش شده، و حتی تبدیل به تنفر و دشمنی

گشته است. برای چنین افرادی دوره هیجان‌ات اولیه عشق و کارهایی که آن زمان انجام می‌دادند تمام شده است. رفتن به پارک، دست در دست یکدیگر گشتن، در چشم هم خیره شدن، مصاحبت‌های صمیمانه و گفتن عبارات عاشقانه به یکدیگر ارزش خود را از دست داده و بسیار چیزهای دیگر به تدریج جایگزین عشق اولیه شده است. سپس هر یک به راه خود رفته‌اند و کار و برنامه خود را در پیش گرفته‌اند. اگر بخواهیم برخی از عواملی را نام ببریم که در پدید آمدن چنین شرایطی نقش داشته‌اند، می‌توانیم به کار و مشغله زیاد، فرزندان، والدین، دوستان و اقوام، ورزش، هنر، سیاست، تلویزیون، کامپیوتر، اینترنت و تفریحات شخصی، فیلم، خرید زیادی و ... را نام ببریم. در دنیای مدرن و تکنولوژیک، اگر مراقب نباشیم در دام وسایل ارتباط جمعی و پیشرفته می‌افتیم که می‌توانند آفتی برای روابط عاشقانه شوند. حتی خدا از ما انتظار ندارد که خدمت به او و کلیسا را جایگزین عشق و رسیدگی به خانواده خود سازیم. (ممکن است گاهی موارد استثنائی وجود داشته باشد، ولی نباید این استثنائات روال همیشگی زندگی ما شوند و به ارتباطات خانوادگی صدمه وارد کنند). عیسی مسیح به عنوان داماد به کلیسای خود به عنوان عروس این خطر بزرگ را گوشزد می‌کند: «لیکن بحثی (انتقادی) بر تو دارم که عشق و محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای (دیگر مثل گذشته مرا دوست نداری)، پس بخاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن (از عامل یا عواملی که سبب شده است مانند سابق مرا دوست نداشته باشی توبه کن)» (مکاشفه ۲: ۵ و ۴). چنانچه زن و شوهر طبق فرمایش مسیح رابطه‌شان را بازنگری کنند و دلایل اصلی سرد شدن عشقشان را ریشه‌یابی نمایند، و برای احیا و تجدید آن بهای لازم را بپردازند، عشقشان به معنای واقعی کلمه جایگاه خود را خواهد یافت. در خصوص این نوع عشق نوشته شده است: «محبت هرگز پایان نمی‌پذیرد» (اول قرنتیان ۱۳: ۸). اکنون برای درک تاثیر و اهمیت عشق و قدم گذاشتن به ازدواج با عشق و چگونگی حفظ آن، می‌خواهیم ابتدا این سؤال را بررسی کنیم:

تاثیر عشق و محبت در ازدواج و خانواده مسیحی چیست؟

۱- عشق بر همه ابعاد زندگی تاثیر مثبت می‌گذارد و موارد تلخ و منفی را از آن دور می‌سازد.

بیائید کمی شاعرانه به عشق نگاه کنیم و به قسمت‌هایی از شعر مولانا، شاعر بسیار معروف و محبوب، درباره تاثیر عشق و محبت، عمیقاً توجه نماییم.

از محبت تلخ‌ها شیرین شود از محبت مس‌ها زرین شود
از محبت دردها صافی شود وز محبت دردها شافی شود



وز محبت، سرکه ها مل می شود	از محبت خارها گل می شود
بی محبت، روضه، گلخن می شود	از محبت، سجن گلشن می شود
وز محبت دیو حوری می شود	از محبت، نار، نوری می شود
بی محبت، موم، آهن می شود	از محبت، سنگ، روغن می شود
وز محبت، غول، هادی می شود	از محبت، حزن، شادی می شود
وز محبت، شیر موشی می شود	از محبت، نیش، نوشی می شود
وز محبت، قهر، رحمت می شود	از محبت، سقم، صحت می شود
وز محبت، شاه بنده می شود	از محبت، مرده زنده می شود
کی گزافه بر چنین تختی نشست	این محبت هم نتیجه دانش است

در همین رابطه کمال الملک، یکی دیگر از نویسندگان معروف می گوید: «دنیا را محبت نجات می دهد. این مرض بزرگ بشریت را تنها محبت می تواند مداوا کند.» سپس می افزاید: «محبت تلخ کامی ها را شیرین، پژمردگان را شاداب، ناتوان را توانا، خرامان (منظور گمشدگان است؟) را هدایت، مأیوسان را امید و خسته دلان را جان می بخشد.» ما نباید فراموش کنیم که خود کتاب مقدس که مرجع ایمان ما است، مؤید عشق است. خدای ما خدای عشق و محبت است و بر هیچ موضوعی به اندازه محبت در عهد جدید تاکید نکرده است. اگر خدا اجازه داده کتاب غزل غزل ها، که بیانات عاشقانه عاشق و معشوق است، در کتاب مقدس جای بگیرد، بدان سبب است که خدا به رابطه عاشقانه زن و شوهر، و حتی جنبه های ظاهری و جسمانی آن، معتقد است.

چند سال پیش یکی از رهبران خوب و مجرد کلیسا عاشق زنی شده بود و قصد ازدواج با او داشت. متاسفانه بعضی از اعضا و رهبران با حالتی تمسخرآمیز با این شخص برخورد کرده بودند که از حالت شوخی معمولی به دور بود. عده ای فکر می کردند که شخص روحانی چگونه می تواند عاشق شود؟ عده دیگری که عشق را درک نکرده، و به آن معتقد نبودند، با کنایه های نظیر: «گرسنگی نکشیدی تا عاشقی از یادت بره! فکر نون باش که خربزه آبه! عاشق هوش و حواس نداره! مراقب باش عشق ایمانت رو ازت بگیره!» او را آزرده بودند. این شخص با خجالت و ناراحتی پیش من آمد و پرسید: «آیا عاشق شدن برای خادم کلیسا کار سبک و غلطی است؟» در جواب گفتم: «البته که خیر!» ایشان گفت: «پس چرا عده ای به من می خندند و مرا مسخره می کنند؟» گفتم: «زیرا نمی دانند عشق چیست و آنرا تجربه نکرده اند.» گفتم: «بعضی از آنها متاهل هستند.» گفتم: «همه متأهلان با عشق ازدواج نکرده اند، و برای برخی از آنها عشق و عاشقی موضوع عجیبی است.» بنده در حمایت از این برادر به او گفتم:

«وظیفهٔ کلیسا در امر ازدواج اینست که افراد مجرد را تشویق کند که انتخاب صحیح انجام دهند و عاشق شوند. ما بسیار خوشحال می‌شویم که دستهای دو عاشق را در دست یکدیگر بگذاریم.» پس از آن نیز با چند نفر از استهزاکنندگان صحبت کردم و از آنها جداً خواستم که از تفکر غلط خود دست بردارند.

کلام خدا می‌گوید «در تمام روزهای باطل زندگی با زنی (مردی) که دوست می‌داری خوش باش.» (جامعه ۹:۹) بنابراین خدا موافق رابطهٔ عاشقانهٔ یک زوج است.

۲- عشق و محبت در تغییر و تحول شخصیت اخلاقی، روانی و روحی شخص عاشق تاثیر بسیار دارد.

عشق بر شخصیت انسان تاثیر زیادی می‌گذارد. برخی با هیچ نصیحت و خواهش و تادیبی عوض نمی‌شوند ولی عجیب است که وقتی عاشق می‌شوند تغییرات اساسی در آنها ایجاد می‌شود و مطابق میل محبوبشان رفتار می‌کنند. اگر می‌خواهید در شما تغییر و تحول ایجاد شود عاشق شوید و در عشق رشد کنید. بکوشید شعلهٔ عشق را همیشه روشن نگهدارید. خدای محبت نیز با محبت و فیض بیکرانش ما را شرمنده ساخته است، (رومیان ۴:۲). آنچه را که شریعت و قوانین قادر به انجام آن نبوده و نیستند خدا توانائی انجامش را به ما عطا می‌کند. احکام خدا بوسیله قدرت عشق در قلب ما حک می‌شود. آگوستین مقدس بی‌دلیل نگفته است که «خدا را دوست داشته باش، هر چه خواهی بکن.»

بنده قدرت عشق را در خانواده خودم تجربه کرده‌ام. یکی از این نمونه‌های برجسته نجات پدر پیر بنده بود. ایشان ۷۵ سال داشت ولی هنوز به خدا و کلام او ایمان واقعی نیاورده بود. در نتیجه وقتی من در خانه یا کلیسا با مردم از کلام خدا صحبت می‌کردم ایشان خلاف کلام خدا سخن می‌گفت. نصایح برادر هاید و بنده نیز برای اصلاح ایشان موثر واقع نشده بود. (البته برادر هاید چند سال قبل از بنده ازدواج کرد و با همسرش برای خدمت به شهر دیگری رفتند.) وقتی نوبت ازدواج من رسید به همسرم گفتم: «پدرم هنوز به خداوند ایمان نیاورده و گاهی در این مورد مشکل‌ساز می‌شود. ضمناً ایشان پیر شده و هرچند فضایی دارد ولی عادت‌های خاصی نیز دارد که ممکن است باب میل تو نباشد. نمی‌دانم تا چند سال او در قید حیات خواهد بود، ولی مسئولیت نگهداری از او بر عهدهٔ من است. پس تو فقط با من زندگی نمی‌کنی. حالا با توجه به این شرایط، آیا آماده‌ای با من زندگی کنی؟» آنها همسر مرحومم گفت: «اولاً شخص مسن مایهٔ برکت خانه است. ثانیاً من خودم برادر معلول داشتم و سالها او را خدمت کردم، و خود را در خدمت به افراد محتاج عادت داده‌ام. سوم اینکه محبت

حرف آخر را می‌زند، و ما قطعاً پیروز می‌شویم.» همچنین گفت: «نگران نباش، بابا را بسیار به من.» من با تعجب و نگرانی به حرفهای او گوش دادم. پس از ازدواج ما پدرم ۱۳ سال دیگر در قید حیات بود. همسرمان مانند عروسی مهربان با چه روحیه خوبی او را تر و خشک می‌کرد. وقتی غذا می‌کشید اول با احترام سهم او را می‌داد و سپس سهم ما را. اگر پدرم غرغر و شکایتی می‌کرد با محبت و آرامش او را تحمل می‌نمود. این زن کاری کرد که پدرم عاشق او شده بود. در نتیجه عروس جوان بر مرد پیر تاثیرگذار شد. خصوصیات اخلاقی بابا تحت تاثیر محبت‌های آنها هر روز بهتر از قبل می‌شد، و مخصوصاً تغییرات روحانی در او بوجود آمده بود.

یکروز صبح زود برای عبادت از خواب بیدار شدم و صدایی شنیدم که از اطاق بابا به گوش می‌رسید. ابتدا فکر کردم چه کسی این موقع صبح به منزل ما آمده که بابا با او صحبت می‌کند، وقتی یواشکی در اطاق بابا را باز کردم دیدم که او با دستهای برافراشته و چشمان گریان دعا می‌کند. بسیار تعجب کردم چون پدر من از این عادت‌ها نداشت و ما را هم مسخره می‌کرد. در آنجا ایستادم تا صدای دعای بابا را بشنوم، او با گریه می‌گفت: «ای خدای آنهید من به تو ایمان می‌آورم من محبت ترا در عروس خودم دیده‌ام، بر من گناهکار رحم کن. اگر تو نبودی چنین افراد بامحبتی خلق نمی‌شدند.» با شتاب رفتم و آنهاید را بیدار کردم و به او گفتم: «بابا داره توبه می‌کنه!» ایشان گفت: «الان یک هفته است که هر روز به من می‌گوید که کتاب مقدس را با صدای بلند برایش بخوانم.» چندی بعد، برادر هابیک پدرم را در شهر گرگان، محل خدمتش، تعمیم داد. پدرم مدتی بعد از آن در سن ۸۸ سالگی پیش خداوند رفت. آیا می‌پذیرید که زن و شوهر با محبت خود می‌توانند بر شخصیت یکدیگر و بقیه اعضای خانواده چنین تاثیری بگذارند؟

۳- عشق و محبت به خانواده روح زندگی می‌بخشد. جسم انسان برای ادامه زندگی و حیات به روح نیاز دارد.

بدون عشق، جسم انسان بی‌روح، سرد، خاموش و پژمرده است. زندگی زناشویی برای شروع و بقا به روح نیاز دارد. روح این ارتباط عشق و محبت است. پس می‌توان نتیجه گرفت که زندگی بدون عشق یعنی وجود جسمانی بی‌روح.

یکنفر در این رابطه تشبیه بامفهومی آورده است. آنچه سنگ‌های یک بنا را می‌چسباند و آن را استوار نگه می‌دارد ملاط است. بدون ملاط سنگ‌ها فرومی‌ریزند. اگر سنگ‌ها را بدون ملاط روی هم بگذاریم با کوچکترین بادی فرومی‌ریزند. عشق و محبت ملاط و مایه دوام و قوام خانه است. بقای خانواده مرهون عشق یک زوج است.



خلل پذیر بود هر بنا که می بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است

بنده ۵۳ ساله بودم که با همسر دوم خود، نازی، ازدواج کردم. ما بلافاصله پس از ثبت ازدواجمان در تهران و دعای برکت کشیش کلیسای انجیلی، عازم انگلستان شدیم. بعلت فشارهای کاری و خستگی جسمی و فکری به دو ماه مرخصی نیاز داشتیم. به خاطر دوستی و صمیمیتی که با کلیسای تعمیدی (بابتیست) شهر لیدز و شبان آن کلیسا برادر پیتر داشتیم تصمیم گرفتیم مراسم ازدواج را در آنجا برگزار کنیم. دو روز قبل از مراسم عقد، طی ملاقاتی که با شبان کلیسا داشتیم ایشان از بنده در حضور همسرم پرسید: «برای چه می خواهی با نازی ازدواج کنی؟» بنده با متانت گفتم: «من و همسرم برای خدمت به خدا دید مشترکی داریم، و بدین جهت فکر می کنم متحداً بتوانیم برای تحقق بخشیدن به این هدف موفق شویم.» ایشان لبخندی زد و گفت: «موضوع را خیلی روحانیزه کردی! خدمت در مرحله بعدی است. شما چرا این زن را برای ازدواج انتخاب کردی؟ شاید زن دیگری می توانست با شما در خدمت شریک شود.» بلافاصله مقصود او را فهمیدم و با خجالت گفتم: «چون نازی را دوست دارم.» ایشان خیلی خوشحال شد و گفت: «چرا این را اول نگفتی؟» گفتم: «من ۵۳ سال سن دارم، و دارای چهار فرزند هستم. در کلیسا نیز سمت مهمی دارم و فکر کردم خجالت آور است که الآن نیز مثل دوران ازدواج اولم دم از عشق و عاشقی بزنم.» برادر پیتر گفت: «خجالت آور آن است که انسان بدون عشق ازدواج کند. باید افتخار کنی که عاشقی، چون خدای عشق و محبت است.» و افزود: «انسان در هر سن و سالی که باشد محتاج عشق است. من و همسرم بیش از ۶۰ سال داریم ولی مثل گذشته عاشق هم هستیم و در ماه عسل به سر می بریم. چه کسی می تواند بگوید که نیازمند عشق و محبت نیست؟»

زندگی توأم با عشق زیباترین رابطه را ایجاد می کند. می گویند: «اگر عاشق باشید می توانید عشقتان را هدیه بدهید ولی اگر عاشق نباشید چیزی برای هدیه دادن ندارید.» پس وسوسه نشوید که چیز دیگری را جایگزین عشق و محبت کنید، زیرا برای عشق جانشینی وجود ندارد. اگر با عشق نتوانید مشکلی را حل کنید با هیچ روش دیگری نیز موفق نخواهید شد. محبت قویترین سلاح زندگی شما در مبارزه با افراد مشکل ساز است. سرانجام محبت پیروز خواهد شد زیرا محبت بزرگترین مظهر قدرت خدا برای شکست هر چیز منفی است: «زیرا محبت مثل موت زور آور است. آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشاند.» (غزل غزلها ۸: ۷۰۶)

۴- عشق و محبت نه تنها پیوند جسم بلکه پیوند قلبها است.

اتحاد و پیوند حقیقی بوسیله قدرت عشق بوجود می‌آید.

جائی که عشق حاکم باشد اتحاد و یکدلی به‌وجود خواهد آمد. لازمست در اینجا بر این موضوع تاکید کنیم که مفهوم عشق بسیار فراتر از برقراری رابطه جنسی است. بنابراین، به اشتباه جاذبه جنسی را با عشق یکی ندانید. البته زن و شوهری که عاشق هم هستند رابطه جنسی خوبی نیز با هم خواهند داشت. ولی مهمتر از یک تن شدن، قلب و روحشان است که با هم یکی می‌شود. زوج‌های عاشق بسیاری را دیده‌ایم که بعلت پیری، بیماری، تصادف، معلولیت و غیره جاذبه جنسیشان را از دست داده‌اند و یا نتوانستند با هم رابطه جنسی داشته باشند، ولی به قدرت عشق نه تنها پیوند قلبیشان تضعیف نشده بلکه تقویت نیز شده است.

در بازگشت از سفری به آمریکا، زن و شوهر سالخورده‌ای در هواپیما در صندلی کنار من نشسته بودند. این زن و شوهر که بسیار عاشق هم بودند از لوس‌آنجلس تا لندن مدام صحبت‌های شیرین و لطیف و صمیمانه می‌کردند. من مدت کوتاهی استراحت کردم ولی خوش‌وبش‌های زیبای آنها تمام‌شدنی نبود و من به این همه اشتیاق و انرژی که ۱۱ ساعت دوام آورده بود حسرت خوردم. آنها در هواپیما کتاب خواندند و آن‌را بررسی کردند، و فیلمی دیدند و آن‌را نقد نمودند، که اغلب با خنده نیز همراه بود. عکسهای آلبوم خانوادگی بچه‌ها و نوه‌ها و عروس و داماد و پسران و دختران را با چه لذتی نگاه کردند و تک‌تک افراد را بیاد آوردند و خاطراتشان را تعریف کردند. چنان عاشقانه و توأم با احترام و شیرینی با یکدیگر صحبت می‌کردند و همدیگر را خدمت می‌نمودند که توجه بنده و اطرافیان را به خود جلب کرده بود. بنده افتخار داشتم مختصراً با این زوج عزیز و شیرین صحبت کنم. از آنها پرسیدم: «چند سال از ازدواج‌تان می‌گذرد؟» مرد در جواب گفت: «گویا دیروز بود.» همسرش اضافه کرد: «با وجود اینکه ۶۱ سال پیش ازدواج کردیم عشق ما هیچوقت کهنه نشده است.» هر دو نزدیک به ۹۰ سال سن داشتند. مجدداً پرسیدم: «علت طراوت و تازگی شما چیست؟» هر دو همزمان پاسخ دادند: «عشق». گفتم: «افرادی مانند شما در جامعه امروز کم پیدا می‌شوند»، پاسخ دادند: «علت اینست که ما تصمیم گرفتیم هر روز عهد و پیمان خود را تجدید کنیم چون عشق را باید با تمرین مرتب روزانه زنده نگه داشت. عاشق شدن مهم است ولی مهمتر از همه حفظ و نگهداری عشق است. ضمناً ما دائم به فکر راه‌هایی برای رشد و افزودن عشقمان بوده‌ایم، و از آنچه سبب تضعیف علاقه ما می‌شد جداً دوری کرده‌ایم.» پس از جدائی از این زوج عاشق مدتها به رابطه شیرین و

سخنان بامعنی آنها فکر می‌کردم. پس از سالها هنوز چهرهٔ پیر و تکیده ولی پرتراوت و مهربان آنها را فراموش نکرده‌ام. پس از آن مکالمه آرزو کردم که بتوانم به همراه همسرم از این الگو پیروی کنیم و حتی تا کهن‌سالی عاشق بمانیم.

۵- خلاء درونی انسانها با عشق و محبت پر می‌شود. بدون عشق زندگی انسانها دچار خلاء است.

یکی از سیاستمداران معروف فرانسه گفته است: «اگر انسان از لحظهٔ تولد تا زمان مرگ خوراک، پول و امنیت کافی داشته باشد دیگر هیچ احتیاجی نخواهد داشت.» بخاطر می‌آورم که در اوایل انقلاب ایران کمونیست‌ها روی دیوارها این شعارها را می‌نوشتند: "کار، مسکن، آزادی". بارها فکر کرده‌ام که آیا اگر آنچه سیاستمدار فرانسوی و گروه‌های سیاسی می‌گویند بطور کامل فراهم شود مشکل واقعی انسانها حل خواهد شد؟ آمارها نشان می‌دهند که بیش از ۷۵٪ از افرادی که خودکشی می‌کنند از قشر مرفه هستند؛ کسانی که از زیبایی، محبوبیت، مقام، ثروت و غیره برخوردارند. این افراد اگرچه جیب و شکمشان پر، اما قلب و درونشان تهی و مسکین است.

انسان نیاز دارد با خدای محبت روبرو شود تا ابتدا و بالاتر از همه، خدا خلاء درونش را پر کند. سپس همسر و دوستان خوب از طریق مشارکت سازندهٔ مسیحی، که از محبت نشات می‌گیرد، به لحاظ دیگری خلاء او را پر می‌سازند. روان‌شناسان و متخصصین مسائل روانی معتقدند که عمده‌ترین علت خشونت، جنایات، و انحطاط اخلاقی در روابط انسانها عقده‌هایی است که در نتیجهٔ کمبود محبت در دوران کودکی در انسان بوجود می‌آید. کسی که طعم محبت را چشیده باشد چگونه ممکن است فردی خلافاً و مردم‌آزار بشود؟ مهمترین عاملی که تنهایی و کمبود انسان را به معنای واقعی پر می‌سازد عشق و محبت است.

زوج ثروتمندی در آمریکا بعلت اینکه بچه‌دار نمی‌شدند تصمیم می‌گیرند به پرورشگاهی بروند و ضمن پرداخت هدیه‌ای چشم‌گیر، زیباترین و باهوش‌ترین و مودب‌ترین کودک آن مؤسسه را به فرزندی بپذیرند. رئیس پرورشگاه دختر هفت‌ساله‌ای را به این زوج ثروتمند نشان می‌دهد و آنها او را بسیار می‌پسندند. پس از انجام مراحل قانونی و پیش از آنکه این زوج دخترک را بعنوان فرزندخوانده‌شان به منزل ببرند متوجه می‌شوند که او بسیار غمگین و افسرده است. مرد به همسرش می‌گوید: «شاید ما را نمی‌شناسد. لطفاً به او بگو که ما کیستیم و چگونه همه احتیاجات او را برآورده می‌کنیم.» زن با مهربانی دست نوازش بر سر دخترک می‌کشد، و درباره خوراکیهای خوشمزه‌ای که بچه‌ها دوست دارند با او صحبت می‌کند ولی می‌بیند که او همچنان آخم کرده و

ناراحت است. سپس به این فکر می‌افتند که وعده عروسک‌های زیبا و اسباب‌بازی به او بدهند ولی دخترک این بار اشک می‌ریزد. بار سوم انواع و اقسام لباس‌ها را به او وعده می‌دهند و می‌گویند: «هر روز با ماشین و راننده اختصاصی به بهترین مدرسه شهر می‌روی. همه نوع امکانات تفریحی برایت فراهم می‌کنیم.» ولی دخترک همچنان گریه می‌کند. بالاخره این زوج با تعجب و ناراحتی از او می‌پرسند: «ممکنه به ما بگی که دلیل ناراحتی تو چیه؟» دخترک در جواب می‌گوید: «اگر منو به خاطر این چیزهائی که وعده دادید به خونتون می‌برید بهتره که همین جا بمونم. اینجا این امکانات رو نداره ولی می‌تونم با دوستانم که خیلی هم دوستشون دارم زندگی کنم. آیا تو خونه شما محبت هست؟ آیا شما منو به خاطر خودم دوست خواهید داشت؟ آیا با من دوست می‌شید؟» این زوج ناگهان بیدار می‌شوند و به فرمایش مسیح پی می‌برند که حتی دخترکی نیز آن را می‌داند: "انسان تنها به نان زنده نیست!" بعبارتی ما می‌خوریم که زندگی کنیم ولی برای خوردن زندگی نمی‌کنیم.

چنانکه قبلاً خاطر نشان ساختیم یکی از اهداف مهم ازدواج و تشکیل خانواده ایجاد و ابراز عشق و دوستی متقابل بین زن و شوهر و سپس در رابطه با فرزندان است. خانواده بهترین مکان برای محبت کردن و محبت شدن است. در کتابی قدیمی در رابطه با خانواده مسیحی این عبارت را خواندم.

جائی که ایمان وجود دارد	در آنجا محبت حاکم است
جائی که محبت حاکم است	در آنجا آرامش برقرار است
در خانه‌ای که آرامش برقرار است	در آنجا خدای آرامی سلطنت می‌کند
و جائی که خدا حاکم باشد	در آنجا همه چیز (برکت) وجود دارد

۶- عشق و محبت کیمیای سعادت است. مهمترین طریق خوشبختی خانواده برخورداری از عشق متقابل است.

«مرا به میخانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود» (غزل ۴:۲). تعبیر تمثیلی این آیه آن است که وقتی ما به میخانه حضور خدا می‌آئیم و از شراب آسمانی (روح القدس) می‌نوشیم، علم یا پرچم محبت خدا بالای سرمان برافراشته می‌شود. بعبارتی محبت خدا در رأس زندگی ما قرار می‌گیرد. پرچم علامت دو چیز است. ابتدا نشانه موجودیت و حاکمیت یک کشور است. جائیکه پرچم یک کشور در آن نصب شده، تحت نفوذ و حاکمیت آن کشور است. وقتی دو کشور با هم می‌جنگند کشور پیروز به محض تسخیر قسمتی از خاک دشمن پرچم خود را به علامت حاکمیت در آن نصب می‌کند. به همین

ترتیب، وقتی ما حاکمیت خدا را بر زندگی خود می‌پذیریم در حقیقت حاکمیت محبت خدا را در زندگی خود پذیرفته‌ایم.

ثانیاً، پرچم علامت شناسائی یک کشور است. هر کشوری با پرچمش شناخته می‌شود، و بهترین و بزرگترین علامت شناسائی هر مسیحی نیز محبت است: «به‌همین نشانه همه خواهند فهمید که شما شاگرد من هستید اگر یکدیگر را محبت نمائید» (یوحنا ۱۳: ۳۵). خوشبختی و سعادت خانواده مسیحی مرهون محبت کردن اعضای آن به یکدیگر است. اگر از همه عطایا و نعمتهای روح‌القدس برخوردار باشیم ولی محبت نداشته باشیم هیچ ارزشی ندارد (اول‌قرن‌تین ۱۳: ۳ و ۱). محبت عامل اصلی پیوند یک زوج و پیشرفت آنها در مسیر کمال است، «و بر روی همه اینها محبت را در بر کنید که همه چیز را به هم پیوند و شما را کامل می‌گرداند» (کولسیان ۳: ۱۴). اگر در حق همسر یا فرزندان محبت کافی نداشته باشید سبب می‌شوید آنها خود را سعادت‌مند و خوشبخت نبینند. چنین افرادی خارج از محیط خانواده در جستجوی محبت خواهند بود تا به طریق دیگری این خلاء و کمبود را بپوشانند. فراموش نکنید که خانواده مناسب‌ترین مکان برای پر شدن خلاء و کمبود محبت در انسان است.

سال‌ها پیش به هنگام بازگشت از کشور کره جنوبی برای دو دخترم، که بسیار آنها را دوست دارم، دو عروسک زیبا و همشکل با رنگهای متفاوت خریدم. هر دوی آنها از گرفتن این هدیه بسیار خوشحال شدند. یکروز من سر میز مطالعه مشغول تهیه موعظه برای جلسه یکشنبه عصر بودم. دختر اولم رزیتا که حدوداً چهار ساله بود در گوشه اطاق با عروسکش بازی می‌کرد، و با زبان شیرین و بچگانه قربون صدقه عروسکش می‌رفت. بعد از مدتی از عروسکش خسته شد و کمی سر آن نق زد و عاقبت به گوشه‌ای پرتش کرد. سر عروسک بیچاره کج شد و گوشه دیوار افتاد. بعد آمد در آغوش من و مرا بغل کرد و با حسرت گفت: «بابا جون بیا بازی کنیم.» از او پرسیدم: «عزیزم چرا با این عروسکت که اینقدر دوستش داشتی این‌طور کردی؟» او در جواب من گفت: «بابا ولش کن، من هر چی بهش می‌گم: دوستت دارم، اون حتی یک کلمه هم در جواب نمی‌گوید من هم تو را دوست دارم!» دخترم محکم به من چسبیده بود چون می‌دانست که من عروسک نیستم و می‌تواند با من ارتباط زنده برقرار کند، و مهمتر از آن اینکه می‌توانست از پدرش محبت متقابل دریافت کند.

باشد که عشق و محبت متقابل بین زوجها با در نظر گرفتن تاثیرات عشق هر روزه قویتر شود. برای درک بهتر مفهوم واژه مقدس "عشق" در بخش بعدی مفاهیم عشق و محبت را بررسی خواهیم کرد.



فصل دهم (قسمت دوم)

مفاهیم عشق و محبت از دیدگاه کتاب مقدس

از آنجا که موضوع عشق و محبت از اهمیت بالایی برخوردار است، لازم می‌دانم معانی این موضوع مهم را از دیدگاه کتاب مقدس، که همانا مهمترین کتاب در توصیف عشق الهی و روابط انسان‌ها است، بشکافم. این مبحث فرصتی است مناسب تا بتوانیم مطابق معیارهای کلام خدا روابط عاشقانه خود با همسر، و سپس با اعضای خانواده‌مان را بازنگری کنیم، و ضمن تفتیش درون از خود بپرسیم: «آیا عشق من با معیارهای فوق‌همخوانی دارد؟ در کدام جنبه از خصوصیات عشق قصور ورزیده‌ام؟» امیدوارم مطالعه این فصل سبب تغییر و بیداری جدیدی برای شکوفائی عشق واقعی در روابط خانوادگی‌مان شود. حال به این سؤال مهم بازمی‌گردیم که:

معانی عشق و محبت چیست؟

۱- عشق و محبت، اهمیت دادن و اولویت بخشیدن به همسر و سپس دیگر اعضای خانواده است. بنابراین وقتی می‌گویند: «همسران را دوست داشته باشید»، یعنی اینکه به همسران به‌گونه‌ای اهمیت بدهید که جایگاه او در مقایسه با دیگران در رأس قرار بگیرد، و همواره از خودتان بپرسید که «جایگاه همسر من از لحاظ اولویت چیست؟» برای شناخت بیشتر مقام رفیع همسران به این نکات زیر توجه کنید:

الف- پس از خداوندمان عیسی مسیح، همسرمان باید مهمترین شخص در زندگی ما باشد.

طبق آنچه در (لوقا ۱۴: ۲۶) می‌خوانیم، عیسی مسیح باید از همسر و سایر متعلقات ما با ارزش‌تر باشد. «و او (عیسی مسیح) قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.» (کولسیان ۱: ۱۷). ایمانداران مسیحی که همسر غیرمسیحی یا نوایمان دارند که نمی‌توانند تقدم و الویت مسیح را بپذیرند، باید با محبت، صبر، دعا و رعایت اخلاق مسیحی منتظر باشند تا خداوند معیارهای همسرشان را عوض کند.

ب- همسرمان باید مهمتر از والدین ما باشد.

چنانکه در دروس پیش گفتیم، کتاب مقدس به هر دو نفر، چه زن و چه شوهر،

دستور داده است که «والدین را ترک کرده با همسر خویش بپیوندند تا با او یک تن شوند.» (پیدایش ۲:۲۴ و مزمور ۴۵:۱۰).

زوج‌ها نباید اجازه بدهند والدین مانع عشق و پیوند آنها بشوند. متأسفانه برخی مواقع دخالت و پیش‌داوری‌های والدین، مخرب است، و مانع اتحاد و یکدلی زوج‌ها می‌شود. زوج‌ها باید بدانند، وقتی می‌توانند به شایستگی والدین خود را احترام و خدمت کنند که بین آنها شقاق و تفرقه وجود نداشته باشد. بنابراین اتحادتان را محکم کنید تا بتوانید راههائی برای ایجاد ارتباط سالم با والدینتان به‌دست آورید.

ج- همسر از فرزندان نیز مهمتر است.

در کتاب مقدس می‌خوانیم که القانه شوهر بامحبتِ حنا (مادر سموئیل) از همسرش، که قبلاً نازا بود، بچه‌دار نمی‌شد و هووی حنا، به‌نام فننه (زن دوم القانه)، که صاحب فرزندان بود، به‌شدت سبب رنجش حنا می‌گردید. حنا از این بابت بسیار غمگین بود. شوهرش القانه که او را بسیار دوست می‌داشت، یک‌روز به او چنین گفت: «ای حنا چرا گریانی و چرا نمی‌خندی، دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم.» (اول سموئیل ۱:۸).

زن و شوهر وقتی می‌توانند والدین بسیار خوب و بامحبتی برای بچه‌هایشان باشند که ابتدا در عشق، یکدلی و محبت به یکدیگر رشد کرده باشند. پس زوج‌ها نباید اجازه بدهند فرزندانشان مانع پیوند و اتحاد آنها شوند. اگر بچه‌ها متوجه بشوند در خانواده به‌اصطلاح "یک بام و دو هوا" وجود دارد، از آن به نفع خود سوءاستفاده می‌کنند، و شقاق بین زن و شوهر را بیشتر می‌سازند. ضمناً این موضوع نتیجه سودمندی نیز در تعلیم و تربیت فرزندان نخواهد داشت.

به خاطر داشته باشید که بچه‌ها بزرگ می‌شوند و به دنبال زندگی مستقل خود می‌روند، و به‌قول معروف «علی می‌ماند و حوضش». در دوران میان‌سالی، تنهایی، ضعف و بیماری‌ها و بازنشستگی و پیری زن و شوهرند که بیش از هر کس می‌توانند یار، مونس و همدم یکدیگر بشوند. بنابراین زن و شوهر باید ارزش و منزلت یکدیگر را بدانند و نگذارند فرزندان مانع اتحادشان بشوند. شما باید برای آنها نمونه‌ی عشق و یگانگی باشید تا آنان نیز از شما الگو گرفته بتوانند در آینده خانواده‌ی سعادت‌مندی تشکیل بدهند. چنانچه مشکلی جدی بین زن و شوهر به‌وجود آید آنها باید با حکمت الهی و بدون دخالت بچه‌ها، موضوع را بین خودشان حل کنند و از گسترش آن به حیطة فرزندان جلوگیری نمایند.



د- همسرمان باید از هر فرد یا چیز دیگری برای ما مهمتر باشد.

همسر باید از همهٔ خویشان، فامیل، دوستان و عزیزانمان، از کار و مادیات، از تفریحات و استراحت شخصی، از عادت‌ها و روش‌ها و سلیقه‌های فردی و ... و از هر چیز دیگری مهمتر باشد. نباید اجازه دهید هیچ‌کس و هیچ چیز دیگری جای همسرتان را در زندگی شما بگیرد. این امانت و هدیهٔ مبارک الهی را خوب حفظ کنید، زیرا پس از خداوند هیچ‌کس و هیچ‌چیز نباید به اندازهٔ او فکرتان را مشغول سازد. به خاطر داشته باشید که در حفظ همسرتان به شما مسئولیتی جدی سپرده شده است: «پس آنچه را که خدا پیوست انسان (هیچ انسانی در هیچ مقامی) آنرا جدا نکند» (مرفس ۹:۱). این نصیحت بنده را به خاطر بسپارید که وقتی خداوند و سپس همسر و فرزندان‌تان را در جایگاه مناسب قرار دهید، به سایر امور زندگی نیز می‌توانید توجه کافی نشان بدهید. در نتیجه زندگی شما از نظم و برنامه‌ریزی برخوردار خواهد بود و ثمرهٔ نیکویی خواهد داشت.

۲- عشق و محبت، به مثابه توجه و دقت

کلمات "دقت" و "توجه" مظاهر نیرومندی از عشق و محبتند. دربارهٔ ارتباط عیسی مسیح با مریضان، دردمندان، نیازمندان و حتی طردشدگان نیز بارها در انجیل با این عبارات زیبا روبرو می‌شویم: «عیسی توجه نموده» «عیسی التفات نموده...» «عیسی براو نگرست...» اگر ما پیروان عیسی هستیم، باید همین توجه را نسبت به اطرفیان خود نشان دهیم، و این توجه و دقت خاص را باید از خانه آغاز کنیم. از دیدگاه روانپزشکی، بی‌توجهی در روابط انسانی یکی از ریشه‌های مهم بیماری‌های روحی و روانی است. بسیاری از مردم و همین‌طور زوجها و فرزندان برای جلب توجه دیگران ممکن است به انجام کارهای عجیب و غریبی دست بزنند.

دوستی تعریف می‌کرد که در یک میهمانی بزرگ، پسری بود که ابروهایش را تراشیده بود، نصف ریش و سبیلش را برداشته بود، کرواتش را پشت گردنش بسته بود، و جوراب و کفشش را رنگ به رنگ به پا کرده بود. دوستم می‌گفت که در آن میهمانی همهٔ نظرها به سمت این فرد و کارهای مضحکی که انجام می‌داد جلب شده بود. یک نفر از او پرسید: «رفیق چرا خودت را به این شکل درآوردی؟» او در پاسخ گفت: «همیشه مثل همه به میهمانی می‌آمدم ولی کسی به من توجه نمی‌کرد، امشب فکر کردم با این شکل و قیافه می‌توانم مورد توجه همه قرار بگیرم.» بسیاری از مردم هرگز این احساس کمبود را صادقانه ابراز نمی‌کنند، ولی با حرکات و اعمالشان به ما این پیام را می‌دهند که لطفاً به من توجه کنید و برای من ارزش قائل بشوید. حال



من از شما سئوالی می‌پرسم: کدام زوج یا فرزند است که به توجه خاص نیاز نداشته باشد؟ آیا می‌توان در جامعه کسی را پیدا کرد که بگوید: «من اصلاً به توجه و محبت خاص نیازی ندارم؟» حتی برجسته‌ترین انسانها و سیاستمداران بزرگ و دانشمندان عالی‌رتبه و صاحبان منصب نیز به دقت و توجه توأم با عشق نیازمندند.

می‌گویند روزولت، رئیس‌جمهور فقید و محبوب آمریکا، اگرچه فردی شجاع و با اعتماد به نفس بود و می‌توانست در مقابل هزاران نفر با مهارت سخنرانی کند، ولی وقتی به خانه می‌رفت در مقابل همسرش آرام و فروتن و محتاج به عشق و توجه و نوازش بود. او سر بزرگی داشت و به همسرش می‌گفت: «عزیزم کمی سر مرا در دستهای زیبا و لطیف خودت ماساژ بده، من همچون بچه‌تو/ طفلی هستم و محتاج نوازش و عشق تو.» همچنین می‌گفت که «اگر تمام جهان از من تعریف و تمجید کنند و محبوب همه نیز باشم باز هیچ چیز به اندازه محبت و توجه همسرم برایم مهم نخواهد بود.» انسان بدون عشق و توجه فرد درمانده و سرگردانی است که از درون تحلیل می‌رود، و هیچ چیز غیر از عشق واقعی نمی‌تواند خلاء او را پر کند.

برای اینکه دقت، توجه و در نتیجه آن عشقمان رشد کند، ضروری است که بیاموزیم از تمرکز مدام بر خودمان آزاد شویم، و به فکر منافع و خواسته‌های شریک زندگی مان و دیگر اعضای خانواده باشیم. بدون رعایت اصل «از خود گذشتگی» در حوضه توجه، که مظهر مهم عشق است رشد نخواهیم کرد. کلام خدا واضحاً تعلیم می‌دهد که «محبت واقعی نفع خود را طالب نمی‌شود، کبر و غرور ندارد» (۱ قرنیتان ۱۳: ۵). شخص مغرور فقط به خود می‌اندیشد ولی شخص فروتن دیگران را بهتر از خود می‌داند.

اگر در روابط زوج‌ها هر کس به فکر جلب رضایت و خوشحالی طرف مقابل باشد، تحولی مثبت در خانواده‌ها به وقوع خواهد پیوست. می‌گویند یکی از تفاوت‌های دوزخیان با بهشتی‌یان در این است که در دوزخ هر کس خوراک را از ظرف و قاشق خود می‌خورد و اگر فرصتی بیابد سهم دیگران را نیز می‌بلعد، ولی در بهشت هر کس قاشق غذا را در دهان دیگری می‌گذارد. گاهی یک نگاه عمیق، یک حرکت و یا رفتار ظریف و ملایم، یک سخن محبت‌آمیز و آرام‌بخش و حاکی از توجه قلبی محبت‌آمیز، می‌تواند اثری شفاف‌بخش داشته باشد. رفتارها و حالت‌های توأم با بی‌تفاوتی، حواس‌پرتی، پراکندگی افکار، کم‌محلی، عجله و شتاب، بی‌حوصلگی، خستگی و بی‌حالی، برخورد سطحی و ناپخته و یا به اصطلاح عامیانه سنبل‌کاری و سرسری رد شدن از موضوعات، همه ناشی از بی‌توجهی و بی‌مهری ما است و در نتیجه سبب می‌شود همسرمان خود را تنها و بی‌کس ببیند، خلاء درونی‌اش بیشتر شود و عمیقاً از درون خرد گردد. بنابراین بیایید

برای غلبه بر بحران بزرگ بی توجهی که صدمات روحی و عاطفی و روانی شدیدی پدید می‌آورد، بکشیم و افکارمان را متمرکز سعادت و به دست آوردن دل همسرمان کنیم. قدم دیگری که می‌توان برای رشد کردن در نشان دادن توجه و دقت برداشت آن است که به نیازهای روحی، عاطفی، جسمانی، مالی، خانوادگی و همین‌طور علاقه‌ها و خواسته‌ها و مخصوصاً حساسیتهای همسران توجه کنید. برای پرهیز از کلی‌نگری بهتر است با سئوال‌ات مشخصی به جنبه‌های مختلف زندگی همسران توجه کنید، سئوال‌اتی مانند: چه کاری؟ چه تفریحی؟ چه خوراکی؟ چه کلامی؟ چه لباسی؟ چه رنگی؟ چه تنوعی؟ چه احتیاجی؟ چه بحرانی؟ چه علاقه‌ای و... اگر کسی فکرش را با این نوع سئوال‌ات در رابطه با همسرش مشغول سازد ممکن نیست توجه همسرش را جلب نکند.

۳- عشق و محبت، به مثابه دلتنگی و اشتیاق.

دقت کنید که پولس محبت خود را چگونه نسبت به تیموتائوس ابراز می‌دارد: «دائماً در دعاهاى خود ترا شبانه‌روز یاد می‌کنم و مشتاق ملاقات تو هستم، چونکه اشک‌های ترا بخاطر دارم، تا از خوشی سیر شوم، زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای ترا.» (دوم تیموتائوس ۱: ۳-۵)

یکی از علائم مهم و حیاتی که نشان می‌دهد چقدر کسی را دوست داریم (نامزد، همسر یا کسان دیگر) آن است که ببینیم چقدر دل‌مان برای او تنگ می‌شود. اگر کسی را دوست داشته باشیم حتی در غیابش نیز در افکارمان با او مشارکت داریم. دوست داریم پیش او باشیم، و مشتاق دیدارش هستیم. وقتی دل‌مان برای عزیزی که جسماً او را نمی‌بینیم تنگ نمی‌شود و اشتیاق دیدارش را نداریم بدین معنا است که شخص غائب را آنچنان که باید، دوست نداریم. بنابراین، محبت یک معمای پیچیده و مبهم نیست. عشق یک احساس زودگذر نیست، شعار تو خالی و یا یک رویا و خیال غیرقابل دسترس و غیرملموس نیست. محبت بسته‌ای نیست که انتظار داشته باشیم از آسمان به زمین بیفتد و بگوییم آه چه خوب، به دست آوردمش، بلکه علاوه بر مفاهیم دیگر، دلتنگی و اشتیاق دیدار است. ضرب‌المثل معروفی است که می‌گوید: «از دل برود هر آنکه از دیده برفت.» برای اینکه این خصوصیت مهم محبت را بیشتر بشکافیم چند سئوال مطرح می‌کنیم که با جواب دادن به آنها می‌توانیم خود را بیازمائیم.

- * چقدر از حضور کاندید ازدواج یا همسران در کنار خود خوشحال می‌شوید؟
- * در غیاب او چقدر دل‌تان برایش تنگ می‌شود، و برای دیدنش لحظه‌شماری می‌کند؟

- * در غیاب او، چقدر به یادش و یا به فکر او هستید و با او مشارکت غیابی دارید؟
و او تا چه حد فکرتان را اشغال کرده است؟
- * چه قدر در حضور او خود را راحت، آزاد و آرام می‌بینید؟
- * آیا منتظرید که مصاحبت‌تان تمام بشود؟ آیا خود را خسته و کلافه می‌بینید؟
- * آیا از اینکه با او زیر یک سقف، تمام عمرتان را زندگی خواهید کرد قلباً خوشحال می‌شوید؟
- * چقدر به وجود یکدیگر افتخار می‌کنید؟
- * چقدر برای او خدا را شکر می‌کنید؟ چقدر برای نیازها و مشکلات او دعا و شفاعت می‌کنید؟

بنابراین، می‌بینیم که عشق و محبت شاخ و دم ندارد. موضوع پیچیده و مرموزی نیست، با همین علائم عشق خود را بیازمائید و مرتب در تقویت آن اقدام کنید. مجدداً به آنچه مظهر عشق پولس است توجه کنید: او عاشق کلیسا بود و با تمام وجود عشق و فخر و شادی خود را نسبت به کلیسا ابراز می‌کرد. پولس به آنچه می‌گفت اعتقاد قلبی داشت، و تعارف و تظاهر و ریا نمی‌کرد بلکه این عبارات از تمام وجودش جاری می‌شد. چنین رابطه گرم و اعترافات دلنشینی در رابطه زوجی که یکدیگر را دوست دارند نیز وجود دارد. «زیرا که چیست امید، سرور، تاج و فخر ما، مگر شما نیستید... زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید. زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دل‌های مقدسین از تو ای برادر استراحت می‌پذیرد. پس تو او را بپذیر که جان من است.» (اول تسالونیکیان ۲: ۱۹ و ۲۰، فلیمون ۱: ۱۲ و ۱۳)

۴- عشق و محبت به مثابه اعتماد.

«محبت همه چیز را باور می‌نماید» در ترجمه دیگری می‌گوید: محبت همواره اعتماد دارد. در کلمه اعتماد دو مفهوم عملی وجود دارد.

الف: در اعتماد، رازداری و حفظ اسرار متقابل حاکم است.

«هر که گناهی را مستور کند، طالب محبت می‌باشد، اما هر که امری را تکرار کند، دوستان خالص را از هم جدا می‌سازد» (امثال ۱۷: ۹). «و اول همه به یکدیگر به شدت محبت نمائید، زیرا که محبت کثرت گناهان را می‌پوشاند.» (اول پطرس ۴: ۸) یکی از مهمترین وظائف مقدس زوجها آن است که در هر شرایطی آبرو و حرمت یکدیگر را حفظ کنند. برای من بسیار تعجب‌آور است که زوجی که ادعا می‌کنند یکدیگر را دوست دارند، در زمان بروز اختلافات خیلی راحت پیش دیگران غیبت یکدیگر را می‌کنند و آبرو و حرمت

هم را پایمال می‌سازند. در زندگی هر کسی رازهایی وجود داد که نمی‌خواهد به غیر از همسرش که با او یک‌تن شده است، کس دیگری از آن باخبر باشد.

یک‌بار خانمی به من تلفن کرد و گفت: «من دیگر بیش از این نمی‌توانم تحمل کنم. اعتماد خود را نسبت به شوهرم به کلی از دست داده‌ام. هر چه به او می‌گویم بدون اجازه من پیش دیگران آنرا برملاء می‌کند. من تصمیم گرفته‌ام که دیگر هیچ موضوع جدی و مهمی را با همسرم در میان نگذارم و حرف‌های دلم را در درونم حفظ کنم. من به هیچ وجه نمیتوانم شوهر "دهن لق" را در کنارم تحمل کنم.»

آیا فکر نمی‌کنید عدم رازداری و نداشتن اعتماد، چه فاصله عمیق و دردناکی بین همسران ایجاد خواهد کرد؟ بنابراین، اگر همسران را دوست دارید به خاطر عشق و محبت رازهای او را در هیچ شرایطی برملا نکنید و ضعف‌های او را پوشانید. به خاطر بیاورید این ضرب‌المثل معروف را که می‌گوید: «اگر خود را پیش شما برهنه می‌کنم، کاری نکنید که خجالت بکشم، بلکه مرا با محبت خود پوشانید.»

ب: حُسنِ ظن (رفع سوءظن و بدبینی)

«محبت سوءظن ندارد» (اول‌قرن‌تین ۱۳: ۵). در عشق و محبت، به نجابت، وفاداری و صداقت همسر اعتماد واقعی وجود دارد. عشق، تمام درهای خیانت و بی‌وفائی را بین زوجها می‌بندد. همسرانی که با عشق کمبود درونی یکدیگر را می‌پوشانند و خلاء روحی و روانی و عاطفی یکدیگر را پر می‌سازند نیازی نمی‌بینند که در جای دیگری و با کس دیگری این کمبود را پر کنند. البته زوج‌های عاشق نه تنها در شرایط طبیعی نسبت به یکدیگر وفادار هستند، بلکه وفاداریشان به هنگام بحران‌های روحی، صدمات جسمانی، ضررهای مالی و غیره بیش از هر زمان دیگری نمایان می‌شود. مثلاً اگر شرایط سختی مانند بیماری، عزاداری، تصادفات و وقایع پیش‌بینی نشده و غیره اتفاق بیافتد که طی آن زن یا شوهر نتواند ارتباط جنسی برقرار بکند، طرف دیگر چنان فیضی می‌یابد که نه تنها نسبت به همسرش دلسرد نمی‌شود و نسبت به او خیانت نمی‌کند بلکه بیش از هر زمان دیگری عشقش نسبت به او شکوفا می‌شود. در ترجمه تفسیری (اول‌قرن‌تین ۱۳: ۷) در رابطه با عبارت «محبت در همه چیز صبر می‌کند» آمده است: «اگر کسی را دوست دارید به هر قیمتی که شده است نسبت به او وفادار می‌مانید.» در حقیقت عشق واقعی در وفاداری نمایان می‌شود. زیبایی، سلامتی، جوانی و ظواهر زندگی فانی، از بین رفتنی است، ولی وفاداری، که ثمره عشق است پا برجا باقی می‌ماند.

در این زمینه می‌خواهم تجربهٔ پربرکتی را با شما در میان بگذارم. حدود ۱۰ سال پیش همسر اول من آن‌اهید که مبتلا به سرطان روده شده بود پیش خداوند رفت. او

پس از تشخیص این بیماری به مدت ۱۰ ماه (دوران مداوا) در قید حیات بود. من و او با عشق ازدواج کردیم و به مدت ۲۸ سال عاشقانه زندگی شیرینی داشتیم ولی این عشق در مدت ۱۰ ماهی که او بیمار بود به اوج خود رسید. او در مدت ۱۰ ماه پس از عمل جراحی و عبور از ۶ دوره شیمی‌درمانی به تدریج از نظر جسمانی تحلیل می‌رفت. من طی ۱۰ ماه در تمام شرایط با افتخار پیش او بودم تا بهترین کار را برای او انجام بدهم ولی قبل از رفتنش پیش خداوند ۳ ماه از کلیسا مرخصی گرفتم تا حتی یک لحظه نیز از او جدا نشوم. این تجربه برای من بسیار عالی بود زیرا با وجود شریک شدن در غم او پی بردم که عشقمان حتی بدون ارتباط جسمی نیز نسبت به گذشته بیشتر شده بود. ما خود را به یکدیگر بسیار نزدیکتر از هر وقت دیگر احساس می‌کردیم، و رابطه عاشقانه عمیق‌تر و جدی‌تری بین ما به وجود آمده بود. در دفترچه یادبود آن‌ها در مورد روابط بسیار عاشقانه و صمیمانه ما مطالب زیبایی نوشته شده که خواندنشان همیشه برای من دلنشین و تسلی‌بخش بوده است. دعای من در روزهای آخر عمر او این بود: «خدایا خواهش می‌کنم اگر او را شفا نمی‌دهی، او را همین‌گونه که هست برای من نگهدار، به شرط آنکه زجر نکشد. من آماده پذیرش و خدمت او در همین شرایط هستم.» عشق واقعی مافوق مشکلات و سختیها و بیماریها قرار دارد و قویتر از شرایط طبیعی عمل می‌کند.

بنده خانمی زیبارو و مسیحی را می‌شناسم که چندی پس از ازدواجش در یک تصادف رانندگی صدمه شدیدی دید، به‌گونه‌ای که از گردن به پایین فلج شد. این خانم، ایمان بسیار زیبا و خالصانه‌ای دارد و همسرش نیز جوانی مسیحی، خوش‌سیما و با محبت است. این مرد با شادی، روحیه خوب و با عشق همسرش را خدمت می‌کند، و در نهایت فداکاری او را تروخشک می‌نماید، تا بدان حد که زبان‌زد مردم شده است. من هر وقت این زوج عزیز را می‌بینم، از شدت عشق و محبتی که به یکدیگر دارند شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گیرم، و به قدرت عشق که در هر شرایطی می‌تواند وفادار باقی بماند افتخار می‌کنم. همسر این خانم در آخرین ملاقات‌مان به من گفت: «طی چند سال گذشته افراد مختلفی از اطرافیان دلشان به حال من سوخته. آنها همگی فکر می‌کردند که من به زودی دنبال همسری جدید خواهم بود و حتی پیشنهادهای نیز در این رابطه به من دادند.» این مرد با اطمینان و جرأت می‌گفت: «همسر من دوست دارم و به حال او نیز دلسوزی نمی‌کنم. خدا افتخار بزرگی به من داده است که بتوانم در این روزها در کنار وجودی مبارک مانند همسرم باشم و او را خدمت کنم و از این کار لذت ببرم، و از درون ارضای خاطر بیابم.» من خدا را شکر می‌کنم که در این دنیای پر از گناه، خیانت و بی‌وفایی با چنین نمونه‌های گرانقدری که مظهر عشق واقعی هستند



روبرو می‌شویم.

۵- عشق و محبت در تحمل و استقامت نمایان می‌شود.

«محبت در همه چیز صبر می‌کند و هر چیز را متحمل می‌باشد.» (اول‌قرنتیان ۱۳:۷)

در ترجمه هزاره نو می‌گوید: «محبت با همه چیز مدارا می‌کند و در همه حال پایداری می‌نماید.» در ترجمه انجیل شریف این آیه چنین ترجمه شده است: «محبت هر باری را تحمل می‌کند.» عبارت تکمیل‌کننده دیگری که در ترجمه تفسیری برای انگیزه صبر و تحمل بیان شده، چنین است: «محبت هرگز امیدش را از دست نمی‌دهد» از این تفسیرهای زیبا از محبت، در زمینه صبر و استقامت در خصوص رابطه زوج‌ها، دروس ارزنده‌ای می‌آموزیم.

الف- صبر و تحمل، در پذیرش خصوصیات شخصیتی همسر نمایان می‌شود.

«بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به‌جا آورید» (غلاطیان ۲:۶). بعضی از زوجها می‌گویند: اگر من ازدواج کنم همسر را مثل موم در دست خود می‌گیرم و او را تحت کنترل خودم درمی‌آورم، و به اصطلاح عامیانه «آدمش می‌کنم». در حالی که این‌گونه زوجها با چنین تفکری، اگر حتی موفق نیز بشوند، از همسر خود به‌جای آدم «آدمک» می‌سازند. در حقیقت همسرشان وجود اصلی خود را گم می‌کند و هویت و شخصیت حقیقی خود را از دست می‌دهد. چنانچه مایلید در همسران تغییرات مثبتی ایجاد شود، او را همان‌طور که هست بپذیرید و با محبت، متحمل بارهای سنگین او بشوید. بعد خواهید دید که صبر و تحمل حکیمانه شما در پدید آمدن تغییرات طبیعی در او به تدریج ثمربخش می‌شود. تغییرات نسبی در طی زمان انجام می‌شود. شخصیت ما به‌گونه‌ای ساخته شده که تغییر و تبدیل آن زمان و صبر بسیار می‌طلبد. اگر انتظار دارید تغییر و تحول کامل در همسران به‌وجود آید بدانید که انتظارتان واهی و بیهوده است. زیرا خدا نیز می‌دانست که تغییر و تحول کامل در انسان در این جهان به‌وجود نمی‌آید. وگرنه به این فراوانی در کلام خود درباره صبر و تحمل یکدیگر تأکید نمی‌نمود. کسانی که عجولانه می‌خواهند همه چیز به سرعت عوض شود نه تنها به مقصد نمی‌رسند بلکه خرابکاری‌های زیادی نیز به بار می‌آورند.

ضمناً لازم است یادآوری کنیم که صبر و تحمل که ثمره محبت است، با تحملی که ناشی از فشار و اجبار است، فرق دارد. صبر و تحمل واقعی یعنی: پذیرش طبیعی و آرام، بدون خودخوری و تنش و آشوب. «پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح هم ما را

پذیرفت.» (رومیان ۱۵:۷) «متبارک باد خداوندی که هر روز متحمل بارهای ما می‌شود.»
(مزمور ۶۸:۱۹)

بنده، خانمی را می‌شناسم که وقتی به مسیح ایمان آورد همسرش نه تنها ایمان نیاورد بلکه مدتها با او به طرق مختلف مخالفت می‌کرد و سبب آزارش می‌شد. این خانم با حکمت و محبت الهی با همسرش مدارا می‌کرد، و مواقعی که همسرش مایل نبود او به جلسه کلیسایی بیاید با خوشحالی در کنارش می‌ماند. به اعتقادات مذهبی همسرش احترام می‌گذاشت. با خانواده و فامیل همسرش رفتار بامحبتی داشت و با آنهایی که تعصبات مذهبی داشتند مجادله نمی‌کرد. به چیزهای خاص مورد علاقه همسرش توجه می‌کرد و مراقب حساسیت‌های او بود که مبادا مجالی به‌دست بیاورد و به ایمان مسیحی او بد و بی‌راه بگوید. پس از چند سال، همسرش و خانواده او از مقایسه رفتار این خانم با رفتار دیگر خانم‌های اقوام متوجه رفتار خوب او شدند: محبت، آرامش، احترام و روحیه صلح‌آمیز و به‌دور بودن از حسادت، کینه و غیبت. این خانم سبب شد که همسرش به تدریج مخالفت با ایمان مسیحی را کم کند و او را به‌عنوان یک مسیحی بپذیرد. پس از مدتی همسرش موافقت کرد که با برخی از خانواده‌های مسیحی رفت و آمد داشته باشند. این مرد پس از ۳ سال معاشرت با چند خانواده حکیم مسیحی و دیدن احترام و پذیرش آنها به جمعشان پیوست و با وجودی که در برابر ایمان مسیحی به شدت مقاومت کرده بود به مسیح ایمان آورد و پیرو مسیح شد. این مرد به هنگام تعمید درباره خانمش شهادتی بیان کرد که نکته‌ای بسیار چشمگیر بود: «همسرم با درک پیچیدگی‌های شخصیتی من و با صبر و تحملش صخره کبر و غرور شخصیت مرا خرد کرد، و من نجات خود را مدیون محبت او هستم.»

ب- صبر و استقامت در ایستادگی و پایداری در مقابله با مشکلات و ناملایمات زندگی نمایان می‌شود.

به عبارت دیگر، عشق و محبت به زوج‌ها جرأت و قوت می‌بخشد تا بر ترس‌ها چیره شوند، و با شهامت با مشکلات و موانع زندگی بجنگند و بر آنها غالب آیند. «در محبت خوف نیست، بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد، زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد در محبت کامل نشده است.» (اول یوحنا ۴:۱۸) اگرچه بسیاری پاسخ نیکو دادن به بدی را نشانه ضعف می‌دانند، لیکن کلام خدا محبت را قوی‌ترین مظهر قدرت الهی و نیرومندترین سلاح در مقابله با تلاطمات و امواج خروشان زندگی معرفی می‌کند.

«محبت مثل موت زورآور است و آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیل‌ها آن را نتواند فرو نشانید.» (غزل غزل‌ها ۸:۷۰۶). چرا قدرت محبت که نعمتی زیبا و حیات‌بخش

است، به قدرت موت که واقعه‌ای هولناک و کشنده است تشبیه شده؟ زیرا همان گونه که هیچ کس نمی‌تواند در برابر مرگ بایستد و در نهایت مرگ بر هر انسان قدرتمندی غالب می‌شود، هیچ کس نیز نمی‌تواند در برابر محبت بایستد. پیروزی نهائی با محبت است. ضمناً محبت قدرتی مهلک کشنده نیز دارد، زیرا، بدی‌ها و دشمنی‌ها به وسیلهٔ محبت نابود می‌شود.

بنده سال‌ها پیش یک خانواده ایماندار مسیحی را می‌شناختم که طبقهٔ اول ساختمانی را کرایه کرده بودند و صاحب‌خانه‌شان که در طبقهٔ دوم ساختمان ساکن بود، فردی غیرمسیحی، و با امور روحانی بسیار مخالف بود. در نتیجه خانوادهٔ او بارها با دشمنی‌ها، مخالفت‌ها، جروبحث‌ها و ایجاد برخی مشکلات برای خانوادهٔ مسیحی مزاحمت‌های جدی ایجاد کرده بودند. مثلاً آشغال و آب کثیف را جلوی در خانه آنها می‌ریختند، موقع استراحت آنها عمداً صدای موسیقی را بلند می‌کردند، و یا با صدای بلند ایمان مسیحی آنها را به باد تمسخر می‌گرفتند. یک‌روز که مشکلات به اوج رسیده بود مرد ایماندار که شخصی قوی‌هیکل، ولی بسیار با محبت و فروتن بود به طبقهٔ بالا رفت و در خانه صاحب‌خانه را زد و آن مرد غیرمسیحی را با جدیت تمام تهدید کرده، گفت: «به تو اخطار می‌دهم که بالاخره یک‌روز برای همهٔ آزارهایی که به ما می‌رسانی، ترا خواهیم کشت. صاحب‌خانه نیز با نفرت به او نگاه کرد و مستأجر را تهدید به مرگ کرد. صاحب‌خانه پس از تهدید، همیشه یک چاقوی ضامن‌دار به صورت باز، در جیب کتتش می‌گذاشت، که در وقت لازم از آن استفاده کند. ولی مرد ایماندار نزد همسرش برگشت و به او گفت: «باید نسبت به این خانواده دو برابر بیش از گذشته محبت نشان دهیم و با محبت آنها را بکشیم.» آنها از خدا خواستند که فرصت جدیدی فراهم کند تا بتوانند آن خانواده را بیشتر محبت کنند. پس از مدت کوتاهی خانم صاحب‌خانه به شدت مریض شد و سه هفته در رختخواب خوابید و خانم مسیحی در این مدت به منزل او می‌رفت و برایش غذا می‌پخت و خانه‌اش را تمیز می‌کرد، و به همسر و بچه‌هایش خدمت می‌نمود. و آنها را چنان محبت می‌کرد که خانم غیرمسیحی در بستر غرق خجالت بود و حتی نمی‌توانست لحاف را از سرش بردارد و به صورت خانم مسیحی نگاه کند.

یک‌روز بچهٔ کوچک صاحب‌خانه، در حیاط منزل که حوضی عمیق داشت بازی می‌کرد، که ناگهان پایش سر خورد و داخل حوض افتاد. مرد ایماندار که از پنجره شاهد این صحنه بود با کت و شلوار به حوض پرید و بچه را که در حال غرق شدن بود نجات داد و او را به والدینش سپرد. پس از شش ماه و ادامهٔ خدمات محبت‌آمیز دیگر، یک‌روز مرد غیرمسیحی با پشیمانی و غم از طبقهٔ بالا پایین می‌رود و در منزل

ایماندار را می‌زند. وقتی مرد ایماندار در را باز می‌کند، با مرد پریشان‌حال و شکسته‌دل روبرو می‌شود که به او می‌گوید: «یادت می‌آید که ۶ ماه قبل جلوی در خانه ما آمدی و مرا تهدید به قتل کردی؟ من نادان آن زمان معنی حرف شما را نفهمیدم و به همین دلیل همیشه چاقو در جیب، منتظر گلاویز شدن با شما بودم، ولی الآن پس از این همه محبتی که به من و خانواده‌ام کردید می‌فهمم که منظور شما چه بود. آمده‌ام به شما بگویم شما کار خود را به خوبی انجام دادید، مرا کشتید، دیگر بس است، بیش از این مرا آزار ندهید. من واقعاً مُردم!» سپس با دلی شکسته از مرد مسیحی عذرخواهی می‌کند. جای تعجب نیست که پس از چند روز، خانواده غیرمسیحی به همراه خانواده مسیحی به کلیسا می‌روند و توبه می‌کنند و پیرو عیسای مسیح می‌شوند.

چه مانعی می‌تواند در برابر قدرت محبت بایستد؟ اگر مانعی باشد که حتی با قدرت محبت نیز نتوانیم آن را تغییر بدهیم باز می‌توانیم با همان قدرت محبت آن مانع را به دست‌های خدا بسپاریم و بر مشکلات زندگی مسلط شویم. دعایی معروف می‌گوید: «خداوندا، ما را فیض عطا کن تا از سر خلوص آنچه را که تغییرناپذیر است بپذیریم، و تحمل نماییم و شجاعت بخش تا آنچه را که تغییرپذیر است تغییر دهیم، نیز ما را حکمت بخشا تا فرق میان این دو را دریابیم.» (رینهالد نیبور، الاهدیان امریکایی ۱۸۹۲-۱۹۷۱)

۶- عشق و محبت به مثابه امنیت و آرامش.

«و بر این همه، محبت، که کمر بند کمال است را بیوشید و سلامتی خدا (آرامش الهی) بر دل‌های شما مسلط باشد.» (کولسیان ۱۴:۳ و ۱۵). در این آیات پس از پوشیدن یا در بر کردن محبت، که کمر بند کمال یا کامل‌ترین صفت مسیحی خوانده شده است، به تسلط آرامش الهی در درون ما اشاره می‌کند که همانا ثمره محبت است. وقتی کسی را دوست داشته باشیم در حضورش آرام و راحت و در امنیت خواهیم بود. حاکمیت محبت بر هرگونه ترس، دلهره و ناآرامی غالب خواهد شد.

بنده ۲ سال با همسر اولم نامزد بودم و ۲۸ سال در عشقی که به دور از هرگونه ترس و اضطراب بود با او زندگی کردم، و خدا پس از این مدت او را نزد خود بُرد. سپس در ماه ژوئن سال ۲۰۰۳ با همسر دومم ازدواج کردم. در این تجربه جدید، پس از شناخت متقابل و به دست آوردن تأیید الهی، از اطمینان و آرامش خاصی برخوردار شدم. من با همین آرامش خاطر پیش از ازدواج به همسرم گفتم: «من از ازدواج با تو هیچ ترس و اضطرابی ندارم. به تو اطمینان دارم و می‌دانم که هیچ صدمه‌ای از طرف تو به من و فرزندانم وارد نخواهد شد.» سپس این سؤال را از او پرسیدم: «آیا ازدواج با من

برای تو موجب ترس و نگرانی و اضطراب می‌شود؟» و او نیز گفت که با شناختی که از من به دست آورده، برای این وصلت نگران و مضطرب نیست. وقتی مطمئن شدیم که فضایی از ترس و اضطراب بر ما حاکم نیست، با آرامش و یقین کامل به یکدیگر جواب مثبت دادیم.

در جهان کنونی ما، تصمیم گرفتن در مورد ازدواج برای افراد نگرانی و بحران ایجاد می‌کند، و اغلب می‌بینیم که ترس از ازدواج کردن بر مردم حاکم شده است. علت عمده این است که شاهد نمونه‌های دردناک بسیاری از درگیری‌ها، جدایی‌ها و شکست ازدواج دوستان و اطرافیان خود بوده‌اند. این شکست‌ها سبب دلسردی، ناامیدی و ترس آنها از پذیرفتن مسئولیت همسررداری شده است. متأسفانه تعداد کسانی که ترجیح می‌دهند بدون پذیرفتن مسئولیت ازدواج، و با افراد مختلف به‌عنوان دوست‌پسر و دوست‌دختر زندگی نامشروعی داشته باشند، رو به افزایش است. این افراد چنین استدلال می‌کنند که «هر وقت هم خواستیم جدا شویم و شخص دیگری را انتخاب کنیم، مجبور نیستیم درگیری‌های طولانی، دردسره‌های قوانین طلاق، هزینه کلان وکلا، دادگاه و زیان‌های مالی پس از جدائی را تحمل کنیم.» ریشه نامنی‌ها در تشکیل خانواده و ایجاد پیوند رسمی و قانونی از کمبود عشق و محبت واقعی نشأت می‌گیرد. در عشق واقعی تعهد و مسئولیت وجود دارد و عاشق واقعی از ازدواج با همسرش ترسی ندارد، و نه تنها در خود احساس امنیت و آرامش می‌کند، بلکه عملی نیز انجام نمی‌دهد که همسرش از زندگی با او دچار ترس و ناامنی شود.

۷- عشق و محبت در پرداخت بهای توأم با درد و رنج نمایان می‌شود.

همهٔ مسیحیان از همان آغاز ایمان خود با این آیه معروف که نشانگر محبت جهان‌شمول خدا است آشنا هستند و آنرا حفظ می‌کنند:

«و خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد...» (یوحنا ۳:۱۶) ولی آیه معروف دیگری که در اول یوحنا ۳:۱۶ آمده، برای بسیاری ناآشنا و ناملموس است. و علت آن است که این آیه در مورد محبت ما نسبت به یکدیگر و پرداخت بها از طرف ما برای دیگران سخن می‌گوید. «از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران (یکدیگر) بنهیم.» عشق بدون فداکاری و درد و رنج معنی ندارد. در عشق واقعی ایثار و از خودگذشتگی و قربانی کردن وجود دارد.

خدا در کجا و چگونه ثابت کرد که محبت است و ما را بسیار دوست دارد؟ پاسخ روشن است: خدا در جلجتا و بر صلیب، محبت عظیم و راستین خود را نسبت به ما

انسان‌ها ثابت کرد. «کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد» (یوحنا ۱۵: ۱۳)، «لیکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در راه ما مُرد.» (رومیان ۵: ۸) هیچ تصویری به اندازه صلیب عیسی مسیح، محبت خدا را برای ما مجسم نمی‌سازد. وقتی فرزند کسی مریض و بی‌حال است، مادرش، مخصوصاً اگر ایرانی هم باشد، بچه را در بغل می‌گیرد، و با کلماتی نظیر این او را نوازش و محبت می‌کند: «دردت به‌جونم، فدایت بشم، الهی قربونت برم، بمیرم برایت، کاش من به جای تو بودم...» ما خوب می‌دانیم که این عبارات از عمق قلب مادر فداکار بیرون می‌آید و تعارف و تظاهری در آن وجود ندارد. خداوند ما عیسی مسیح نیز بر صلیب محبتی بسیار عمیق‌تر از آن نسبت به ما ابراز کرد. مثلاً وقتی گفت: قربونتون برم، عملاً برای ما قربانی نیز شد، وقتی گفت: فدایتون بشم، واقعاً در راه ما فدا شد، وقتی گفت: دردت به‌جونم، حقیقتاً درد ما را به‌جان خود خرید. مسیح با انگیزه عشق و محبت به‌جای ما و به‌جانشینی ما، جانش را روی صلیب فدا کرد. عجیب این است که نه‌تنها در خدا که منشاء محبت است، و نه‌تنها در روابط انسانی، بلکه حتی در حیوانات نیز این محبت ایثارگونه نمایان می‌شود.

سادوساندرسنگ مبشر معروف هندی می‌گوید: «در جنگل‌های هیمالیا شاهد سوختن درخت تنومند و عظیمی بودم. حریق به‌سرعت به بالا می‌رفت. در بلندترین نقطه درخت پرنده‌ای برای بچه‌های کوچک خود که قادر به پرواز کردن نبودند لانه‌ای درست کرده بود. وقتی پرنده متوجه خطر شد بسیار مضطرب و نگران بود. او وقتی دید چند لحظه بعد بچه‌هایش در آتش خواهند سوخت اگرچه می‌توانست از خطر بگریزد ولی به‌فرزندانش نزدیک شد و ناله‌کنان بال‌هایش را روی آنها پهن کرد و چند لحظه بعد همراه آنها تبدیل به خاکستر شد.»

اگر دو نفر همدیگر را دوست دارند و مایلند زندگی مشترکی آغاز کنند باید حاضر باشند در همه قسمت‌ها برای یکدیگر بها بدهند. وقتشان را تقدیم یکدیگر کنند، اموال و دارائی‌هایشان را به یکدیگر ببخشند، و حق و حقوق یکدیگر را بدهند. استعدادها و توانائی‌هایشان را برای سعادت همسر و خانواده خود به‌کار بگیرند. آبرو و حیثیتشان را فدا کنند. نیازهای جسمانی و مادی همسرشان را برآورده سازند. آسایش و سلامتی آنها را فراهم کنند، و حتی در صورت لزوم طبق کلام خدا حاضر باشند با محبت فداکارانه، جانشان را نیز فدای همسرشان بکنند (به افسسیان ۵: ۲۵ مراجعه کنید). ضرب‌المثلی فارسی می‌گوید: «برای کسی بمیر که حاضر است برای تو تب کند.» برای شما زوج‌های عزیز و خوانندگان این کتاب این موضوع تا چه حد اهمیت دارد؟ آیا می‌توان عشق واقعی را از ایثار و فداکاری جدا کرد؟ هرگز، عشق حاضر است قربانی

کند و مفهوم قربانی در این است که ما حاضریم همه چیز را نثار کسی کنیم که دوستش داریم. عشق واقعی هر چیز خود را فدا می‌کند و هیچ چیز را دریغ نمی‌نماید. این نوع عشق، عشقی است که رشد کرده و به نقطهٔ اوج خود رسیده است.

۸- عشق و محبت، به مثابه اطاعت و تسلیم.

اطاعت ثمرهٔ محبت است، و محبت به یکدیگر نیز از طریق اطاعت ظاهر می‌شود. در حقیقت اطاعت و محبت مکمل یکدیگرند. این موضوع در خصوص رابطهٔ ما با خداوند نیز به روشنی بیان شده است «اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید» (یوحنا ۱۴:۱۵). «کسی که کلام او را نگاه دارد فی الواقع محبت خداوند در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم» (اول یوحنا ۲:۵). کسی که همسرش را دوست دارد، به خواسته‌های او توجه می‌کند و از او حرف‌شنوی خواهد داشت. همچنین، اطاعت از همسر زمینه را برای ایجاد عشق و محبت مساعد می‌سازد. در کتاب مقدس نه فقط به مردان بلکه به زنان نیز گفته شده است که شوهر دوست باشند. «ای شوهران زنان خود را محبت نمائید.» (افسیان ۵:۲۵). «زنان جوان را نیز بیاموز که شوهر دوست باشند.» (تیتس ۲:۴)

مشکل بسیاری از زوجها در رابطه با موضوع عشق آن است که بر جنبهٔ احساسی آن بیش از حد تکیه می‌کنند. وقتی احساس عشق می‌کنند، رابطهٔ خوبی دارند و کلمات عاشقانه نثار یار خود می‌کنند، ولی وقتی که احساس عشق نمی‌کنند بسیار تلخ می‌شوند. حتی ممکن است وقتی که در شرایط و فضای خوبی قرار ندارند بی دلیل به همسرشان بگویند: «من از تو متنفرم! از جلوی چشمم دور شو، نمی‌خوام ببینمت!» وقتی هم از آنها می‌پرسند «چرا احساس تو این قدر متغیر است؟» در جواب می‌گویند: «من نمی‌تونم تظاهر کنم، وقتی احساس عشق از دلم نمی‌جوشد چطور دوستش داشته باشم؟» و برای تأیید حرفشان از شاعران نقل قول می‌آورند که:

ای سوخته سوخته سوختنی عشق آمدنی بود نه آموختنی

ولی باید اذعان داشت که این شعر تمام حقیقت را در مورد عشق بیان نمی‌کند. بنده نیز معتقدم که عشق آمدنی است ولی در عین حال بیش از آن معتقدم که عشق آموختنی نیز هست. عشق یک تصمیم است، عشق تسلیم و اطاعت است. عیسی مسیح به ما فرمان داده است که عشق بورزیم و محبت کنیم. برای اطاعت از فرمان عیسی مسیح باید خود را تحت انضباط قرار بدهیم و تسلیم ارادهٔ او بشویم. به عبارت دیگر، دوست داشتن را تمرین کنیم، و در آن صورت نه تنها می‌توانیم عشق خود را حفظ کنیم بلکه در آن رشد نیز خواهیم کرد.

حدوداً ۲۷ سال پیش در تهران، خواهری ایماندار و نسبتاً مسن به کلیسای ما می‌آمد. اگرچه ایشان نسبت به مسیح و کلیسا وفادار بود ولی پس از مدتی نسبت به ایمانداران مسیحی بدبین و منفی شد، و عبارتی که در تعریف کلیسا به کار می‌برد این بود: «در کلیسا محبت وجود ندارد. (احتمالاً شما خواننده عزیز نیز بارها این عبارت را بر زبان آورده‌اید!) همه به فکر خودشان هستند، کسی به من توجه نمی‌کند. کسی برای من ارزش و احترامی قائل نیست. چرا من را برای فلان مهمانی دعوت نکردند؟ چرا فلان خواسته من برآورده نشد؟ و...» این خواهر عزیز به خاطر نگرش منفی خود، سبب فاصله گرفتن مردم و حتی برخی دوستان قدیمی از خودش شده بود. تا آنکه یک روز خداوند این خواهر را ملاقات کرد، و در نتیجه این رویارویی آیات کلام خدا درباره فرمان محبت برای او مکشوف شد. او متوجه شد که خداوند بارها در کلامش دستور داده است که یکدیگر را محبت کنیم، ولی هرگز نگفته است که محبت بشوید و یا منتظر بمانید که دیگران شما را محبت بکنند. این خواهر می‌گفت: «خداوند مرتب این سؤال را در ذهن من تکرار می‌کند: تو می‌گوئی دیگران محبت ندارند اما خودت چقدر نسبت به دیگران محبت داری؟» این خواهر عزیز پس از دریافت این پیغام و مکاشفه الهی، از گناه بی‌محبتی توبه کرد و تصمیم گرفت بدون توقع و چشم‌داشت، خود پیشقدم شده، فرمان مسیح را در محبت کردن به دیگران اطاعت کند. از آن پس، در شخصیت این خواهر تغییرات عمیقی ایجاد شد. تمام چیزهای تلخ و منفی و بدبینانه از ذهن و قلبش بیرون رفت. چهره گرفته و غمگین او تبدیل به سیمایی زیبا و شاد شد. رابطه او با دیگران چنان پر از مهربانی و ملایمت شد که همه را به سمت خود جذب می‌کرد. تحول درونی او نه تنها سبب تغییر شخصیتش شد و او را پر از محبت ساخت، بلکه باعث شد دیگران نیز نسبت به او پر از محبت شوند، و به‌سویش جذب گردند.

بنابراین، عشق را نباید بر پایه احساسات متغیر و ناپایدار بنا کنید، بلکه بر حقیقت کلام خدا که می‌گوید: «محبت هرگز ساقط نمی‌شود (زوال نمی‌پذیرد)» (اول‌قرنتیان ۸:۱۳). من همیشه احساس نمی‌کنم که همسر یا پدر هستم و حتی بعضی وقت‌ها ممکن است به‌علت مشغله زیاد عنوان شوهر یا پدر را نیز از یاد ببرم، ولی چه احساس بکنم و چه نکنم حقیقت عوض نمی‌شود و آن اینکه بنده همسر و فرزند دارم. به همین شکل، ما همواره احساس مسیحی بودن، احساس پیروزی و شور و شرف نمی‌کنیم و به عیسای مسیح عشق نمی‌ورزیم و گاهی گرفتار احساسات ناگوار نیز می‌شویم، ولی حتی در آن مواقع نیز بدون توجه به شرایط عاطفی خودمان نسبت به خداوند و تعهدی که با او داریم وفادار می‌مانیم. محبت خداوند نسبت به ما نیز در تمام شرایط فراز و فرود زندگی به‌قوت خود باقی است (برای تأیید این موضوع به رومیان ۸:۳۵-۳۹ مراجعه

کنید). در کلام خدا بارها آمده است: «ما می‌دانیم»، «یقین داریم»، «اطمینان داریم» و حتی یک‌بار هم گفته نشده است که «ما حس می‌کنیم». بنابراین، به حقایق کلام خدا که مافوق احساسات ما است تکیه و اعتماد کنیم، و ثمرهٔ چنین تسلیم و اطاعتی قطعاً احساسات شیرین و لطیف عشق را نیز به ارمغان خواهد آورد.

۹- عشق و محبت به مثابه صداقت و راستی.

«محبت از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند» (اول‌قرنتیان ۶:۱۳). حفظ صداقت و بی‌ریائی در روابط زوجها از مهمترین معیارهای ازدواج است. همه چیز باید در روابط ما در نور و راستی باشد. قبل از ازدواج با همسر ما کاغذی سفید به او دادم و یکی نیز خود برداشتم و به او گفتم: «بیا به این سؤال جواب بدهیم: همسر دلخواه من کیست؟» و از او پرسیدم: «مهمترین چیزی که از من انتظار داری چیست؟» ایشان بدون معطلی اولین چیزی را که به زبان آورد روی کاغذ نیز نوشت: «مهمترین چیزی که انتظار دارم صداقت است. می‌خوام رابطهٔ من و تو بر اساس صداقت و راستی باشه. من نه تنها انتظار دارم که به من دروغ نگوئی، بلکه انتظار دارم هیچ چیز را از من مخفی نکنی.» و تأکید کرد: «به من قول بده که هیچ‌وقت در رابطه با من پنهان کاری نکنی.» من به فکر فرو رفتم و از خود پرسیدم، چرا صداقت برای او مهمترین معیار است؟ سپس خودم جواب این سؤال را پیدا کردم. «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست و اگر ما در نور سلوک نمائیم چنانکه او در نور (یعنی صداقت و راستی) قرار دارد، با یکدیگر مشارکت داریم» (اول‌یوحنا ۱:۷ و ۵). ما مسیحیان دعوت شده‌ایم که فرزندان نور باشیم و رابطه‌مان با یکدیگر در نور باشد. همه چیز باید مثل روز روشن باشد و هیچ چیز مُبهم، تاریک و یا مخفی کاری نباید بر چنین ارتباطی حاکم باشد. متأسفانه در فرهنگ ما شرقی‌ها برخی چیزهای ناراست و به اصطلاح عامیانه "شیشه خورده" وجود دارد که سبب شده است ضرب‌المثل‌های نادرست را نیز جزو روش‌های زندگی خود بسازیم، مانند: «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز.»

در انجیل، ما بر خلاف این تفکر غلط به فرمایش عیسی مسیح استناد می‌کنیم که فرمود: «بلی شما بلی، و نی شما نی باشد، زیرا که زیاده بر این از شریر است» (متی ۲۳:۵). حقیقتاً راستی و صداقت چه هدیهٔ با ارزش و گرانبهائی است، و می‌تواند در روابط زوجها بسیار موثر باشد. ما یا در تاریکی زندگی می‌کنیم یا در نور، نمی‌شود بین این دو به‌سر برد. یا در سفیدی به‌سر می‌بریم یا در سیاهی. آیا شما می‌توانید در موقع سوار شدن به قطار یک پای‌تان را بیرون و پای دیگر را داخل آن قرار بدهید و به مقصد برسید؟ در رابطهٔ شفاف، رنگ خاکستری وجود ندارد. آیا ممکن است کسی شخصی را

دوست داشته باشد ولی به او دروغ بگوید یا او را فریب بدهد؟ آیا شما حاضرید با فردی ثروتمند، صاحب‌منصب، خوش‌سیما، هنرمند، و تحصیل‌کرده ازدواج کنید که اسیر ناراستی و دروغ و ریاکاری است؟ عشق واقعی با ناراستی و فریب‌کاری تضاد دارد. بنده بسیاری از خانواده‌ها را دیده‌ام که به علت مخفی‌کاری و ناراستی از هم فروپاشیده‌اند. دروغ و فریب و مخفی‌کاری آفت و مانع بزرگی در برابر ایجاد روابط سالم خانوادگی است، و به اساس و بنیاد خانواده ضربه وارد می‌کند. بزرگترین صدمه ناراستی در روابط، از بین رفتن اعتماد زوجها نسبت به یکدیگر است.

وقتی اعتماد از بین می‌رود، بنیاد خانواده سست و متزلزل می‌شود. تصور کنید که می‌خواهید تمام عمر را زیر یک سقف با شخصی زندگی کنید که به او اعتماد ندارید. در این صورت چه حالتی نسبت به او پیدا می‌کنید؟ قطعاً با چنین شخصی راحت نیستید، و آرامش خود را در حضور او از دست می‌دهید. دائم در تلاطم، شک و تردید نسبت به گفتار و عملکرد او قرار دارید. در چنین شرایطی است که زن یا شوهر اعتمادش را نسبت به همسرش از دست می‌دهد و او را مخفیانه کنترل و بازرسی می‌کند. برای مثال کیف و جیبش را می‌گردد، کامپیوتر و موبایل او را بازرسی می‌کند تا ببیند با چه کسانی در ارتباط هست. حسابهای بانکی و زندگی مالی‌اش را مخفیانه تعقیب می‌کند. افراد مختلف را مأمور می‌کند تا در غیابش درباره او گزارش بدهند. چنین بدبینی‌هایی در روابط زوجها بلایی مهلک و دردناک است.

در مورد آدم و حوا طنز جالبی وجود دارد که گویای وضعیت بعضی از زوج‌های شکاک و بدبین است. می‌گویند آدم صبح برای رفتن به سرکار از خانه بیرون می‌رود، و شب به علت اضافه‌کاری دیر برمی‌گردد. حوا که در شک فرو رفته بود، وقتی آدم از خستگی به خواب عمیق می‌رود، دنده‌های او را می‌شمرد تا ببیند آیا دنده‌ای از آدم کم نشده است! مبادا خدا از دنده دیگری از آدم، زن دیگر برای او خلق کرده باشد!

برای رهایی از تبعات تلخ بی‌اعتمادی، به‌طور جدی تصمیم بگیرید که در رابطه با همسران صادق و راست باشید.

۱۰- عشق و محبت، به مثابه خدمت عملی.

«به محبت یکدیگر را خدمت نمائید» (غلاطیان ۵: ۱۳). «ای فرزندان محبت را به‌جا آوریم، نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی» (اول یوحنا ۳: ۱۸). هر چند ما به ابراز عشق و علاقه در قالب کلمات معتقدیم، ولی ابراز احساسات زمانی لذت‌بخش می‌شود و به دل می‌نشیند که توأم با عمل باشد. در حقیقت محبت زبانی ولی بدون عمل، مرده

و بی‌اثر است. چگونه ممکن است انسان کسی را دوست داشته باشد ولی او را خدمت نکند. در محبت واقعی روح خدمت وجود دارد. «دو صد گفته چو نیم کردار نیست.» یک‌بار شخصی به یک‌نفر گفته بود: «صدای کلامت آنقدر بلند است که نمی‌گذارد اعمال را ببینم!» (در ضرب‌المثلی انگلیسی گفته می‌شود که: صدای اعمال رساتر از کلامی است که می‌گویی.) من برخی از زوج‌های مسیحی را دیده‌ام که متأسفانه مفهوم روحانیت را فقط در دعا کردن و خواندن کتاب مقدس و بشارت دادن و کلیسا رفتن و غیره خلاصه کرده‌اند ولی در عمل به خدمات دیگر در کلیسا، اجتماع و مخصوصاً خانه خودشان بی‌توجه‌اند.

یک‌بار خانمی که از دست شوهرش بسیار دلخور بود پیش من از او شکایت کرد. از قضا شوهر این خانم در مسائل روحانی، و آن هم فقط در برخی موارد دلخواه خود، افراطی بود. این خانم می‌گفت: «به همسر من می‌گویم: عزیزم پرده‌های خانه پاره شده و نیاز به تعویض داره، چون خانه خیلی زشت و بی‌ریخت شده است. ولی شوهرم در جواب جمله‌ای روحانی تحویل من می‌دهد: عزیزم پرده دلت را در حضور خدا بشکاف تا آنرا مرمت کند. عوض کردن پرده خانه دردی را درمان نمی‌کند. به او می‌گویم: عزیزم نان نداریم، ممکن است در خرید نان به من کمک بکنی. او در حالی که مشغول مطالعه کتاب مقدس است می‌گوید: "انسان نه محض نان بلکه بهر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر شود زیست می‌کند." و...» این خانم می‌گفت: «شعارهای به‌اصطلاح روحانی و آیه‌پراکنی‌های این مرد بی‌خیال و رویائی مرا حتی نسبت به کلام خدا و زندگی مسیحی نیز بدبین کرده است.»

ولی ما می‌دانیم که کلام خدا و ایمان مسیحی ما را به زندگی متعادل روحانی در همه عرصه زندگی هدایت می‌کنند. اگر کسی تعلیم کلام خدا را در مورد عرصه‌های مختلف زندگی (نه فقط عرصه‌های دلخواه) به‌خوبی بداند چنین تفکر و تعلیم غلطی ارائه نمی‌دهد. می‌گویند «عبادت به‌جز خدمت خلق نیست.» ما معتقدیم که عبادت هم شامل رابطه مستقیم با خدا است که جنبه عمودی آن است، و هم شامل خدمت به خلق، که جنبه افقی آن است. این خدمت، طبق آیات متعدد کلام خدا، ابتدا از خانواده آغاز می‌شود. بارها شنیده‌ام که می‌گویند: «همسر من ظاهراً شخص بسیار شیرین و با محبتی است، ولی عملاً حاضر به پرداخت هیچ‌گونه بهایی نیست!» اجازه بدهید برای روشن‌تر شدن موضوع برخی از شکایات را که در خصوص ابعاد عملی زندگی است، و بسیار آنها را می‌شنویم، بازگو کنیم:

* «همسر در کارهای خانه به من کمک نمی‌کند و من بسیار تنها و در فشار

هستم!»

- * «همیشه من باید زباله‌ها را بیرون بگذارم! همسرم در جمع کردن ظروف و شستن آنها همکاری نمی‌کند!»
- * «نظافت خانه و خانه‌تکانی، به‌عهده من است. همسرم حاضر نیست در خرید و رفع نیازهای خانه همکاری کند!»
- * «همسرم وقت خود را با چیزهای غیراساسی و زائد تلف می‌کند و در خانه‌داری، تربیت فرزندان و شوهرداری بسیار ضعیف است!»
- * «همسرم خیلی خسیس است. ما باید به او التماس کنیم تا سهم ما را پرداخت کند!»
- * «نسبت به مهمانداری و یا ملاقات از خانواده و بستگان من بی‌توجه است!»
- * «او به نیازهای شخصی من یا چیزهایی که به آنها علاقه دارم توجه نمی‌کند!»
- * «او از عشق فقط جنبه‌های عاطفی، زبانی و رمانتیک‌گونه، عشق‌بازی و روابط جنسی را فهمیده است!»

این‌گونه عشق‌های ناقص پس از مدتی باعث خستگی و دلزدگی شخصی می‌شود که تحت فشار قرار دارد. یک‌نفر عشق واقعی را این‌گونه تعریف کرده است: «محبت زمانی آغاز می‌شود که نیاز یک هم‌نوع (همسر) بر نیاز من اولویت می‌یابد.» تنبلی، بی‌توجهی، سهل‌انگاری، از زیر کار دررفتن، عدم تعهد و بی‌مسئولیتی، همگی خلاف روح محبت و خدمت واقعی است. زن و شوهر عاشق، هر دو به‌اندازه توانائیشان و با میل قلبی و بدون اکراه و شکایت، حاضرند یکدیگر را خدمت کنند. عشق قدرتی به آنها عطا می‌کند که آستین‌های خود را بالا بزنند، حوله بر کمر ببندند، ظرف را پر از آب کنند و مانند خداوندشان عیسای مسیح، پای یکدیگر را بشویند.

دختری بود که مادری مریض داشت که مدت‌ها در بستر به حالت نیمه‌فلج خوابیده بود. این دختر اگرچه جثه لاغر و ضعیفی داشت، ولی مادر سنگین وزن خود را بغل می‌کرد و به دستشویی و حمام می‌برد. گاهی نیز از طبقه چهارم ساختمانی که آسانسور هم نداشت او را به سختی پایین می‌آورد و پیش دکتر می‌برد. یک‌بار یک‌نفر از این دختر پرسید: «تو که دختری ضعیف هستی، چگونه این کارهای سخت را انجام می‌دهی؟» دختر در جواب گفت: «عشق به مادرم، قدرتی مافوق توانم به من عطا کرده است.» آیا شما نیز می‌توانید برای خدمت به همسران قدرت عشق را تجربه کنید؟

اگرچه مفاهیم عشق بسیار متنوع و گسترده است ولی من به ذکر ۱۰ نکته عمیق و مهم که آنها را گلچین کرده‌ام بسنده می‌کنم. بنده در درس‌های مربوط به ازدواج که در سمینارهای مختلف تدریس کرده‌ام ۳۰ مفهوم از عشق و محبت را تعلیم داده‌ام



که ذکر تمامی آنها در حوصله این کتاب نمی‌گنجد. (چنانچه مایلید با مفاهیم کامل‌تر عشق آشنا شوید، می‌توانید سی‌دی‌های تصویری و صوتی این دوره را از طریق سازمان ایلام در انگلستان و یا کلیسای جماعت ربانی تهران تهیه کنید.)



فصل دهم (قسمت سوم)

راه‌های ایجاد و تقویت عشق و محبت در رابطه یک زوج

موضوع عشق و محبت در رابطه یک زوج آنقدر مهم و حیاتی است که بنده سه فصل را به آن اختصاص داده‌ام. پس از درک اهمیت موضوع عشق و سپس شناخت مفاهیم واقعی و عملی آن، اکنون می‌خواهم به سؤال مهمی که بارها مردان و زنان مختلف در طول ۴۳ سال خدمت شبانی‌ام از من پرسیده‌اند پاسخ بدهم. این سؤال همه کسانی است که دچار بحران از دست رفتن عشق در رابطه خود شده‌اند و یا در آینده ممکن است با آن مواجه شوند. این بحران غالباً با عبارات مشابه ظاهر می‌شود: «دیگر نمی‌توانم او را دوست داشته باشم. عشق و محبت باید مثل چشمه از درون انسان بجوشد ولی در من خشکیده، و هر چه کوشش کردم دیگر از آن خبری نیست. به زور که نمی‌توان کسی را دوست داشت. آیا باید برای تولید عشق قدم‌های خاصی بردارم؟»

من حتی افرادی را می‌شناسم که قبلاً بسیار عاشق بودند ولی بعدها عباراتی نظیر این را به کار برده‌اند: «عشق کاملاً از وجودم رفته و گم شده، هرچه نیز جستجو می‌کنم آن را نمی‌یابم! قبلاً عاشقش بودم ولی اکنون کاملاً نسبت به او بی‌تفاوت و سرد شده‌ام! به جای عشق دشمنی و نفرت در وجودم آمده! دیگر نمی‌توانم او را تحمل کنم! وجود او برای من یکنواخت و خسته‌کننده شده است! تقصیر من چیست؟ با نصیحت و موعظه که نمی‌شود کسی را دوست داشت! ...» در این مورد مهم به دو سؤال مهم می‌خواهیم پاسخ دهیم.

سؤال اول: از چه طریقی می‌توانم عشق و محبت را در خودم نسبت به همسرم تقویت کنم؟

راه‌های مختلفی که در این فصل نام برده می‌شود طرق ساده و عملی کتاب مقدسی است که به گواهی بسیاری از افراد که آنرا به کار برده‌اند در درمان بحران عاطفیشان مؤثر بوده است.

۱- **دعای جدی و مرتب برای همسر.** وقتی بطور مرتب برای همسر خود دعا کنید عشقتان نیز همراه با این دعاها بتدریج گل می‌کند و ثمر می‌آورد. در این رابطه بطور

خلاصه به چهار نوع دعای مؤثر اشاره می‌کنیم.

الف) دعای شفاعتی برای ضعفها، مشکلات و نیازهای همسر. بدون شفاعت توأم با احساس قلبی برای همسران چگونه می‌خواهید محبت شما نسبت به او افزایش یابد؟ عشق و محبت از چه منبعی سرچشمه می‌گیرد؟ طبیعی است که از حضور خدای محبت جاری می‌شود. به‌جای اینکه دائماً با همسران درباره ضعفها و مشکلات و اعتقادات او جر و بحث کنید در حضور خدا برایش دعا کنید و بطور جدی و گاهی نیز با روزه روی مسائل او متمرکز شوید تا خدا به میان بیاید و با او صحبت کند و آنچه را که نیاز دارد بر او آشکار سازد. در چنین دعا‌های شفاعتی خدا نه تنها محبت او را در قلبتان خواهد نشانید بلکه به شما نیز حکمت و هدایت لازم را عطا خواهد کرد و طریقه‌های مخصوصی برای ایجاد ارتباط جدید محبت‌آمیز به شما خواهد آموخت. سموئیل نبی به قوم بنی‌اسرائیل گفت: «و اما من، حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم» (اول سموئیل ۱۲: ۲۳). بنابراین اگر برای همسران دعای شفاعتی نکنید در حق او مرتکب گناه شده‌اید. ما باید واقعاً و عملاً به این نتیجه برسیم، «که بدون او (خداوند) هیچ نمی‌توانیم بکنیم (موفق نخواهیم شد)». (یوحنا ۱۵: ۵)

یکنفر پیش من آمد و درباره فردی غریبه که نمی‌توانست او را دوست داشته باشد راهنمایی خواست. بنده گفتم: «اولین راه اینست که شما شش ماه هر روز بطور مرتب برای او دعا کنید.» پس از شش ماه به من گفت: «واقعاً که دعا کار خودش را کرد. حالا من واقعاً دوستش دارم!» اگر دعا می‌تواند بر غریبه‌ها چنین تأثیری بگذارد چقدر بیشتر برای عشق ورزیدن به همسر مؤثر واقع می‌شود. شما مطمئن باشید که پس از دعای مستمر برای همسران نمی‌توانید نسبت به او بی‌توجه و بی‌تفاوت باشید.

ب) شکرگزاری مداوم برای وجود همسر و حاکمیت مطلق خدا در زندگی او. همسران هدیه مخصوص خدا برای شماست. وقتی مرتب برای این هدیه خدا را شکر کنید و برای نیمه پر لیوان یعنی خصوصیات خوب و مثبت او از خدا تشکر کنید، و از اینکه قوت خدا می‌تواند در ضعفهای او عمل کند شکرگزار باشید، قدرت عجیبی دریافت خواهید کرد که سبب تقویت عشق در رابطه با همسران می‌شود. آیا می‌دانید طبق تعلیم کلام خدا مهمترین دلیل شکرگزاری ما چیست؟ «حاکمیت و فرمانروایی مطلق خدا بر تمام شرایط و اوضاع و احوال زندگی‌مان.» فرصت نیست که آیات زیر را بررسی کنیم ولی لطفاً برای نمونه به مزمور ۴۷: ۴-۸ و ۱۰۳: ۱۹ و مکاشفه ۱۹: ۶ نگاه کنید. ایمان داشته باشید که خدا بر مشکلات و بحرانهای روابطی و عاطفی شما و همسران غالب آمده است. همه چیز زیر پای او و تحت کنترل و اختیار اوست.

اینگونه وقتها با شکرگزاری به خدا بگوئید «خداوندا ترا شکر می‌کنم که بر مشکل زندگی همسرم، و بر بحران‌هایی که در رابطه عاطفی ما پیش آمده حاکم هستی. شکر می‌کنم که می‌توانم بر حاکمیت تو برای غلبه بر کمبود محبت و عشق اعتماد کنم.» وقتی در سپاس‌گزاری از خدا به صورت مستمر ادامه دهید و در انجام آن رشد کنید بحران‌ها زیر پای خداوند و شما مغلوب خواهد شد و دیدگاهتان نسبت به همسران تغییر یافته عشق جدیدی نسبت به او احساس خواهید کرد.

اکنون می‌خواهم در مورد تأثیر شکرگزاری برای همسر اولم، زنده‌یاد آن‌ها، از تجربه‌ای شخصی گواه بیاورم. بدترین بحران زندگی من در نوامبر سال ۲۰۰۱ رخ داد. در آن زمان خداوند نزدیکترین شریک زندگییم آن‌ها را پس از ۲۸ سال زندگی مشترک از من گرفت و پیش خود برد. هیچوقت در زندگی خود با چنین غم سنگینی روبرو نشده بودم. در جلسه‌ای که چند روز پس از تدفین آن‌ها و به مناسبت یادبود او در کلیسا برگزار شد برخی از کشیشان و رهبران از من خواستند چند دقیقه‌ای درباره آن‌ها صحبت کنم و از حمایت و شرکت مردم در مراسم تدفین و یادبود نیز تشکر نمایم. در آغاز جلسه، عکس بزرگ و زیبای همسرم را که با گل‌های زیادی احاطه شده بود می‌نگریستم و خاطرات گذشته‌مان را به یاد می‌آوردم و اشک می‌ریختم، و بغض گلویم را می‌فشرد. بعد به این فکر افتادم که با این وضع چگونه می‌توانم با این جماعت بزرگ سخن بگویم و باعث تسلی و برکت آنها بشوم. پس تصمیم گرفتم یادداشتی برای مدیر جلسه بنویسم و به او بگویم که حالم خوب نیست و عذرخواهی مرا برای اینکه نمی‌توانم صحبت کنم بپذیرد. ولی ناگهان روح‌القدس با قلب من سخن گفت و این پیغام را بسیار به موقع به من داد: «اگر می‌خواهی از این فشارها راحت شوی و آرام‌گیری برای وجود و تمامی قسمت‌های زندگی آن‌ها را شکر کن.» وقتی اطاعت کردم و برای تک‌تک خصوصیات او، خاطرات خوبی که با هم داشتیم و خدماتی که برای من و خانواده و امور کلیسا انجام داده بود شکر کردم اتفاق مهمی رخ داد. پس از هر شکرگزاری یکی از سنگ‌های دژ بزرگی که مرا احاطه کرده بود فروافتاد و من پس از ۱۰ دقیقه شکرگزاری رهائی، تسلی و آرامش خاطر جدیدی بدست آوردم و برای صحبت تسلی‌بخش و جلال دادن نام خدا به‌خاطر زندگی آن‌ها آماده شدم. پس از این برکت به فرزندانم که پشت سرم غمگین و عزادار نشسته بودند نگریستم و به آنها گفتم: «آیا می‌خواهید از این همه فشاری که زیر آن هستید رها شوید؟ برای وجود مادرتان خدا را شکر کنید.»

ج) تأثیر اعتراف نیکوی روزانه بر عشق به همسر. قبلاً درباره قدرت کلام و اعتراف نیکو و مثبت در فصل صمیمیت زوج‌ها مطالبی را با شما در میان گذاشتم.

مجدداً می‌خواهم تأکید کنم که در زبان ما قدرت اجرائی وجود دارد. وقتی ما حقایق کتاب مقدس را آگاهانه و با تمام وجود و بطور مستمر درباره همسرمان اعلام می‌کنیم تأثیر مثبت آنرا در زندگی خود می‌بینیم. هرچند ممکن است برخی این را به مثابه تلقین روانشناسی ببینند. اما اعتراف نیکو اگرچه به تلقین نزدیک است ولی با آن دو تفاوت عمده دارد.

اولاً در تلقین روانشناسی پایه و اساس معتبری وجود ندارد. مثلاً شخصی جلوی آینه می‌ایستد و روزی صد بار به خود می‌گوید: «من خیلی خوشگلم، من خیلی پولدارم، من شخص موفقی هستم و...» و آنقدر آنرا تکرار می‌کند که واقعاً باورش می‌شود شخصی زیبا، ثروتمند و موفق است. ولی آیا این نوعی خودفریبی نیست؟ ولی در اعتراف نیکوی مسیحی پایه و اساس قوی و معتبر کتاب مقدس وجود دارد. وقتی آنچه را که کلام خدا درباره ما بیان کرده است به زبان می‌آوریم آنرا در ذهن خود تولید یا اختراع نمی‌کنیم بلکه چیزی را اعتراف می‌کنیم که حقیقتی جاودانی است. اگر ما به آنچه خدا درباره مقام ما گفته است و به وعده‌هایی که خدا به ما بخشیده است، اعتماد کنیم و آنرا برای تقویت خود اعلام نماییم خودفریبی نکرده‌ایم، بلکه حقایق کلام خدا را برای زندگی خود پذیرفته‌ایم.

دوماً در تلقین روانشناسی تأییدی وجود ندارد. به عبارت دیگر، چه کسی آنچه را که من درباره خود اندیشیده و اعلام کرده‌ام تأیید نموده است؟ هیچکس! ولی روح القدس بر اعتراف ایمانی که طبق کتاب مقدس به زبان می‌آوریم مهر زده، آنرا تأیید می‌کند. بنابراین، در اعتراف مسیحی کلام خدا را بعنوان پایه، و روح القدس را بعنوان مهر تأیید داریم، و به همین دلیل می‌توانیم قدرت مؤثر اعتراف نیکو را در زندگی خود تجربه کنیم. آیا تا به حال در مکانی بوده‌اید که انعکاس صدا (یا اکو) وجود داشته باشد و آنچه را که می‌گویید عیناً با صدایی قویتر به شما برگرداند؟ اگر اعتراف مثبت باشد برکت آن و اگر منفی و یا خلاف کلام خدا باشد تبعات آن به شما برمی‌گردد، و شما دو چندان سعادتمند یا درمانده می‌شوید «هر چه بکارید همانرا درو خواهید کرد.» (غلاطیان ۶:۷)

در کتاب یعقوب باب ۳ آیات ۳-۵، زبان به چیز تشبیه شده است؟ به: **لگام (افسار اسب)**، **آتش**، **سکان کشتی**. سه چیز متفاوت که در یک چیز مشترکند. هر سه قدرت کنترل و اداره و تسلط دارند. اسب نیرومند بوسیله افساری که در دست سوار آن هست کنترل می‌شود. آتش کمی جنگل عظیمی را می‌سوزاند. و کشتی بزرگی با سکان کوچکی اداره می‌شود. زبان نیز کوچک است ولی در آن قدرتی وجود دارد که می‌تواند تمام وجود ما را تحت الشعاع قرار دهد.

بنابراین مرتباً در دعا عشق و وفاداری و اعتمادتان را نسبت به همسر خود اعلام کنید. اگر عشق شما نسبت به او سرد شده، در کنار قدمهای دیگری که باید بردارید، در دعا آن را نزد خدا اعلام کنید. بگویید که خداوندا من ایمان دارم که تو بر این مشکل، بر این بحران و طوفانی که سبب سرد شدن عشق من و همسر من شده است حاکم هستی. ایمان دارم که همانطور که همه چیز تحت کنترل توست این مشکل عاطفی نیز تحت کنترل تو قرار دارد. من ایمان دارم که در شکوفا کردن عشق خود موفق خواهم شد. من ایمان دارم که در رابطه با همسر من به پیروزی و موفقیت جدیدی دست خواهم یافت. به نام عیسی مسیح عشق و وفاداری خود را نسبت به همسر من اعلام می‌کنم و ... فراموش نکنید که اعتراف نیکوی ایمان می‌تواند جنگ روحانی را به جنگ نیکو و موفقیت‌آمیز تبدیل کند. (اول تیموتائوس ۶:۱۲)

د) استفاده از اقتدار الهی برای فرماندهی بر هر چیزی که ما را در خلاف مسیر عشق و محبت سوق می‌دهد. طبق باب اول پیدایش خدا ما انسانها را در چه مقامی خلق کرده است؟ (پیدایش ۱:۲۶-۲۸) خدا ما را شبیه خود آفرید، و به عنوان فرمانده، سلطان و حاکم بر خلقت خود گماشت. در این سه آیه سه بار کلمه حکومت و تسلط برای هدف از خلقت بشر ذکر شده است: "تسلط نمائید، حکومت کنید." این انسانی است که خدا در بدو آفرینش خلق نمود. درست است که ما بعلت گناه اقتدار و حاکمیت خود را از دست دادیم و گناه مقام ما را خدشه‌دار کرد ولی در مسیح مجدداً به همان اقتدار و حاکمیت از دست رفته بازگشته‌ایم: «و ما را از گناهان ما به خون خود شست و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت.» (مکاشفه ۱:۶ و ۵)؛ «شما کاهنانی هستید که پادشاهند» (ترجمه هزاره نو اول پطرس ۲:۹). ما می‌دانیم که شیطان بعنوان رئیس این جهان دارای قدرتی است که می‌تواند آن را بر ضد دشمنان خود به کار گیرد ولی خداوند ما عیسی مسیح به ما ایماندارانش در برابر شیطان قدرت و اقتدار بخشیده است: «اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید و هیچ چیز به شما آسب نخواهد رسانید.» (لوقا ۱۰:۱۹)

تفاوت داشتن قدرت با برخورداری از اقتدار الهی در این آیه چیست؟ برای روشن شدن تفاوت این دو کلمه مثال ساده‌ای می‌آورم. تصور کنید که راننده قوی کامیونی بزرگ برخلاف مقررات رانندگی مرتکب خلافی می‌شود. سپس پلیس ضعیف و لاغری سوار بر اتومبیلی کوچک به راننده کامیون علامت می‌دهد توقف کند. وقتی کامیون می‌ایستد پلیس پیاده می‌شود و راننده را برای خلافی که کرده احضار می‌کند و جریمه قانونی را به او ابلاغ می‌نماید. اگرچه از لحاظ ظاهری جثه و هیکل راننده کامیون بزرگتر از پلیس است و می‌تواند بر او غلبه کند و همچنین کامیونش نیز به راحتی

می‌تواند اتومبیل کوچک پلیس را زیر چرخهایش له کند، ولی چرا از مخالفت با پلیس می‌ترسد و مطیع او می‌شود؟ برای اینکه از قدرت بالائی مانند وزارت کشور، مقامات قضائی و دادگاه که پشت سر پلیس ایستاده‌اند و از او بعنوان مرد قانون حمایت می‌کنند، می‌ترسد. بنابراین، راننده کامیون قدرت دارد ولی پلیس دارای اقتدار است. به همین ترتیب شیطان قدرت دارد و مسیح قدرت او را نفی نمی‌کند ولی به ما ایمانداران علیه او اقتدار بخشیده است. شیطان از ما نمی‌ترسد، من و شما در برابر او لقمه‌ای بیش نیستیم ولی وقتی ما را در مسیح می‌بیند و می‌داند که اقتدار خود را شناخته و باور کرده، و آنرا به کار می‌گیریم از مقاومتان می‌ترسد و می‌گریزد: «و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد.» (یعقوب ۴:۷). «ای فرزندان، از خدا هستید و بر آنها غلبه یافته‌اید، زیرا آن که در شماست بزرگتر است از آن که در دنیا است..» (اول یوحنا ۴:۴)

کار شیطان اینست که «بدزد، بکشد و هلاک کند» (یوحنا ۱۰:۱۰). او به خانواده‌های مسیحی نیز حمله می‌کند تا آرامش، سلامتی، محبت، عشق، امید و اطمینان آنها به خدا و بسیاری چیزهای مثبت را بدزد که این می‌تواند در رابطه آنها با خدا و یکدیگر اثر منفی بگذارد. ما تا آخر عمر با شیطان و نفس و جهان در جنگ هستیم. ما نمی‌توانیم در این جهان شیطان را برای همیشه ببندیم و او را متوقف کنیم. این کاری است که یکرز مسیح انجام خواهد داد ولی ما می‌توانیم قسمت‌هایی از نقشه و وسوسه و حمله او را خنثی کنیم. می‌توانیم تیرهای آتشین شری را که به سوی ما پرتاب می‌کند بوسیله سلاحهای روحانی که در اختیار داریم خاموش سازیم و مشورت او را در زندگی خود باطل کنیم. بنابراین، سردی عشق و محبت گاهی نتیجه حمله مستقیم دشمن است. ما ضمن توبه واقعی از اشتباهاتمان باید بر ضد تک‌تک دام‌های شیطان که برای تضعیف و نابودی عشقمان بر سر راه ما گسترده است یورش ببریم و با فرمان دادن به قدرت نام و خون عیسی مسیح آنها را دفع کنیم. دام‌هایی نظیر کینه، بدبینی، عصبانیت، بداخلاقی، غرغر و شکایت، افسردگی مزمن، برخی بحران‌های روحی، خاطرات تلخ گذشته و غیره. باید از هر نوع تفکر منفی که می‌خواهد رابطه ما را با شریک زندگی مان تلخ کند و به عشق ما صدمه بزند توبه کنیم و سپس با اقتدار الهی آنها را به زیر بیفکنیم و مغلوب سازیم. به موضع مقتدرانه پولس در این رابطه توجه کنید: «زیرا هر چند در این دنیا به سر می‌بریم اما به روش دنیائی نمی‌جنگیم چرا که اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبر آمیز را که در برابر شناخت خدا [یا همسر و هر کس دیگر] قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم و درحال آماده باش هستیم تا آنگاه که اطاعت خود شما کامل شود هر نا اطاعتی را به مجازات برسانیم.» (دوم قرنتیان

آیا من و شما نیز در این جنگ روحانی از همین تاکتیک تهاجمی بهره می‌بریم؟ بنده زمانی را بیاد می‌آورم که در اوج بحرانهای روحی قرار داشتم و ترس، یأس و افکار منفی مرا اسیر ساخته بود. تصمیم گرفتم که به مدت یک هفته در شمال ایران با خدا خلوت کنم. روزهای بسیار بدی بود. نمی‌توانستم بعلت فشارهای زیاد افکار خود را بر خدا متمرکز سازم و با او ارتباط برقرار کنم، و تسلیم شرایط بد روحی و روانی شده بودم. پس از شش روز دعا و روزه و اعتراف و توبه هیچ اتفاقی رخ نداد و من بیشتر مأیوس شدم. روز آخر اقامتم در کنار دریای خزر آنقدر در حضور خدا فریاد کردم که صدایم کاملاً گرفت. از شدت خستگی روی شنها چند دقیقه‌ای خوابیدم و با شنیدن ندایی درونی بیدار شدم. این ندا ابتدا ضعیف بود ولی به مرور قوی و قویتر شد. من از خدا خواسته بودم که حداقل در یک عبارت با من سخن بگوید و الان زمان آن رسیده بود که پیام او را بشنوم. و پیام او چنین بود: «اقتدار خود را بشناس، اقتدار خود را باور کن، اقتدار خود را به کار ببر.» مرتب این کلام نیرومند در وجودم تکرار می‌شد. پس از آن تفسیر این پیام توسط روح‌القدس بر من روشن شد و پی بردم که علت همه فشارها و افسردگیهای روحی و روانی برای این بوده است که اقتدار روحانی خود را در مسیح نشناخته و باور نکرده و به کار نبرده بودم. بنابراین، مثل جنگجویی شکست خورده که خبر پیروزی لشکرش را می‌شنود فاتحانه سر پا ایستادم. روح تازه‌ای در من دمیده شده بود. صدای گرفته‌ام باز شد و این بار نه مانند شخصی درمانده بلکه همچون فرماندهی فاتح و مقتدر به مدت یک ساعت علیه حملاتی که از طرف دشمن بر من شده بود در قدرت نام و خون عیسی مسیح فرمان دادم. هیچوقت آزادی روحانی عجیبی را که آن روز به دست آوردم فراموش نمی‌کنم. با چه شور و شعفی به تهران برگشتم و این برکت "اقتدار فرماندهی در نام مسیح" را با کلیسا در میان گذاشتم. از آن پس فصل جدیدی در زندگی من آغاز شد که تا امروز نیز ادامه دارد. از آن روز به بعد، قسمت مهمی از دعای من در موقع بستگی‌ها و اسارت‌های روحانی دعای تهاجمی مقتدرانه است که در آن به نمایندگی از طرف خدا، شیطان و دنیا و نفس را مخاطب قرار می‌دهم و بر ضد دام‌های دشمن یورش می‌برم و دفعشان می‌کنم.

از مارتین لوتر پرسیدند: «آیا افکار منفی و ناپاک سراغ شما خادمین خدا نیز می‌آید؟» ایشان در جواب گفت: «البته که اینگونه افکار سراغ ما نیز می‌آید.» دوباره پرسیدند: «پس فرق ما و شما رهبران مسیحی در چیست؟» او در جواب گفت: «پرنده‌های زیادی دور سر من می‌چرخند ولی به آنها اجازه نمی‌دهم در سرم لانه کنند. هر وقت می‌خواهند در سرم مستقر شوند، به آنها فرمان داده، می‌گویم: بنام عیسی مسیح

کیش (یعنی دور شوید).»

داوود نبی در مزامیر حتی به خود، فشارها و بحرانهای درونی‌اش فرمان می‌دهد: «ای جان من، چرا افسرده‌ای؟ چرا در اندرونم پیریشانی؟ بر خدا امید دار، زیرا که او را باز خواهیم ستود؛ او را که رهاننده من و خدای من است» (مزمور ۴۲:۱۱)؛ «تنها برای خدا، ای جان من، در سکوت انتظار بکش! زیرا امید من از جانب اوست!» (مزمور ۶۲:۵)؛ «ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هر چه در درون من است، نام قدوس او را متبارک خواند!» (مزمور ۱۰۳:۱). و به این ترتیب نفس خود را تحت کنترل خدا درمی‌آورد. او به محیط شیرین، یعنی دنیای فاسد که می‌خواست بر او مسلط شود، نیز اینگونه فرمان می‌دهد: «ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند صدای گریه مرا شنیده است!» (مزامیر ۸:۶). میکا نیز از همین اقتدار در مقابل دشمنی که بر او غالب شده بهره می‌گیرد: «ای دشمن من بر من شادی منما زیرا اگر چه بیفتم خواهم برخاست و اگر چه در تاریکی بنشینم، خداوند نور من خواهد بود» (میکا ۷:۸). صدها رابطه و خانواده فروپاشیده را دیده‌ایم که با استفاده از اقتدار الهی توانسته‌اند وارد مرحله جدیدی از پیروزی، عشق، شفا و آزادی بشوند. چرا شما از این اقتدار بهره نگیرید؟

۲- تصمیم‌گیری برای اطاعت از فرمان خدا در محبت کردن به همسر. در فصل "مفاهیم محبت" گفتیم که عشق و محبت اطاعت و تسلیم است. خدا از ما چیزی نمی‌خواهد که می‌داند قادر به انجام آن نیستیم. آیا من هیچوقت بار سنگینی بردوش نوه دو ساله‌ام قرار می‌دهم که نتواند آنرا حمل کند؟ خدا در حق ما چنین ظلمی نمی‌کند. وقتی خدا از زن و شوهر می‌خواهد که همسر خود را محبت کنند آنها باید مطیع این دستور باشند و ایمان داشته باشند که قادر به اجرای فرمان خدا هستند. آن زمان است که نمی‌گویند: «نمی‌شود، نمی‌توانم، از دست من کاری ساخته نیست، خیلی سخت است.» بلکه مانند یوحنا می‌گویند: «محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت کنیم و احکام او باری گران نیست» (اول یوحنا ۵:۳). ضرب‌المثل معروفی می‌گوید: «اگر دل بخواهد هزار راه پیدا می‌شود و اگر نخواهد هزار بهانه!» عبارتی وقتی ما با ایمان می‌پذیریم که می‌توانیم احکام خدا را در محبت کردن به همسر اطاعت کنیم قدرت اجرای آن را به دست خواهیم آورد: «زیرا این فرمان که من امروز به شما امر می‌فرمایم، برای شما مشکل نیست و نه دور از دسترس شماست. نه در آسمان است که بگویید: "کیست که برای ما به آسمان صعود کند و آن را نزد ما بیاورد تا بشنویم و انجامش دهیم؟" و نه در آن سوی دریاهاست که بگویید: "کیست که برای ما به آن سوی دریاها برود و آن را نزد ما بیاورد تا بشنویم و انجامش دهیم؟" بلکه این کلام به شما بسیار نزدیک است؛ در دهان و در قلب شماست، تا آن را به‌جای آرید» (تثنیه ۳۰:۱۱-۱۴). وقتی ما

سهم خود را در تصمیم‌گیری و برداشتن قدم ایمن برای اطاعت کردن از احکام الهی برمی‌داریم خدای محبت نیز سهم خود را در تولید و افزایش عشق و محبت نسبت به همسرمان در ما انجام خواهد داد.

۳- به یاد آوردن مرتب همسر و عمیقاً متمرکز شدن به او عشق را در ما زنده نگاه خواهد داشت. تمرکز و تفکر عمیق تأثیر بسیاری در شعله‌ور نگه داشتن عشق و تقویت رابطه عاطفی زن و شوهر دارد. اگر فرصت تفکر برای وارد شدن به دنیای همسران را نداشته باشید به مرور نسبت به او بی‌تفاوت خواهید شد. می‌گویند: «ماهی از سر می‌گندد»، انسانها نیز همین‌طور هستند. اگر طرز فکر ما نسبت به همسرمان اشتباه باشد از همانجا رابطه ما با او رو به زوال خواهد گذاشت. وقتی در مورد مشکل خود با همسرمان عمیقاً تفکر کنیم درمان و چاره و راه‌حل مشکل بر ما روشن می‌شود: «در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید» (دوم تیموتائوس ۷:۲). یوسف نسبت به حاملگی مریم بدبین شده بود و تصمیم گرفته بود مخفیانه از او جدا شود بدون آنکه مریم را رسوا کند. چه اتفاقی رخ داد که یوسف از عمل خود منصرف شد؟ خدا توسط فرشته خود حقیقت را برای او روشن کرد. ولی خدا چه زمانی با یوسف صحبت کرد؟ «اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد ناگاه فرشته خداوند بر وی ظاهر شده گفت...» خدا با کسانی که فکرشان را به کار می‌اندازند و تعمق می‌کنند سخن می‌گوید. شما چه قدر در مکانی خلوت می‌نشینید و به رابطه خود با همسران عمیقاً فکر می‌کنید تا خدا با شما صحبت کند؟ چقدر به شخصیت، نیازها، انتظارات، خواسته‌ها، حساسیتها، و بحرانهایی که همسران با آن روبرو می‌شود فکر می‌کنید؟

آیا تا کنون به این موضوع فکر کرده‌اید که چرا ذره‌بین پارچه را می‌سوزاند؟ بسیار ساده است. ذره‌بین نور خورشید را جذب می‌کند و از طریق کانون خود آنرا به یک نقطه منتقل می‌سازد. بنابراین اگر پارچه یا کاغذی را جلوی آن بگیرید، می‌سوزاند! اما پنجره اطاق با وجود آنکه نور آفتاب را از خود عبور می‌دهد، نمی‌تواند پارچه یا کاغذ را بسوزاند! تفاوت در این است که شیشه قدرت تمرکز انرژی بدست آمده را ندارد و نور خورشید را به همان طریقی که جذب کرده، انتقال می‌دهد.

زن و شوهری پس از سالها زندگی زناشویی به مرز طلاق و جدائی رسیده بودند. هر دوی آنها مسیحی ایماندار بودند ولی بعلت مشکلات و درگیریهای زیاد با یکدیگر زندگی روحانیشان نیز بسیار صدمه دیده بود. تلاشهای زیاد بنده و هئیت شبانی نیز موثر واقع نشد. این زن و شوهر جدا از هم زندگی می‌کردند. یک ماه مانده به روزی که باید دادگاه حکم طلاق را برای آنها صادر می‌کرد در دفتر کلیسا ملاقاتشان کردم. هر دو

کاملاً نسبت به هم سرد و بی تفاوت بودند و به گفته خودشان کاملاً برای یکدیگر مرده بودند. اما نظر به اینکه خدا می‌تواند مردگان را زنده کند آخرین تلاش خود را برای پیوند این زوج نمودم. به آنها گفتم از شما خواهش می‌کنم به من قول بدهید آخرین پیشنهاد و درخواست مرا بجا آورید و چنانچه نتیجه نگرفتید آنوقت هر چه می‌خواهید انجام دهید. هر دو گفتند: هیچ راهی باقی نمانده خودتان را خسته نکنید. ما به آخر خط رسیده‌ایم. پس از اصرار و خواهش من به‌خاطر احترامی که برای من قائل بودند با ناامیدی و بدبینی نسبت به نتیجه کار، قول دادند به عنوان آخرین تلاش پیشنهاد مرا اجرا کنند. پیشنهاد من به آنها این بود: «در این یک ماه باقیمانده به من قول بدهید که به هیچکس دیگر غیر از یکدیگر فکر نکنید. هر جا که هستید بجای اینکه به خودتان فکر کنید به همدیگر و روزهای خوبی که با هم داشتید فکر کنید و از خود این چند سؤال را بپرسید:

- * انتظارات او از من چه بوده؟
- * خواسته‌ها و علایق او چه بوده است؟
- * حساسیتهای او چیست؟ در چه مواردی از من ناراحت و آزرده شده؟
- * احتیاجات خاص او چه بوده است؟
- * محسنات و خصوصیات خوب او چیست؟
- * در چه مواردی حق با او بوده است؟
- * از کدامیک از کارهای من شرمند می‌شد و به کدام اعمالم افتخار می‌کرد؟
- * من چه باید می‌کردم که همسر من از من راضی بشود، و خدا را قلباً برای وجود من شکر کند؟

از این زوج عزیز خواهش کردم که در یکماه باقیمانده به مرحله نهائی طلاق به این سئوالات فکر کنند. پس از یک هفته با آنها تماس تلفنی گرفتم و آنها از پیشنهادی که داده بودم تشکر کردند. پس از دو هفته حس کردم خوشحال به‌نظر می‌رسند. هفته سوم متوجه شدم اتفاقی در آنها شروع شده است. خلاصه قبل از پایان ماه هر دو راضی شدند دوباره یکدیگر را در حضور من ببینند. من متوجه شدم که قدرت تمرکز و تعمق در مورد یکدیگر با استفاده از سئوالات داده شده، معجزه خدا را در درون آنها آغاز کرده بود. به گواهی خودشان چهار تغییر بزرگ در آنها بوقوع پیوسته بود:

تغییر اول: پس از تفکر در مورد یکدیگر (نه در مورد خودشان) غرور و تکبرشان خرد، و فروتنی جدیدی در آنها ایجاد شده بود. کلام خدا واضحاً می‌گوید: «از تکبر جز نزاع چیزی پدید نمی‌آید.» (امثال ۱۳: ۱۰). قبلاً چون فقط به خودشان فکر می‌کردند خودخواهی سبب شده بود که هیچوقت به خواسته‌های یکدیگر توجه نکنند. و هرکس



بجای اینکه بپرسد تو چه می خواهی، می گفت من چه می خواهم؟!

تغییر دوم: تفکرات در طی این یک ماه سبب شده بود که خود را تنها نبینند. هر دو شهادت می دادند که «وقتی به یاد می آوردم که همسر من قول داده در تمام طول این یک ماه فقط به من فکر کند احساس خوبی می کردم، گویی برای خلاء و کمبود درونی خود پاسخی به دست آورده بودم.» انسان خودخواه همیشه تنهاست، ولی کسی که به دیگران می اندیشد هیچوقت خود را تنها نمی بیند.

تغییر سوم: آنها پس از تفکر در مورد یکدیگر راههای جدیدی برای حل مشکلات و ایجاد ارتباط پیدا کرده بودند. پیش از آن خود را کاملاً در بن بست می دیدند و همه راهها به رویشان بسته بود ولی تمرکز و تفکر در مورد یکدیگر راههای جدیدی به روی آنها گشوده بود که قبلاً فکرش را نمی کردند.

تغییر چهارم: بارقه ای از عشق و محبت جدید در آنها روشن شده بود. عشقی که سرد و مرده بود مجدداً پس از تمرکز بر یکدیگر روشن شده بود و آنها خود را در مرحله جدیدی از روابط عاطفی می دیدند.

همکاری و اطاعت این زوج در خصوص تفکر و تمرکز بر شخصیت و خواسته های طرف مقابل سبب شد که خدای آخرین لحظات نیز به میان بیاید و در درون این زوج به بن بست رسیده عمل کند. آنها اکنون نه تنها زندگی بسیار سعادت مندی دارند بلکه وسیله ای در دست خداوند هستند برای کمک به زوجهایی که درگیر مشکلات جدی می باشند.

از مطالعه دوم تیموتائوس ۱: ۲-۵ درمی یابیم که چرا پولس همچون پدري عاشق فرزند روحانی خود تیموتائوس بود: «چون اشکهای تو را به خاطر می آورم، آرزو می کنم با تو دیدار تازه کنم تا از شادی لبریز شوم. ایمان بی ریای تو را به یاد می آورم که نخست در مادر بزرگت لوئیس و سپس در مادرت اِفنیکی ساکن بود، و یقین دارم اکنون نیز در تو ساکن است.» آیا ممکن بود پولس که این گونه به فکر تغذیه روحانی تیموتائوس و دیگر همکارانش بود، عاشق آنها نباشد؟ شما نیز در رابطه با همسران ذهن خود را تغذیه کنید. زمانی هم که جسماً در کنار او نیستید مرتب به یاد او باشید و در ذهن خود با او مشارکت گیایی داشته باشید. خاطرات خوب و سخنان پرمهر او را به یاد آورید. عکس او را همیشه با خود داشته باشید و عمیقاً به او نگاه کنید و به اصطلاح خودمان «بروید در بحر او». وقتی به مسافرت می روید مرتب از طریق تلفن، مکاتبه، ایمیل و غیره با او ارتباط برقرار کنید. همه این قدمها که به داشتن تمرکز ذهنی بر همسران کمک می کند، در نتیجه سبب تقویت و رشد عشقتان می شود.



۴- تقویت روحیه مثبت‌اندیشی در مورد همسر و توجه به نقاط قوت او. ما انسانها اغلب نیمهٔ خالی لیوان را می‌بینیم و به قسمت پر لیوان توجه نمی‌کنیم، و طبیعتاً اگر مراقب نباشیم به سمت چیزهای منفی گرایش پیدا خواهیم کرد. متأسفانه ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که اکثر مردم در ارتباطات خود منفی‌نگر هستند. غرغر و شکایت و ناسپاسی و قدرنشناسی و بخصوص غیبت در جامعه ایرانی بسیار شایع شده است. غالباً ما قدر و ارزش چیزهایی را که داریم نمی‌دانیم و حسرت چیزهایی را می‌خوریم که نداریم.

حکایت ما مانند داستان شخصی است که به‌خاطر نداشتن کفش پیوسته از خدا شکایت می‌کرد. ولی یک‌روز در خیابان فردی را می‌بیند که از هر دو پا محروم است و با چوبدستی راه می‌رود. ناگهان از شکایت‌های خود بسیار شرمنده می‌شود و دست شکرگزاری بسوی خدا بلند می‌کند و می‌گوید: «خدایا اگر به من کفش ندادی ولی دویای سالم دادی که برای آنها تو را شکر می‌کنم.»

مقصود از مثبت‌اندیشی کتمان حقیقت نیست. مقصود این نیست که تاریکی را نور و دروغ را راستی و بدی را نیکوئی ببینیم، که البته در آنصورت فقط خود را فریفته‌ایم. مثبت‌اندیشی از دیدگاه کتاب‌مقدس به معنای اینست که نگرش الهی داشته باشیم و مانند خدا به همه کس و همه چیز بنگریم. وقتی مانند خدا به موضوعات و افراد نگاه کنیم مثل او نیز فکر خواهیم کرد. وقتی مانند خدا فکر کنیم، مثل او نیز سخن خواهیم گفت و در نتیجه مانند او عمل نیز خواهیم کرد. نگرش الهی مشکل و درد را می‌بیند ولی چون مانند خدا می‌بیند بر آنها غالب می‌شود و مشکلات را به‌جای آنکه بر شانه‌های خود بگذارد و زیر بارشان خم شود زیر پاهای خود می‌گذارد و بر آنها تسلط می‌یابد. ضمناً نگرش الهی سبب می‌شود که ما در برخورد با مشکل راه‌حلی بیابیم و در بن‌بست‌ها و ندانم‌کاری باقی نمانیم. نگرش الهی به ما این پیام را می‌دهد: «جایی که راه نیست، خدا راهی مهیا می‌کند.»

در ناامیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

وقتی خود را تربیت بدهیم که اینگونه به همسرمان فکر کنیم می‌توانیم او را محبت نمائیم. شما کاغذی بردارید و محسنات و خصوصیات خوب اخلاقی همسرتان را یادداشت کنید. کارهایی را که برای شما و خانواده انجام داده بنویسید و خدا را برای وجود او شکر کنید. در آن موقع متوجه خواهید شد که ضعفها و اشتباهات او برای شما آنچنان بزرگ نخواهد بود. چه کسی عاری از اشتباه است؟ آیا شما که از مشکلات همسر خود شکایت دارید بدون عیب هستید؟ مطمئن باشید که وقتی با این دید به



همسرتان نگاه کنید عشق و علاقه‌تان نسبت به او خاموش نخواهد شد.

اگر شما سگی دارید که استخوان سمی به دندان گرفته باشد و نتوانید آن را از دهانش درآورید چه می‌کنید؟ بهترین راه اینست که استخوانی پرچربی و گوشت و بهتر از آن چیز روبه‌رویش قرار دهید. قطعاً او آن چیز مسموم را رها می‌کند و به‌سوی استخوان سالم می‌رود. با درگیری و مجادلات و به‌رخ کشیدن اشتباهات و گناهان یکدیگر مشکلات ما نه تنها حل نخواهد شد بلکه تشدید خواهد شد. بیایید با نگرش مثبت و تشویق‌آمیز به مقابله با چیزهای منفی برویم. این روش خداوند ما عیسی و رسولان او در برخورد با ضعفها و اشتباهات بود. همین الان درباره همسرتان اعلام کنید: «زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندمان عیسی هنگامی که بازگردد؟ مگر شما نیستید؟ براستی که شما باید جلال و شادی ما.»

(اول تسالونیکیان ۲: ۱۹ و ۲۰)

۵- عشق ورزیدن به خودمان سبب می‌شود همسرمان را نیز محبت کنیم. «به همین‌سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می‌کند، خویشتن را محبت می‌نماید.» (افسیسیان ۵: ۲۸). شما اگر خودتان را دوست نداشته باشید چگونه می‌توانید همسرتان را مانند خود محبت کنید؟ قانون کلام خدا درباره محبت به همسایه یا هم‌نوع نیز روشن است: «همسایه‌ات را چون خودت محبت نما.» (مرقس ۱۲: ۳۱)

مفهوم دوست داشتن خود چیست؟

الف) مراقبت و توجه از بدن خود یکی از مظاهر دوست داشتن خود است. ما در مسیحیت به انکار نفس عماره (طبیعت گناه‌آلود) معتقدیم، اما خودآزاری را نمی‌پذیریم. نیازی نیست که مانند پیروان برخی مکاتب روی میخها بخوابیم یا دستمان را برای اینکه کار خلافی کرده آنقدر بالا نگاه داریم تا خشک شود و یا آزارهای جسمی دیگر بر بدن خود وارد کنیم تا روح از نفس و زندان جسم خلاص شود. مطابق کلام خدا روشن است که بدن ما مسکن روح‌القدس است و باید از آن خوب مراقبت کنیم: «زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوراک می‌دهد و از آن نگاهداری می‌کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می‌نماید.» (افسیسیان ۵: ۲۹)

دقت کنید که ما چقدر به جسم خود رسیدگی و توجه می‌کنیم. روزی سه بار به بدن‌مان خوراک می‌دهیم و در فواصل مختلف نیز آن را تغذیه می‌کنیم. عطش آن را برآورده می‌کنیم. روزانه بین هفت تا هشت ساعت به بدن خود اجازه می‌دهیم بخوابد.

لباسهای مختلف و شیک برای پوشاندن آن می‌خریم. برای پاکیزه نگه‌داشتنش مرتب حمام می‌کنیم. چنانچه بدن ما سردش شود امکانات گرمایی و چنانچه گرمش شد امکانات خنک‌کننده را برایش فراهم می‌کنیم. اگر عضوی از آن درد بکند به فکر دکتر و دارو و درمان می‌افتیم. همه این کارها را انجام می‌دهیم چون نمی‌خواهیم به جسم‌مان بد بگذرد، زیرا آن را دوست داریم. رسیدگی به جسم برای حفظ سلامت و شادابی ضروری است. فراموش نکنیم که همسرمان پاره‌ای از تن ماست و باید از او نیز مانند بدن خود مراقبت به‌عمل آوریم.

ب) دوست داشتن خود یعنی باور کردن و پذیرفتن خود. شما تا زمانیکه خود را نپذیرید چگونه می‌توانید همسرتان را بپذیرید. داشتن اعتمادبه‌نفس با تکرر و خودخواهی فرق می‌کند. پذیرش خود یعنی اینکه ما با خودمان مشکل اساسی نداشته باشیم. وقتی انسان در نتیجه ایمان به مسیح با خدا صلح می‌کند با خود، و در نتیجه با دیگران نیز صلح می‌کند. به خاطر می‌آورم که قبل از ایمان آوردن به مسیح با خودم مشکلات زیادی داشتم. اغلب بخودم فحش می‌دادم و سرم را به دیوار می‌کوبیدم. از خودم بدم می‌آمد. شبی که از گناهانم توبه کردم و عیسی مسیح خداوند را به عنوان منجی و خداوند زندگی‌ام پذیرفتم، مقابل آینه ایستادم و متوجه شدم که چه‌رهم نیز عوض شده است، و برای اولین بار از خودم خوشم آمد. وقتی با خودم صلح کردم پیش برادرم هایک که در همان جلسه حضور داشت رفتم و او را بغل کردم و گفتم: «هایک جان من ترا خیلی دوست دارم. سپس در منزل، وقتی با مادرم روبرو شدم جلوی پاهایش به زانو افتادم و دستهایش را بوسیدم و با اشکها برای همه اذیتها و شرارتها و عصیان‌هایی که علیه او انجام داده بودم توبه کردم. رابطه من با مادرم که بسیار تیره و بد شده بود، تبدیل به صلح و محبت گردید.

علت اینکه برخی با دیگران مشکل دارند اغلب این است که با خود مشکل دارند. عیب اصلی انسانها در اینست که بجای اینکه مشکل را در درون خود بجویند با دیگران درگیر می‌شوند و آنها را مقصر می‌دانند. سعدی خوب می‌گوید:

همه از دست غیرکنند ناله سعدی از دست خویشتن فریاد

کسی که هنوز بخشش خدا را نپذیرفته و خود را نیز نبخشیده چطور می‌خواهد دیگران را ببخشد؟ بنابراین اگر با همسرتان مشکلی جدی دارید که بر رابطه عاطفی شما نیز اثر گذاشته، ابتدا خود را در حضور خدا بازنگری کنید. رابطه فردی خود را با خدا اصلاح کنید و به زندگی روحانی و اخلاقی و روانی خود سر و سامان بدهید، سپس زمینه را برای ایجاد رابطه جدید با همسرتان مساعد خواهید یافت.

ج) دوست داشتن خود یعنی اینکه همان چیزی را که برای خود می‌خواهیم برای همسرمان نیز بخواهیم. این نوع تفکر به ما می‌آموزد که از خودخواهی و کبر و غرور آزاد شویم و همسرمان را مانند خود محبت کنیم. در توصیف اینگونه محبت گفته شده: «محبت فخر نمی‌فروشد و کبر و غرور ندارد» (اول‌قرن‌تین ۱۳:۴). اگر زوج مسیحی هر دو پذیرفته‌اند که در پیوند ازدواج یک تن شده‌اند دیگر نمی‌توانند آنچه را که برای خود می‌خواهند برای دیگری نخواهند. راحتی و آسایش همسر آرامش خود شخص محسوب می‌شود. بخشیدن شادی به همسر سبب شادی و رضایت خود شخص خواهد شد و به این ترتیب قانون طلائی مسیح در حق او رعایت می‌شود: «با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند.» (متی ۷:۱۲)

۶- شناخت جنسیت و درک طبیعت همسر مایه رشد عشق متقابل است. هر چه بیشتر همسرتان را درک کنید و او را بشناسید عشقتان نسبت به او زیادتر خواهد شد. مخصوصاً تأکید می‌کنم که آقایان زن‌شناسی و خانمها مردشناسی خود را تقویت کنند.

الف) به علت درک بیشتر همسرتان راحت‌تر و آزادتر می‌توانید با او ارتباط برقرار کنید. می‌دانید چرا؟ برای اینکه با درک حالتها و واکنش‌های مختلف همسرتان پیام خاصی را که از این طریق به شما می‌دهد دریافت خواهید کرد. به بیان دیگر، به علت شناخت خلق و خوی همسرتان، یا به عبارت عامیانه، درک قلق‌های او، راحت‌تر می‌توانید با او کنار بیایید، و بسیار منطقی‌تر با او برخورد خواهید کرد.

ب) پذیرش و تحمل خصوصیات اخلاقی همسرتان راحت‌تر می‌شود. زن و مرد می‌فهمند که آنچه ضعف شخصیتی طرف مقابل می‌دانستند جزو صفات مردانه/زنانه است که با خصوصیات جنس دیگر متفاوت می‌باشد. وقتی زن شوهرش را آنگونه که خدا خلق نموده، با خصوصیات مردانه‌اش می‌پذیرد به آسانی می‌تواند او را در کنار خود بپذیرد. وقتی مرد نیز همسرش را با همان خصوصیات متفاوت زنانه که خدا آفریده، می‌پذیرد به آسانی می‌تواند او را در کنار خود بپذیرد. پذیرش از روی میل و رغبت وقتی بوجود می‌آید که شما با عینک همسرتان به شخصیت و جنسیت او نگاه کنید و وارد دنیای درونی او شده زبان عشق و ایجاد ارتباط با او را کشف نمایید.

ج) انتظارات بیهوده زن و شوهر از یکدیگر کمتر خواهد شد. وقتی زن/شوهر می‌فهمد که رفتار همسرش نه از روی عمد و غرض‌ورزی و یا لجبازی بلکه به‌خاطر غرایز و خصوصیات زنانه/مردانه است، دیگر او را محکوم نخواهد کرد و در نتیجه از توقعات بی‌جای خود خواهد کاست. آیا هیچ زنی دوست دارد که همسرش عیناً مانند زنها فکر، احساس و یا رفتار کند؟ زیرا در آنصورت شوهرش هویت مردانه خود را از

دست می‌دهد و خلاف خلقت خدا رفتار خواهد کرد. آیا هیچ مردی راضی می‌شود که همسرش عیناً مانند یک مرد فکر، احساس و رفتار کند؟ طبیعی است که هیچ مردی دوست ندارد همسرش طبیعت لطیف و ظریف زنانه خود را از دست بدهد و حالت‌های مردانه داشته باشد. برای اینکه این موضوع روشن‌تر بشود مثالی از حیوانات برای شما می‌آورم. ما هیچوقت از سگ انتظار نداریم مثل گربه میومیو کند، و او را محکوم نمی‌کنیم که چرا پارس می‌کند. زیرا او به زبان بی‌زبانی به ما خواهد گفت: خدا مرا سگ آفریده نه گربه. یا هیچوقت پرندگان را به‌خاطر اینکه شنا نمی‌کنند و یا ماهیها را برای اینکه پرواز نمی‌کنند سرزنش نمی‌کنیم. خدا پرندگان را برای آسمان و ماهیها را برای آب خلق کرده است. بنابراین، در شناخت خلق و خو و قلق‌های همسران بکوشید و سعی نکنید او را شبیه خودتان کنید.

د) شناخت متقابل یک زوج مانع تسلط بحرانهای ارتباطی بر آنها می‌شود. وقتی زن و شوهر یکدیگر را خوب بشناسند دلخوریها، خودخوریها، درگیریها، قهرها، خشونتها، قضاوت‌های غلط و سوءظن‌ها به حداقل می‌رسد. بسیاری از جنگ و جدالها بعلت عدم شناخت طبیعت و دنیای درونی دو جنس مخالف به‌وجود می‌آید. بسیاری از زوج‌ها گواهی می‌دهند که پیش از شناخت عمیق یکدیگر با هم درگیر می‌شدند و مدام دعوا می‌کردند ولی هرچه شناختشان از یکدیگر بیشتر شده جنگ و جدال و اختلافاتشان نیز کاهش یافته است.

ه) درک تفاوت‌های شخصیتی جنس مخالف سبب تکمیل شخصیت هر دو نفر می‌شود. مرد فاقد بسیاری از خصوصیات خوبی است که در شخصیت زن یافت می‌شود و متقابلاً زن نیز از خصوصیات خوبی که در مرد یافت می‌شود محروم است. خداوند زن و شوهر را برای تکمیل شخصیت یکدیگر آفریده است. وقتی این دو شخصیت یکدیگر را خوب می‌شناسند و به یکدیگر پیوند می‌خورند، تعادل خوبی در رابطه آنها برقرار می‌شود.

و) شناخت عمیق‌تر از جنس مخالف سبب می‌شود که برای مشکلاتشان راه‌حلی بدست آورند. وقتی شخصی کاندید ازدواج، نامزد یا همسرش را خوب بشناسد در ایجاد ارتباط با او مستأصل نخواهد ماند و راه‌های جذب او را خواهد یافت، و از آنچه باعث دفع او می‌شود آگاه خواهد شد. یک‌بار، خانمی با من در مورد مشکلاتی که با همسرش داشت صحبت می‌کرد و پس از گفتگویی طولانی در حین مشورت، عبارتی ساده به‌طور خاص با قلب این خانم صحبت کرد. به او گفتم: «لطفاً قلق‌های همسرت را بشناس». او پس از دعا، در حین خداحافظی ضمن اینکه برق جدیدی در چشمان و

چهره‌اش می‌درخشید، گفت: «من تا حالا با عینک زنانه خود به شوهرم نگاه می‌کردم و به همین علت مشکلات مان حل نمی‌شد. وقتی امروز عمیقاً به عبارت "قلق‌های شوهرت را بشناس" فکر کردم، برایم روشن شد که جنسیت و طبیعت شوهرم را به عنوان یک مرد نشناخته‌ام. الآن تصمیم گرفتم از این به بعد با عینک مردانه به او نگاه کنم. من امروز متوجه شدم که همیشه با روشهای زنانه خودم خواسته‌ام او را جذب کنم و به‌خاطر عدم شناخت دنیای مردان از روشهای جذب او بی‌خبر بودم. بنابراین امروز در من تحول جدیدی نسبت به شناخت همسرم ایجاد شد و مطمئنم که با کمک خدا در رفع مشکلاتمان موفق خواهیم شد.» ما شاهد بودیم که چگونه رابطه این زوج عزیز وارد مرحله درخشان و جدیدی شد.

ز) وارد شدن به دنیای همسر و شناخت عمیق‌تر او شما را از خودخواهی و تکبر آزاد می‌کند. از دیدگاه کتاب مقدس ریشه همه مشکلات انسانها در تکبر و خودخواهی نهفته است: «خدا یا بندهات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود آنگاه بی‌عیب و از گناه عظیم میرا خواهم بود» (مزمور ۱۹: ۱۳). بنابراین بزرگترین مانع شناخت همسر و برقراری رابطه سالم با او حاکمیت، منیت و نفس‌عماره است. مشکلات زوج تا وقتی که هر یک فقط به خواسته‌های خود می‌اندیشند، هرگز حل نخواهد شد. پیشنهاد من به شما زوج‌های عزیز اینست که پس از بروز هر اختلافی هر یک در گوشه‌ای بنشینید و قلب خود را تفتیش کنید، و بجای اینکه دائم به خود بیندیشید عمیقاً به شریک زندگیتان فکر کنید و از خود بی‌سید: «چگونه می‌توانم همسرم را که از جنس متفاوت است، خوب بشناسم و با او ارتباط سالم برقرار کنم؟»

ح) شناخت دنیای نامزد یا همسران سبب می‌شود که او خود را تنها و بی‌کس نبیند. امروزه معضل بزرگ بشریت تنهائی درونی و روحی است که عوارض روانی و جسمی از ثمرات آن می‌باشد. ممکن است شخصی همیشه در کنار همسر، بچه‌ها، والدین، خویشان و دوستان خود باشد ولی علی‌رغم وجود این شلوغی‌ها خود را تنها ببیند. تنهائی درونی وقتی به‌وجود می‌آید که شخص می‌بیند از جانب خانواده که نزدیکترین افراد به او هستند و مخصوصاً از طرف همسر، یعنی صمیمی‌ترین دوست خود، مورد درک و پذیرش قرار نگرفته است. وقتی شریک زندگیتان بداند که شما واقعاً به فکر او هستید و جداً به او توجه می‌کنید و او قسمت مهمی از فکر و قلب شما را اشغال کرده است، خوشبختی و سعادت درونی را حس می‌کند، و خود را تنها نمی‌بیند. در آنصورت او مانند بسیاری از همسران ناموفق و تنها نخواهد گفت: «همسرم فقط به فکر خودش است. من برای او مهمم و باارزش نیستم. هیچوقت دانش خود را برای درک کردن من بکار نبرده است و من در کنار او خود را تنها و افسرده می‌بینم.» دقت

می‌فرمائید که شناخت همسر چه فواید سودمندی دارد و مانع به وجود آمدن چه نوع صدماتی می‌شود؟

ط) سبب جلب رضایت همسر تان خواهید شد

وقتی شما همسر تان را با تفاوت جنسی و شخصیتی او همانطور که هست بپذیرید و او نیز شما را با طبیعت خاصی که مربوط به جنسیت و شخصیت شماست، قبول نماید، ثمره آن عشق و محبت خواهد بود که منجر به رضایت و خوشنودی همدیگر خواهد شد. لطفاً به این ترتیب ارتباطی خوب توجه و دقت کنید:

شناخت و درک همسر ————— ← سبب پذیرش او می‌شود.

پذیرش خصوصیات متفاوت همسر ————— ← سبب توافق با یکدیگر می‌شود.

توافق در معیارهای مشترک با همسر ————— ← دوستی و صمیمیت ایجاد می‌کند.

دوستی و صمیمیت با همسر ————— ← عشق و محبت را حاکم می‌سازد.

ثمره حاکمیت عشق و محبت به همسر ————— ← جلب رضایت همسر تان خواهد بود.

محبت واقعی هر کس منفعت و رضایت دیگری را می‌طلبد. اغلب، رابطه عاشقانه وقتی صدمه می‌بیند که شخص متوجه می‌شود همسرش طبق روشها و زبان عشق خودش به او محبت می‌ورزد و از روشها و زبان عشق او بی‌خبر است. آیا ممکن است همسر تان بداند که شما برای درک و شناخت او تلاش کرده‌اید و عملاً نیز در این مسیر قدم برمی‌دارید ولی به شما عشق نورزد و در نتیجه از وجود شما راضی و خشنود نباشد؟

ی) یک زوج با شناختن جنسیت و طبیعت یکدیگر ریشه مشکلات را یافته و آنها را درمان می‌کنند.

متأسفانه بسیاری از مشکلات از این جهت غیر قابل حل می‌شود که زوج‌ها به‌جای توجه به ریشه مشکلات به شاخه‌ها می‌چسبند و به‌جای یافتن راه‌حل اصولی برای رفع مشکل می‌کوشند ظواهر امر را درست کنند ولی مشکل اصلی رفع نشده باقی می‌ماند. بسیاری از آشتی‌های زن و شوهر پس از درگیری‌ها مثل مُسکن می‌ماند که موقتاً دردی را تسکین می‌دهد ولی چون عمیقاً درمان نشده بطور مرتب بروز می‌کند و طی زمان شدیدتر نیز می‌شود. اگر ما کمی به خود زحمت بدهیم و درباره جنس مخالف عمیق‌تر مطالعه کنیم و از خود بپرسیم «چرا او اینگونه فکر، صحبت یا رفتار می‌کند؟» متوجه می‌شویم که بسیاری از واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های شخص عمدی و برای اذیت کردن



و کوبیدن همسرش نیست بلکه به خاطر خصلت زنانه یا مردانه اوست.

برای روشنتر شدن موضوع مثالهای کوتاهی می‌آورم. یکی از خصوصیات مهم خانم‌ها اینست که دوست دارند احساسات خود را چه خوب و چه بد، چه شاد و چه غمگین، پیش شوهرشان ابراز کنند. اغلب وقتی خانمی ناراحت است حرفهای تلخ و دردناک می‌زند و هنگامی که تحت فشار عصبی است دوست دارد شوهرش سنگ‌صبور و شنونده خوبی برایش باشد. خوب او را درک کند، با او همدردی کند و تا به آخر به حرفهایش گوش بدهد. دوست ندارد شوهرش حرفش را قطع کند یا بی‌توجهی نشان دهد و یا برای او موعظه و نصیحت کند. اگر مرد این صفت زنانه را شناسد ممکن است قضاوت اشتباه کند و بگوید: «چقدر حرف می‌زنی سرم درد گرفت! از غرغر کردنت خسته شدم!» یا اگر هم چنین چیزهایی را نگوید به همسرش فرصت نمی‌دهد که دلش را پیش او خالی کند. این بی‌توجهی مرد بین او و همسرش فاصله ایجاد می‌کند و در آن موقع زن باید فرد دیگری را بیابد تا با او صمیمی شود و نزد او خود را خالی کند، و اینچنین فجایع به بار می‌آید. مردها برعکس زن‌ها اغلب به هنگام فشارهای زندگی سکوت می‌کنند و در غار خود فرو می‌روند. مردها وقتی با دید مردانه به همسر خود نگاه می‌کنند به عمق مشکل آنها پی نمی‌برند.

مردی پیش من آمد و گفت: «من از شما فقط یک خواهش دارم. به همسرم بگوئید غرغر و شکایت نکند. اگر او قول بدهد که دیگر نق نزند من همه خواسته‌هایش را برآورده می‌کنم.» به او گفتم: «می‌توانم به همسرتان نصیحت کنم غرغرش را تعدیل کند و یا در موقع مناسب آنرا انجام دهد. ولی زنی که غرغر نکند و نق نزند زن نیست. ضمناً مرد باید بداند که اگر همسرش بتواند خود را نزد او خالی کند و از فشارهای روحی‌اش رها شود این علامت خوبی است برای او به‌عنوان شوهری موفق.» این مرد از من معذرت خواست و حرفش را پس گرفت و گفت: «من بعد از عمری زندگی با همسرم متوجه نبودم که او زن است!»

نمونه دیگر در مورد تفاوت مرد و زن:

خانمها نکته‌سنج هستند و بسیار به جزئیات امر و ریزه‌کاریها توجه می‌کنند در حالی که مردها کلی‌نگر هستند و مسائل را کلی می‌بینند. اگر مرد این خصوصیت زنانه را شناسد فکر می‌کند که همسرش مرتب سر چیزهای بسیار جزئی، که برای مردها مسخره و عجیب به نظر می‌رسد، از او ایراد می‌گیرد و به اصطلاح خودمان به او گیر می‌دهد. اغلب شکایت مردها که مشکلات کوچک را (که برای خانمها بزرگ است) نمی‌بینند این است که: «من هیچ مشکل جدی و اساسی با همسرم ندارم ولی نمی‌دانم

چرا از دست من ناراحت است.» مردها نمی‌دانند که همان چیزهایی که برای آنها کوچک و پیش پا افتاده است برای همسرانشان مشکلی جدی و اساسی است.

تصور کنید من و همسر من به جشن عروسی رفته‌ایم. وقتی به خانه برمی‌گردیم اگر از من بپرسید: «عروسی چطور بود؟» بنده در یک جمله خواهم گفت: «خدا را شکر عروسی خوبی بود.» ولی اگر همین سؤال را از خانم بنده یا همسر خودتان بپرسید، بدون اغراق دو ساعت می‌تواند دربارهٔ جزئیات عروسی صحبت کند، از مارک لباس‌ها گرفته تا غذاها، نوع رقص‌ها، و اینکه چه کسانی را دیده‌اند و چه چیز به او گفته‌اند و غیره و ذالک.

پس برای حل ریشه‌ای مشکلات مردان باید به "نکته‌سنج بودن" زن‌ها اهمیت بدهند و زن‌ها نیز باید از "کلی‌نگری" مردان آگاه باشند و انتظار نداشته باشند نگرش آنها عیناً مانند نگرش زنان باشد.

نمونه دیگری از تفاوت جنسیتی زن و مرد:

زن‌ها غالباً فراموشکار نیستند و موضوعات گذشته را به یاد می‌آورند. زن‌ها چون در گذشته خود زندگی می‌کنند حتی وقتی کسی یا همسرشان را می‌بخشند آن را کاملاً فراموش نمی‌کنند. آنها پرونده را در بایگانی ذهن خود نگه می‌دارند و وقتی با همسرشان مشکل جدیدی پیدا می‌کنند پرونده قدیمی را از بایگانی بیرون می‌کشند و آنرا در مشکل جدید دخیل می‌سازند. ولی مردها اغلب فراموشکارند. مسائل گذشته و مخصوصاً چیزهای منفی را زودتر از زن‌ها فراموش می‌کنند. اشتباهات خود را که در روابط زناشویی انجام داده‌اند از یاد می‌برند و باز هم آنرا تکرار می‌کنند. این حالت فراموشی مردها برای خانمها گران تمام می‌شود، چون فکر می‌کنند که آنها بی‌خیال هستند و به گفته همسرانشان اهمیت نمی‌دهند. در حالیکه زن‌ها باید بدانند که فراموشی مردها عمدی و حاکی از بی‌توجهی نسبت به همسرشان نیست بلکه بیشتر مربوط به غریزه و طبیعت مردانه آنها است، و زن‌ها باید با صبر و حوصله و تشویق روی شخصیت مردها کار کنند تا تحولی در این قسمت صورت بگیرد.

در یک سمینار روانشناسی یکی از آقایان پشت تریبون رفت و گفت: «علم روانشناسی ثابت کرده است که زن‌ها هفت برابر مردان حرف می‌زنند.» عده‌ای از خانمها بر این ادعا که اغراق‌گونه می‌نمود اعتراض کردند و گفتند: «برخی از مردان نیز زیاد حرف می‌زنند.» مدیر گروه زنان آشوب را اینگونه آرام کرد و گفت: «ما می‌پذیریم که علم روانشناسی صحیح تشخیص داده است که زنان هفت برابر مردان حرف می‌زنند ولی آیا می‌دانید علت آن چیست؟ علت اینست که شما مردها موضوعی را یکبار به ما می‌گوئید

و ما به خاطر می‌سپاریم. ولی ما مجبوریم یک موضوع را هفت مرتبه تکرار کنیم اما شما مردها باز متوجه منظورمان نمی‌شوید!»

البته مردها نیز همین مشکل و اعتراض را در مورد زن‌ها دارند که چرا آنها مسائل مربوط به گذشته را فراموش نمی‌کنند و هر وقت مشکلی پیش می‌آید مرتب آنها را به رخ همسرشان می‌کشند. پس چاره چیست؟ چاره اینست که همدیگر را با طبیعت خدادادیشان ببینند، و شرایط متفاوت یگدیگر را به‌خوبی درک کنند. حرص و جوش نخورند، زندگی را برای خودشان تلخ نکنند و همدیگر را محکوم ننمایند. گمان نبرند که همسرشان دشمن آنهاست و یا با آنها پدرکشتگی دارد، و به مرور زمان با صبر و آرامش و مهربانی خود را بیشتر به یکدیگر بشناسانند تا در طول زمان تعدیلی بین خصوصیات مردانه و زنانه به‌وجود آید. این تفاوتها به‌جای ایجاد اختلاف و تضاد می‌توانند سبب ایجاد تفاهم و تکامل یافتن زن و شوهر شوند. در آنصورت است که می‌توانید خدا را شکر کنید که همسران از جنس مخالف است، و مانند خود شما نیست. زندگی در کنار او برایتان شیرین می‌شود و بر عشقتان نسبت به او که از جنس متفاوتی است اثر مثبت خواهد گذاشت.

اگر می‌خواهیم تفاوت شخصیتی مردان و زنان را در همه قسمت‌ها بیان کنیم، باید کتاب جداگانه‌ای بنویسیم! ولی لطفاً در این رابطه به کتب نوشته شده از نویسندگانی که قبلاً نام بردم مراجعه کنید.

۷- زندگی در پری روح‌القدس و اطاعت از هدایتهای او سبب می‌شود که از محبت کردن به همسر قصور ننمائیم. اولین و مهمترین مظهر و ثمره روح "محبت" است (غلاطیان ۵:۲۲). بعضی از راههای روانشناختی که در مورد روابط خانوادگی آموختیم، و همینطور رعایت اصول اخلاقی در رابطه با همسر بدون قدرت روح‌القدس قابل اجرا نیست، «روح‌القدس روح قدرت نامیده شده است» (اشعیا ۱۱:۲). هدف از نزول روح‌القدس قدرت یافتن ما از آسمان برای تبدیل شدن است (دوم‌قرنتیان ۳:۱۸). مشکل بسیاری از ما این نیست که نمی‌دانیم یا نمی‌خواهیم بلکه این است که نمی‌توانیم! ممکن است برخی تغییرات را با اراده و تلاش و کوشش ایجاد کنیم ولی برای غلبه بر شخصیت پیچیده و ایجاد تغییرات عمیق، نیاز به یافتن قوت از بالا یعنی از حضور خدا داریم. پر شدن از روح خدا نه تنها قدرت اصلاح و تغییر را به ما عطا می‌کند بلکه قدرت عشق ورزیدن را به ما می‌بخشد. غیرممکن است در پری روح‌القدس زندگی کنید و عاشق همسران نباشید. محبت از منبع و سرچشمه آن که همانا خود خداست نشأت می‌گیرد.

پری روح القدس، یعنی زندگی تحت کنترل روح القدس، روحی که به شما حکمت و هدایت می‌بخشد تا همسرتان را بهتر بشناسید؛ نیز طریقه‌های لازم جذب او را به شما خواهد آموخت. روح خدا بعنوان بهترین روانشناس و مشاور به شما تعلیم خواهد داد که در زمانها و شرایط مختلف چه روشهایی را برای ایجاد ارتباط صمیمانه‌تر با همسرتان به کار گیرید. در خصوص روابط زناشویی قواعد و اصول بسیاری وجود دارد ولی وقتی با روح القدس صمیمی باشیم او به ما خواهد آموخت که امروز نیاز چیست، کدام قاعده را چگونه به کار ببریم و امروز با همسرمان مطابق کدام روش رفتار کنیم. چقدر زندگی تحت کنترل و هدایت روح خدا شیرین، مبارک و پربار است. روح القدس زبان عشق همسرتان را مطابق نیازهای روزانه او به شما خواهد آموخت. ممکن است آنچه امروز از نظر شما عشق محسوب می‌شود به درد همسرتان نخورد و برای آنروز او به نوعی آزردهنده باشد. برای مثال همسرتان به سکوت نیاز دارد، ولی شما می‌خواهید با او شوخی و مزاح کنید، و به این طریق سبب آزار او می‌شوید. یا مثلاً می‌خواهد کمی با خودش تنها باشد و شما هرچند با انگیزه محبت ولی با صحبت زیاد سکوت و آرامش او را برهم می‌زنید. این نوع محبت برای او زجرآور خواهد بود. محبت‌های خارج از کنترل و هدایت روح ثمربخش نیست. گاهی همسرتان نمی‌تواند در جمع باشد ولی اگر شما بدون هماهنگی با او و بدون درک نیازش در آن زمان خاص با عده‌ای میهمان ناخوانده وارد منزل شوید خلاف شرایط و نیاز همسرتان عمل کرده‌اید. وقتی با روح القدس همکاری کنید او به شما خواهد آموخت که با همسرتان در شرایط گوناگون چگونه رفتار کنید، در نتیجه ارتباط شما با همسرتان بسیار عالی و رو به پیشرفت خواهد بود.

سؤال دوم: چگونه می‌توانم عشق و محبت را در قلب نامزد یا همسرم نسبت به خودم تقویت کنم. (چه قدمهایی باید بردارم تا همسرم عاشقم باشد و عاشقم بماند؟)

۱- دادن وقت کافی به همسر برای مصاحبت و مشارکت حقیقی شعله عشق و محبت را روشن و گرم نگه می‌دارد. اگرچه درباره اهمیت این موضوع در بخش روابط صمیمانه صحبت کرده‌ایم لیکن در اینجا بدان اشاره‌ای گذرا می‌کنیم. شما باید بکشید بهترین وقت خود را به همسرتان بدهید، و به شیوه‌های مورد علاقه‌اش با او مصاحبت کنید. باید آرزو و اشتیاق داشته باشید که با همسرتان وقت خصوصی، سازنده و مؤثر داشته باشید و برای این نوع دیدارهای خاص باید از قبل برنامه‌ریزی کنید. همسرتان باید بداند که لذت‌بخش‌ترین وقت برای شما زمانی است که مایلید با او (البته بعد از خداوند) مصاحبت داشته باشید. چگونه ممکن است جایگاه همسرتان را حفظ کنید



و بدان اولویت ببخشید و او با دیدن ارزشی که برایش قائل هستید، عاشقتان نباشد؟

۲- اطاعت (حرف‌شنوی از همسر) سبب احیای عشق و محبت می‌شود. «به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید» (افسیان ۵: ۲۱)، در ترجمه تفسیری می‌گوید: «به خاطر احترامی که به مسیح دارید مطیع یکدیگر باشید.» قبلاً درباره تفسیر اطاعت زن از مرد صحبت کردیم، ولی در این قسمت صحبت از اطاعت متقابل ایمانداران از یکدیگر است. متأسفانه برخی از مردان قدیمی با افتخار می‌گویند: «حرف زن جماعت را نباید گوش داد، آنها از روی احساس صحبت می‌کنند، مغزشان رشد نکرده و غیره...!» و به همین دلیل کسرشان خود می‌دانند که در مواردی که تشخیص همسرشان صحیح و معقول بوده است از او اطاعت کنند. اتفاقاً اگر مردها به برخی از نصایح و راهنمایی‌های همسرانشان گوش می‌دادند پیشرفت بهتری می‌داشتند و ضمناً عشق همسرشان را نیز بیشتر جلب می‌کردند. در امثال سلیمان برای زنهای شایسته دو عنوان به کار رفته است: «زوجه صالحه و عاقله.» وقتی زنان صالحه و عاقله نصیحت و مشورت حکیمانه‌ای می‌دهند چرا شوهرانشان نباید با قدردانی و فروتنی آنرا بپذیرند؟

یکروز بنده مطالعه کتابی را که نویسنده آن زن بود به مردی توصیه کردم و به او گفتم: «این کتاب بسیار آموزنده است.» آن مرد با تحقیر کتاب را گرفت و بعد روی میز گذاشت و با غرور خاصی گفت: «کتابی که زن بنویسد به درد من نمی‌خورد.» بنده هیچوقت در این مرد رشدی مشاهده نکردم چون او آنچه را که باید از زنان می‌آموخت یاد نگرفته بود. انسان حرف صحیح و منطقی را از هر کسی باید بپذیرد همین‌طور از همسری که خدا برای تکمیل شخصیتش به او هدیه کرده است.

وقتی به همسرتان می‌گوئید: «عزیزم من از این نصیحت، و یا آن مشورت، و یا تذکر و هشدار که دادی بهره بردم و آنرا با دل و جان می‌پذیرم» اعتمادبه‌نفس او را تقویت می‌کنید و سبب می‌شوید در کنارتان خود را مفید ببیند. به‌خاطر ارزش و احترامی که برای او قائل شدید عشق او نسبت به شما بیشتر خواهد شد. اطاعت قدرت دارد عشق تولید کند. طبیعی است که هیچ‌یک از زن و شوهر نباید فکر کنند که عقل کل هستند و همه چیز را می‌دانند و نیاز به نصیحت ندارند، و یا گمان برند که تمام آنچه می‌گویند کامل و بی‌نقص است. هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد. امروز بنده به نصیحت و اصلاح شدن از جانب همسرم نیاز دارم و فردا ممکن است او به من نیاز داشته باشد. مشکل وقتی ایجاد می‌شود که یکنفر می‌خواهد همیشه در نقش «معلم» یا «استاد» باشد و همسرش در نقش شاگرد و غلام حلقه به‌گوش. این روش اشتباه است. زن و شوهر هر دو به کمک و اصلاح نیازمندند. خدا این دو نفر را در کنار هم



گذاشته تا شخصیتشان در نتیجه تأثیرپذیرفتن از یکدیگر در مسیر کمال رشد کند.

۳- رفتار توأم با مهربانی و ملایمت (به دور از خشونت و تلخی) سبب جذب بیشتر همسر و تقویت عشق او می‌شود. عصبانیت و خشونت عامل بسیاری از آشوبها و تلاطمات خانوادگی است که روابط را متشنج می‌سازد و تا سرحد تنفر، جدائی و طلاق سوق می‌دهد. زوجها اغلب به هنگام عصبانیت و خشم صدای خود را بلند می‌کنند و بر سر هم فریاد می‌زنند. در چنین شرایطی متأسفانه زخم‌زبان‌های نیش‌دار نثار هم می‌کنند و به شخصیت یکدیگر، خانواده و نزدیکانشان توهین می‌نمایند. پرونده‌های بسته تلخ گذشته را مجدداً باز کرده، و یکدیگر را به شدت محکوم می‌کنند. اغلب قضاوت‌های غلط و بزرگ‌نمائی ابعاد منفی به هنگام عصبانیت و خشم بروز می‌دهد. از لحاظ پزشکی نیز می‌گویند که به هنگام خشم خون به اندازه کافی به مغز نمی‌رسد و در نتیجه شخص عصبی مغزش تک‌بعدی کار می‌کند و فقط بر موضوعی که از آن عصبانی است متمرکز می‌شود و نمی‌خواهد به جنبه‌های دیگر آن فکر کند.

مدتی پیش از خانمی که به شدت از رفتار خشن همسرش پشیمان حال بود پرسیدم: «مهمترین خواسته‌ات از همسرت چیست؟» بلافاصله با گریه گفت: «فقط یک چیز، خواهش می‌کنم به او بگوئید اینقدر سر من داد نزنند. مغزم دیگر تحمل این همه داد و قال و پرخاشگری را ندارد.» خشونت و فحاشی‌های شوهرش او را بستوه آورده بود، و اکنون مهمترین خواسته او از شوهرش در این جمله کوتاه خلاصه می‌شد: «خواهش می‌کنم داد نزن!»

اگر خوب دقت کرده باشید، ما در زمان عصبانیت چهار کلمه را بیش از همه به کار می‌بریم. اولین کلمه‌ای که به کار می‌بریم کلمه "من" است، در عباراتی همچون «من اینجا چه کاره‌ام؟ دیگه منو تحویل نمی‌گیری، حق منو خوردی، نظر من برای تو مهم نیست، به من زور می‌گی، آبروی من رفته است.» حاکمیت منیت یا غرور ریشه بسیاری از عصبانیت‌هاست، «از تکبر چیزی جز نزاع برنخیزد.» (امثال ۱۳:۱۰)

کلمه دوم کلمه "هرگز" می‌باشد. در عباراتی مانند «هرگز آدم نمی‌شوی، تو هرگز درست نمی‌شوی، تو هرگز تغییر نمی‌کنی، تو هرگز شوهر یا زن دلخواه من نبوده‌ای، تو هرگز سر وقت حاضر نبوده‌ای و ...»

کلمه سوم کلمه "هیچوقت" است. در عبارات همچون «تو هیچوقت این عادتت را ترک نکردی، هیچوقت وقت‌شناس نیستی، هیچوقت منو محبت نکردی، هیچوقت موافق میل من عمل نکردی، هیچوقت به من راست نگفتی و ..»

کلمه چهارم کلمه "همیشه" می‌باشد. در عباراتی نظیر «تو همیشه اینطور صحبت



می‌کنی، همیشه سر من داد می‌زنی، همیشه دیر می‌آیی، همیشه غرغر می‌کنی و...» چنانکه می‌بینید به کار بردن این کلمات اغراق‌آمیز در بسیاری از موارد با تشخیص صحیح همراه نیست. ما در موقع عصبانیت فقط نکات منفی طرف مقابل را، آن‌هم با ذره‌بین، بزرگ‌نمایی می‌کنیم. هیچکس دوست ندارد با شخصی عصبی و تندخو که اسیر عصبانیت و خشم است زیر یک سقف زندگی کند. ادامه این حالت عشق را تضعیف کرده و آنرا از بین می‌برد. کلام خدا به مردها نصیحت کرده که با همسرانشان که حساس‌اند «با ملاحظه باشند، و با آنان چون بخش ظریفتر با احترام (ملایمت) رفتار کنند» (اول پطرس ۷:۳). به زنان نیز هشدار شده است که برای جذب شوهرانشان به خانه از جنگجویی و فن زدن بپرهیزند «سکونت در گنج بام، به از زندگی زیر یک سقف با زن ستیزه‌جو» (امثال ۲۴:۲۵). درست در نقطه مقابل خشم، شیرینی و ملایمت و مهربانی راه را برای ایجاد و افزایش عشق باز می‌کند. در افسسیان ۴:۳۱ ابتدا صفات مخالف محبت را نام می‌برد: «هرگونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید.» و بعد از آن صفات زیبای محبت را در آیه ۳۲ توصیف می‌کند: «با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید.» اگر می‌خواهید همسران از سیطره خشم رها شود، در موقع عصبانیت با حفظ آرامش و ملایمت عملاً به او رفتار آرام‌بخش و ملایم نشان دهید و سبب فرونشاندن خشم او شوید. کتاب مقدس واضحاً می‌فرماید: «جواب نرم خشم را برمی‌گرداند، اما سخن تند غضب را برمی‌انگیزد» (امثال ۱۵:۱). متأسفانه برخی از زن و شوهرها در محیط کار و محفل دوستان و میهمانیها می‌گویند و می‌خندند ولی چهره گرفته و اخم کرده و تلخ خود را به همسرشان تحویل می‌دهند.

چند ماه پیش در کلیسا به مردی گفتم: «چه همسر خوش‌مشرب و خندانی دارید؟» او با لبخند در گوش من گفت: «شما فقط لبخندهایش را می‌بینید!» سپس پیش من دردل کرد و گفت: «وقتی نامزد شدیم او همیشه لبخند می‌زد و با نظرات من مخالفتی نمی‌کرد ولی پس از ازدواج بسیار جدی و خشک شد و الآن هر چه به او می‌گویم یا مخالفت می‌کند و یا اخم کرده، چهره گرفته خود را به من تحویل می‌دهد.» به او گفتم: «شاید رفتار مشکلی شده که شادی او را مختل کرده است.» گفت: «پس چرا با بقیه شاد و خندان است ولی هر چه ناراحتی دارد سر من خالی می‌کند؟»

یکنفر برای ما واعظین نیز طنز آموزنده‌ای گفته است: «اگر می‌خواهید درباره بهشت وعظ کنید باید چهره ملکوتی داشته باشید تا مردم با نگاه کردن به شما به یاد ملکوت آسمان بیفتند. ولی اگر می‌خواهید درباره جهنم وعظ کنید همین قیافه‌ای که

دارید خوبست و نیاز به تغییر آن نیست!» در مورد اثر لبخند و خوشروئی در خانواده به این سخنان مهم نیز توجه کنید.

دیل کارنگی می‌گوید: «تبسم خرجی ندارد ولی سود بسیار دارد.»

مادر ترزا می‌گوید: «صلح با تبسم آغاز می‌شود.»

یکی دیگر از بزرگان می‌گوید: «چند سالی است که متوجه شده‌ام با یک لبخند هر دری به روی انسان گشوده می‌شود.»

«خنده بهترین اسلحه برای جنگ با مشکلات زندگی است.»

مردی به همسرش می‌گوید: «وقتی لبخند می‌زنی جامهٔ انسانیت بر تن می‌کنی.»

«لبخند چهره را زیبا و دوست‌داشتنی می‌سازد و همه را جذب می‌کند ولی چهرهٔ خشن همه را فراری می‌دهد.»

من برادری را می‌شناسم که شخصی بامحبت است ولی چهره‌اش خشن به نظر می‌رسد. او مدتی دعای عجیبی می‌کرد: «خداوندا چهره مرا نیز عوض کن تا هر که مرا می‌بیند پی ببرد که عیسای مسیح بسیار شیرین است.» پس از چندی همکاری او با خداوند ثمر داد و چهره‌اش مهربان‌تر و شیرین‌تر شد.

وقتی زن و شوهر مهربان و شیرین هستند تأثیر بزرگی بر فرزندان می‌گذارند و برای آنها الگوی خوبی می‌شوند تا آنها نیز از آن بهره ببرند. پس بیائیم خود را عادت دهیم و تمرین کنیم. با قدرت روح‌القدس مهربان باشیم و این صفت را اول از خانواده و در ارتباط با همسر و دیگر فرزندان آغاز کنیم. «خویشتن را به شفقت، مهربانی، ملایمت و صبر ملبس سازید.» (کولسیان ۱۲:۳)

۴- پشتیبانی و حمایت خاص از همسر به هنگام مصیبت و بحرانهای زندگی.
عیسای مسیح در شب آخر قبل از مصلوب شدنش این کلام تشویق‌آمیز را به شاگردان خود گفت: «شما کسانی هستید که در آزمایشهای من در کنارم ایستادید» (لوقا ۲۲:۲۸). شما در بحرانهای همسران با او چگونه رفتار می‌کنید؟ وقتی همسران عزادار، دلتنگ، افسرده، غمگین، و یا بیمار است بیش از همه به حضور شما در کنارش نیاز دارد. ممکن است هیچ کاری نتوانید بکنید ولی حضور فعال‌تان در کنارش سبب تسلی او می‌شود و او هیچوقت این محبت را که در بحرانهای سخت به وی نشان داده‌اید فراموش نمی‌کند. همهٔ ما تا زمانی که در قید حیات هستیم مصیبت‌ها و زحمات مختلف را تجربه خواهیم کرد، «در جهان برای شما زحمات خواهد بود» (یوحنا ۱۶:۳۳). به قولی،

کامل شدن بدون رنج معنی ندارد. در زندگی زناشویی نیز، هر چند هم که زوج موفق باشد، از روزهای سخت، و حتی گاهی از وادی سایه موت، عبور خواهید کرد. ممکن است گاهی برای مرد و گاهی برای زن چنین مشکلی پیش بیاید. شما کاملاً خود را در مصیبت همسران شریک ببینید و او را تنها نگذارید. در آن روزها به او بیش از گذشته توجه کنید. در ماتم و اشک او خود را شریک و همدرد ببینید. هر نوع خدمتی که احتیاج دارد برای او انجام دهید و آماده باشید برای آسایش و تسلی و حمایتش هر نوع بهائی بپردازید.

سال پیش یکی از بستگان نزدیک همسر من که ایماندار مسیحی خوبی بود به خاطر ابتلا به بیماری سرطان به مرور تحلیل می‌رفت و برای آسمان آماده می‌شد. همسر منده نه تنها با او قوم و خویش بود بلکه از بهترین و قدیمی‌ترین دوستان هم بودند. ما بارها با اشکها برای او دعا کرده بودیم. ضمناً از اینکه بیمار عزیز ما در تهران بود و ما در لندن و نمی‌توانستیم او را ببینیم و خدمتش کنیم بیشتر ناراحت بودیم. قبل از فوت ایشان یکشب همسر من نیمه‌شب از خواب پرید و با دلی پر از اندوه و با صدای بلند گریه کرد. او مرا هم بیدار کرد زیرا نیاز داشت پیش من خود را خالی کند. من دیروقت خوابیده، و بسیار خسته بودم. وقتی بیدار شدم دست و رویم را شستم تا خواب از سرم برود. کنار او نشستم و با هم گریه کردیم، صحبت کردیم، خاطرات خوب این عزیز را به یاد آوردیم، و سپس دعا کردیم و آرامش یافته، خوابیدیم. همسر من تا مدت‌ها از اینکه من این خدمت کوچک را برای او انجام داده بودم از من تشکر می‌کرد و آن را برای دیگران نیز می‌گفت. بسیار مهم است که همسران هیچوقت و در هیچ شرایطی خود را تنها و بی‌کس ندانند، بخصوص در مصیبت‌ها، که نقش شما در آن هنگام بیش از هر وقت دیگر مهم است. رعایت این موضوع بر افزایش و تقویت عشق همسران نسبت به شما موثر واقع خواهد شد. بی‌دلیل نیست که کتاب مقدس می‌گوید: «رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است.» (جامعه ۲:۷)

۵- رسیدگی به جسم و رعایت بهداشت. هم مردان و هم زنان حق دارند از یکدیگر انتظار داشته باشند که همسرشان خوشبو، خوش‌پوش، پاکیزه، مرتب و آراسته باشد. برخی از همسران گمان می‌برند که فقط وقتی می‌خواهند به میهمانی رسمی بروند باید به خودشان خوب برسند ولی در خانه پیش همسرشان چندان توجه‌ای به خودشان نمی‌کنند. در حالیکه هر دو نفر باید خود را مسئول ببینند که در کنار یکدیگر از لحاظ ظاهری تمیز و مرتب باشند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که زیبایی و آراستگی ظاهری مهم نیست بلکه باید به زیبایی روح و به فکر اهمیت بدهند. ولی بسیار نیکو است که روح و قلب و فکر زیبا در جسم زیبا و آراسته نمایان شود. زن و شوهر چون با هم یک تن

شده‌اند این حق را دارند که بر جسم یکدیگر نظارت کنند. کلام خدا واضحاً می‌فرماید: «زن بر بدن خود اختیار ندارد بلکه شوهرش و مرد نیز بر بدن خود اختیار ندارد بلکه زنش.» پس نه تنها در امور جنسی بلکه در ظاهر نیز متعلق به همسر خود هستیم و باید با ایجاد ظاهری موافق و دلخواه او سبب جذب بیشترش شویم. بنابراین، اگر می‌خواهید عشق همسران نسبت به شما کم نشود نظافت و بهداشت شخصی و محل زندگی را رعایت نمایید. وقتی همه چیز در خانه سر جای خودش باشد و نظم و ترتیب و پاکیزگی برقرار باشد، آرامش بیشتری در خانه حاکم خواهد شد و در نتیجه عشق بیشتری نیز بر روابط زوجها حاکم خواهد بود.

توصیه من به زوجها اینست که به‌خصوص پیش از رفتن به بستر و خوابیدن در کنار همسر بهداشت شخصی را رعایت کنند. مرد یا زنی که با بوی زننده تن یا بوی غذا و چهره زولیده کنار همسرش می‌خوابد و یا او را در آغوش می‌گیرد به جای جذب او سبب دفعش می‌شود. عوض کردن جامه زیر و تمیز کردن موی زائد بدن و اصلاح صورت بسیار ضروری است. استحمام کردن و مسواک زدن، استفاده از عطر و اودکلن مورد علاقه همسران بسیار ضروری و مفید است. به این ترتیب هم به خودتان و هم به همسران احترام گذاشته‌اید. زن و شوهر حکیم باید آگاه باشند که همسرشان به چه نوع آرایشی بیشتر علاقه دارد، چه رنگی را بیشتر می‌پسندد، و چه نوع لباسهایی مطابق میل و سلیقه اوست. باید بکوشید تا از لحاظ ظاهری و جسمانی نیز مطابق دلخواه همسر خود باشید و به این ترتیب زمینه‌ای ایجاد کنید تا بیشتر برای او مطلوب و دوست‌داشتنی شوید.

۶- رعایت احترام قلبی به شخصیت همسر. کلام خدا هم به مرد و هم به زن توصیه کرده است که یکدیگر را محترم بشمارند (افسیان ۵: ۳۳ و اول پطرس ۳: ۷ و ۶). مرد باید با زن مانند ظرفی گرانبها و ظریف رفتار کند و با رعایت حال او از مواردی که سبب حساس شدنش می‌شود بپرهیزد، و به این ترتیب او را محترم بشمارد. زن نیز مانند سارا که مطیع ابراهیم بود با پذیرش جایگاه شوهرش بعنوان سر خود، او را محترم بشمارد. این نوع احترام عملی سبب حفظ امنیت و احترام متقابل می‌شود و نه تنها رابطه را در صلح و آرامش محفوظ نگاه می‌دارد بلکه سبب رشد عشق و محبت زوج می‌شود. موضوع احترام از پایه‌های اساسی رابطه زن و شوهر است. (در فصل نهم از همین بخش به تفصیل مفاهیم عملی احترام بررسی شده است).

۷- بازنگری زوج در توجه خاص داشتن به همسر. در بخش مفاهیم مربوط به عشق در مورد توجه کردن و اهمیت دادن به همسر توضیح دادیم. اما در پایان این

بخش می‌خواهم شما را برای بهبود و اصلاح زندگی زناشوئی و نیز زنده نگه داشتن رابطه عاشقانه‌تان به تفتیش و بازنگری درونی دعوت کنم. کلام خدا نیز بارها به اهمیت تفتیش که سبب بیداری عمیق ما و تجدید روابطمان می‌شود تأکید می‌کند: «دل خود را به راههای خویش مشغول سازید» (حجی ۱: ۷۵)؛ «خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در من راه اندوهبار هست» (مزمور ۱۳۹: ۲۳ و ۲۴). اگر زوجها مرتب در دعا رابطه خود را مورد تفتیش و بازنگری قرار دهند و اجازه دهند روح‌القدس اشتباهات و تقصیرات شخصیشان را به آنها نشان دهد، جلوی بسیاری از فجایح زناشوئی گرفته می‌شود. متأسفانه اغلب زوجها در دیدن اشتباهات یکدیگر و داوری کردن یکدیگر و تبرئه نمودن خودشان متخصص‌اند در حالی که کلام خدا به ما اجازه داده است که فقط خودمان را تفتیش کنیم و در مسیر اصلاح و تقدیس شخصی گام برداریم «هرکسی خود را بیازماید» (اول‌قرنیتان ۱۱: ۲۸)، «روح آدمی چراغ خداوند است که اعماق وجود او را می‌کاود.» (امثال ۲۰: ۲۷)

اگر بطری‌ای پلاستیکی در دست داشته باشیم و بخواهیم بدانیم داخل آن چیست چه باید بکنیم؟ اگر بطری را فشار دهیم محتویاتش بیرون می‌ریزد. اگر داخل بطری عسل باشد، عسل بیرون می‌آید و اگر سرکه در آن باشد سرکه بیرون می‌ریزد. در موقع تفتیش باید اجازه دهیم روح‌القدس ما را لمس کند تا آنچه در قلب ماست بیرون بریزد. به هنگام تفتیش قلب، نه تنها وارد اطاق رادیولژی یا سنوگرافی، اندوسکوپی و ام‌آر‌آی روح‌القدس می‌شویم بلکه پس از آن خدا ما را برای درمان به اطاق جراحی هدایت می‌کند. عمل جراحی عوارضی به همراه دارد ولی نتیجه آن شفاست.

پس به تفتیش روابط زناشوئی اهمیت جدی بدهید. قلب مانند اطاق تمیزی است که لکه‌ها در آن دیده نمی‌شوند ولی وقتی نور آفتاب بر آن می‌تابد همچون گرد و غبار معلق در هوا نمایان می‌شوند. باید با دید خدا به درون خود و به ریشه مشکلات بنگریم و در این رابطه خود را تفتیش کنیم و سئوالاتی از خود بپرسیم و عمیقاً در پی یافتن پاسخهای آن باشیم. من مرتب از خود سئوالاتی ظریف می‌پرسم و با پیدا کردن پاسخهای آن همسرم را بهتر شناختم‌ام و در نتیجه روابط عمیقتری با او ایجاد کرده‌ام. چنین سئوالاتی مانع جدائی زوجی شد که می‌خواستند از یکدیگر طلاق بگیرند و در این فصل به داستان زندگی آنها اشاره شد. به‌علت اهمیت موضوع مجدداً این سئوالات مهم را در پایان این درس برای شما زوج‌های عزیز تکرار می‌کنم تا خود را با آنها تفتیش کنید و با پاسخ دادن به آنها از خطراتی پیشگیری کنید که ممکن است دامنگیرتان شود.



- ۱- همسر به‌طور خاص به چه چیزهایی علاقه دارد؟
 - ۲- انتظارات همسر از من چیست؟
 - ۳- حساسیتهای همسر چیست؟ در چه مواردی کارهای من سبب ناراحتی او می‌شود؟
 - ۴- نیازهای خاص همسر چیست و من چگونه می‌توانم در رفع آنها مؤثر واقع شوم؟
 - ۵- نحوه تفکر همسر نسبت به موضوعات مختلف زندگی چگونه است؟ (مواردی مثل: فرزند، خانواده، کار، مادیات، آینده، تفریحات، خدمت، ارتباط با مردم و ...)
 - ۶- بحرانهائی که همسر با آن روبرو می‌شود چیست؟ و من چگونه می‌توانم آنها را کاهش دهم؟
 - ۷- چه نکاتی در زندگی من سبب خجالت همسر می‌شود؟
 - ۸- چه نکاتی در زندگی من سبب فخر و سربلندی همسر می‌شود؟
 - ۹- قلق‌های مخصوص همسر یا راه‌های جذب او به‌سوی خود چیست؟
 - ۱۰- چه باید بکنم که همسر از بودن در کنار من خود را خوشبخت ببیند و بتواند با تمام قلبش برای وجود من خدا را شکر کند؟
- من همیشه از روی نوشته‌ای که در جایی مخفی نگه می‌دارم سئوالات فوق را مورد بررسی قرار می‌دهم و روی آنها فکر می‌کنم. با بالا رفتن شناخت از همسر گاهی بر پاسخهایی که می‌دهیم نکاتی افزوده می‌شود. سعی ما بر این است که بتوانیم با تعمق و تمرکز روی این موضوعات شعله عشق‌مان را فروزان نگه داریم و سبب افزایش آن شویم. به شما نیز همین توصیه را می‌کنم.

موفق و کامیاب باشید.

ادوارد هوسپیان‌مهر